

امام حسین از زبان شهید مطهری

نام مؤلف: عباس عزیزی

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهم السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

مقدمه

قال رسول الله ﷺ :

﴿ان لقتل الحسين عليه السلام حرارة في قلوب المؤمنين لا تبرد ابدا﴾ .

برای شهادت حسین عليه السلام حرارت و گرمایی در دلهای مؤمنان است که هرگز سرد و خاموش نمی شود.

حسین کیست؟

این حسین کیست که نهضت او جاویدان گشت؟

این حسین کیست که پس از گذشت قرن‌ها، مردم از جوشش خون او به جوش می آیند؟

این حسین کیست که عالمی دیوانه اوست؟

این حسین کیست که مکتب او سازنده و انسان ساز بود؟

این حسین کیست که نام عظیمش پیوسته بر سر زبانهاست؟

این حسین کیست که تمامی فضایل اخلاقی در وجود او جمع بود؟

این حسین کیست که کشتی نجات و چراغ هدایت است؟

این حسین کیست که سرزمین کربلا را تجلیگاه فضایل اخلاقی، رحمت عشق، معرفت، تقوا و شهادت قرار داد؟

این حسین کیست که هم وجود مبارکش و هم نهضت عظیمش و هم شهادت جگر سوزش به صورت یک معجزه در طول تاریخ ثبت گردید؟

این حسین کیست که در مقابل ظلم سکوت نکرد؟

این حسین کیست که راه شهادت را برگزید؟

این حسین کیست که در برابر رذایل اخلاقی ایستاد؟

این حسین کیست که قیامش برای احیای امر به معروف و نهی از منکر بود؟

این حسین کیست که جمله کاینات در مصیبت او گریستند؟
این حسین کیست که گریه بر مصیبت او بیمه کننده انسان است؟
این حسین کیست که مزار پاکش شفا خانه اهل دل است؟
این حسین کیست که عشق به او بیمه کننده دنیا و آخرت است؟
این حسین کیست که در راه احیای دین، جان و فرزندش را تقدیم کرد؟
این حسین کیست که جدش پیامبر خدا ﷺ در شأن او فرمود: حسین از من است و من از حسینم.

این حسین کیست که خدایش لقب نفس مطمئنه را به او داد.
این حسین کیست که تربتش شفاء است.
این حسین کیست که شهید امر به معروف و نهی از منکر گردید.
این حسین کیست که شهادت را به عالیترین درجه ارتقاء داد.
این حسین کیست که کلامش قاطع و جذاب و تأثیر گذار است.
این حسین کیست که مرگ با عزت را بر زندگی ذلت بار ترجیح داد.
این حسین کیست که برای همیشه تاریخ، درس آزادیخواهی و کرامت را به بشر آموخت.

این حسین کیست که گریه بر او چشم و دل را جلا می بخشد.
این حسین کیست که تاریخ بشر را به خون گلگون ساخت.
این حسین کیست که یکه و تنها در برابر هزار نفر از لشکر دشمن ایستاد و سر تسلیم فرود نیاورد.

این حسین کیست که فرزندان او را در برابر دیدگانش قطعه قطعه کردند؛ امام باز هم تسلیم نشد.

این حسین کیست که در راه دوست، از همه چیز مال و جان و فرزند گذشت.

این حسین کیست که در برابر، طفل شش ماهه اش را با تیر سه شعبه پریر نمودند. اما باز هم شاکر و صابر بود.

این حسین کیست که خون او بر شمشیر دشمنان غلبه کرد. حسین پیشوایی است که تربت و زیارتگاه شریفش، شفا بخش و جلا دهنده روح و جسم است.

حسین مظهر و نماینده تمام فضایل است که در ظهر عاشورا در برابر همه رذایل ایستاد و نام خود را جاودان و ابدی ساخت.

حسین آزاد مردی است که نامش، نهضت و مکتبش و خونش زنده و جاوید است.

حسین امامی است که تمامی انبیاء و معصومین علیهم السلام و اولیاء به او عشق می ورزیدند و بر مصایب او گریستند.

این حسین است که دستگاه پلید بنی امیه پس از شهید کردنش، فهمید که مرده حسین از زنده اش مزاحم تر است.

بیاییم تا ما نیز در زمره شاگردان مکتب عاشورا قرار گیریم و از حسین علیه السلام درس عزت، فداکاری، شجاعت، غیرت، آزادیخواهی، صبر، قیام برای امر به معروف و نهی از منکر، شهادت طلبی و جهاد در راه حق و حقیقت بیاموزیم، که اگر بتوانی این فضایل را در خود پرورش دهیم، آنگاه می توانیم ادعای حسینی بودن نماییم.

و به حق که دانشمند و عارف فیلسوف قرن، استاد مطهری، خود، یکی از شیفتگان حسین بود و با تمام وجود شخصیت و ماهیت امام و انگیزه نهضت و قیامش را درک کرده بود و آنرا با بیانی جذاب و شیوا و بسیار آموزنده بیان می نمود، بطوری که همواره جاوید و برای تمامی نسلها نو و تازه جلوه می کند.

آنچه در این کتاب گرد آمده، مطالبی است که آن استاد فقید در شأن و عظمت مقام سید شهیدان و نهضت گرانقدر آن حضرت بیان فرموده اند، عزیزان! بیایید با تفکر ناب و سیره عالی زندگانی استاد آشنا شده، همو حیات و مماتی حسنی داشت و از خداوند بخواهیم که زندگی و مرگ ما را نیز حسینی قرار دهد؛ زیرا که هنر یک انسان وارسته در همین می باشد.

حسین! ای محبوب قلوب مؤمنان! عنایتی فرما و محبت خود را بیش از پیش در دل و جان ما، حک نما تا با عشق تو زندگی کنیم و با عشق تو از دنیا برویم. ان شاء الله.

﴿اللَّهُمَّ اجْعَلْ مَحْيَا مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَمَمَاتِي مَمَاتِ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ﴾

عباس عزیزی

حوزه علمیه قم بهار ۸۱

فصل اول: فضایل امام حسین علیه السلام

۱- احترام امام علی علیه السلام به امام حسین علیه السلام

امیرالمؤمنین برای امام حسن و امام حسین که از اولاد زهرا بودند، احترام خاصی قائل بود و احترام پیغمبر و زهرا را در احترام به اینها (می دانست) ^(۱)

۲- تعلیم وضو

حسنین (امام حسن و امام حسین علیه السلام) در حالی که هر دو طفل بودند، به پیر مردی که در حال وضو گرفتن بود برخورد می کنند، متوجه می شوند که وضوی او باطل است. این دو آقا زاده که به رسم اسلام و رسول روانشناسی آگاه بودند فوراً متوجه شدند که از یک طرف باید پیر مرد را آگاه کنند که وضویش باطل است و از طرف دیگر اگر مستقیماً به او بگویند آقا وضوی تو باطل است، شخصیتش جریحه دار می شود، ناراحت می شود، اولین عکس العملی که نشان می دهد این است که می گوید: نخیر، همین طور درست است؛ هر چه هم بگویی گوش نمی کند بنابر این جلو رفتند و گفتند: ما هر دو می خواهیم در حضور شما وضو بگیریم، ببینید کدام یک از ما بهتر وضو می گیریم. (معمولاً آدم بزرگ درباره بچه می پذیرد) می گوید: وضو بگیرید تا میان شما قضاوت کنم.

امام حسن یک وضوی کامل در حضور او گرفت، بعد هم امام حسین، تازه پیر مرد متوجه شد که وضوی خودش نادرست بوده، بعد گفت: وضوی هر دوی شما درست است، وضوی من خراب بود. اینطور از طرف اعتراف می گیرند. حالا اگر در اینجا فوراً می گفتند: پیر مرد! خجالت نمی کشی؟! با این ریش سفیدت تو هنوز وضو گرفتن را بلد نیستی؟! مرده شور ترکیبت را ببرد، او از نماز خواندن هم بیزار می شد.

۳- مادیات فدای معنویات

قرآن درباره انصار می فرماید: ﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ انْفُسِهِمْ وَأُوْكَانَ بِهِمْ خِصَاصَةً﴾^(۲) یا درباره امیرالمؤمنین (و حضرت زهرا و حسنین علیهم السلام می فرماید): ﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حَبِّهِ مَسْكِينًا وَيَتِيمًا وَاسِيرًا﴾^(۳) ایثار، فداکاری، خود را به نحوی از انحاء فدای نوع کردن و به عبارت دیگر، نوع دوستی، برای بشر یک ارزشی است که انسان مادیش را فدای اینها می کند.

۴- گذشت امام حسین

مردی به نام عصام بن المصطلق اهل شام، آمد در مسجد مدینه. مردی را دید با هیبت و جلال. نظرش را جلب کرد گفت: این کیست آنجا نشسته؟ معلوم می شود شخصیتی است. یک کسی گفت: حسین بن علی بن ابی طالب. تا شنید حسین پسر علی، گفت: قربه الی الله بروم چند تا فحش آبدار به او بگویم! آمد و روبه روی حضرت ایستاد و با کمال و قاحت، تا می توانست حضرت امیر و خود حضرت را سبب کرد و فحش داد که اسلام را شما خراب کردید، شما مردی هستید منافق، و از این حرفها. امام نگاهی به او کرد، در چهره اش خواند که او یک مرد اغفال شده است. همین که حرفهایش تمام شد فرمود: امن اهل الشام انت؟ آیا تو اهل شامی؟

گفت: بله. یک جمله بیشتر نگفت: شنش اعرفا من اخزم (مثل است): می دانم، شامی ها این جور هستند. بنابر این شما در شهر ما غریب هستی، مهمان ما هستی، بیا برویم منزل مهمان ما باش، تو را پذیرایی می کنیم، اگر آذوقه ات کم باشد آذوقه به تو می دهیم و... خود این مرد می گوید: یک مرتبه حالتی به من دست داد، دوست داشتم زمین شکافته بشود به زمین فرو بروم.^(۴)

۵- من از حسین و حسین از من است

نشانه هایی زیادی است از محبت پیغمبر اکرم نسبت به حسین بم علی علیه السلام؛
لهذا فرمود: ﴿حسین منی و انا من حسین احب الله من احل حسینا﴾؛ حسین از
من است و من از حسینم؛ خدا دوست می دارد هر کسی را که حسین من را
دوست بدارد. ^(۵)

۶- مصداق نفس مطمئنه

امام صادق علیه السلام فرمود: سوره والفجر را در نوافل و فرائض خودتان بخوانید
که سوره جدم حسین بن علی است.
عرض کردند: به چه مناسبتی جر شماست؟
فرود: آن آیات آخر سوره والفجر مصداقش حسین است، آنجا که می فرماید:
﴿یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربك راضیه مرضیه، فادخلی فی عبادی و ادخلی
جنتی﴾. ^(۶)

۷- سوره امام حسین

عجیب است، از آیاتی که راجع به مقام انسان در قرآن آمده است، که انسان
چه حدی دارد... ^(۷) (امام فرمود) که: سوره جر ما امام حسین (سوره والفجر)
است. اتفاقا هر کسی که سوره والفجر را بشنود، ابتدا توجهش با آیات اول این
سوره جلب می شود. مخصوصا بعد از پنج آیه کوتاه اول، باید گفت این سوره،
سوره فرعون و سوره قوم عاد است؛ زیرا می گوید: ﴿الم بر کیف فعل ربك بعاد
* ارم ذات العماد * الذی لم یخلق مثلها فی البلاد * و ثمود الذین جابوا الصخر بالواد
* و فرعون ذی الوتاد الذین طغوا فی البلاد * فاکثروا فیها الفساد * فصب علیهم
ربك سوط عذاب﴾
گفتند: چطور سوره جد شماست؟

فرمود: آخرش را نگاه کن. البته سوره به فجر و مقام عبادت و عبادتهای خاص آن شروع شده: ﴿وَالْفَجْرِ* وَلَيَالٍ عَشْر* وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ﴾ سخن از سپیده دم است، سخن از شبهای دهگانه است (که راجع به اینکه کدام شبهای دهگانه است (بحث است؛) بالاخره شبهای خاص بندگان خداست) و سخن از شفع و نماز شفع است، دو رکعت از یازده رکعت تهجر، سخن از وتر و نماز وتر است. واللیل اذا یسر سوگندها به چنین چیزهایی؛ یعنی طلوع و ابتدا و آغاز این سوره به این آیات است. بعد، این آیات عاد و ثمود و فرعون می آید، ولی در آخر دوباره سوره به اول خودش بر می گردد.

گفتند: چگونه این سوره، سوره جد شما حسین بن علی عَلَيْهِ السَّلَام است؟

فرمود: آن آیه آخرش را ببینید؛ یعنی مصداق ظاهر واضح این آیه او بود (این سخن را فرمود؛) امام حسین در کربلا به این ندای الهی پاسخ می گفت؛ یعنی از در و دیوار صدای حقیقت بلند بود: ای حسین! ای دارای این آرامش و طمانینه الهی! چون به مقام طمانینه الهی رسیده ای دیگر هیچ چیزی تو را تکان نمی دهد هیچ ناراحتی و سخت و مصیبتی؛ تویی آن کسی که با هه: مقام رسیده ای که خدا به تو می گوید: ما تو را پسندیده ایم و تو ما را. تو اکنون در گروه بندگان خاص من وارد شو. حال حسین می خواهد به گروه کدام بندگان وارد شود؟ معلوم است، در گروه افراد مثل پیامبر و علی و فاطمه؛ والا در گروه بندگان بود و با یک گروه از بندگان در حال جنگ بود. اما بندگان من، آنهایی که دیگر بنده هیچ چیزی نیستند و داخلی جنتی. اینجا که در این آیه می فرماید: راضیه مرضیه. اینجا که در این آیه می فرماید: راضیه مرضیه این سخن خداست در این آیه؛ سخن خود ابا عبدالله عین همین سخن است. آخرین سخن ابا عبدالله که از وجود مقدسش شنیدند یعنی مقارن با آخرین مقاومتش، مقارب با آن

لحظه ای که دیگر مقاومتش پایان پذیرفته بود، یعنی لحظه سقوط از مرکب به روی زمین افتد، این است؛ این آهنگ از زبان مبارکش شنیده می شود که فرمود: ﴿رضی بقضائك و تسليما لامرك لا معبود سواك يا غياث المستغيثين﴾.^(۸)

۱- طول حمل حسین عليه السلام

در حدیث است (نفس المهموم، ص ۶، و بحار جلد دهم، باب ۱۱) که: مدت حمل سید الشهداء عليه السلام شش ماه طول کشید و هیچ کس شش ماهه متولد نشد.^(۹)

۹- آیه ای در شأن حضرت سید الشهداء

﴿ووصينا الانسان بوالديه احسانا حملته امه كرها ووضعها كرها وحمله و قصاله ثلاثون شهرا حتى اذا بلغ اشدّه و بلغ اربعين سنه قال رب اوزعني ان اشكر نعمتك التي انعمت علي و علي والذی و ان اعلم صالحا ترضاه و اصلح لي في ذريتي این تبت اليك و انی من المسلمین﴾.^(۱۰) ما انسان را سفارش کردیم به نیکی نسبت به پدر و مادر. مادرش به سختی بار او را کشید و به سختی به زمین نهاد. مدت بارداری تا جدا شدن از شیر خواری مجموعا سی ماه بود، تا رسید به سن چهل سالگی و گفت: پروردگارا! به من القا کن که نعمت تو را که به من و پدر و مادرم انعام کرده ای شکر گزاری و قدردانی کنم، و عمل صالحی که موجب رضا و خشنودی تو باشد به جا آورم. پروردگارا! نسل مرا صالح گردان. من به سوی تو باز گشت می کنم و از کسانی هستم که تسلیم امر تو هستند. این آیه، طرز فکر و اندیشه یک نسل صالح را ذکر می کند. گفته شده که این آیه درباره حضرت سید الشهداء عليه السلام است.^(۱۱)

۱۰- ارزش تربت سید الشهداء

بعد از شهادت امام حسین عليه السلام اگر کسی بخواهد از خاک شهید تبرک بجوید از خاک حسین بن علی تهیه می کند.

ما که می خواهیم نماز بخوانیم، و از طرفی سجده بر فرش و بر مطلق ماءکول و ملبوس را جایز نمی دانیم، با خود خاکی یا سنگی بر می داریم، ولی پیشوایان ما به ما گفته اند به خود خاکی یا سنگی بر می داریم، ولی پیشوایان ما به ما گفته اند حالا که باید بر خاک سجده کرد بهتر که آن خاک تربت شهیدان باشد، اگر بتوانید از خاک کربلا برای خود تهیه کنید که بوی شهید می دهد. یعنی تو که خدا را عبادت می کنی سر بر روی هر خاکی بگذاری نمازت درست است، ولی از سر بر روی آن خاکی بگذاری که تماس کوچکی، قرابت کوچکی، همسایگی کوچکی با شهید دارد و بوی شهید می دهد اجر و ثواب تو صد برابر می شود.

امام (صادق علیه السلام) فرمود: سجده کنید بر تربت جدم حسین بن علی، که نمازی که بر آن تربت مقدس سجده کرده اید، حجابهای هفتگانه را پاره می کند. یعنی ارزش شهید را درک نکن، خاک تربت او به نماز تو ارزش می دهد. ^(۱۲)

۱۱ - اعطای لقب شهید به امام حسین

در اصطلاح، شهید لقب مقدس امام حسین علیه السلام است و ما معمولاً ایشان را به عنوان لقب شهید می خوانیم: الحسين الشهيد. ^(۱۳)

فصل دوم: فلسفه قیام امام حسین علیه السلام

بخش اول: دعوت کوفیان

۱۲ - امضای هجده هزار مسلمان

کوفه اصلاً اردوگاه بوده است، از اول هم به عنوان یک اردوگاه تاسیس شد. این شهر در زمان خلیفه عمر بن الخطاب ساخته شد، قبلاً حیره بود. این شهر را سعد وقاص ساخت. همان مسلمانانی که سرباز بودند، و در واقع همان اردو، در آنجا برای خود خانه ساختند و لهذا از یک نظر قوی ترین شهرهای عالم بود. مردم این شهر از امام حسین دعوت می کنند، نه یک نفر، نه دو نفر، نه هزار نفر، نه پنجاه هزار نفر و نه ده هزار نفر بلکه حدود هجده هزار نامه می رسد که بعضی از نامه ها را چند نفر و بعضی دیگر را شاید صد نفر امضا کرده بودند که در مجموع شاید حدود صد هزار نفر به او نامه نوشته اند.

اینجا عکس العمل امام چه باید باشد؟ حجت بر او تمام شده است. عکس العمل، مثبت و ماهیت عملش، ماهیت تعاون است، یعنی مسلمانانی قیام کرده اند، امام باید به کمک آنها بشتابد. اینجا دیگر عکس العمل امام ماهیت منفی و تقوا ندارد، ماهیت مثبت دارد. کاری از ناحیه دیگران آغاز شده است، امام حسین باید به دعوت آنها پاسخ مثبت بدهد. اینجا وظیفه چیست؟ در آنجا وظیفه نه گفتن بود. از نظر بیعت، امام حسین فقط باید بگوید: نه، و خودش را پاک نگهدارد و نیالاید. و لهذا اگر امام حسین پیشنهاد ابن عباس را عمل می کرد و می رفت در کوهستانهای یمن زندگی می کرد که لشکریان یزید به او دست نمی یافتند، از عهده وظیفه اولش بر آمده بود؛ چون بیعت می خواستند، نمی خواست بیعت بکند؛ آنها می گفتند: بیعت کن، می گفت: نه. از نظر تقاضای بیعت و از نظر احساس تقوا در امام حسین و از نظر اینکه باز پاسخ منفی

بدهد، با رفتن در کوهستانهای یمن که ابن عباس و دیگران پیشنهاد می کردند، وظیفه اش را انجام داده بود. اما اینجا مسئله، مسئله دعوت است؛ یک وظیفه جدید است، مسلمانها حدود هجده هزار نامه با حدود صد هزار امضاء داده اند. اینجا اتمام حجت است. ^(۱۴)

۱۳ - علت حرکت امام حسین علیه السلام

(اهل کوفه) به امام حسین علیه السلام اعلام می کنند که شما اگر به کوفه بیایید، ما شما را یاری می کنیم. اینجا امام حسین بر سر دو راهی تاریخ است، اگر به تقاضای اینها پاسخ نگوید قطعا در مقابل تاریخ محکوم است و تاریخ آینده قضاوت خواهد کرد که زمینه فوق العاده مساعد بود، ولی امام حسین از این فرصت نتوانست استفاده کند یا نخواست یا ترسید و از این قبیل حرفها. امام حسین برای اینکه اتمام حجتی با مردمی که چنین دست به سوی او دراز کرده باشد به تقاضای آنها پاسخ می گوید، به تفصیلی که باز شنیده ایم. در اینجا این نهضت ماهیت و شکل و بعد و رنگ دیگری به خود می گیرد. ^(۱۵)

۱۴ - دعوت نامه کوفیان

معاویه از دنیا می رود. مردم کوفه ای که در بیست سال قبل از این حادثه، لا اقل پنج سال علی علیه السلام در این شهر زندگی کرده است و هنوز آثار تعلیم و تربیت علی به کلی از میان نرفته است (البته خیلی تصفیه شده اند، بسیاری از سران بزرگان و مردان اینها: حجر بن عدی ها، عمرو بن حمق خزاعی ها، رشید هجری ها، و میثم تمارها را از میان برده اند برای اینکه این شهر را از اندیشه و فکر علی، از احساسات به نفع علی خالی بکنند؛ ولی باز هنوز اثر این تعلیمات هست) تا معاویه می میرد، به خود می آیند، دور همدیگر جمع می شوند که اکنون از فرصت باید استفاده کرد، نباید گذاشت که فرصت به پسرش یزید برسد،

که حسین بن علی را داریم، امام بر حق ما حسین بن علی است، ما الان باید آماده باشیم و او را دعوت کنیم که به کوفه بیاید و او را کمک بدهیم و لا اقل قطبی در اینجا در ابتدا به وجود آوریم، بعد هم خلافت را خلافت اسلامی بکنیم. اینجا یک دعوت است از طرف مردمی که مدعی هستند ما از سر و جان و دل آماده ایم، درخت های ما میوه داده است مقصود از این جمله نه این است که فصل بهار است. بعضی این جور خیال می کنند که درختها سبز شده و میوه داده است یعنی آقا! الان اینجا فصل میوه است، بیایید اینجا مثلا شکم میوه ای بخورید! این مثل است، می خواهد بگوید که درختهای انسانها سر سبزند و این باغ اجتماع آماده است برای اینکه شما در آن قدم بگذارید. (۱۶)

۱۵- پاسخ مثبت به دعوت کوفیان

اینجا می گوئیم این نهضت چند ماهیتی است، برای این است. از نظر عامل بیعت، امام حسین وظیفه ای ندارد جز زیر بار بیعت نرفتن. اگر به پیشنهاد ابن عباس هم عمل می کرد و در دامنه کوهها می رفت، به این وظیفه اش عمل کرده بود. از نظر انجام این وظیفه، امام حسین تکلیفش این نبود که یک نفر دیگر را هم با خودش به همکاری دعوت کند. از من بیعت خواسته اند، من نمی کنم؛ خواسته اند دامن شرافت مرا آلوده کنند، من نمی کنم. از نظر عامل دعوت مردم کوفه، وظیفه اش این است که به آنها پاسخ مثبت بدهد چرا که اتمام حجت شده است. (۱۷)

۱۶- اتمام حجت

یکی از آقایان سوال کرده است که: این اتمام حجت در مقابل تاریخ، به چه شکل می شود: پس مسئله امامت چه می شود؟ نه، مسئله امامت به این معنی نیست که امام دیگر تکلیف و وظیفه شرعی نداشته باشد، اتمام حجت درباره اش

معنی نداشته باشد. علی علیه السلام در خطبه شقشقیه می فرماید: ﴿لولا حضور الحاضر و قیام الحجه بوجود الناصر و ما اخذ الله علی العلماء ان لا یقاروا علی کظه ظالم و لا سغب مظلوم لا لقیتم حبلها علی غاربها و لسقیت آخرها بکاءس اولها﴾^(۱۸)

راجع به زمان خلافت خودش می گوید: اگر نبود که مردم حضور پیدا کرده بودند و حضور مردم حجت را بر من تمام کرده بود، و اگر نبود که خدا از علما و دانایان پیمان گرفته است که آنجا که مردم تقسیم می شوند به سیرانی که پر سیر خورده اند. گرسنگان گرسنه، علیه این وضع نامطلوب به سود گرسنگان و علیه پرخورها قیام بکنند؛ خلافت را قبول نمی کردم. من از نظر شخص خودم علاقه ای به این کار نداشتم، ولی این وظائف و مسئولیتها به عهده من گذاشته شده بود.

امام حسین هم این جور است. اصلاً امام که امام است، الگو است، پیشواست. ما از عمل امام می توانیم بفهمیم که وظائف را چگونه باید تشخیص داد و چگونه باید عمل کرد.^(۱۹)

۱۷- عوامل متعدد قیام

در نهضت حسینی عوامل متعددی دخالت داشته است، و همین امر سبب شده است که این حادثه با اینکه از نظر تاریخی و وقایع سطحی، طول و تفصیل زیادی ندارد، از نظر تفسیری و از نظر پی بردن به ماهیت این واقعه بزرگ تاریخی، بسیار بسیار پیچیدگی این داستان است از نظر عناصری که در به وجود آمدن این حادثه مؤثر بوده اند. ما در این حادثه به مسائل زیادی بر می خوریم: در یک سخن از بیعت خواستن از امام حسین و امتناع امام از بیعت کردن است. در جای دیگر دعوت مردم کوفه از امام و پذیرفتن امام این دعوت راست. در جای دیگر، امام به طور کلی بدون توجه به مسئله بیعت خواستن و امتناع از

بیعت و بدون اینکه اساساً توجهی به این مسئله بکند که مردم کوفه از او بیعت خواسته اند، او را دعوت کرده اند یا نکرده اند، از اوضاع زمان و وضع حکومت وقت، انتقاد می کند، شیوع فساد را متذکر می شود، تغییر ماهیت اسلام را یادآوری می کند، جلال شدن حرامها و حرام شدن حلالها را بیان می نماید؛ و آن وقت می گوید وظیفه یک مرد مسلمان این است که در مقابل چنین حوادثی ساکت نباشد.

در این مقام می بینیم امام نه سخن از بیعت می آورد و نه سخن از دعوت. نه سخن از بیعتی که یزید از او می خواهد، و نه سخن از دعوتی که مردم کوفه از او کرده اند. قضیه از چه قرار است؟ آیا مسئله، مسئله، بیعت بود؟ آیا مساله مساله دعوت بود؟ آیا مساله، مساله اعتراض و انتقاد و یا شیوع منکرات بود؟ کدام یک از این قضایا بود؟ این مساله را ما بر چه اساس توجیه کنیم؟ به علاوه چه تفاوت واضح و بینی میان عصر امام، یعنی دوره یزید با دوره های قبل بوده؟ بالخصوص با دوره معاویه که امام حسن علیه السلام با معاویه صلح کرد، ولی امام حسین علیه السلام به هیچ وجه سر صلح با یزید نداشت و چنین صلحی را جایز نمی شمرد.

حقیقت مطلب این است که همه این عوامل، مؤثر و دخیل بوده است. یعنی همه این عوامل وجود داشته و امام در مقابل همه این عوامل عکس العمل نشان داده است. پاره ای از عکس العملها و عملهای امام بر اساس امتناع از بیعت است، پاره ای از تصمیمات امام بر اساس دعوت مردم کوفه است و پاره ای بر اساس مبارزه، با منکرات و فسادهایی که در آن زمان به هر حال وجود داشته است. همه این عناصر، در حادثه کربلا که مجموعه ای است از عکس العملها و

تصمیماتی که از طرف وجود مقدس اباعبدالله علیه السلام اتخاذ شده دخالت داشته است.

۱۸- آمادگی اهل کوفه

عواملی که در کار بوده و ممکن است در این امر (نهضت حسینی) دخالت داشته باشد و یا دخالت داشته است:

۱- اینکه امام یگانه شخصیت لایق و منصوص و وارث خلافت و دارای مقام معنوی امامت بود. در این جهت فرقی میان امام و پدرش و برادرش نبود، همچنانکه فرقی میان حکومت یزید و معاویه و خلفای سه گانه نبود.

این جهت به تنهایی وظیفه ای ایجاد نمی کند. اگر مردم اصلحیت را تشخیص دادند و بیعت کردند و در حقیقت با بیعت، صلاحیت خود را و آمادگی خود را برای قبول زمامداری این امام اعلام کردند او هم قبول می کند امام مادامی که مردم آمادگی ندارند از طرفی، و از طرف دیگر اوضاع و احوال بر طبق مصالح مسلمین می گردد، به حکم این دو عامل، وظیفه امام مخالفت نیست بلکه همکاری و همگامی است همچنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام چنین کرد، در مشورت‌های سیاسی و قضایی شرکت می کرد و به نماز جماعت حاضر می شد خودش فرمود: ﴿لقد علمتم اني احق الناس بها من غيري؛ والله لاسلمن ما سلمت امورالمسلمين ولم يكن فيها جور الا على خاصه﴾ .

در قضیه کربلا این عامل به تنهایی دخالت نداشته است. این عامل را به ضمیمه عامل سوم که دعوت اهل کوفه است باید در نظر بگیریم؛ چون عامل دعوت مردم، برای بدست گرفتن حکومت بود نه چیز دیگر، پس این عامل، عامل جداگانه نیست و باید در ضمن آن عامل ذکر شود.

۲- از امام بیعت می خواستند و در این کار رخصتی نبود، یزید نوشت: ﴿خذ الحسين بالبيعة اخذا شديدا ليس فيه رخصة﴾ .

بیعت، امضا و قبول و تاءید بود.

۳- مردم کوفه پس از امتناع امام از بیعت او را دعوت کردند و آمادگی خود را برای کمک او و به دست گرفتن خلافت و زعامت اعلام کردند، نامه هایی پی در پی آمد، قاصد امام هم آمادگی مردم را تاءید کرد.

۴- اصلی است در اسلام به نام امر به معروف و نهی از منکر، مخصوصا در موردی که کار از حدود مسائل جزئی تجاوز کند، حرام و تحریم حلال بشود، بدعت پیدا بشود، حقوق عمومی پایمال شود، ظلم زیاد بشود. امام مکرر به این اصل استناد کرده است. در یک جا فرمود: ﴿انی لم اخرج اشرا و لا بطرا و لا مفسدا و لا ظلما، و انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی، ارید ان امر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیره جدی و ابی﴾. و در جایی دیگر فرمود: ﴿سمعت جدی رسول الله: من راعی سلطانا جائرا مستحلا لحرم الله...﴾ و در جای دیگر فرمود: ﴿الا ترون ان الحق لا یعمل به، و ان الباطل لا یتناهی عنه؟ لیرغب المؤمن فی لقاء الله محقا، انی لا اری الموت الا سعادة و الحیاه مع الظالمین الا برما﴾. (۲۰)

۱۹- علت دعوت مردم کوفه

این دعوت برای چیست؟ قطعا برای قبول زمامداری و به دست آوردن قدرت و مرکز قرار دادن کوفه بود. کوفه سرباز خانه جهان اسلام بود. نامه ای که وجوه رجال اشراف کوفه نوشتند، بسیار محکم و اصولی بود که در یادداشتهای نهضت حسینی شماره ۱۶ نقل کردیم: ﴿اما بعد فالحمد لله الذی قصم عدوك العنید الذی انتزی علی هذه الامه فابتزها امرها. و غضبها فیئها، و تاءمر علیها بغیر رضا منها، ثم قتل خیارها، و استبقی شرارها، و جعل مال الله دوله بین جبارتها و اغنیائها، فبعدا له کما بعدت ثمود. انه لیس علینا امام فاقبل لعل الله یجمعنا بك علی الحق﴾. امام بعد، سپاس خدایی است که پشت دشمن جبار و گردنکش تو را

شکست، همان دشمنی که بر این امت شورید و زمام حکومتش را ربود و دارائیش را غصب کرد، و بدون رضایتشان بر آنها فرمانروایی کرد: سپس خوبانشان را کشت، و اشرارشان را باقی داشت، و اموال خدا را میان گردنکشان و ثروتمندان دست بدست گردانید. از رحمت دور باشد چنانکه قوم ثمود دور شدند، راستی که ما رهبر نداریم، به سوی ما بشتاب، امید آنکه خداوند ما را به دست شما گرد حق جمع آورد. ^(۲۱)

۲۰ - چند نکته در قیام حسین علیه السلام

در حادثه حسینی نیز قیام کوفه یک حجت تاریخی علیه امام به شمار می رفت امام لازم بود که حجت خود را بر مردم در مقابل تاریخ تمام کند. در اینجا چند مطلب است:

حرکت امام از مکه به کوفه تنها به علت دعوت کوفه نبود، بلکه دلایل قطعی در دست است که امام به هر حال نمی توانست در مکه بماند، و قرائن از این جهت در دست است:

اولا امام عمل حج را ناتمام گذاشت. ما می دانیم که در حج تمتع پس از شروع عمل، اتمامش واجب است و فقط ضرورت بسیار مهمی نظیر خوف قتل سبب جواز عدم ادامه می شود. مگر اینکه فرض کنیم امام از اول، عمره تمتع به جا نیاورده و از اول قصد عمره مفرده کرد، چون مسلما امام در آن ایام محرم شده بود، و از احرام خارج شد.

ثانیا امام حین خروج از مکه وضع خود را تشبیه می کند به وضع موسی بن عمران در وقتی که از مصر خارج شد و صحرای سینا را به طرف مشرق طی می کرد و به طرف فلسطین می آمد؛ زیرا امام این آیه را می خواند: ﴿فخرج منها خائفا يترقب، قال رب نجني من القوم الظالمين* و لما توجه تلقاء مدين قال عسى-

ربی ان یهدینی سواء السبیل ﴿۲۲﴾. این موسی بعد از آنکه به او اطلاع رسید: ﴿ان الملا یاءتمرون بك لیقتلوك فاخرج انی لك من الناصحین﴾. ﴿۲۳﴾

ثانیا خود امام در جواب ابو هره ازدی فرمود: ﴿ان بنی امیه قد اخذوا مالی فصبرت، و شتموا عرضی فصبرت و طلبوا دمی فهربت﴾. ﴿۲۴﴾

در جواب فرزدق فرمود: ﴿لو لم اعجل لاختت﴾. ﴿۲۵﴾
شیخ مفید می گوید: ﴿و لم يتمكن من تمام الحج مخافه ان یقبض علیه بمکه فینقذ به الی یزید بن معاویه﴾. ﴿۲۶﴾ ﴿۲۷﴾

۲۱- کدام یک از دو عامل تقدم داشت

از این دو عامل کدام یک بر دیگری تقدم داشت: آیا اول امام حسین از بیعت امتناع کرد و چون از بیعت امتناع کرد مردم کوفه او او دعوت کردند یا اقل زمانا چنین بود یعنی بعد از آنکه بیش از یک ماه از امتناع از بیعت گذشته بود دعوت مردم کوفه رسید؟ یا قضیه بر عکس بود؟ اول مردم کوفه از او دعوت کردند، امام حسین دید خوب حالا که دعوت کرده اند او هم باید جواب مثبت بدهد. بدیهی است مردی که کاندیدا می شود برای کاری به این بزرگی، دیگر برای او بیعت کردن معنی ندارد. بیعت نکرد برای اینکه به تقاضای مردم کوفه جواب مثبت داده بود! از این دو تا کدام است؟ به حسب تاریخ مسلما اولی. چرا؟ برای اینکه همان روز اولی که معاویه مرد، از امام حسین تقاضای بیعت شد؛ بلکه معاویه قبل از اینکه بمیرد، آمد به مدینه و می خواست با هر لم و کلکی هست، در زمان حیات خودش از امام حسین و دو سه نفر دیگر بیعت بگیرد که آنها به هیچ شکل زیر این بار نرفتند.

مسئله تقاضای بیعت و امتناع از آن، تقدم زمانی دارد. خود یزید هم وقتی معاویه مرد، همراه این خبر که به وسیله یک پیک سیر و تندرو فرستاد که

در ظرف چند روز با آن شترهای جمار خودش را به مدینه رساند، نامه ای فرستاد و همان کس که خبر مرگ معاویه را به والی مدینه داد، آن نامه را هم به او نشان داد که: ﴿خذ الحسین بالبیعه اخذا شدیداً﴾ از حسین بن علی و این دو سه نفر دیگر، به شدت، هر طور که هست بیعت بگیر. هنوز شاید کوفه خبر نشده بود که معاویه مرده است.

به علاوه تاریخ اینطور می گوید که از امام حسین تقاضای بیعت کردند، امام حسین امتناع کرد، حاضر نشد، دو سه روز به همین منوال گذشت، هی می آمدند، گاهی با زبان نرم و گاهی با خشونت، تا حضرت اساساً مدینه را رها کرد. در بیست و هفتم رجب امام حسین از مدینه حرکت کرد و دو سوم شعبان به مکه رسید. دعوت مردم کوفه در یازدهم رمضان به امام حسین رسید، یعنی بعد از آنکه یک ماه و نیم از تقاضای بیعت و امتناع امام گذشته بود، و بعد از اینکه بیش از چهل روز بود که امام اساساً در مکه اقامت کرده بود.

بنابراین مسئله این نیست که اول آنها دعوت کردند، بعد امام جواب مساعد داد و چون جواب مساعد داده بود و از طرف آنها کاندید شده بود دیگر معنی نداشت که بیعت بکنند، یعنی بیعت نکرد چون به کوفی ها جواب مساعد داده بود! خیر، بیعت نکرد قبل از آنکه اصلاً اسم تقاضای کوفی ها در میان باشد، و فرمود: من بیعت نمی کنم ولو در همه زمین ماءوی و مرجعی برای من باقی نماند. یعنی اگر تمام اقطار روی زمین را بر من ببندند که یک نقطه برای زندگی من وجود نداشته باشد، باز هم بیعت نمی کنم.

۲۲- علت هجرت امام به سوی کوفه

آن حضرت بدین منظور به سوی کوفه حرکت کرده است که با پشتیبانی نیروهایی که نماینده وی، مسلم بن عقیل آماده کرده بود به فریاد مردم ستمدیده

برسد و از آن نیروها آتشی بر افروزد و ریشه استبداد سیاه را بسوزاند و کاخ
ظلم و ستم را ویران سازد و بر ویرانه های حکومت عدالت کش بنی امیه،
حکومتی صددرصد اسلامی و عدالت گستر تاءسیس نماید و نقشه فرزند پیغمبر
ﷺ این بوده است که قدرت را با قدرت جواب بگوید و کلوخ انداز را با سنگ
پاداش بدهد. از این سخنان آتشین حسین بن علی علیه السلام روشن می شود که
شرائط پیروزی آن حضرت بر دشمن موجود بوده. ^(۲۸)

۲۳- حداکثر اثر دعوت مردم کوفه

امام در بین راه به سرحد کوفه می رسد با لشکر خر مواجه می شود. به
مردم کوفه می فرماید: شما مرا دعوت کردید. اگر نمی خواهید بر می گردم.
معنایش این نیست که بر می گردم و با یزید بیعت می کنم و از تمام حرفهایی که
در باب امر به معروف و نهی از منکر، شیوع فسادها و وظیفه مسلمان در این
شرائط گفته ام، صرف نظر می کنم، بیعت کرده و در خانه خود می نشینم و
سکوت می کنم. خیر، من این حکومت را صالح نمی دانم و برای خود وظیفه ای
قائل هستم، شما مردم کوفه مرا دعوت کردید، گفتید: ای حسین! تو را در هدفی
که داری می دهیم، اگر بیعت نمی کنی، نکن. تو به عنوان امر به معروف و نهی از منکر
معروف و نهی از منکر اعتراض داری، قیام کرده ای، ما تو را یاری می کنیم.
من هم آمده ام سراغ کسانی که به من وعده یاری داده اند. حال می گویند
مردم کوفه به وعده خودشان عمل نمی کنند، بسیار خوب ما هم به کوفه نمی
رویم، بر می گردیم به جایی که مرکز اصلی خودمان است. به مدینه یا حجاز یا
مکه می رویم تا خدا چه خواهد. به هر حال ما بیعت نمی کنیم، ولو بر سر بیعت
کردن کشته شویم. پس حداکثر تأثیر این عامل یعنی دعوت مردم کوفه این بوده
که امام را از مکه بیرون بکشاند، و ایشان به طرف کوفه بیایند.

۲۴ - وظیفه امام

از نظر عامل دعوت مردم کوفه، امام حسین علیه السلام وظیفه دارد به سوی کوفه بیاید تا وقتی که آنها سر قولشان هستند. از آن ساعتی که آنها جا زدند، زیر قولشان زدند و شکست خوردند و رفتند، دیگر امام حسین علیه السلام از این نظر وظیفه ای ندارد، وقتی مسئله به دست گرفتن زمام حکومت از ناحیه آنها منتفی می شود، امام حسین هم دیگر وظیفه ای ندارد، ولی کار امام حسین که منحصر به این نبوده است. عامل دعوت مردم کوفه یک عامل موقت بود، یعنی عاملی بود که از پانزدهم رمضان آغاز شود؛ مرتب نامه ها متبادل می شد و این امر ادامه داشت تا وقتی که امام به نزدیکی کوفه یعنی مرزهای عراق و عربستان سعودی رسیدند.

بعد که با حر بن یزید ریاحی ملاقات کرد و آن خبرها از جمله خبر قتل مسلم رسید، دیگر موضوع دعوت مردم کوفه منتفی شد و از این نظر امام وظیفه ای نداشت. و لهذا امام وقتی که با مردم کوفه صحبت می کند و مخاطبش مردم کوفه هستند نه یزید و حکومت وقت، به آن شیعیان سست عنصر می گوید: مرا دعوت کردید، من آمدم. نمی خواهید، بر می گردد. شما مرا دعوت کردید، دعوت شما برای من وظیفه ایجاب کرد، اما حالا که پشیمان شدید، من بر می گردم. آیا این، یعنی دیگر بیعت هم می کنم؟ ابدا. آن، عامل و مسئله دیگری است؛ چنانکه خودش گفت: اگر در تمام روی زمین یک نقطه وجود نداشته باشد که مرا جا بدهد (نه تنها مرا جا ندهید) باز هم بیعت نمی کنم. ^(۲۹)

۲۵ - پرهیجان ترین سخنان امام

یکی از اشتباهاتی که نویسنده کتاب شهید جاوید در اینجا کرده است، به نظر من این است که برای عامل دعوت مردم کوفه، ارزشش بیش از حد قائل شده

است، گویی خیال کرده است که عامل اساسی و اصلی، این است. البته اینها، اجتهاد و استنباط است. خوب، یک کسی استنباط می کند، اشتباه می کند. اشتباه کرده است. غیر از این من چیزی نمی خواهم بگویم. یک اشتباه بوده است. خیر، در میان این عاملها، اتفاقاً کوچکترین آنها از نظر تأثیر، عامل دعوت مردم کوفه است. والا اگر عامل اساسی این می بود، آن وقتی که به امام خبر رسید که زمینه کوفه دیگر منتفی شد. امام می بایست دست از آن حرفهای دیگرش هم بر می داشت و می گفت بسیار خوب، حالا که اینطور شد، پس ما بیعت می کنیم؛ دیگر دم از امر به معروف و نهی از منکر هم نمی زنیم. اتفاقاً قضیه بر عکس است. داغ ترین خطبه های امام حسین، شورانگیزترین و پرهیجان ترین سخنان امام حسین، بعد از شکست کوفه است. (۳۰)

۲۶- علت هجرت به مکه

در سال شصتم هجرت، معاویه مرد، بعد مردم کوفه از امام حسین دعوت کردند که آن حضرت را به خلافت انتخاب کنند. امام حسین علیه السلام به کوفه آمد، مردم کوفه غداری و بی وفایی کردند، ایشان را یاری نکردند، امام حسین کشته شد! انسان وقتی این تاریخ ها را می خواند فکر می کند امام حسین مردی بود که در خانه خودش راحت نشسته بود، کاری به کار کسی نداشت و درباره هیچ موضوعی هم فکر نمی کرد، تنها چیزی که امام را از جا حرکت داده، دعوت مردم کوفه بود! در صورتی که امام حسین در آخر ماه رجب که اوایل حکومت یزید بود، برای امتناع از بیعت، از مدینه خارج می شود و چون مکه، حرم امن الهی است، و در آنجا امنیت بیشتری وجود دارد و مردم مسلمان احترام بیشتری برای آنجا قائل هستند و دستگاه حکومت هم مجبور است نسبت به مکه احترام بیشتری قائل شود، به آنجا می رود (روزهای اولی است که معاویه از دنیا رفته و

شاید هنوز خبر مردن او به کوفه نرسیده)، نه تنها برای اینکه آنجا مأمن بهتری است بلکه برای اینکه مرکز اجتماع بهتری است.

۲۷- جواب امام به مردم کوفه

امام در جواب آنها (مردم کوفه) ضمن ابلاغی که به نام مسلم صادر می کند می نویسد: ﴿انی بعثت الیکم اخی و ابن عمی و ثقتی بیتی... و لعمری ما الامام الا العمل بالکتاب القائم بالقسط، الدائن بدین الله﴾^(۳۱) در این نامه تر امام راجع به حاکم و حکومت مشخص می شود، و نشان می دهد عنایت امام را به مسئله رهبری در درجه اول، و اینکه بزرگترین منکر خود یزید است و پستی که اشغال کرده است.

وضع امام از این جهت عینا وضع پدرش علی علیه السلام است بعد از کشته شدن عثمان که آن حضرت اجتماع مردم را بر بیعت، اتمام حجت بر خود می داند با اینکه قلبا مایل نیست از باب اینکه آینده را مبهم می داند و فرمود: ﴿فانا مستقبلون امرا له وجوه و الوان...﴾^(۳۲) و فرمود: ﴿لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجوه الناصر لالقیتم حبلها علی غریها و لسقیت آخرها بکاس اولها﴾^(۳۳)

اتمام حجت به معنی این نیست که حجت خدا عالم لاسر و الخفیات بر مردم تمام شود ﴿لیهلك من هلك عن بینه و یحیی من حی عن بینه﴾^(۳۴) بلکه تمام شدن حجت امام است بر مردم حاضر و آینده؛ زیرا قطعا اگر امام زیر بار نمی رفت، مردم آن عصر و عصرهای آینده آن را به عنوان از دست دادن یک فرست بسیار مناسب تشخیص می دادند.^(۳۵)

بخش دوم: رد بیعت با یزید

۲۸ - امضا نکردن بیعتی ننگین

امام حسین علیه السلام در مدینه است. معاویه قبل از مردنش - که می خواهد جانشینی یزید را برای خود مسلم بکند - می آید در مدینه می خواهد از امام بیعت بگیرد یعنی امضا کردن و صحنه گذاشتن نه تنها روی خلافت شخص یزید، بلکه همچنین روی سنتی که معاویه پایه گذاری کرده است که خلیفه که خلیفه پیشین خلیفه بعدی را تعیین کند، نه اینکه خلیفه پیشین برود بعد مردم جانشین خلیفه بعدی را تعیین بکنند، یا اگر شیعه بودند به نصی که از طرف پیغمبر خلیفه اکرم رسیده است عمل بکنند. نه، یک امری که نه شیعه می گوید و نه سنی: خلیفه ای، خلیفه دیگر را، پسر خودش را به عنوان ولی عهد مسلمین تعیین بکند.

بنابر این، این بیعت تنها امضا کردن خلافت آدم ننگینی مانند یزید نیست، امضا کردن سنتی است که برای اولین بار به وسیله معاویه می خواست پایه گذاری بشود.

در اینجا آنها از امام حسین بیعت می خواهند، یعنی از ناحیه آنها یک تقاضا ابراز شده است؛ امام حسین عکس العمل نشان می دهد، عکس العمل منفی. بیعت می خواهید؟ نمی کنم. در اینجا عمل امام حسین، عمل منفی است، از سنخ تقواست، از سنخ این است که هر انسانی در جامعه خودش مواجه می شود با تقاضاهایی که به شکل های مختلف، بصورت شهوت، به صورت مقام، به صورت ترس و ارباب از او می شود و باید در مقابل آنها بگوید: نه، یعنی تقوا. آنها می گویند: بیعت، امام حسین می گوید: نه تهدید می کنند، می گوید: حاضرم کشته بشوم و حاضر نیستم بیعت بکنم.

تا اینجا این نهضات، ماهیت عکس‌العملی آن هم عکس‌العمل منفی در مقابل نا مشروع دارد و به تعبیر دیگر، ماهیتش، ماهیت تقواست، ماهیت قسمت اول اول لا اله الا الله یعنی لا اله الا الله است؛ در مقابل تقاضای نا مشروع، نه گفتن است (تقوا). (۳۶)

۲۹- عناصر نهضت حسینی

پس از مرگ معاویه، یزید، بلافاصله نامه ای از شام به حاکم مدینه ولید بن عتبه بن ابی سفیان که از بنی اعمام خودش بود نوشت و در آن، خبر درگذشت معاویه و نیز اینکه خودش در جای پدرش نشسته است را به او رساند. و در نامه جداگانه ای نام چند نفر را نوشت و در راس آنها حسین بن علی علیه السلام که حتما باید از اینها بیعت بگیری. امام حسین علیه السلام حاضر به بیعت کردن نشد (که داستانش را شاید مکرر شنیده اید) و پس از چند روزی که در مدینه توقف کرد، در حالی که می دانست اینها دست بردار نیستند، با اهل بیت و خاندانش به سوی حرم امن الهی بیت الله الحرام در مکه حرکت کرد و به آنجا رفت. یعنی در دهه آخر ماه رجب بود که خبر مرگ معاویه به مدینه رسید از امام حسین علیه السلام تقاضای بیعت کردند.

شاید در حدود بیست و هفتم ماه رجب بود که امام حسین علیه السلام به طرف مکه حرکت کرد و در سوم ماه شعبان که روز ولادت ایشان هم هست، وارد مکه شد، و تا هشتم ماه ذی الحجه در مکه اقامت کرد. به هر حال به هیچ وجه حاضر نشد آن تقاضایی را که از او شده بود تمکین کند. این (پاسخ منفی دادن) یک گفته است، گفته ای که به این نهضت ماهیت مخصوص می دهد، و آن ماهیت نفی و عدم تمکین و تسلیم در مقابل تقاضاهای جابرانه حاکم زمان است. عنصر دیگری که در این نهضت دخالت دارد، عنصر امر به معروف و نهی از

منکر است که در کلمات خود حسین بن علی علیه السلام تصریح قاطع به این مطلب شده است و شواهد و دلایل زیادی دارد. یعنی اگر فرضاً از او بیعت هم نمی خواستند باز او سکوت نمی کرد.

عنصر دیگر، عنصر اتمام حجت است. در آن روز اسلام سه مرکز بزرگ و مؤثر داشت: مدینه که دارالهجرت پیغمبر بود، شام که دارالخلافت بود کوفه که قبلاً دارالخلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود، و به علاوه شهر جدیدی بود که به وسیله سربازان مسلمین در زمان عمر بن الخطاب ساخته شده بود و آنرا سربازخانه اسلامی می دانستند و از این جهت با شام برابری می کرد. از مردم کوفه، یعنی از سربازخانه جان اسلام بعد از اینکه اطلاع پیدا می کنند که امام حسین حاضر نشده است با یزید بیعت نکنند، در حدود هجده هزار نامه می رسد. نامه ها را به مرکز می فرستند. ^(۳۷)

۳۰- جواب نه امام

بیعت نکردن امام یعنی معترض بودن، قبول نداشتن، اطاعت یزید را لازم نشمردن، بلکه مخالفت با او را واجب دانستن. آنها می گفتند باید بیعت کنید، امام می فرمود بیعت نمی کنم. حال در مقابل این تقاضا، در مقابل این عامل، امام چه وظیفه ای دارند؟

بیش از یک وظیفه منفی، وظیفه دیگری ندارند: بیعت نمی کنم. حرف دیگری نیست. بیعت می کنید؟ خیر. اگر بیعت نکنید کشته می شوید! من حاضرم کشته شوم، ولی بیعت نکنم. در اینجا جواب امام فقط یک نه است.

۳۱- طلب حسین علیه السلام برای بیعت

حاکم مدینه که یکی از بنی امیه بود امام را خواست. (البته باید گفت گرچه بنی امیه تقریباً همه، عناصر ناپاکی بودند، ولی او تا اندازه ای با دیگران فرق داشت. در آن هنگام امام در مسجد مدینه (مسجد پیغمبر) بودند. عبدالله بن ربیع هم نزد ایشان بود. مأمور حاکم از هر دو دعوت کرد نزد حاکم بروند و گفت: حاکم صحبتی با شما دارد گفتند: تو برو، بعد ما می آییم.

عبدالله بن زبیر گفت: در این موقع که حاکم ما را خاسته است شما چه حدس می زنید؟

امام فرمود: ﴿اظم ان طاغیتهم قد هلك﴾ فکر می کنم فرعون اینها تلف شده و ما را برای بیعت می خواهند.

عبدالله بن زبیر گفت: خوب حدس زدید، من هم همین طور فکر می کنم، حالا چه می کنید؟

امام فرمود: من می روم، تو چه می کنی؟
حالا ببینم.

۳۲- درخواست بیعت مخفیانه

عبدالله بن زبیر شبانه از بیراهه به مکه فرار کرد و در آنجا متحصن شد. امام علیه السلام رفت، عده ای از جوانان بنی هاشم را هم با خود برو و گفت: شما بیرون بایستید، اگر فریاد من بلند شده بریزید تو، ولی تا صدای من بلند نشده داخل نشوید.

مروان حکم، این اموی پلید معروف، که زمانی حاکم مدینه بود آنجا حضور داشت. ^(۳۸) حاکم نامه علنی را به اطلاع امام رساند. امام فرمود: چه می خواهید؟ حاکم شروع کرد با چرب زبانی صحبت کردن. گفت: مردم با یزید بیعت کرده

اند. معاویه نظرش چنین بوده است، مصلحت اسلام چنین ایجاب می کند...
خواهش میکنم شما هم بیعت بفرمایید، مصلحت اسلام در این است، بعد هر طور
که شما امر کمید اطاعت خواهید شد. تمام تقایصی که وجود دارد مرتفع می
شود.

امام فرمود: شما برای چه از من بیعت می خواهید؟ برای مردم می خواهید،
یعنی برای خدا نمی خواهید. از این جهت که آیا خلاف شرعی است یا غیر
شرعی، و من بیعت کنم تا شرعی باشد که نیست. بیعت می خواهید که مردم
دیگر بیعت کنند. گفت: بله.

فرمود: پس بیعت من در این اتاق خلوت که ما سه نفر بیشتر نیستیم برای
شما چه فایده ای دارد؟

حاکم گفت: راست می گوید باشد برای بعد.

امام فرمود: من باید بروم.

حاکم گفت: بسیار خوب، تشریف ببرید.

مروان حکم گفت: چه می گویی؟ اگر از اینجا برود معنایش این است که
بیعت نمی کنم. آیا اگر از اینجا برود بیعت خواهد کرد؟ فرمان خلیفه را اجرا کن.
امام گریبان مروان را گرفت و او را بالا برد و محکم به زمین کوبید. فرمود:
تو کوچک تر از این حرفها هستی.

۳۳- رد بیعت تا آخرین نفس

یزید در نامه خصوصی خود چنین می نویسد: ﴿خذ الحسین بالبیعه اخذا
شدیاء﴾^(۳۹) حسین را برای بیعت گرفتن محکم بگیر و تا بیعت نکردن رها نکن.
امام حسین هم شدیداً در مقابل این تقاضا ایستاده بود و به هیچ وجه حاضر به
بیعت با یزید نبود، جوابش نفی بود و نفی. حتی در آخرین روزهای عمر امام

حسین که در کربلا بودند، عمر سعد آمد و مذاکراتی با امام کرد. در نظر داشت با فکری امام را به صلح با یزید وادار کند. البته صلح هم جز بیعت چیزی دیگری نبود. امام حاضر نشد. از سخنان امام که در روز عاشورا فرموده اند کاملا پیداست که بر حرف روز اول خود همچنان باقی بوده اند: ﴿لَا، وَاللَّهِ لَا اعطیکم بیدی، اعطاء الذلیل ولا اقرا العبید؛﴾^(۴۰) نه، به خدا قسم، هرگز دستم را به دست شما نخواهم داد، هرگز با یزید بیعت نخواهم کرد. حتی در همین شرایطی که امروز قرار گرفته ام و می بینم کشته شدن خودم را، کشته شدن عزیزانم را، کشته شدن یارانم را، اسارت خاندانم را حاضر نیستم با یزید بیعت کنم.

۳۴- شهید راءى و عقیده

قبل از مردن معاویه و همچنین بعد از مردن او در دوره یزد چه در وقتی که امام در مدینه بود و چه در مکه و چه در بین راه و چه در کربلا، آنها از امام فقط یک امتیاز می خواستند و اگر آن یک امتیاز را امام به آنها می داد نه تنها کاری به کارش نداشتند انعام ها هم می کردند و امام هم همه آن تحمل رنجها را کرد و تن به شهادت خود و کسانش داد که همان یک امتیاز را ندهد. آن یک امتیاز فروختن راءى و عقیده بود. در آن زمان صندوق و انتخاباتی نبود، بیعت بود. بیعت آن روز رای دادن امروز بود. پس امام اگر یک رای غیر وجدانی و غیر مشروع می داد شهید نمی شد، شهید شد که رای و عقیده خودش را نفروخته باشد.^(۴۱)

۳۵- عوامل مؤثر در قیام حسین علیه السلام

در قیام حسین علیه السلام چند عامل را باید در نظر گرفت:

الف - از امام حسین برای خلافت یزید بیعت و امضاء می خواستند. آثار و لوازم این بیعت و امضاء چقدر بود؟ و چقدر تفاوت بود میان بیعت با ابوبکر یا عمر یا عثمان و صلح با معاویه و میان بیعت با یزید. به قول عقاد اولین اثر این بیعت امضاء سب و لعن علی علیه السلام بود که در زمان معاویه شروع شده بود، و هم امضاء ولایت عهد و وراثت خلافت بود.

ب - خودش می فرماید: اصلی در اسلام است که در مقابل ظلم و فساد نباید سکوت کرد، اصل امر به معروف و نهی از منکر. خودش از پیغمبر روایت کرد: ﴿من رای سلطانا جائرا مستحلا لحرم الله...﴾ ایضا می گفت: ﴿الا ترون ان الحق لا يعمل به...﴾

ج - مردم کوفه از او دعوت به عمل آوردند و نامه ها نوشتند و هجده هزار نفر با مسلم بیعت کردند. باید دید آیا عامل اصلی، دعوت اهل کوفه بود، و الا ابا عبدالله هرگز قیام با مخالفت نمی کرد و بیعت می کرد؟ این مطلب خلاف رای و عقیده حسین علیه السلام بود و قطعا چنین نمی کرد؟ بلکه تاریخ می گوید: چون خبر امتناع امام حسین از بیعت به کوفه رسید، مردم کوفه اجتماع کردند و هم عهد شدند و نامه دعوت نوشتند. روز اول که در مدینه بود از او بیعت خواستند، بلکه معاویه در زمان حیات خود از او بیعت خواست و حسین علیه السلام امتناع کرد. بیعت کردن با یزید صحه گذاشتن بر حکومت او بود که ملازم بود با امضاء بر نابودی اسلام: ﴿و علی الاسلام السلام اذ قد بلیت الامه براع مثل یزید﴾ پس موضوع امتناع از بیعت خود اصالت داشت. حسین علیه السلام حاضر بود کشته بشود، و بیعت نکند؛ زیرا خطر بیعت خطری بود که متوجه اسالم بود نا متوجه شخص او، بلکه متوجه اساس اسلام، یعنی حکومت اسلامی بود، نه یک مسئله جزئی فرعی قابل تقیه.

اما موضوع دوم نیز به نوبه خود اصالت داشت. از این نظر جهت را باید مطالعه کرد که آیا شرط امر به معروف؛ یعنی احتمال اثر و منتج بودن در آن یا نه؟ از گفته های خود امام حسین که می فرمود: ﴿ثم ايم الله لا تلبثون بعدها الا كريثما يركب الفرس حتى تدور بكم دور الدحي ويقلق بكم قلق المحور﴾^(۴۲) یا در جواب شخصی که ریش نقل می کند: ﴿ان هؤلاء اخافوني وهذه كتب اهل الكوفه وهم قاتلي فاذا فعلوا ذلك يدعوا لله محرما الا انتهكوه بعث الله اليهم من يقتلهم حتى يكونوا اذل من قوم الامه (فرام الامه)﴾^(۴۳) و همچنین است جمله هایی که در وداع دوم به اهل بیت خودش فرمود: ﴿استعدوا للبلاء واعلموا ان الله حافظكم و منجيكم من شر الهداء و يعذب عاديكم يانواع البلاء﴾^(۴۴) از اینها معلوم می شود که امام حسین توجه داشت که خونس بعد از خودش خواهد جوشید و شهادتش سبب بیداری مردم می شود. پس شهادتش ماء اثر بود.

اما از نظر سوم: از این جهت همین قدر مؤثر بود که امام را متوجه کوفه کرد. امام آیا اگر به کوفه نمی رفت، در محل امن و امانی بود؟ اگر در مکه یا مدینه هم بود چون از بیعت امتناع می کرد و به علاوه به خلافت یزید معترض بود دچار خطر بود و امام حسین ابا داشت که در مکه حرم خدا کشته شود و شاید از اینکه در حرم پیغمبر هم کشته شود ابا داشت. اینکه در وسط راه به اصحاب حر گفت و از نامه عمر سعد به این زیاد برمی آید که در خود کربلا به عمر سعد هم گفته است: اگر نمی خواهید بر می گردم، فقط ناظر به این قسمت است که چرا به عراق آمد به اینکه قضیه فقط یک جنبه دارد و آن هم جنبه دعوت و بعد هم پشیمانی از آمدن به عراق است. امام حسین که نگفت حالا که مردم کوفه نقض عهد کردند پس من بیعت می کنم یا اینکه دیگر موضوع اعتراض به خلافت یزید را پس می گیرم و ساکت می شوم.^(۴۵)

۳۶- من تن به بیعت نمی دهم!

امام حسین حاضر بود که کشته شود ولی به هیچ وجه حاضر به بیعت نبود. وظیفه امام از این نظر فقط امتناع بود. این وظیفه را با خروج از کشور، با متحصن شدن به شعاب جبال (آنچنانکه این عباس پیشنهاد کرد)، با مخفی شدن هم می توانست انجام دهد. به عبارت دیگر روش و متد امام از این نظر جز زیر بار رفتن به هر شکل ولو به خروج از مرز و تا سر حد کشته شدن نیست. روش امام در مقابل عامل بیعت خواستن، محدود به حد امکانات برای بدست گرفتن حکومت نیست و محدود به حد کشته نشدن هم نیست، ولی هیچ وظیفه ای مثبت از قبیل توسعه انقلاب و گسترش دعوت و غیره را ایجاد نمی کند. جلوگیری از خونریزی دیگران لازم می شود، از این نظر امام فقط باید بگوید: نه.

در آن زمان بیعت امام قطعا جدی و از روی رضا تلقی می شد و واقعا صحه گذاشتن به خلافت یزید بود. قرائتی در دست است که امام به هیچ وجه حاضر به بیعت نبود. آقای صالحی از مقتل خوارزمی نقل می کند که: امام در مذاکراتش با محمد بن حنفیه فرمود: ﴿لو لم یکن فی الدنیا ملجا و لاماءوی لما بایعت یزید بن معاویه﴾^(۴۳)

۳۷- مرد بیعت و مسلم نبود!

امام نه حاضر شد به بیعت و تسلیم، و خود گفته بود به هر حال من بیعت نخواهم کرد و لو لم یکن ملجا و لاماءوی، یعنی خواه کوفه مرا بپذیرد بیعت نخواهم کرد؛ و هم اینکه پس از یأس از یآوری کوفیان نیز دست از انتقاد نکشید. خطبه های داغش را پس از برخورد با حر و اطلاع از وضع کوفه ایراد کرد. بعد از اطلاع از شهادت مسلم یا قیس بن مسهر یا عبدالله بن یقطر تازه این

آیه را می خواند: ﴿من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه...﴾^(۴۴)

پافشاری امام پس از تغییر اوضاع کوفه شاید بیشتر برای این بود که بفهماند امتناع از بیعت و هم اعتراض و انتقادش مقدم به قدرت رسیدن و تسلط بر کوفه نیست و امام از بیعت و نه از اعتراض و انتقاد و امر به معروف و نهی از منکر. ترک بیعت و اقدام به اعتراض امام منوط به زمینه کوفه نبود که با سقوط این زمینه، هم حاضر به بیعت شود و هم ترک اعتراض را هم می دانست و به اثر این اعتراض خونین هم واقف بود، می خواست اعلام جرم خود را با خون بنویسد که هرگز پاک نشود و هم اینکه راهی پیش نگرفت که لااقل از کشته شدن فرزندان و یارانش جلوگیری کند؛ زیرا فرضاً بگوییم خود را در خطر می دید، اصحاب و خاندان خود را که قطعاً در خطر نمی دید، چرا حاضر شد آنها کشته شوند؟ به علاوه چرا حتی پس از برخورد با حر بن یزید، عبیدالله بن حر جعفی و ضحاک بن عبدالله مشرقی (رجوع شود به تاریخ که این کار پس از برخورد با حر بوده است یا نه) (آنها را) و مخصوصاً بنی اسد را در شب عاشورا به همراهی و نصرت می خواند؟^(۴۵)

۳۸- استفاده از تبلیغ

استفاده از تبلیغ در نهضت حسینی، آن وقت درست است که عامل نهضت را تنها امتناع از بیعت ندانیم. استفاده از تبلیغ با دو عامل دیگر یعنی اجابت مردم کوفه برای در دست گرفتن زمام امور، و دیگر امر به معروف و نهی از منکر جور می آید، و البته از زمان سقوط کوفه به بعد هر اندازه از عنصر تبلیغ استفاده شده باشد اختصاص دارد به امر به معروف و نهی از منکر.^(۴۶)

بخش سوم: احیای سنت امر به معروف و نهی از منکر

۳۹ - عظمت عامل امر به معروف و نهی از منکر

عامل سوم که این را هم مثل دو عامل دیگر، تاریخ بیان می کند، عامل امر به معروف و نهی از منکر بود که از روز اولی که امام حسین از مدینه حرکت کرد، با این اشعار حرکت کرد. از این نظر، مسئله این نبود که چون از من بیعت می خواهند و من نمی پذیرم قیام می کنم، بلکه این بود که اگر بیعت هم نخواهند، من به حکم وظیفه امر به معروف باید قیام کنم. و نیز مسئله این نبود که چون مردم کوفه از من دعوت کرده اند، قیام می کنم. هنوز حدود دو ماه مانده بود که مردم کوفه دعوت بکنند، روزهای اول بود و به دعوت مردم کوفه مربوط نیست. دنیای اسلام را منکرات فراگرفته است؛ من ره حکم وظیفه دینی، به حکم مسئولیت شرعی و الهی خودم قیام می کنم.

در عامل اول امام حسین مدافع است. به او می گویند: بیعت کن، می گوید: نمی کنم، از خودش دفاع می کند. در عامل دوم، امام سوم، امام حسین مهاجم است. در اینجا او هجوم کرده به حکومت وقت. به حسب این عامل، امام حسین یک مرد انقلابی است، یک ثائر است، می خواهد انقلاب بکند. (۴۷)

۴۰ - ارزشمندی عامل امر به معروف و نهی از منکر

حالا ببینیم در میان این عوامل سه گانه یعنی عامل دعوت مردم کوفه که ماهیت تعاونی به این نهضت می داد، و عامل تقاضای بیعت که ماهیت دفاعی به این نهضت می داد، و عامل امر به معروف و نهی از منکر که ماهیت هجومی به این نهضت می داد، کدام یک ارزشش بیشتر از دیگری است. البته ارزشهای این عوامل ها در یک درجه نیست. هر عاملی یک درجه معینی از ارزش را داراست و به این نهضت به همان درجه ارزش می دهد. عامل دعوت مردم کوفه از مردی

اعلام آمادگی کردند به آن کسی که نامزد این کار شده است، و او بدون یک ذره معطلی آمادگی خودش را اعلام کرده است، بسیار ارزش دارد، ولی از این بیشتر، عامل تقاضای بیعت و امتناع حسین بن علی علیه السلام و حاضر به کشته شدن و بیعت نکردن ارزش دارد. عامل سوم که عامل امر به معروف و نهی از منکر است، از این هم ارزش بیشتری دارد. بنابراین عاملی سوم ارزش بیشتری به نهضت حسینی داده است. ^(۴۸)

۴۱- هدف آشکار حسین علیه السلام

حسین علیه السلام در اواخر عمر معاویه نامه ای به او می نویسد و او را زیر رگبار ملامت خود قرار می دهد و از آن جمله می گوید: معاویه بن ابی سفیان! به خدا قسم، من از اینکه الان با تو نبرد نمی کنم، و می ترسم در بارگاه الهی مقصر باشم. میخواهد بگوید خیال نکن اگر حسین امروز ساکت است، در صدد قیام نیست. من به دنبال یک فرصت مناسب هستم تا قیام من مؤثر باشد و مرا در راه آن هدفی که برای رسیدن به آن کوشش می کنم، یک قدم جلو ببرد. روز اولی که از مکه بیرون می آید، در وصیتنامه ای که به محمد بن حنفیه می نویسد، صریحا مطلب را ذکر می کند: ﴿انی ما خرجت اشرا ولا بطرا ولا ظلما، و انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی، ارید ان امر بالمعروف و انهی عن المنکر﴾. ^(۴۹)

۴۲- مردم دنیا بدانند!

(امام حسین علیه السلام) روزی که از مدینه حرکت کرد، مهاجم بود. در آن وصیتنامه ای که به برادرش محمد بن حنفیه می نویسد، می گوید: ﴿انی لم اخرج اضرا ولا بطرا ولا مفسدا ولا ظلما، انما خرجت الاصلاح فی امه جدی، ارید ان امر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیره جدی و ابی﴾. مردم دنیا باید بدانند

که من یک آدم جاه طلب، مقام طلب، اخلا لگر، مفسد و ظالم نیستم، من چنین هدفهایی ندارم. قیام من، قیام اصلاح طلبی است. قیام کردم، خروج کردم برای اینکه می خواهم امت جد خودم را اصلاح کنم. من می خواهم امر به معروف و نهی از منکر بکنم. در نامه به محمد بن حنفیه نه نامی از بیعت خواستن است، نه نامی از دعوت مردم کوفه، و اصلا هنوز مساله مردم کوفه مطرح نبود. (۵۰)

۴۳- ارزش نهضت حسین علیه السلام

در نهضت حسینی مجموعا سه عامل موثر بوده است. یکی امتناع از بیعت، دیگر پذیرش دعوت کوفیان، و سوم که از آن دو مستقل است امر به معروف و نهی از منکر. و معلوم شد که هر یک از این سه عامل خود به خود برای امام علیه السلام وظیفه بخصوصی را ایجاب می کرده است، عکس العمل خاصی را به وجود می آورده است. و هم عرض کردیم که ارزش این نهضت بر حسب هر یک از این سه عامل، مختلف و متفاوت می شود. اگر تنها عامل دعوت کوفیان را در نظر بگیریم یک حد معینی از ارزش را دارا خواهد بود. اگر عامل امتناع از بیعت را در نظر بگیریم ارزش خیلی بیشتر و عظیم تری را دارا خواهد بود اگر عامل امر به معروف و نهی از منکر را در نظر بگیریم، ارزش آن ده ها برابر بالاتر می رود و مهم تر می شود.

۴۴- عامل اساسی قیام حسین علیه السلام

در ساختمان نهضت مقدس حسینی سه عنصر اساسی دخالت داشته است و مجموعا سه عامل به این حادثه بزرگ شکل داده است. یکی اینکه بلافاصله بعد از درگذشت معاویه، یزید بن معاویه فرمان می دهد که از حسین بن علی علیه السلام الزاما بیعت گرفته شود. امام در مقابل این درخواست امتناع می کند آنها فوق العاده اصرار دارند، به هیچ قیمتی از این تقاضا صرف نظر نمی کند، و امام

شدیدا امتناع دارد و به هیچ قیمتی حاضر نیست به این بیعت تن بدهد، از همین جا تضاد و مبارزه شدید شروع می شود.

عامل دومی که در این نهضت تأثیر داشته است و باید آنرا عامل درجه دوم و بلکه سوم به حساب آورد این است که پس از آنکه امام به واسطه درخواست بیعت در چنین شرایطی قرار می گیرد که از آن طرف اصرار و از طرف ایشان انکار است، به مکه مهاجرت می کنند پس از یک یکی دو ماه اقامت در مکه خبر چگونگی قضیه به مردم کوفه می رسد. آن وقت مردم کوفه به خود آمده، امام را دعوت می کنند. بر عکس آنچه ما غالباً می شنویم و مخصوصاً در بعضی کتب درسی می نویسند، دعوت مردم کوفه علت نهضت امام نیست، نهضت امام علت دعوت مردم کوفه است. نه چنان بود که بعد از دعوت مردم کوفه امام قیام کرد، بلکه بعد از اینکه امام حرکت کرد و مخالفت خود را نشان داد و مردم کوفه از قیام امام مطلع شدند، چون زمینه نسبتاً آماده ای در آنجا وجود داشت، مردم کوفه گرد هم آمدند و امام را دعوت کردند.

عامل سوم، عامل امر به معروف و نهی از منکر است، این عامل را خود امام مکرر و با صراحت کامل و بدون ذکری از مسئله بیعت و دعوت اهل کوفه به میان آورد، به عنوان یک اصل مستقل و یک عامل اساسی ذکر نموده و به این مطلب استناد کرده است.

اما عامل سوم که عامل امر به معروف و نهی از منکر است و ابا عبدالله علیه السلام صریحاً به این عامل استناد می کند. در این زمینه به احادیث پیغمبر و هدف خود استناد می کند و مکرر نام امر به معروف و نهی از منکر را می برد، بدون اینکه اسمی از بیعت و دعوت مردم کوفه ببرد.

این عامل، ارزش بسیار بسیار بیشتری از دو عامل دیگر به نهضت حسینی می دهد. به موجب همین عامل است که این نهضت شایستگی پیدا کرده است که برای همیشه زنده بماند، برای همیشه یاد آوری شود و آموزنده باشد، البته همه عوامل، آموزنده هستند، ولی این عامل آموزندگی بیشتری دارد؛ زیرا نه متکی به دعوت است و نه متکی به تقاضای بیعت، یعنی اگر دعوتی از امام نمی شد حسین بن علی علیه السلام به موجب قانون امر به معروف و نهی از منکر، نهضت می کرد. اگر هم تقاضای بیعت از او نمی کردند، باز ساکت نمی نشست.

۴۵- حسین مرد جهاد و انقلاب

امام به موجب عامل سوم حسین یک مرد معترض و منتقد است، مردی است انقلابی و قیام کننده، یک مرد مثبت است. دیگر انگیزه دیگری لازم نیست. همه جه را فساد گرفته، حلال و حرام خدا حلال شده است، بیت المال مسلمین در اختیار افراد قرار گرفته و در غیر راه رضای خدا مصرف می شود و پیغمبر اکرم فرمود: هر کسی چنین اوضاع و احوالی را ببیند ﴿فلم یغیر علیه بفعل ولا قول﴾ و در صدد دگرگونی آن نباشد، در مقام اعتراض بر نیاید، ﴿کان حقا علی الله ان یدخله مدخله﴾ ^(۵۱) شایسته است (ثابت است در قانون الهی) که خدا چنین کسی را به آنجا ببرد. که ظالمان، جابران، ستمکاران و تغییر دهندگان دین خدا می روند، و سرنوشت مشترک با آنها دارد.

۴۶- جمله یر مفهوم امام حسین

جمله ای از امام حسین علیه السلام هست که با اینکه خودم این جمله را بارها تکرار کرده ام، ولی به معنی و عمق آن، خیلی فکر نکرده بودم. این جمله در آن وصیتنامه معروفی است که امام به برادرشان محمد ابن حنفیه می نویسد. محمد ابن حنفیه بیمار بود به طوری که دستهایش فلج شده بود و لهذا از شرکت در

جهاد معذور بود. ظاهرا وقتی که حضرت می خواستند از مدینه خارج شوند، وصیت نامه ای نوشتند و تحویل دادند. البته این وصیت نامه نه به معنای وصیت نامه ای است که ما می گوئیم، بلکه به معنای سفارشنامه است که به معنای اینکه وضع خودش را روشن می کند و حرکت و قیام من چیست و هدفش چیست.

ابتدا فرمود: ﴿انی لم اخرج اشرا ولا بطرا ولا مفسدا ولا ظلما، و انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی﴾. اتهاماتی را که می دانست بعدها به او می زنند، رد کرد. خواهند گفت: حسین دلش مقام می خواست، رلش نعمتهای دنیا می خواست، حسین یک آدم مفسد و اخلالگر بود، حسین یک آدم ستمگر بود. دنیا بداند که حسین جز اصلاح امت، هدفی نداشت، من یک مصلحم.

بعد فرمود: ﴿ارید ان امر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیره جدی و ابی﴾. هدف من، یکی امر به معروف و نهی از منکر است و دیگر سیر کنم، سیره قرار بدهم همان سیره جرم و پدرم را. این جمله دوم، خیلی باید شکافته شود. این جمله در آن تاریخ، معنی و مفهوم خاصی داشته است. چرا امام حسین بعد که فرمود می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم، اضافه کرد می خواهم سیر کنم به سیره جدم و پدرم؟ ممکن است کسی بگوید همان گفتن امر به معروف و نهی از منکر کافی بود، مگر سیره جد و پدرش، غیر از امر به معروف و نهی از منکر بود؟ جواب این است که اتفاقا بله!؟

۴۷- روح عزت طلبی حسین علیه السلام

﴿انی ما خرجت اضرا ولا بطرا ولا مفسدا ولا ظلما، و انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی، ارید ان امر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیره جدی و ابی علی بن ابی طالب علیه السلام﴾ .

دیگر در اینجا مسئله دعوت اهل کوفه وجود ندارد. حتی مساله امتناع از بیعت را هم مطرح نمی کند. یعنی غیر از مساله بیعت خواستن و امتناع من از

بیعت، مساله دیگری وجود دارد. اینها اگر از من بیعت هم نخواهند، ساکت نخواهم نشست. مردم دنیا بدانند: ما خرجت اشرا و لا بطرا، حسین بن علی، طالب جاه نبود، طالب مقام و ثروت نبود، مرد مفسد و اخلاص نگر نبود، ظالم و ستمگر نبود؛ او یک انسان مصلح بود.

﴿ولا مفسدا ولا ظلما انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی...﴾

الا و ان الدعی بن الدعی قد رکز بین اثنتین بین السله و الذله، و هیهات منا الذله! یاءبی الله ذلک لنا و رسوله و المؤمنین و حجور طابت و طهرت. (۵۲)

این روح از روز اول تا لحظه آخر در وجود مقدس حسین بن علی علیه السلام متجلی بود. به قول خودش جزء خون و حیاطش شده بود. امکان نداشت از حسین جدا شود.

۴۸- تفسیر علت قیام امام حسین علیه السلام

امام حسین چرا قیام کرد؟ این را سه جور می توان تفسیر کرد: یکی اینکه بگوییم قیام امام حسین یک قیام عادی و معمولی بود و العیاذ بالله برای هدف شخصی و منفعت شخصی بود. این تفسیر است که نه یک نفر مسلمان به آن راضی می شود و نه واقعیات تاریخ و مسلمات تاریخ آنرا تصدیق می کند.

تفسیر دوم همان است که در ذهن بسیاری از عوام الناس وارد شده که امام حسین کشته شد و شهید شد برای اینکه گناه امت بخشیده شود. شهادت آن حضرت به عنوان کفاره گناهان امت واقع شد، نظیر همان عقیده ای که مسیحیان درباره حضرت مسیح پیدا کردند که عیسی به دار رفت برای اینکه فدای گناهان امن بشود. یعنی گناهان مسیح دارد و به آخرت دامنگیر انسان می شود، امام حسین شهید شد که اثر گناهان را در قیامت حنثی کند و به مردم از این جهت آزادی بدهد. در حقیقت مطابق این عقیده باید گفت امام حسین علیه السلام دید که

یزیدها و ابن زیادها و شمر و سنان ها هستند اما عده شان کم است، خواست کاری بکند که بر عده اینها افزوده شود، خواست مکتبی بسازد که از اینها بعدا زیادتر پیدا شوند، مکتب یزید سازی و ابن زیاد سازی کرد، این طرز فکر و این طرز تفسیر بسیار خطرناک است، برای بی اثر کردن و از بین بردن حکمت دستورهایی که برای عزاداری امام حسین رسیده هیچ به اندازه این طرز فکر و این طرز تفسیر مؤثر نیست.

باور کنید که یکی از علل (گفتم یکی از علل چون دیگر هم در کار هست که جنبه قویم و نژادی دارد) که ما مردم ایران را این مقدار در عمل لاقید و لا ابالی کرده این است که فلسفه قیام امام حسین برای ما کج تفسیر شده، طوری تفسیر کرده اند که نتیجه اش همین است که می بینیم. به قول جناب زید بن علی بن الحسین درباره مرجئه (مرجئه طایفه ای بودند که معتقد بودند ایمان اعتقاد کافی است، عمل در سعادت انسان تأثیر ندارد؛ اگر عقده درست باشد خداوند از عمل هر اندازه بد باشد می گذرد) هُوَ لَاءِ اطمعوا القساق فی عفو الله؛ یعنی اینها کاری کردند که فساق در فسق خود به طمع عفو خدا جری شدند. این عقده مرجئه بود در آن وقت. و در آن وقت عقده شیعه در مقطع مقابل عقیده مرجئه بود، اما امروز شیعه همان را می گوید که در قدیم مرجئه می گفتند. عقیده شیعه همان بود که نص قرآن است: ﴿الذین آمنوا و عملوا الصالحات﴾ هم ایمان لازم است و هم عمل صالح.

تفسیر سوم این است که اوضاع و احوالی در جهان اسلام پیش آمده بود و به جایی رسیده بود که امام حسین علیه السلام وظیفه خودش را این می دانست که باید قیام کند، حفظ اسلام را در قیام خود می دانست. قیام او قیام در راه حق و حقیقت بود. اختلاف و نزاع او با خلیفه وقت بر سر این نبود که تو نباشی و من

باشم، آن کاری که تو می کنی نکن بگذار من بکنم؛ اختلافی بود اصولی و اساسی.

اگر کس دیگری هم به جای یزید و همان روش و کارها را می داشت باز امام حسین قیام می کرد، خواه اینکه با شخص امام حسین خوشرفتاری می کرد یا بد رفتاری. یزید و اعوان و انصارش هم اگر امام حسین متعرض کارهای آنها نمی شد و روی کارهای آنها صحنه می گذاشت حاضر بودند همه جور مساعدت را با امام حسین بکنند، هر جا را می خواست به او می دادند، اگر می گفت حکومت حجاز و یمن را به من بدهید،

حکومت عراق را به من بدهید، حکومت خراسان را به من بدهید، می دادند؛ اگر اختیار مطلق هم در حکومت ها می خواست و می گفت به اختیار خودم هر چه پول وصول شد و دلم خواست بفرستم می فرستم و هر چه دلم می خواست خرج می کنم کسی متعرض من نشود، باز آنها حاضر بودند.

جنگ حسین، جنگ مسلکی و عقیده ای بود، پای عقیده در کار بود، جنگ حق و باطل بود. در جنگ حق و باطل دیگر حسین از آن جهت که شخص معین است تأثیر ندارد. خود امام حسین با دو کلمه مطلب را تمام کرد: در یکی از خطبه های بین راه به اصحاب خودش می فرماید (ظاهراً در وقتی است که حر و اصحابش رسیده بودند و بنابراین همه را مخاطب قرار داد): ﴿الأترون ان الحق لا يعمل به، والباطل لا ينتاهي عنه ليزغب المؤمن في لقاء الله محققاً﴾؛ ^(۵۳) آیا نمی بینید که به حق رفتار نمی شود و از باطل جلوگیری نمی شود، پس مؤمن در یک چنین اوضاعی باید تن بدهد به شهادت در راه خدا. نفرمود لیرغب الامام وظیفه امام این است در این موقع آماده شهادت شود. نفرمود لیرغب المؤمن وظیفه هر مومنی در یک چنین اوضاعی و احوالی این است که مرگ را

بر زندگی ترجیح دهد. یک مسلمان از آن جهت که مسلمان است هر وقت که قیام کند و آماده رفتار نمی شود و جلو باطل گرفته نمی شود و وظیفه اس این است که قیام کند و آماده شهادت گردد.

این سه جور تفسیر یکی آن تفسیری که یک دشمن حسین باید تفسیر بکند. یکی تفسیری که خود حسین تفسیری کرده است که قیام او در راه حق بود. یکی هم تفسیری که دوستان نادانش کردند که از تفسیر دشمنانش خیلی خطرناک تری و گمراه کن تر و دورتر است از روح حسین بن علی.^(۵۴)

۴۹- دیدگاه حسین نسبت به شهادت

امام حسین از لحاظ انجام وظیفه اصلاح در امت اسلامی کشته شدن خود را مفید می دید، احساس می کرد موقعیت طوری است که اگر کشته شود نفعی نشده است.^(۵۵)

۵۰- اوضاع خاص زمان معاویه

باید اوضاع خاصی را که در زمان معاویه و در اثر خلافت یزید پیدا شده بود در نظر گرفت:

خود موضوع خلافت موروثی که جامع عمل پوشیدن به آن آرزوی دیرین ابوسفیان بود گفت: ﴿تلقفوها بلقف الكره و لتصیرن الی اولادكم وراثه. اما والذی یحلف به ابوسفیان لا جنه ولا نار...﴾

امام در زمان خود معاویه به این امر و به کارهای معاویه معترض بود و حتی در یک نامه به معاویه نوشت: من می ترسم نزد خدا از اینکه علیه تو قیام نمی کنم مسئول باشم. امام در زمان معاویه اقداماتی می کرد که معلوم بود قصد شورش دارد.

در اینجا یک مطلب هست و آن اینکه اینگونه قیامها، بلکه مطلق امر به معروف و نهی از منکر یک وظیفه تعبدی نیست که ما هر وقت منکری را دیدم نهی کنیم و بر ما نباشد که به نتیجه و اثر کار توجه داشته باشیم، بلکه احتمال اثر یا اطمینان به نتیجه لازم است، یعنی این کار از نوع کارهایی است که بر مکلف است نتیجه کار را بر آورد کند، والا بی جهت نیرویی را مصرف کرده و به هدر داده است. (مسئله اعتقاد امام به نتیجه کارش منطقیست منطبق با منطق انقلابی و منطقی شهید و طرفدار توسعه خونریزی و گسترش انقلاب بود، مطلبی و پیامی داشت که آن پیام را فقط می خواست به خون رقم کند هرگز پاک نشود). (۵۶)

۵۱- معنای امر به معروف و نهی از منکر

معنی معروف و منکر، و معنی امر به معروف و نهی از منکر. کلمه معروف شامل همه هدفهای مثبت اسلامی، و کلمه منکر شامل همه هدفهای منفی اسلامی می گردد. (۵۷)

۵۲- مراتب امر به معروف

هر یک از امر به معروف و نهی از منکر، مراتب و اقسامی دارد: لفظی، عملی؛ مستقیم، غیر مستقیم؛ فردی و اجتماعی. (۵۸)

۵۳- هدف نهضت در بیان امام

خطبه های امام مبین هدف نهضت امام است. امام هدف نهضت خود را اصلاح امن اسلامی معرفی کرد؛ خواست عملاً درسهای اسلام را بیاموزد و به جهان بفهماند که خاندان پیغمبر اسلام که نزدیک ترین مردم به او هستند، از همه مردم دیگر به تعلیمات او بیشتر ایمان دارند و این خود دلیل حقانیت این پیغمبر است. (۵۹)

۵۴- آبروی امر به معروف و نهی از منکر

امر به معروف و نهی از منکر ارزش نهضت حسینی را بالا برد و همچنین نهضت حسینی امر به معروف و نهی از منکر را ارزش و اعتبار و آبرو داد.

۵۵- نهضتی ذو وجوه و چند بعدی

نهضت حسینی، نهضتی متشابه است و ذو وجوه و عمیق و چند جانبه و چند بعدی و چند لایه است. یکی از وجوه و ابعاد این است که تبلیغ است. هم امتناع و تمرد و عصیان و سرپیچی است (از نظر امتناع از بیعت)، هم جهاد است، هم امر به معروف و نهی از منکر است، هم اتمام حجت است (از نظر دعوت کوفیان) و هم تبلیغ است، ابلاغ پیام اسلام و ندای اسلام است به جهان و جهانیان.^(۶۰)

۵۶- ترفیع درجه حسین علیه السلام

امر به معروف و نهی از منکر مقام و ارزش نهضت حسینی را خیلی بالا برده است.

۵۷- حسین کشته امر به معروف

حسین بن علی علیه السلام در راه امر به معروف و نهی از منکر، یعنی در راه اساسی ترین اصلی که ضامن بقاء اجتماع اسلامی است، کشته شد.

۵۸- جنبه عملی امر به معروف و نهی از منکر

امر به معروف و نهی از منکر چه شرایطی دارد و چگونه ما می توانیم امر به معروف و نهی از منکر کنیم؟ اولاً معروف چه؟ منکر یعنی چه؟ امر به معروف و نهی از منکر یعنی چه؟ اسلام از باب اینکه نخواستہ موضوع امر به معروف و نهی از منکر را به امور معین، مثل عبادت، معاملات، اخلاقیات، محیط خانوادگی و... محدود کند، کلمه عام آورده است: معروف یعنی: هر کار خیر و نیکی. امر به معروف لازم است. نقطه مقابلش: هر کار زشتی. نگفت شرک یا فسق یا غیبت یا

دروغ یا نیمه^(۶۱) یا تفرقه اندازی یا ربا یا ریا، بلکه گفت: منکر: هر چه که زشت و پلید است.

امر یعنی فرمان، نهی یعنی بازداشتن، جلوگیری کردن. اما این فرمان یعنی چه؟

آیا مقصود از این فرمان، فرمان لفظی است؟ آیا امر به معروف و نهی از منکر فقط در مرحله لفظ است؟ فقط باید با زبان امر به معروف و نهی از منکر کرد؟ خیر، امر به معروف و نهی از منکر در مرحله دست و عمل هم هست. تو باید با تمام وجودت امر به معروف و ناهی از منکر باشی.

۵۹- طبقه بندی آمرین به معروف

از علی بن ابی طالب علیه السلام سوال کردند اینکه قرآن در مورد بعضی از زنده های روی زمین میگوید اینها مرده اند، یعنی چه؟ میت الاحیاء مرده در میان زنده ها کیست و چیست؟

فرمود: مردم چند طبقه اند وقتی که منکرات را می بینند در ناحیه دل متأثر می شوند، تا مغز استخوانشان می سوزد زبانشان به سخن در می آید، انتقاد می کنند، می گویند، ارشاد میکنند؛ به این مرحله هم قانع نشده وارد مرحله عمل می شوند، با هر نوع عملی که شده است، با مهربانی باشد، با خشونت باشد، باغ زدن باشد، با کتک خوردن باشد، بالاخره هر عملی را که وسیله بینند برای اینکه با آن منکر مبارزه کنند انجام می دهند. فرمود این یک زنده به تمام زنده است. بعضی دیگر، وقتی که منکرات را می بینند دلشان آتش می گیرد، به زبان میگویند، داد و فریاد می کنند، استغاثه می کنند، نصیحت می کنند، موعظه می کنند، ولی پای عمل که در میان می آید، دیگر مرد عمل نیستند. فرمود: این هم دوسه خصلت از حیات را دارا است، ولی یک خصلت از حیات را ندارد.

۶۰- ترفیع درجه اصل امر به معروف و نهی از منکر

همانطور که عامل امر به معروف و نهی از منکر ارزش نهضت حسین را بالا و بالاتر برد، منعکسا نهضت حسینی ارزش امر به معروف و نهی از منکر را بالا برد. همانطور که تأثیر عامل امر به معروف و نهی از منکر، این نهضت را در عالی ترین سطح ها قرار داد، این نهضت مقدس نیز این اصل اسلامی را در عالی ترین سطح ها قرار داد. چطور این اصل را بالا برد؟ مگر حسین بن علی می تواند یک اصل اسلامی را پایین یا بالا ببرد؟!

نه، مقصودم این نیست که در واقع و نفس الامر یعنی در متن اسلام امر به معروف و نهی از منکر، ارزشی داشت و حسین بن علی آمد و ارزش این اصل را در متن اسلام عوض کرد. این کار حسین بن علی نیست، کار پیغمبر خدا هم نیست، کار خداست.

خدا که خود این اصول را بر بنده اش، برای بندگانش فرستاده است، برای هر اصلی یک درجه، یک مرتبه و ارزشی قرار داده است. حتی پیغمبر قادر نیست تصرفی در اینگونه مسائل بکند و در متن اسلامی تأثیر بگذارد. مقصودم این است که نهضت حسینی اصل امر به معروف و نهی از منکر را از نظر استنباط و اجتهاد علماء اسلامی و بطور کلی مسلمین بالا برد.

۶۱- فدا شدن همه چیز در راه امر به معروف و نهی از منکر

ابا عبدالله علیه السلام در چنین جریانی ثابت کرد که به خاطر امر به معروف و نهی از منکر، به خاطر این اصل اسلامی می توان جان داد، عزیزان داد، مال و ثروت داد، ملامت مردم را خرید و کشید. چه کسی توانسته است در دنیا به اندازه حسین بن علی به اصل امر به معروف و نهی از منکر ارزش بدهد؟ معنی نهضت

حسینی این است که امر به معروف و نهی از منکر آنقدر بالاست که تا این حد در راه آن می توان فداکاری کرد.

۶۲- ارزش امر به معروف و نهی از منکر

حسین بن علی، ارزش امر به معروف و نهی از منکر را چقدر بالا برد. همانطور که اصل امر به معروف و نهی از منکر، ارزش نهضت حسینی را به بیانی که قبلا عرض کردم بالا برد، نهضت حسینی نیز ارزش امر به معروف و نهی از منکر نهی از منکر را بالا برد. چون حسین بن علی فهماند که انسان در راه امر به معروف و نهی از منکر به جایی می رسد که مال و آبروی خودش را باید فدا کند، کلامت مردم را باید متوجه خودش کند، همانطور که حسین کرد. احدی نهضت حسینی را تصویب نمی کرد. البته در سطحی که آنها فکر می کردند، درست هم فکر می کردند، ولی در سطحی که حسین بن علی علیه السلام فکر می کرد، ماورای حرف آنها بود. آنها در این سطح فکر می کردند که اگر این مسافرت برای به دست گرفتن زعامت است، عاقبت خوشی ندارد، و راست هم می گفتند. خود امام هم در روز عاشورا وقتی که اوضاع و احوال را به چشم دید، فرمود: ﴿اللَّهُ در ابن عباس ينظر من ستر رقيق﴾، مرحبا به پسر عباس که حوادث را پشت پرده نازک می بیند.

تمام اوضاع امروز، وضع مردم کوفه و وضع اهل بیت مرا در مدینه به من گفت: این عباس به امام حسین علیه السلام می گفت: تو اگر به کوفه بروی، من یقین دارم که مردم کوفه نقض عهد می کنند. بسیاری از افراد دیگر نیز این سخن را می گفتند. در جواب بعضی سکوت می کرد. در جواب یکی از آنها گفت: لا یخفی علی الامر؛ مطلبی که تو می گویی، بر خودم نیز پنهان نیست، خودم هم می دانم.

۶۳- ارزش امر به معروف

ابا عبدالله در بین راه، در مواقع متعدد به این اصل (امر به معروف و نهی از منکر) تمسک می کنند، و مخصوصا در این مواقع، اسمی از اصل دعوت و اصل بیعت نمی برد. عجیب این است که در بین راه هر چه قضایای وحشتناک تر و خبرهای مایوس کننده تر از کوفه می رسید، خطبه ای که حسین می خواند، از خطبه قبلی داغ تر بود. گویا بعد از رسیدن خبر شهادت مسلم، این خطبه معروف را خواند: ﴿ایها الناس! ان الدنيا قد ادبرت و اذنت بوداع، و ان الاخره قد اقبلت و اشرفت بصلاح﴾ اقتباس از کلمات پدر بزرگوارش است. سپس می فرماید: ﴿الا ترون ان الحق لا يعمل به، و ان الباطل لا ينتاهی عنه؟ لیرغی المؤمن فی لقاء الله محقا﴾؛ ^(۶۲) آیا نمی بینید به حق عمل نمی شود؟ آیا نمی بینید قوانین الهی پایمال می شود؟ آیا نمی بینید این همه مفسد پیدا شده و احدی نهی نمیکند و احدی هم باز نمی گردد؟

﴿لیرغب المؤمن فی لقاء الله محقا﴾؛ در چنین شرایطی یک نفر مؤمن (نفرمود: من که حسین بن علی هستم دستور خصوصی دارد؛ من چون امام هستم وظیفه ام این است) باید از جان بگذرد و لقاء پروردگار را در نظر بگیرد. در چنین شرایطی از جان باید گذشت. یعنی امر به معروف و نهی از منکر، اینقدر ارزش دارد.

۶۴- مردن سعادت بار

در یکی از خطبه های بین راه، بعد از اینکه اوضاع را تشریح می کند، می فرماید: ﴿انی لا اری الموت الا سعاده و الحیاه مع الظالمین الا برما﴾. ^(۶۳) ایها الناس! در چنین شرایطی، در چنین اوضاعی و احوالی من مردن را جز سعادت نمی

بینم. (بعضی نسخه ها شهادت نوشته اند و بعضی سعاد) من مردن را شهادت در راه حق می بینم.

یعنی اگر کسی در راه امر به معروف و نهی از منکر کشته شود، شهید شده است.

(معنای من مردن را سعادت می بینم نیز همین است.) والحياء مع الظالمين الا برما؛ من زندگی کردن با ستمگران را مایه ملامت می بینم؛ روح من روحی نیست که با ستمگر سازش کند.

۶۵- سکوت در مقابل جبار جائر ممنوع!

(امام حسین علیه السلام) به مرز عراق وارد شده و با لشکر حر بن یزید ریاحی مواجه گردیده است. هزار نفر ماءمورند که او را تحت الحفظ به کوفه ببرند. در اینجا حسین بن علی علیه السلام خطابه معروفی را که مورخین معتبری امثال طبری نقل کرده اند ایراد و در آن سخن پیغمبر تمسک می کند، به اصل امر به معروف و نهی از منکر تمسک می کند: ﴿ايها الناس! من رای سلطانا جائرا مستحلا لحرام الله، ناکثا لعهد الله مستأثرا لفيء الله، معتديا لحدود الله، فلم يغير عليه بقول ولا فعل كان حقا على الله ان يدخله مدخله، الا وان هؤلاء القوم قد احلوا حرام الله و حرموا حلاله، و استأثروا فيء الله.﴾^(۶۴) یک صغری و کبری بسیار کامل می چینند. طبق قانون معروف، اول یک کبرای کلی را ذکر می کند: ايها الناس! پیغمبر فرمود: هر گاه کسی حکومت ظالم و جائری را ببیند که قانون خدا را عوض می کند، حلال را حرام، حرام را حلال می کند، بیت المال مسلمین را به میل شخصی مصرف می کند، حدود الهی را بر هم می زند، خون مردم مسلمان را محترم نمی شمارد، و در چنین شرایطی ساکت بنشیند، سزاوار است خدا (حقا خدا چنین می کند، یعنی در علوم الهی ثابت است) که چنین ساکتی را به جان چنان و جابری ببرد.

بعد صغرای مطلب را ذکر می کند: ان هو لاء القوم... اینها که امروز حکومت می کنند (آل امیه) همین طور هستند. آیا نمی بینید حرام ها را حلال کردند و حلال ها را حرام؟ آیا حدود الهی را به هم نزدند، قانون الهی را عوض نکردند، آیا بیت المال مسلمین را در اختیار شخصی خودشان قرار ندادند و مانند مال شخصی و برای شخص خودشان مصرف نمی کنند؟ بنابراین هر کس که در این شرایط ساکت بماند، مانند آنهاست، بعد تطبیق به شخص خود کرد، و انا احق من غیر؛ من از تمام افراد دیگر برای اینکه این دستور جدم را عملی کنم، شایسته ترم.

۶۶- امر به معروف عملی

(امام حسین علیه السلام یکی از بزرگترین سردارهای آنها را به سوی خود آورده، کسی که اساسا نامزدی امیری بود: حر بن یزید ریاحی . او آدم کوچکی نبود اگر حساب می کردند بعد از عمر سعد شخصیت دوم در این لشکر کیست، غیر از حر بن یزید ریاحی کسی نبود. مرد بسیار با شخصیتی بود. به علاوه اولین کسی بود که با هزار سوار مأمور این کار شده بود. ولی نیرو و جاذبه و ایمان و عمل، امر به معروف عملی حسین بن علی علیه السلام، حر بن یزید ریاحی را که روز اول شمشیر به روی امام کشیده بود، وادار به تسلیم کرد. توبه کرد، جزء التائبون شد. ﴿التائبون العابدون الحامدون السائجون الراكعون الساجدون الامرون بالمعروف والنهون عن المنکر﴾

۶۷- حسین زنده کننده نهضت پیامبر

ابا عبدالله یک مصلح است، این تعبیر مال خودش است: ﴿انی لم اخرج اشرا ولا بطرا ولا مفسدا ولا ظاما، و انما لطلب الاصلاح فی امه جدی، ارید ان امر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیره جدی و ابی﴾

این را حضرت در نامه ای به عنوان وصیت نامه، به برادرشان محمد بن حنفیه که مریض بود به طوری که از ناحیه دست فلج داشت و قدرت این را که در رکاب حضرت باشد و خدمت بکند نداشت، نوشتند و به او سپردند، چرا؟ برای اینکه دنیا از ماهیت نهضت او آگاه شود: مردم دنیا! من مثل خیلی ها نیستم که قیامم، انقلابم به خاطر این باشد که خودم به نوایی رسیده باشم، برای اینکه مال و ثروتی تصاحب کنم، برای اینکه به ملکی رسیده باشم این را مردم دنیا از امروز بدانند (این نامه را در مدینه نوشت): قیام من، قیام مصلحانه است. من یک مصلح در امت جرم هستم، قصدم امر به معروف و نهی از منکر است. قصدم این است که سیرت رسول خدا ﷺ را زنده کنم، قصدم این است که روش علی مرتضی را زنده کنم. سیره پیغمبر مرد، روش علی مرتضی مرد، می خواهم این سیره و این روش را زنده کنم.

۶۸- ارزش دادن به عامل امر به معروف

عنصر امر به معروف و نهی از منکر ارزش داد به نهضت حسینی، اما حسین هم به امر به معروف و نهی از منکر ارزش داد. امر به معروف و نهی از منکر نهضت حسینی را بالا برد ولی حسین علیه السلام این اصل را به نحوی اجرا کرد که شأن این اصل بالا رفت، یک تاج افتخار به سر اصل امر به معروف و نهی از منکر نهاد. (خیلیها می گویند امر به معروف و نهی از منکر می کنیم. حسین هم اول مثل دیگران فقط یک کلمه حرف می زد، گفت: ﴿ارید ان امر بالمعروف و انهی عن المنکر، و اسیر بسیره جدی و بی﴾. (۶۵)

۶۹- آبروی امر به معروف و نهی از منکر

در مورد حسین بن علی به حق می شود گفت که به اصل امر به معروف و نهی از منکر ارزش و اعتبار داد، آبرو داد به این اصل که آبروی مسلمین است.

اینکه می‌گویم این اصل آبروی مسلمین است و به مسلمین ارزش می‌دهد، از خودم نمی‌گویم، عین تعبیر آیه قرآن است: ﴿کنتم خیر امه اخرجت للناس تاءمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر﴾ ببینید قرآن چه تعبیرهایی دارد! به خدا آدم خیرت می‌کند از این تعبیرهای قرآن. کنتم خیر امه اخرجت للناس شما چنین بوده اید (بوده اید) در قرآن در اینگونه موارد یعنی هستید، شما با ارزش ترین ملت‌ها و امت‌هایی هستید که برای مردم به وجود آمده‌اند. ولی چه چیز به شما ارزش داده است و می‌دهد که اگر آنرا داشته باشید با ارزش ترین امت‌ها هستید؟ ﴿تاءمرون بالوعروف و تنهون عن المنکر﴾ اگر امر به معروف و نهی از منکر در میان شما باشد، این اصل به شما امت مسلمان ارزش می‌دهد. شما به این دلیل با ارزش ترین امت‌ها هستید که این اصل را دارید؛ (که در صدر اول هم چنین بوده است.) این اصل به شما ارزش داده است. پس آیا آن روزی که این اصل را در میان ما نیست، یک ملت بی ارزش می‌شویم؟ بله همین طور است. ولی حسین به این اصل ارزش داد. (۶۶)

۷۰- زینت دهنده امر به معروف و نهی از منکر

یکی از آقایان می‌گفت: شخصی را دیدم که درباره شخص دیگری خیلی قر می‌زد. دیدم در حد تکفیر و تفسیق درباره او عصبانی است. گفتم: مگر او چه کرده که تو او را اینقدر بد می‌دانی (یک آدم بد ملعون جهنمی)؟
گفت: آخر او لب برگردان پیرهن آدمی یعنی پیراهنش یقه دار است (خنده حضار) حال وقتی که نهی از منکر ما در این حد بخواهد تنزل بکند، ما این اصل را پایین آورده ایم، حقیر و کوچک کرده ایم. آن امر به معروف و ناهی از منکرهایی که در کشور سعودی هستند، آبروی امر به معروف و نهی از منکر را

برده اند. فقط یک شلاق به دست گرفته که کسی مثلا (کعبه یا ضریح پیغمبر را) نبوسد. این دیگر شد نهی از منکر!

ولی حسین ببینید! امر به معروف و نهی از منکر کار او بود، از بیخ و بن. به تمام معروفی اسلام نظر داشت و فهرست میداد، و نیز به تمام منکرهای جهان اسلام. می گفت: اولین و بزرگترین منکر جهان اسلام خود یزید است. ﴿فلعمری ما الامام الا العامل بالكتاب القائم بالقسط والدائن بدین الله﴾^(۶۷) امام و رهبر باید خودش عامل به کتاب باشد، خودش عدالت را به پا دارد و به دین خدا متدین باشد. آنچه را که داشت، در راه این اصل در طبق اخلاص گذاشت. به مرگ در راه امر به معروف و نهی از منکر زینت بخشید. به این مرگ شکوه و جلال داد. از روز اولی که می خواهد بیرون بیاید، سخن از مرگ زیبا می گوید چقدر تعبیر زیباست! هر مرگی را نمی گفت زیبا، مرگ در راه حق و حقیقت را زیبا می دانست: ﴿خط الموت علی ولد آدم محط القلاده علی جید الفتاه﴾ چنین مرگی مانند یک گردنبند که برای زن زینت است، برای انسان زینت است. صریح تر، آن اشعاری است که در بین راه وقتی که به طرف کربلا می آمد می خواند که احتمالا از خود ایشان است و احتمالا هم از امیرالمؤمنین علیه السلام است:

﴿وان تكن الدنيا تعد نفسيه / فدار ثوای الله اعلى وانبل﴾

اگر چه دنیا قشنگ و نفیس و زیباست، اما هر چه دنیا قشنگ و زیبا باشد، آن خانه پاداش الهی خیلی قشنگ تر و زیباتر و عالی تر است.

﴿وان تكن الاموال للترك جمعها / فمابال متروك به المرء يبخل﴾

اگر مال دنیا را آخرش باید گذاشت و رفت، چرا انسان نبخشد، چرا به انسان به دیگران کمک نکند، چرا انسان خیر نرساند.

﴿وان تكن الابدان للموت انشات / فقبل امرء باسیف فی الله افضل﴾^(۶۸)

اگر این بدن‌ها آخر کار باید بمیرد، آخرش اگر در بستر هم شده باید مرد، در مبارزه با یک بیماری و یک میکروب هم شده باید مرد، پس چرا انسان زیبا نمیرد؟ پس کشته شدن انسان به شمشیر در راه خدا بسیار جمیل تر و زیباتر است. (۶۹)

۷۱- تکیه امام به عامل امر به معروف و نهی از منکر

امام حسین تا چه اندازه روی عامل امر به معروف و نهی از منکر تکیه دارد و اوست که هجوم آورده به این دولت و حکومت فاسد. از نظر این عامل، امام حسین مهاجم به حکومت فاسد وقت است، تأثر است، انقلابی است. بین راه دارد می آید، چشمش می افتد به دو نفر که از طرف کوفه می آیند می ایستد تا با آنها صحبت کند. آنها می فهمند که امام حسین است، راهشان را کج می کنند. امام هم می فهمد که دلشان نمی خواهند حرفی بزنند، راه خودش را ادامه می دهد. بعد از اصحابش که پشت سرآمده بود، آن دو را دید و با آنها صحبت کرد. آنها قضایای ناراحت کننده کوفه را از شهادت مسلم و هانی برای او نقل کردند، گفتند: والله! ما خجالت کشیدیم این خبر را به امام حسین بدهیم. آن مرد بعد که به امام ملحق شد، وارد منزلی که امام در آن نشسته بود، شد.

گفت: من خبری دارم، هر طور که اجازه می فرمایید بگویم؛ اگر اجازه می فرمایید اینجا عرض بکنم، اینجا عرض می کنم، اگر نه، می خواهید که من به طور خصوصی عرض بکنم، بطور خصوصی عرض می کنم.

فرمود: بگو، من از اصحاب خودم چیزی را مستور ندارم، با هم یکرنگ هستیم. قضیه را نقل کرد که آن دو نفری که دیروز شما می خواستید با آنها ملاقات کنید ولی آنها راهشان را کج کردند، من با آنها صحبت کردم؛ گفتند قضیه از این قرار است: کوفه سقوط کرد، مسلم و هانی کشته شدند. تا این جمله را

شنید، اول اشک از چشمانش جاری شد. حالا ببینید چه جمله ای را می خواند:

﴿من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فمنهم من قضى نحبه و منهم من ينتظر و ما بدوا تبديلا﴾^(۷۰) (اصلا در قرآن آیه ای مناسب تر برای چنین موقعی پیدا نمی کنید). بعضی از مؤمنین به پیمانی که با خدای خویش بستند، وفا کردند، از اینهایی که وفا کننده به پیمان خویش هستند، بعضی از آنها گذشتند و رفتند شهید شدند و عده دیگر هم انتظار می کشند نوبت آنها بشود. یعنی ما فقط برای کوفه نیامدیم. کوفه سقوط کرد که کرد. حرکت ما که برای ما این وظیفه را ایجاب می کرد که عجالتا از مکه بیاییم به طرف کوفه. ما وظیفه بزرگ تر و سنگین تری داریم. مسلم به پیمان خود وفا کرد و کارش گذشت، پایان یافت، شهید شد، آن سرنوشت مسلم را ما هم پیدا کنیم.^(۷۱)

۷۲- استغناى طبع امام حسين عليه السلام

حسین بن علی به نام یک نفر مصلح و بنام یک نفر اصلاح طلب که باید در امت اسلام اصلاح ایجاد کرد، قیام کرد و به مردم عشق و ایده آل دارد. رکن اول حماسه زنده شدن یک قوم همین است. ملتی شخصیت دارد که حسن استغناء و بی نیازی دو او باشد، اینهاست درسهای آموزنده ای که از قیام حسین بن علی باید آموخت. او حس استغناء و بی نیازی به مردم داد. روزی که می خواهد از مکه حرکت کند، یک ذره قیام خودش را مشروط نمیکند و اینطور می فرماید:

﴿خط الموت علی ولد﴾ و در آخر خطبه می فرماید: ﴿فمن كان فينا باذلا مهجته موطنا علی لقاء الله نفسه، فليرحل معنا فاني راحل مصيحا ان شاه الله تعالى﴾؛ من فردا صبح حرکت می کنم هر کس که آماده جانبازی است و حاضر است خون قلب خودش را در راه مخا بریزد و تصمیم به ملاقات حق گرفته است، فردا

صبح حرکت کند که من رفتم. دیگر بیش از این حرفی نیست. این مقدار استغناء
قطعا در دنیا نظیر ندارد. (۷۲)

۷۳- دو شهید مشابه

شاید شباهت بین عیسی و سید الشهداء در یک امر دیگر هم باشد و آن عدم
سابقه اسمی است، و شاید این جهت مربوط به یحیی باشد نه عیسی، و در این
صورت شباهت بین حسینی علیه السلام و یحیی است، کما اینکه این دو در شهادت به
خاطر یک مرد بسیار فاسد با هم شبیهند و هر دو شهید امر به معروف و نهی از
منکرند. ﴿وان من هوان الدنيا ان راس يحيى اهدى الى بغى من بغايا بنى
اسرائيل﴾. (۷۳) (۷۴)

۷۴- هدف مشترک حسین و اهل بیت

در این نهضت، چقدر امر به معروف و نهی از منکر عملا صورت گرفت؟
وجود مقدس حسین بن علی علیه السلام، (در این نهضت عملا یک امر به معروف و
ناهی از منکر بود) و از او بیشتر، بعد از شهادت ابا عبدالله علیه السلام اهل بیت
بزرگوار آن حضرت، از بعد از روز عاشورا، از همان روز یازدهم و حداقل از
روز دوازدهم، به عنوان یک گروه امر به معروف و نهی از منکر کردند در آمدند؛
و تا پایان این ماجرا هر جا که بودند، امر به معروف و نهی از منکر کردند. آنها
هرگز به صورت یک جمعیت شکست خورده در نیامدند. آنها هم مثل خود ابا
عبدالله، پایان کار را زنده ماندن یا کشته شدن نمی دانستند که بگویند مطلب این
بود که حسین زنده بماند و به خلافت برسد یا حداقل در گوشه ای برود زندگی
کند، پس حالا که حسین کشته شد، مطلب تمام شد. نه، آنها همان هدف حسینی
بودند.

۷۵- تا آخرین نفس امر به معروف و نهی از منکر

کشته شدن ابا عبدالله، از یک نظر برای آنها (اهل بیت) آغاز کار بود نا پایان کار. و چقدر زیبا و جالب توجه است وضع اهل بیت پیغمبر! و راستی وقتی انسان اینها را تجزیه و تحلیل می کند، در مقابل این عظمت و زیبایی، در مقابل این قوت، در مقابل این قدرت روح، در مقابل این همه ایمان و یقین، در مقابل این همه شجاعت روحی، غرق در حیرت می شود و جز اینکه در مقابل آنها سر تعظیم فرود آورد کار دیگری نمی تواند بکند. تا آخرین لحظه تبلیغ کردند، نهی از منکر و امر به معروف کردند، دعوت به اسلام کردند.

۷۶- زیر و رو شدن شام

در نهضت حسینی، عنصر امر به معروف و نهی از منکر را، از این وجه و جهت هم باید در نظر گرفت که این نهضت، یک نهضت امر به معروف و نهی از منکر بود؛ و آثار این امر به معروف و نهی از منکر را هم باید بررسی کرد، مخصوصا در خود شام چگونه شام را زیر و رو کرد.

۷۷- انگیزه حقیقی قیام

بعضی افراد چون در زمان بعد از وقوع حادثه کربلا زندگی می کنند به طور ناخودآگاه فکرشان از اول متوجه شهادت امام می شود و فقط آن سخنانی را که درباره شهادت آن حضرت است مرد توجه قرار می دهند، و دیگر به سخنانی که امام حسین علیه السلام درباره تشکیل حکومت اسلامی و تغییر حکومت اسلامی و تغییر حکومت ظلم و سوزاندن ریشه استبداد و فریاد رسی عدالتخواهان ستمدیده فرموده توجه نمی کنند. (۷۵)

۷۸- فلسفه شهادت حسین بن علی علیه السلام

انتساب را به علی بن ابی طالب درست کن، یا علی بگو، سمت شیعه باشد و در دیوان عزاداران حسینی ثبت بشود، همین کافی است. جزء حزب باش، خیال کردیم العیاذ بالله حسین بن علی علیه السلام یک آدم حزب باز است. می گوید: هر کس که کارت عضویت در اینجا صادر کرد همان کافی است و مصونیت پیدا می کند! اساسا فلسفه شهادت حسین بن علی علیه السلام این بود که می خواست اسلام را در مرحله عمل زنده کند، ﴿اشهد انك قد اقامت الصلوه و آتیت الزکاه و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر و جاهدت فی الله حق جهاده﴾. (۷۶)

یعنی تو کشته شدی که اسلام را در عمل زنده کنی.

ولی ما می گوئیم، نه او کشته شد برای اینکه عمل را در اسلام بمیراند، انتساب و وابستگی ظاهری را درست کند.

۷۹- شرایط امر به معروف و نهی از منکر

این وظیفه بزرگ (امر به معروف و نهی از منکر) دو رکن، دو شرط اساسی دارد: یکی از آنها رشد، آگاهی و بصیرت است. حالا که من گفتن امر به معروف و نهی از منکر، لابد همه ما خیال کردیم که خوب از اینجا برویم و امر به معروف و نهی از منکر چیست و چگونه باید انجام شود؟ تا حالا که امر به معروف و نهی از منکرهای ما در اطراف دگمه لباس و بند کفش مردم بوده است، در حول و حوش موی سر و دوخت لباس مردم بوده است! ما اصلا معروف چه می شناسیم که چیست؟ منکر چه می شناسیم که چیست؟ ما گاهی معروف ها را به جای منکر می گیریم و منکرهای را به جای معروف. بهتر اینکه ما جاهل ها امر به معروف و نهی از منکر نکنیم. چه منکرها که به نام امر به معروف و نهی از منکر به وجود نیامد. آگاهی و بصیرت می خواهد، خبرت و

خبرویت می خواهد، دانایی، روانشناسی و جامعه شناسی می خواهد نا انسان بفهمد که چگونه امر به معروف و نهی از منکر کند، یعنی راه معروف را تشخیص بدهد، ببیند معروف کجاست؛ منکر را تشخیص بدهد، ریشه منکر به بدست بیاورد، از کجا آن منکر نکند. چرا؟ ﴿لانه ما یفسده اکثر مما یصلحه﴾^(۷۷) چون جاهل هنگامی که امر به معروف و نهی از منکر می کند، می خواهد بهتر کند بدتر می کند. و چقدر در این زمینه مثالهای زیاد است.

شاید شما بگویید ما جاهلیم، پس امر به معروف و نهی از منکر از ما ساقط جواب شما را داده اند. قرآن می فرماید: ﴿الیهلك من هلك عن بینه و یحیی من حی عن بینه﴾^(۷۸) لئلا یكون للناس علی الله حجه بعد الرسل.^(۷۹)

۱۰- یک درجه از امر به معروف و نهی از منکر

یک درجه امر به معروف و نهی از منکر این است که: مردم! بر فرزندانان اسمهای اسلامی نگذارید. (این امر به معروف است). مبارزه کنید با اسم های غیر اسلامی. (این نهی از منکر است).

برای مؤسسات نام اسلامی بگذارید. نامهای اسلامی را زنده نگه دارید. زبان اسلام را زنده نگه دارید. زبان عربی یک قوم نیست، زبان اسلام است. زبان عربیت زبان عرب نیست، زبان اسلام است.

اگر قرآن نبود، اصلا این زبان در دنیا وجود نداشت. از اهم وظایف ما این است که این زبان را حفظ کنیم.

فصل سوم: آگاهی و اشتیاق امام حسین علیه السلام به جهاد و شهادت

۱۱ - قداست شهادت

بسیاری از مردم ما صرفاً بر مظلومین ابا عبدالله و بی جرمی و بی دخالتی آن حضرت می‌گیرند، و تاءسفشان از این است که امام حسین مانند کودکی که قربانی هوس یک جاه طلب می‌شود نفله شد و خونس هدر رفت. در صورتی که اگر این چنین باشد آن حضرت مظلوم و بی تقصیر هست، همچنانکه همه قربانیان آنگونه جنایات مظلوم و بی تقصیرند، ولی دیگر شهید نیست تا چه رسد که سیدالشهداء باشد.

امام حسین صرفاً یک قربانی هوس‌های جاه طلبانه دیگران نیست. شک ندارد که از آن جهت که این فاجعه به کشندگان او انتساب دارد، جنایت است، هوس است، ایستادگی آگاهانه و مقاومت هوشیارانه در راه هدف مقدس است. از او بیعت و امضا و تسلیم می‌خواستند و او با توجه به همه عواقب زیر بار نرفت، به علاوه او سخت معترض بود و سکوت در آن شرائط را گناهی عظیم تلقی می‌کرد. تاریخ آن حضرت، مخصوصاً آن حضرت گواه روشن این مطلب است.

پس شهادت، قداست خود را از اینجا کسب می‌کند که فداکردن آگاهانه تمام هستی خود است در راه هدف مقدس. ^(۸۰)

۱۲ - آگاهی حسین بر قلوب کوفیان

امام حسین از اول حرکتش معلوم بود که مردم کوفه را آماده نمی‌بیند، مردم سست عنصر و مرعوب شده‌ای می‌داند. در عین حال جواب تاریخ را چه بدهد؟ قطعاً اگر امام حسین به مردم کوفه اعتنا نمی‌کرد، همین ما که امروز اینجا نشسته ایم: می‌گفتیم چرا امام حسین جواب مثبت نداد. ابو سلمه خلال که به او

می گفتند وزیر آل محمد در دوره بنی العباس، وقتی که میانه اش به خلیفه عباسی به هم خورد که طولی هم نکشید که کشته شد، فوراً دو تا نامه نوشت، یکی به امام جعفر صادق و یکی به عبدالله محض و هر دو را در آن واحد دعوت کرد، گفت من و ابو مسلم که تا حالا برای اینها کار می کردیم از این ساعت می خواهیم برای شما کار بکنیم، بیایید با ما همکاری کنید، ما اینها را از بین می بریم.

اولاً وقتی برای دو نفر نامه می نویسد، علامت این است که خلوص ندارد. ثانیاً بعد از اینکه رابطه اش با خلیفه عباسی به هم خورده، چنین نامه ای نوشته است. نامه که رسید به امام جعفر صادق علیه السلام امام نامه را خواند، بعد در جلو چشم حامل نامه آنرا جلوی آتش گرفت و سوزاند. آن شخص پرسید: جواب نامه چیست؟

فرمود: جواب نامه همین است. هنوز او برنگشته بود که ابو سلمه را کشتند. و هنوز می بینیم که خیلی افراد سوال می کنند که چرا امام جعفر صادق به داوت ابو سلمه خلال جواب مثبت نداد و جواب منفی داد؟ در صورتی که ابو سلمه خلال اولاً یک نفر بود، ثانیاً خلوص نیت نداشت، و ثالثاً هنگامی نامه نوشت که کار از کار گذشته بود و خلیفه عباسی هم نفهمیده بود که این دیگر با او صداقت ندارد و لهذا چند روز بعد او را کشت. ^(۸۱)

۸۳- امام حسین در برابر تاریخ

اگر هجده هزار نامه مردم کوفه رفته بود به مدینه و مکه (و بخصوص به مکه) نزد امام حسین، و ایشان جواب مثبت نمی داد، تاریخ، امام حسین را ملامت می کرد که اگر رفته بود، ریشه یزید و یزیدی ها کنده شده بود و از بین رفته بود، کوفه اردوگاه مسلمین با آن مردم شجاع، کوفه ای که پنج سال علی

علیه السلام در آن زندگی کرده است و هنوز تعلیمات علی و یتیمهایی که علی بزرگ کرده و بیوه هایی که علی از آنها سرپرستی کرده است زنده هستند و هنوز صدای علی در گوش مردم این شهر است، امام حسین جبن به خرج داد و ترسید که به آنجا نرفت، اگر می رفت در دنیای اسلام انقلاب می شد. این است که اینجا تکلیف اینگونه ایجاب می کند که همین که آنها می گویند ما آماده ایم امام می گوید: من آماده هستم. (۸۲)

۱۴- وظیفه امام حسین

وظیفه امام حسین چیست؟ مردم کوفه مرا دعوت کرده اند، می روم به کوفه. مردم کوفه بیعتشان را با مسلم نقض کرده اند، من بر می گردم، می روم سر جای خودم، می روم مدینه یا جای دیگر تا آنجا هر کاری بخواهند بکنند. یعنی از نظر این عامل که یک عکس العمل مثبت در مقابل یک دعوت است، وظیفه امام حسین، دادن جواب مثبت است تا وقتی که دعوت کنندگان ثابتند. وقتی که آنها جا زدند، دیگر امام حسین وظیفه ای از آن نظر ندارد و نداشت. (۸۳)

۱۵- منطق شهید

وقتی که ابن عبدالله می خواهد به طرف کوفه بیاید، عقلای قوم، ایشان را منع می کنند، می گویند آقا این کار منطقی نیست، و راست هم می گفتند، منطقی نبود، با منطق آنها که منطق یک انسان هادی معمولی است که بر محور مصالح خودش فکر می کند و منطق منفعت و منطق سیاست است، آمدن ابا عبدالله منطقی نبود، امام حسین یک منطق بالاتری دارد، منطق او منطق شهید است، منطق شهید مافوق منطق افراد عاری است.

عبدالله بن عباس و محمد بن حنفیه آدمهای کوچکی نبودند، اینها افراد سیاستمدار روشن بینی بودند و از نظر منطق آنها یعنی از نظر منطق سیاست و

منفعت، از نظر منطق هوشیاری بر اساس منافع فردی و پیروزی شخصی بر رقیبان، واقعا هم آمدن ابا عبدالله محکوم بود. ابن عباس یک راه سیاسی زیرکانه ای پیشنهاد کرد از نوع همان راه ها که معمولا افراد زیرک که مردم را وسیله قرار می دهند عمل می کنند. و آن اینک مردم را جلو می اندازد و خودشان عقب می ایستند، اگر مردم پیش بردند، آنها از کوفه به شما نوشته اند که ما آماده نصرت تو هستیم. شما بنویسید به مردم کوفه، که عمال یزید را از آنجا بیرون کنند و وضع آنجا را آرام نمایند، (بگیر و ببند و بده به دست من پهلوان)! یکی از دو کار خواهد شد: یا این کار را می کنند، یا نمی کنند، اگر این کار را کردند، شما راحت می روید و کارها را در دست می گیرید و اگر این کار را نکردند به محذوری گرفتار نشده اید.

اعتنا نکرد به این حرف، گفت: من می روم، گفت: کشته می شوی. گفت: کشته شدم که شدم، گفت: آدمی که می رود و کشته می شود، زن و بچه با خودش نمی برد، فرمود زن و بچه را هم باید با خودم ببرم. ^(۸۴)

۸۶- اتصال امام به عالم بالا

از نظر منطق روایات و طبق اعتقاد خاص ما به جنبه مافوق بشری، یعنی جنبه ارتباط و اتصال امام به عالم مافوق بشری، تمام کارهای امام حسین حساب شده و از روی پیش بینی بوده، تصادف و اشتباه در آنها وجود ندارد، لهذا مسئله همراه آوردن زنان و کودکان به خود در سفری پر خطر که در همام وقت عقلایی که بر محور حفظ جان ابا عبدالله و اهل بیتش قضاوت می کردند این کار را جایز نمی شمردند، و حتی پس از شنیدن خبر قتل مسلم و قطعی و مسلم شدن سرنوشت، باز هم لااقل این کار را نمی کند که اهل بیت را به مدینه برگرداند (یک کار حساب شده است). ^(۸۵)

۱۷- اراده تشریحی نه اراده تکوینی

در روایات آمده است که: در عالم رؤ یا پیغمبر (به امام حسین) فرمود: ﴿ان الله شاء ان یراک قتیلا، و ان الله شاء ان یراهن سبایا﴾. ^(۸۶) البته مقصودی که در آن زمان می فهمیده اند اراده تشریحی بوده نه اراده تکوینی. مقصود از اراده تکوینی، قضا و قدر حتمی الهی است و مقصود از اراده تشریحی، مصلحت و رضای الهی است. مثل ﴿یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر﴾. ^(۸۷) نتیجه این است که طبق منطق روایات، حمل اهل بیت و زنان و کودکان بر اساس یک مصلحت بوده که امثال ابن عباس نمی توانسته اند درک کنند. ^(۸۸)

۱۸- امام حسین علیه السلام مهاجر مجاهد

حسین بن علی علیه السلام در منطق قرآن، هم مهاجر است و هم مجاهد. او خانه و شهر و دیار خودش را رها کرده و پشت سر گذاشته است، همچنانکه موسی بن عمران مهاجر بود موسی بن عمران هم شهر و دیارش را که مصر بود، پشت سر گذاشت، تا به دین رسید. ابراهیم مهاجر بود ﴿انی ذاهب الی ربی﴾ ^(۸۹) شهر و دیار و وطن خودش بابل را رها کرد و رفت.

حسین بن علی علیه السلام امتیازی که دارد این است که هم مهاجر است و هم مجاهد، مهاجرین صدر اسلام، در ابتدا که مهاجر بودند، هنوز مجاهد نبودند و دستور جهاد برای آنها نرسیده بود. آنها فقط مهاجر بودند. بعدها که دستور جهاد رسید، این مهاجرین تبدیل به مجاهدین هم شدند.

اما مسی که از روز اول هم مهاجر بود و هم مجاهد، وجود مقدس حسین بن علی علیه السلام بود ﴿فقد وقع اجره علی الله﴾ ^(۹۰)

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در عالم رؤ یا به او فرموده بود: حسینم! مرتبه و درجه ای هست که تو به آن مرحله و درجه نخواهی رسید مگر از پلکان شهادت بالا

بروی،^(۹۱) در حدود بیست و چهار روز، عملا حسین بن علی علیه السلام در حال مهاجرت بود، از آن روزی که از مکه حرکت کرده، روز هشتم ماه ذی الحجه تا روزی که به سرزمین کربلا رسید و آنجا باراندازش و خرگاه خودش را در آنجا فرود آورد.

۱۹- هم مجاهد و هم مهاجر

پیغمبر اکرم در عالم رویا به او (امام حسین علیه السلام) فرموده بود: حسین! مرتبه و درجه ای هست که تو به آن مرحله و درجه نخواهی رسید مگر از پلکان شهادت بالا بوری، مهاجر الی الله و رسوله در حدود بیست و سه چهار روز عملا حسین بن علی در حال مهاجرت بود. از آن روزی که از مکه حرکت کرد، روز هشتم ماه ذی الحجه تا روزی که به سرزمین کربلا رسید و آنجا باراندازش بود و خرگاه خودش را در آنجا فرود آورد. آن روزی که از مکه حرکت کرد و آن خطبه معروفی را که نقل کرده اند خواند، هجرت و جهادش را تواءم با یکدیگر ذکر کرد: ﴿خط الموت علی ولد آدم مخط القلاده علی جید الفتاه و ما اولهنی الی اسلافی الشتیاق یعقوب الی یوسف﴾؛ اینها الناس! مرگ برای فرزند آدم زینت قرار داده شده است، آنچنان که یک گردنبند برای یک زن جوان زینت است. مرگ ترسی ندارد، مرگ بیمی ندارد. شهادت در راه خدا و در راه ایمان، برای انسان تاج افتخار است که بر سر می گذارد و برای یک مرد مانند آن گردنبندی است که یک زن جوان به گردن خود می آویزد. زینت است، زیور است.

﴿کافی با وصالی تتقطعها عسلان الفلوان بین النواویس و کربلا﴾؛ اینها الناس الان از همین جا گویا به چشم خود می بینم که در آن سرزمین چگونه آن گرگهای بیابانی ریخته اند و می خواهند بند از بند من جدا کنند.

﴿رضی الله رضانا اهل البیت﴾؛ ما اهل بیت از خودمان رضایی نداریم، رضای ما رضای اوست. هر چه او بپسندد ما آنرا می پسندیدم. او برای ما سلامت بپسندد، ما سلامت را می پسندیم. بیماری بپسندد، بیماری می پسندیم، سکوت بپسندد، سکوت می پسندیدم. تکلم بپسندد، تکلم، سکون بپسندد، سکون، تحرک بپسندد، تحرک، گفت:

قضایم، اسیر رضا می پسندد رضایم بدانچه قضاء می پسندد

چرا دست یازم چرا پای کوبم مرا خواجه بی دست و پا می پسندد

﴿کانی با وصالی تقطعها عسلان الفلوات ببین النواویس و کربلا﴾ در جمله

آخر، هجرت خودش را اعلام می کند: ﴿من کان فینا باذلاً مهجته و موطناً علی

لقاء الله نفسه فلیرحل معنا فانی راحل مصبحاً انشاء الله﴾؛ هر کسی که کاملاً

آماده است که خون قلبش را هدر کند ما در این راه یک هدیه بیشتر نمی

خواهیم)، هر کسی حاضر است با من هم آواز باشد و مانند من که هدیه ام خون

قلبم است در این راه، چنین هدیه ای را برای خدای خودش بفرستد، چنین هدیه

ای در راه خدای خودش بدهد، چنین آمادگی دارد، آماده یک مهاجرت باشد،

آماده یک کوچ و رحلت باشد که من صبح زود کوچ خواهم کرد. ﴿فانی راحل

مصبحاً انشاء الله﴾ .

۹۰- علت همراهی اهل بیت

یکی از مسائلی که هم تاریخ درباره آن صحبت کرده و هم اخبار و احادیث

از آن سخن گفته اند، این است که چرا ابا عبدالله در این سفر پر خطر، اهل بیتش

را همراه خود برد؟ خطر این سفر را همه پیش بینی می کردند، یعنی بک امر غیر

قابل پیش بینی حتی برای افراد عادی نبود. لهذا قبل از آنکه ایشان حرکت

بکنند تقریباً می شود گفت تمام کسانی که آمدند و مصلحت اندیشی کردند،

حرکت دادن اهل بیت به همراه ایشان را کاری بر خلاف مصلحت تشخیص دادند، یعنی آنها با حساب و منطق خودشان که در سطح عاری بود و به مقیاس و معیار حفظ جان ابا عبدالله و خاندانش، تقریباً به اتفاق آراء به ایشان می گفتند: آقا! رفتن خودتان خطرناک است و مسلحت نیست یعنی جاننات در خطر است، تا چه رسد که بخواهید اهل بیتتان را هم با خودتات ببرید، ابا عبدالله جواب داد: به این ترتیب که جنبه معنوی مطلب را بیان می کرد، که مکرر شنیده اید که ایشان استناد کردند به روایاتی که البته در حکم یک وحی قاطع است.

فرمود: در عالم رویا جدم به من فرمود: ﴿ان الله شاء ان يراك قتيلاً﴾ گفتند: پس اگر این طور است، چرا اهل بیت و بچه ها را همراهتان می برید؟ پاسخ دادند این را هم جدم فرمود: ﴿ان الله شاء ان يراهن سبائاً﴾ اینجا یک توضیح مختصر برایتان عرض بکنم: این جمله ﴿ان الله شاء ان يراك قتيلاً يا ان الله شاء ان يراهن سبائاً﴾ یعنی چه؟ این مفهومی که الان عرض می کنم، معنایی است که همه کسانی که آنجا مخاطب ابا عبدالله بودند، آنرا می فهمیدند، نه یک معنایی که امروز گاهی در السنه شایع است، کلمه مشیت خدا، یا اراده خدا که در خود قرآن بکار برده شده است در دو مورد بکار می رود که یکی را اصطلاحاً اراده تکوینی و دیگری را اراده تشریحی می گویند. اراده تکوینی یعنی قضاء و قدر الهی که اگر چیزی قضا و قدر حتمی الهی به آن تعلق گرفت: معنایش این است که در مقابل قضا و قدر الهی دیگری کاری نمی شود کرد.

معنای اراده تشریحی این است که خدا این طور راضی است، خدا این چنین می خواهد. مثلاً اگر در مورد روزه می فرماید: ﴿يريد الله بكم اليسر ولا يريد بكم العسر﴾ یا در مورد دیگری که ظاهراً زکات است، می فرماید: يريد ليظهركم مقصود این است که خدا که این چنین دستوری داده است، این طور می

خواهد یعنی رضای حق در این است. خدا خواسته است تو شهید باشی، جدم به من گفته است که رضای خدا در شهادت توست. جدم به من گفته است که خدا خواسته اینها اسیر باشند، یعنی اسارت اینها رضای حق است، مصلحت است و رضای حق همیشه در مصلحت است و مصلحت یعنی آن جهت کمال فرد و بشریت.

در مقابل این سخن، دیگر کسی چیزی نگفت، یعنی نمی توانست حرفی بزند؛ پس اگر چنین است که جر شما در عالم معنا به شما تفهیم کرده اند که مصلحت در این است که شما کشته بشوید، ما دیگر در مقابل ایشان حرفی نداریم. همه کسانی هم که از ابا عبدالله این جمله ها را می شنیدند، این جور نمی شنیدند که آقا این مقدر است و من نمی توانم سرپیچی بکنم، اما ابا عبدالله، هیچ وقت به این شکل تلقی نمی کرد، این طور نبود که وقتی از ایشان می پرسیدند: چرا زنها را می برید، بفرماید اصلاً من در این قضیه بی اختیارم، و عجب هم بی اختیارم، بلکه به این صورت می شنیدند که با الهامی که از عالم معنا به من شده است، من چنین تشخیص داده ام که مصلحت در این است، و این کاری است که من از روی اختیار انجام می دهم ولی بر اساس آن چیزی که آن را مصلحت تشخیص می دهم. لذا می بینم که در موارد مهمی، همه یک جور عقیده داشتند، ابا عبدالله عقیده دیگری در سطح عالی داشت، همه یک جور قضاوت می کردند، امام حسین علیه السلام می گفت: این جور نه، من طور دیگر عمل می کنم. معلوم است که کار ابا عبدالله یک کار حساب شده است، یک رسالت و یک مأموریت است. اهل بیتش را به عنوان طفیلی همراه خود نمی برد که خوب، من که می روم، زن و بچه ام هم همراهی باشند. غیر از سه نفر که دیشب اسم بردی، هیچ یک از همراهان ابا عبدالله زن و بچه اش همراهش نبود. آدم که به یک سفر خطرناک

می رود، زن و بچه اش را که نمی برد. ابا عبدالله، زن و بچه اش را برد، نه به اعتبار اینکه خودم می روم. پس زن و بچه ام را هم ببرم (خانه و زندگی و همه چیز امام حسین علیه السلام در مدینه بود)، بلکه آنها را به این جهت برد که رسالتی در این سفر انجام بدهند. ^(۹۲)

۹۱- قطعی بودن واقعه کربلا

طبق روایات و همچنین بر اساس معتقدات ما که معتقد به امامت حضرت سیدالشهداء هستیم، تمام کارهای ایشان از روز اول حساب شده بوده است، و ایشان بی حساب و منطق و بدون دلیلی، کاری نکرده اند. یعنی نمی توانیم بگوییم که فلان قضیه، اتفاقاً و تصادفا رخ داده است، بلکه همه اینها روی حساب بوده است. و این مطلب گذشته از اینکه از نظر قرائن تاریخی روشن است، از نظر منطق و روایات و بر اساس اعتقاد ما مبنی بر امامت سیدالشهداء نیز تاءیید می شود. ^(۹۳)

۹۲- بینش قوی حسین علیه السلام

جهت تقدس نهضت حسینی این است که در آن یک رشد و بینش نیرومند وجود دارد. یعنی این قیام و حماسه از آن جهت مقدس است که قیام کننده چیزی را می بیند که دیگران نمی بینند، همان مثل معروف؛ آنچه را که دیگران در آینه نمی بینند او در خشت خام می بیند. اثر کار خودش را می بیند، منطقی دارد مافوق منطق افراد عادی، مافوق منطق که در اجتماع هستند. ابن عباس، ابن حنفیه، ابن عمر و عده زیادی در کمال خلوص نیت، حسین بن علی را از رفتن به کربلا نهی می کردند، آنها روی منطق خودشان حق داشتند، ولی حسین چیزی را می دید که آنها نمی دیدند، نه آنها به اندازه حسین بن علی خطر را احساس می کردند و نه می توانستند بفهمند که چنین قیامی در آینده چه آثار

بزرگی دارد. اما او به طور واضح می دید. چندین بار گفت: به خدا قسم اینها مرا خواهند کشت، و به خدا قسم، که با کشته شدن من او اوضاع اینها زیر و رو خواهد شد. این بینش قوی اوست. ^(۹۴)

۹۳- عالی ترین حد تکامل

امام حسین فرمود: جرم به من فرموده است که: تو درجه ای نزد خدا داری که جز با شهادت به آن درجه نائل نخواهی شد. پس شهادت امام حسین برای خود او یک ارتقاء است، عالیتترین حد تکامل است. ^(۹۵)

۹۴- حسن علیه السلام آنروز این حقیقت را دید!

امام حسین تا زنده بود، چنین سخنانی را می گفت: ﴿و علی الاسلام السلام لذل قد بلیت الامه براع مثل یرید﴾ دیگر فاتحه اسلام را بخوانید اگر نگهبانش این شخص باشد. ولی آن وقت کسی نمی فهمید. اما وقتی شهید شد، شهادت او دنیای اسلام را تکان داد. تازه افراد حرکت کردند و رفتند از نزدیک دیدند و فهمیدند که آنچه را آنها در آینه نمی دیدند، حسین در خشت خام می دیده است. آن وقت سخن حسین علیه السلام را تصدیق کردند، و گفتند او آن روز راست می گفت.

۹۵- اثر مفید شهادت

سید الشهداء علیه السلام دانست که شهادتش اثر مفید دارد، قیام کرد و شهید شد و اثرش هنوز هم باقی است. ^(۹۶)

۹۶- پاسخ امام حسین علیه السلام به فرزدق شاعر

(امام حسین علیه السلام) هنگامی که داشت به طرف کربلا می آمد، جمله ای در جواب فرزدق، شاعر معروف در همین زمینه دارد که جالب است.

بعد از آنکه فرزددق وضع عراق را وخيم تعريف مي کند، امام مي فرمايد: ﴿ان نزل القضاء بما نحب فنحمد الله على وهو المستعان على اداء الشكر، وان حال القضاء دون الرجاء فلم يتعد (فلم يبعد) من كان الحق بيته و التقوى سريره.﴾^(۹۷) يعني اگر جريان قضا و قدر، موافق آرزوي ما در آمد، خدا را سپاس مي گوئيم و از او براي اداي شکر کمک مي خواهيم. و اگر بر عکس، بر خلاف آنچه ما آرزو مي کنيم جريان يافت، باز هم آنکه قصد و هدفی جز حق و حقيقت ندارد و سرشتش، سرشت تقوا است، از هر غرض مرضی پاک است، زیان نکرده (و يا دور نشده) است. پس به هر حال چه پيش آيد خير است و شر نيست.

و احمده على السراء الضراء من او را سپاس مي گويم، هم براي روزهای راحتی و آسانی، و هم براي روزهای سختی، مي خواهد بفرمايد: من روزهای راحتی و خوشی در عمر خود ديده ام، مانند روزهایی که در کودکی روی زانوی پیامبر مي نشستم، روی دوش پیامبر سوار مي شدم، اوقاتی بر من گذشته است که عزيزترين کودکان عالم اسلام بودم. خدا را بر آن روزها، سپاس مي گويم، بر سختی های امروز هم سپاس مي گويم، من آنچه پيش آمده براي خود بد نمي دانم، خيز مي دانم. خدايا! ما تو را سپاس مي گويم، که نبوت را در خاندان ما قرار دادی. خدايا! تو را سپاس مي گويم که ما را با بصيرت در دين قرار داری، فقيه در دين کردی. يعني توفيق دادی که دين را از روی عمق درک کنيم، روح و باطنش را بفهميم، زير و روی دين را آن جوری که بايد بفهميم، بفهميم.

۹۷- شجاعت امام حسين

امام حسين عليه السلام بدون پروا، با آنکه قرائن و نشانه ها حتی گفته های خود آن حضرت حکايت مي کرد که شهيد خواهد شد، قيام کرد.^(۹۸)

۹۸- دلشان با تو و شمشیرهایشان علیه توست!

امام حسین از هر کسی سوال می کرد که مردم کوفه در چه وضعی هستند، می گفتند: ﴿قلوبهم معك و سیوفهم عليك﴾؛ شمشیرهایشان علیه توست در عین این که دلشان با توست. وجدانشان با توست اما منافعشان در جهت دیگری است ﴿اما رؤساءهم فقد ملئت غرائبهم...﴾ رؤسایشان به دلیل این که جوالهایشان از رشوه پر شده است و غیر رؤسایشان هم به خاطر آن تعصب احمقانه عربی که از رئیس قبیله پیروی می کنند، ولی در عین حال رئیس و مرئوس همه وجدانشان با توست، دلشان با توست، و این درستی هم هست.

۹۹- هدف حسین: اعلای کلمه حق

از مظاهر درخشنده حادثه کربلا و از تجلیات بزرگ الهی آن، موضوع جمع کردن حسین بن علی علیه السلام در شب عاشورا اصحاب خود را و سخنرانی برای آنها به آن شکل است، باید در نظر داشت که این سخنرانی در شب عاشورا است، هنگامی است که عوامل محیط از هر جهت نامساعد و ناامید کننده است. در چنین شرایطی هر سردار و رهبری که تنها مادی فکر کند جز لب به شکایت باز کردن کاری ندارد، منطقتش این است: افسوس که بخت با ما مساعد نشد، تف بر این روزگار و بر این زندگی؛ مثل ناپلئون می گوید: طبیعت با من مساعدت نکرد. همه سخنانش شکایت از روزگار و اظهار یأس است. آنچه که شرایط را برای او سخت تر می کند این است که زنان و فرزندان و خواهرانش تا ۲۴ ساعت اسیر دشمن می شوند برای بک مرد غیور و فداکاری این خیلی ناگوارتر است.

در یک همچو شرایطی دیگران چه کرده اند؟ ما در تاریخ می خوانیم که المقنع وقتی که محصور شد و در شرایط نامساعد و ناامید کننده ای قرار گرفت،

اول خاندان خود را کشت بعد خودش را. همچنین است یکی از خلفای اموی هنگام گرفتاری. تاریخ از این نمونه ها بسیار دارد. امام حسین بنی علی علیه السلام وقتی که شروع کرد به سخنرانی، گفت: ﴿اثنی علی الله احسن الثناء، و احمده علی السراء والضراء. اللهم انی احمدک...﴾

با این همه شرایط نامساوی مادی، دم رضا و سازگاری با عوامل می زند! چرا؟ چون در شرایط معنوی مساعدی زیست می کند. او اعتقادا و عملا موحد و خدا پرست است و به علاوه او به نتیجه نهایی کار خود آگاه است. او هدفش مثل اسکندر و ناپلئون، جهانگیری نبود که خود را شکست خورده بداند، هدفش اعلاء کلمه حق بود و از این نظر کار خود را بسیار سودمند و مؤثر می دید. ^(۹۹)

۱۰۰ - خطابتی نظیر علی

ابا عبدالله علیه السلام نمونه پدر بزرگوارش بود در هر جهت، از آن جمله در خطابه. برای ابا عبدالله فرصتی پیش نیامد. آن اندازه از فرصت کم هم که برای امیرالمؤمنین علیه السلام در دوره خلافت پیش آمد برای ابا عبدالله پیش نیامد. فرصتی که برای ابا عبدالله پیش آمد همان سفر کوتاه بود از مکه تا کربلا و در آن مدت هشت روزی که در کربلا بود، جوهر حسین بن علی در این مدت کوتاه نمایان شد. خطابه هایی هم که از آن حضرت باقی مانده بیشتر در همین مدت انشاء شده است. خطابه های حسین بن علی نمونه ای

است از خطابه های پدرش علی. همان روح و همان معنای در اینها موج می زند.

خود علی فرمود: زبان، آلت و ابزاری است برای روح. اگر معانی به طرف زبان سرازیر نشود از زبان چه کاری بر می آید و اگر هم معنی در روح موج بزند زبان نمی تواند جلویش را بگیرد. فرمود: ﴿وانا لامراء الکلام، و فینا

تنشبت عروقه، و علینا تهدلت غصونه؛ ﴿^(۱۰۰)﴾ امیر سخن ماییم؛ ریشه های سخن یعنی معانی و مطالب در زمین وجود ما دویده است و شاخه های سخن بر سر ما سایه افکنده است.

اولین خطابه حسین بن علی که در کمال فصاحت و بلاغت ایراد شد، و رشادت و شجاعت و بلند نظری و ایمان به غیب در آن موج می زند، خطابه ای است که در مکه هنگام عزیمت به کربلا ایراد کرد. تصمیم قاطع خود را به موجب این خطابه اعلام کرد و ضمنا اطلاع داد هر کس با ما همفکر و هم عقیده و همگام است عازم بوده باشد. فرمود: ﴿خط الموت علی ولد آدم مخط القلاده علی جید الفتاه، و ما اولهنی الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف؛﴾ ﴿^(۱۰۱)﴾ مرگ بر فرزند آدم نوشته شده و زینت قرار داده شده آن اندازه که گردن بند برای زن جوان زینت است. مرگ در راه حق مایه افتخار و میاهات است. من چقدر عاشقم و واله ام که ملحق شوم به پیشینیان بزرگووارم. شوق و عشق من به ملاقات پیشینیان بزرگووارم آن اندازه است که یعقوب مشتاق ملاقات یوسف بود. تا آنجا که فرمود: ﴿من کان باذلا فینا محجته، موطنا علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا، فانی راحل مصبحا ان شاء الله؛﴾ ﴿^(۱۰۲)﴾ هر کس که تصمیم دارد و آماده است یک چیز مختصری در این راه ببخشد، چه ببخشد؟ همان خونی که در حفره های قلبش هست. هر کس که آماده است تیز برای قلب خود بخرد و تصمیم دارد به ملاقات پروردگارش برود آماده باشد که من فردا صبح حرکت خواهم کرد. ^(۱۰۳)

۱۰۱ - مسلم به وظیفه خود عمل نمود اینک نوبت ماست!

امام حسین علیه السلام در هشتم ذی الحجه در همان جوش و خروشی که حجاج وارد مکه می شدند و در همان روزی که باید به جانب منا و عرفات حرکت

کنند، پشت به مکه کرد و حرکت نمود و آن سخنان غرای معروف را که نقل از سید بن طاووس است، انشاء کرد. منزل تا به نزدیکی های سرحد عراق رسید. در کوفه حالا چه خبر است و چه می گذرد خدا عالم است.

امام حسین علیه السلام در بین راه شخصی را دیدند که از طرف کوفه می آید به این طرف (در سرزمین عربستان جاده و راه شوسه نبوده که از کنار یکدیگر رد بشوند، بیابان بوده است. و افرادی که در جهت خلاف هم حرکت می کردند، با فواصلی از یکدیگر رد می شدند) لحظه ای توقف کردند به علامت اینکه من با تو کار دارم، و می گویند این شخص امام حسین علیه السلام را می شناخت و از طرف دیگر حامل خبر اسف آوری بود. فهمید که اگر برود امام حسین، از او خواهد پرسید که: از کوفه چه خبر؟ باید خبر بدی را به ایشان بدهد. نخواست آن خبر را بدهد و لذا راهش را کج کرد و رفت طرف دیگر.

دو نفر دیگر از قبیله بنی اسد که در مکه بودند در اعمال حج شرکت کرده بودند، بعد از آنکه حجشان به پایان رسید، چون قصد نصرت امام حسین علیه السلام را داشتند، به سرعت از پشت سر ایشان حرکت کردند تا خودشان را برسانند به قافله ابا عبدالله.

اینها تقریباً یک منزل عقب بودند. برخورد کردند با همان شخصی که از کوفه می آمد. به یکدیگر که رسیدند به رسم عرب انتساب کردند، یعنی بعد از سلام و علیک، این دو نفر از او پرسیدند، نسبت را بگو، از کدام قبیله هستی؟
گفت: من از قبیله بنی اسد هستم،

اینها گفتند: عجب! نحن اسدیان، ما هم که از بنی اسد هستیم، پس بگو پدرت کیست؟ پدر بزرگت کیست؟

او پاسخ گفت: اینها هم گفتند، تا همدیگر را شناختند. بعد این دو نفر که از مدینه می آمدند، گفتند: از کوفه چه خبر؟

گفت: حقیقت این است که از کوفه خبر بسیار ناگواری است و ابا عبدالله که از مکه به کوفه می رفتند مرا دیدند، توفقی کردند، و من چون فهمیدم برای استخبار از کوفه است، نخواستم خبر شوم را به حضرت بدهم، تمام قضایای کوفه را برای اینها تعریف کرد.

این دو نفر آمدند تا رسیدند به حضرت. به منزل اولی که رسیدند، حرفی نزدند. صبر کردند تا آنگاه که ابا عبدالله در منزلی فرود آمدند که تقریباً یک شبانه روز، از آن وقت که با آن شخص ملاقات کرده بودند، فاصله زمانی داشت. حضرت، در خیمه نشسته و عده ای از اصحاب همراه ایشان بودند که آن دو نفر آمدند و عرض کردند: یا ابا عبدالله! ما خبری داریم، اجازه می دهید آنرا در همین مجلس به عرض شما برسانیم یا می خواهید در خلوت به شما عرض کنیم؟

فرمود: من از اصحاب خود چیزی را مخفی نمی کنم، هر چه هست در حضور اصحاب من بگویید.

یکی از آن دو نفر عرض کرد: یا بن رسول الله! ما با آن مردی که دیروز با شما بر خورد کرد ولی توقف نکرد، ملاقات کردیم؛ او مرد قابل اعتمادی بود، ما او را می شناسیم، هم قبیله ماست، از بنی اسد، ما از او پرسیدیم، در کوفه چه خبر است؟ خبر بدی است، گفت من از کوفه خارج نشدم، مگر اینکه به چشم خود دیدم که مسلم و هانی را شهید کرده بوده و بدن مقدس آنها را در حالی که ریسمان به پاهایشان بسته بودند، در میان کوچه ها و بازارهای کوفه می کشیدند.

ابا عبدالله خبر مرگ مسلم را که شنید، چشم هایش پر ز اشک شد ولی فوراً این آیه را تلاوت کرد: ﴿من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فمنهم من قضى نحبه و منهم من ينتظر و ما بدلوا تبديلاً﴾

در چنین موقعیتی ابا عبدالله نمی گوید کوفه را که گرفتند، مسلم که کشته شد، هانی کشته شد کارمان تمام شد. ما شکست خوردیم، از همین جا بر گردیم. جمله ای گفت که رساند مطلب چیز دیگری است این آیه قرآن که الان خواندم، ظاهراً درباره جنگ احزاب است، یعنی بعضی مؤمنین به پیمان خودشان با خدا وفا کردند و در راه حق شهید شدند و بعضی دیگر انتظار می کشند که کی نوبت جانبازی آنها برسد. فرمود: مسلم وظیفه خودش را انجام داد، نوبت ماست. کاروان شهید رفت از پیش و ان ما رفته گیر و می اندیش او به وظیفه خودش عمل کرد، دیگر نوبت ماست. البته در اینجا هر یک سخنانی گفتند. عده ای هم بودند که در بین راه به ابا عبدالله ملحق شده بودند افراد غیر اصیل که ابا عبدالله آنها را غیظ و در فواصل مختلف، از خودش دور کرد. اینها همین که فهمیدند در کوفه خبری نیست یعنی آتش و پلوتی نیست، بلند شدند و رفتند (مثل نهضت ها).

﴿لم يبق معه الا اهل بيته و صفوته﴾؛ فقط خاندان و نیکان اصحابش با او باقی ماندند که البته همه آنها در آن وقت خیلی کم بود (در خود کربلا عده ای از کسانی که قبلاً اغفال شده و رفته بودند در لشکر عمر سعد، یک یک بیدار شدند و به ابا عبدالله ملحق گردیدند) شاید بیست نفر بیشتر، همراه ابا عبدالله نبودند، در چنین وضعی خبر تکان دهنده شهادت مسلم و هانی به ابا عبدالله و یاران او رسید.

صاحب لسان الغیب می گوید: بعضی از مورخین نقل کرده اند: امام حسین علیه السلام که چیزی را از اصحاب خودش پنهان نمی کرد، بعد از شنیدن این خبر می

بایست به خیمه زن ها و بچه ها برود و خبر شهادت مسلم را به آنها بدهد، در حالی که در میان آنها خانواده مسلم هست، بچه های کوچک مسلم هستند، برادران کوچک مسلم هستند، خواهر و بعضی از دختر عموها و کسان مسلم هستند.

۱۰۲- کشته راه هدف

ابا عبدالله نیامد فقط بجنگد تا کشته شود و حرفش را نزند؛ حرف خودش را زده است، هدف و مقصد خودش را مشخص کرده است

۱۰۳- مرگ ننگ نیست

در بین راه که به کربلا می روند، بعضی با او صحبت می کنند که نرو خطر دارد، و حسین علیه السلام در جواب، این شعرها را می خواند

سامضی و ما بالموت عار علی الفتی لذا ما نوى حقا و جاهد مسلما
و واسی الرجال الصالحین بنفسه و فارق مثورا و خالف مجرما
اقدام نفسی لا ارید بقائها لتلقى خمیسا فی الهیاج عرموما
فان عشت لم اندم و ان مت لم الم مفی بک ذلا ان تعیش و ترغما
به من می گوئید نرو: ولی خواهم رفت. می گوئید کشته می شوم، مگر مردن
برای یک جوانمرد ننگ است؟ مردن آن وقت ننگ است که هدف انسان پست
باشد و بخواهد برای آقایی و ریاست کشته بشوم که می گویند به هدفش نرسید.
اما برای آن کسی که برای اعلاى کلمه حق و در راه حق کشته می شود که ننگ
نیست. چرا که در راهی قدم بر می دارد که صالحین و شایستگان بندگان خدا
قدم بر داشته اند. (۱۰۴)

۱۰۴ - عظمت مردم روزگار حسین

یکی از چیزهایی که به نهضت حسین بن علی علیه السلام ارزش زیاد می دهد. روشن بینی است. روشن بینی یعنی چه؟ یعنی حسین علیه السلام در آن روز چیزهایی را در خشت خام دید که دیگران در آینه هم نمی دیدند. ما امروز نشسته ایم و اوضاع آن زمان را تشریح می کنیم. ولی مردمی که در آن زمان بوده اند آنچنان که حسین بن علی علیه السلام می فهمید، نمی فهمیدند.

روابط، در آن زمان مثل این زمان نبود. حوادثی را که در شام اتفاق می افتاد، مردمی که در کوفه یا مدینه بودند، خیلی دیر خبردار می شدند و گاهی هیچ خبر دار نمی شدند. بهترین دلیلش داستان اهل مدینه است: حسین بن علی در مدینه قیام می کند، بیعت نمی کند. می رود مکه، بعد آن جریان ها پیش می آید تا شهید می شود. تازه عامه مردم چشم هایشان را می مالند، که چرا حسن بن علی شهید شد؟ برویم شام مرکز خلافت تا ببینیم قضیه از چه قرار بوده؟

۱۰۵ - اطمینان حسین

جمله امام در روز عاشورا: ﴿انی لارجوان یکرمنی الله بهوانکم﴾ ^(۱۰۵) مؤید این است امام مطمئن بوده به حسن اثر شهادتش و اینکه این شهادت آبروی اموی ها و هدفهای آنها را از بین خواهد برد و آبروی امام را بیشتر خواهد کرد.

(۱۰۶)

۱۰۶ - توصیف مرگ

امام حسین علیه السلام در روز دهم محرم پس از آنکه نماز صبح را با اصحاب به جماعت خواند، برگشت و خطابه کوتاهی برای اصحاب و یاران ایراد کرد. در آن خطابه چنین گفت: اندکی صبر و استقامت، مرگ جز پلی نیست که شما را از

ساحل درد و رنج به ساحل سعادت و کرامت و بهشت های وسیع عبور می دهد .

۱۰۷- نزدیک شدن به وصال الهی

در صبح روز عاشورا حسین علیه السلام همین که نماز صبح را با اصحابش خواند، برگشت به آنها فرمود: اصحاب من! آمده باشید. مردن جز پستی که شما را از دنیایی به دنیای دیگر عبور می دهد، نیست. از یک دنیای بسیار سخت به یک دنیای بسیار عالی و شریف و لطیف عبور می دهد. این سخنش بود، اما عملش را ببینید. این را حسین بن علی نگفته است، کسانی که وقایع نگار بوده اند گفته اند حتی هلال بن نافع که وقایع نگار عمر سعد است، این قضیه را گفته است می گوید من از حسین بن علی تعجب می کنم که هر چه شهادتش نزدیکتر و کار بر او سخت تر می شد چهره اش بر افروخته تر می گردید، مثل آدمی که به وصل نزدیک می شود. ^(۱۰۷)

۱۰۸- لب خندان همگام وصال

امام حسین علیه السلام صبح عاشورا به اصحابش فرمود: ﴿ما الموت الا قنطرة تعبر بكم عن البوس والضراء الى الجنان؛﴾ ^(۱۰۸) مرگ جز یک پل که از رویش می گذرید، چیز دیگری نیست؛ اصحاب من! ما یک پلی پیش رو داریم که باید از روی آن عبور کنیم این پل نامش مرگ است؛ از این پل که رد شدیم، دیگر رسیده ایم به آنجا که قابل تصور نیست. لحظه لحظه که مرگ نزدیک تر می شود، چهره ابا عبدالله خندان تر و متبسم تر می شود.

یکی از کسانی که همراه عمر سعد و وقایع نگار قضایا بود، در لحظات آخر حیات امام حسین علیه السلام که دیگر جنگ ها تمام شده بود و ایشان در همان گودال قتلگاه، بی حال افتاده بود، برای اینکه ثوابی کرده باشد، رفت نزد عمر

سعد و گفت: اجازه بده من یک جرعه آب برای حسین بن علی ببرم، چون او به هر حال رفتنی است؛ این آن را بخورد یا نخورد برای او تأثیری ندارد.

عمر سعد اجازه داد؛ ولی وقتی این مرد رفت، آن لعین ازل و ابد (شمر) داشت بر می گشت، در حالی که سر مقدس را همراه داشت. همین مردی که برای امام آب برده بود، می گوید: ﴿وَاللَّهِ لَقَدْ شَغَلَنِي نُورُ وَجْهِهِ عَنِ الْفِكْرِ فِي قَتْلِهِ﴾ بشاشت چهره اش نگذاشت که اصلاً درباره کشته شدنش فکر کنم؛ یعنی در حالی که سر امام حسین بریده می شد، لبش خندان بوده است. ^(۱۰۹)

فصل چهارم: شخصیت حماسی حسین علیه السلام

۱۰۹ - کمال عالی انسانیت

پیغمبر یعنی انسان کامل، علی یعنی انسان کامل، حسین یعنی انسان کامل، زهرا یعنی انسان کامل، یعنی مشخصات بشریت را دارند با کمال عالی مافوق ملکی، یعنی مانند یک بشر گرسنه می شوند، غذا می خورند، تشنه می شوند، آب می خورند، احتیاج به خواب پیدا می کنند، بچه های خودشان را دوست دارند، غریزه جنسی دارند؛ لهذا می توانند مقتدا باشند، اگر این جور نبودند امام و پیشوا نبودند.

۱۱۰ - عظمت شخصیت های سازنده حادثه عاشورا

حادثه عاشورا مثل بسیاری از حقایق این عالم است که در زمان خودشان بسا هست آنچه آن که باید شناخته نمی شود و بلکه فلاسفه تاریخ مدعی هستند که شاید هیچ حادثه تاریخی را نتوان در زمان خودش آنچه آن که هست، ارزیابی کرد. بعد از آنکه زمان زیادی گذشت و تمام عکس العمل ها و جریانات مربوط به یک حادثه، خود را بروز دادند، آنگاه آن حادثه غالباً در زمان خودشان آن موجی که شایسته وجود آنهاست، پیدا نمی شود؛ بعد از مرگشان تدریجاً شخصیتشان بهتر شناخته می شود؛ بعد از ده ها سال که از مرگشان می گذرد، تدریجاً شناخته می شوند و معمولاً افرادی که در زمان خودشان خیلی شاخصند بعد از فوتشان فراموش می شوند، و بسا افرادی که در زمان خودشان آنقدرها شاخص نیستند ولی بعد از مرگشان تدریجاً شخصیت آنها گسترش پیدا می کند و بهتر شناخته می شوند.

۱۱۱- انواع شخصیت

شخصیتها هم اقسامی دارند، بعضی از شخصیتها، شخصیت حماسی هستند و روحشان حماسه است، بعضی روحشان غنایی است، بعضی روحشان اساسا رثایی است، آه و ناله است، بعضی شکل روحشان شکل پند و اندرز و موعظه است. (۱۱۰)

۱۱۲- شخصیت حماسی حضرت سید الشهداء

آیا حسین بن علی حادثه حماسی دارد یا ندارد؟ آیا شخصیت حسن بن علی یک شخصیت حماسی هست یا نیست؟ ما باید شخصیت حسین بن علی را که برای ما یک شخصیت انسانی است بشناسیم این مرد که هر سال به نام او وقتها صرف میکنیم، پولها خرج می کنیم، روزها تعطیل می کنیم، باید خصوصیاتش برای ما شناخته شود و از جمله خصوصیات او همین است که آیا حسین علیه السلام یک شخصیت حماسی هست یا نه؟ آیا ما باید با وجود حسین و سرگذشت او یک احساس حماسی داشته باشیم، یا یک احساس تراژدی، مصیبت، رثا و نقله شدن؟ (۱۱۱)

۱۱۳- حسن علیه السلام سرود انسانیت است!

حسین بن علی علیه السلام شخصیت حماسی است، اما نه آنطور که جلال الدین خوارزمشاه یک شخصیت حماسی است و نه آنطور که رستم افسانه ای یک شخصیت حماسی است. حسین یک شخصیت حماسی است، اما حماسه انسانیت، حماسه بشریت، نه حماسه قومیت، سخن حسین، عمل حسین، حادثه حسین، روح حسین، همه چیز حسین هیجان است، تحریک است، درس است، القاء نیروست، اما چه طور القاء نیرویی؟ چه جور درسی؟ آیا از آن جهت که مثلا به یک قوم به خصوصی منتسب است؟! یا از آن جهت که شرقی است؟ یا

از آن جهت که مثلاً عرب است و غیر عرب نیست؟! یا به قول بعضی از ایرانی ها از آن جهت که مثلاً زنش ایرانی است؟!

اساساً در وجود حسین یک چنین حماسه‌هایی نمی‌تواند وجود داشته باشد و علت شناخته نشدن حسین هم همین است. چون حماسه او بالاتر و مافوق اینگونه حماسه‌هاست، کمتر افراد می‌توانند او را بشناسند، حالا ببینیم که واقعا چطور است؟ شما در جهان یک شخصیت حماسی مانند شخصیت حسین بن علی از نظر شدن حماسی بودن و از نظر علو و ارتفاع حماسه یعنی جنبه‌های انسانی نه جنبه قومی و ملی پیدا نخواهید کرد. حسین سرود انسانیت است، نشید انسانیت است و به همین دلیل نظیر ندارد، و به چ عرض می‌کنم که نظیر ندارد. شما در دنیا حماسه‌ای مانند حماسه حسین بن علی پیدا نخواهید کرد، چه از نظر قدرت و قوت حماسه و چه از نظر علو و ارتفاع و انسانی بودن آن. و متأسفانه ما مردم این حماسه را شناخته ایم. ^(۱۱۲)

۱۱۴- کلید شخصیت حسین علیه السلام

ادعای اینکه کسی بگوید من کلید شخصیت کسی مانند علی یا حسین بن علی را به دست آورده‌ام، انصافاً ادعای گزافی است، و من جرات نمی‌کنم چنین سخنی بگویم، اما این قدر می‌توانم ادعا بکنم که در حدودی که من حسین را شناخته و تاریخچه زندگی او را خواندم و سخنان او را که متأسفانه بسیار کم به دست ما رسیده است، به دست آورده‌ام، و در حدودی که تاریخ عاشورا را که خوشبختانه این تاریخ مضبوط است مطالعه کرده و خطابه‌ها و نصایح و شعارهای حسین را بدست آورده‌ام، می‌توانم این طور بگویم که از نظر من کلید شخصیت حسین حماسه است، شور است، عظمت است، صلابت است، شدت است، ایستادگی است، حق پرستی است. ^(۱۱۳)

۱۱۵- عظمت شأن امام حسین

سخنانی که از حسین بن علی علیه السلام نقل شده نادر است، ولی همان مقداری که هست، از همین روح حکایت می کند. از حسین بن علی پرسیدند: شما سخنی را که با گوش خودت از پیغمبر شنیده باشی برای ما نقل بکن. ببینید انتخاب حسین از سخنان پیغمبر چگونه است، از همین جا شما می توانید مقدار شخصیت او را به دست آورید.

حسین علیه السلام گفت: آنچه که من از پیغمبر شنیده ام این است: ﴿ان الله تعالى يحب معالی الامور و اشرافها و یکره سفاسفها﴾ خدا کارهای بزرگ و مرتفع را دوست می دارد، و از چیزهای پست بدش می آید.

رفعت و عظمت را ببینید که وقتی می خواهد سخنی از پیغمبر نقل کند، این چنین سخنی را انتخاب می کند. در واقع دارد خودش را نشان می دهد. از حسین علیه السلام اشعاری هم بدست ما رسیده است که باز همین روح در آن متجلی است.

سبقت العالمین الی المعانی بحسب خلیقه و علو همه
و لاح بحکمتی نورالمهدی فی لیال فی الضلالخ مدلهمه
یرید الجاهدون لیطفؤن و یاءبی الله الا یتمه ^(۱۱۴)

۱۱۶- خاصیت یک شخصیت حماسی

اثر و خاصیت یک سخن یا تاریخچه و یا شخصیت حماسی این است که در روح موج به وجود می آورد، حمیت و غیرت به وجود می آورد، شجاعت و صلابت به وجود می آورد، در بدنها، خونها را به حرکت و جوشش در می آورد، و تنها را از رخوت و سستی خارج می کند، و آنها را چابک و چالاک می نماید. چه بسیار خونها در محیطی ریخته می شود که چون خونریزی دارد،

اثرش مرعوبیت مردم است، اثرش این است که از نیروی مردم و ملت می‌کاهد و نفسها بیشتر در سینه‌ها حبس می‌شود. (۱۱۵)

۱۱۷- روح موفق حسین بن علی علیه السلام

هر کس دیگری، هر شخصیت تاریخی، در شرایطی قرار بگیرد که حسین بن علی علیه السلام در شب عاشورا قرار گرفت، یعنی در شرایطی که تمام راه‌های قوت و غلبه ظاهری بر دشمن بر او بسته باشد، و قطعاً بداند که خود و اصحابش به دست دشمن کشته می‌شوند، در چنین شرایطی زبان به شکایت باز می‌کند و این را تاریخ گواهی می‌دهد.

جملاتی می‌گویند نظیر: تف بر این روزگار، افسوس که طبیعت با من مساعدت نکرد، می‌گویند: وقتی ناپلئون در مسکو دچار آن حادثه شد، گفت: افسوس که طبیعت چند ساعت با من مخالفت کرد! دیگری دستش را به هم می‌زند و می‌گوید: روی تو ای روزگار سیاه باد که ما را به این شکل در آوردی! (۱۱۶)

امام حسین بن علی اصحابش را جمع می‌کند، چنانکه گویی روحش از هر شخص موفق‌تری بیشتر موج می‌زند، و می‌فرماید: ﴿التی علی الله احسن الثناء و احمده علی السراء والضراء، اللهم انی احمدک علی ان اکرمتنا بالنبوه، و علمتنا القرآن، و فقهتنا فی الدین﴾

مثل اینکه تمام محیط برایش مساعد است و واقعا هم مساعد بود، آن شرایط برای کسی نامساعد است که هدفش حکومت دنیوی باشد.

برای کسی که حتی حکومت و همه چیز را در راه حق و حقیقت می‌خواهد، و می‌بیند در راه خودش قدم برداشته، محیط مساعد است. او جز سپاس و شکر چیز دیگری نمی‌بیند. (۱۱۷)

۱۱۸- همه چیز حول محور حماسه

حسین یک شخصیت حماسی، و حادثه کربلا یک داستان حماسی، و شعارهای حسنی، شعارهای حماسی است.^(۱۱۸)

۱۱۹- بررسی نهضت حماسی و مقدس

چگونه شخصیت امام حسین علیه السلام یک شخصیت حماسی است، و چگونه کلماتش حماسه است، و چگونه حادثه کربلا حماسی است؟

اول باید عرض کنیم که این حادثه که عرض می‌کنم در آن تحمل است، صلابت است، غیرت است، دفاع از ایده و مسلک و فداکاری است، شهادت است؛ با سایر حماسه‌ها فرق دارد. این یک حماسه مقدس و یک حماسه مطلق است، مطلق است یعنی به خاطر یک قوم و یک ملت بخصوص نیست، برای انسانیت است، بالاتر در راه خدا است، یعنی در راه هماهنگی به هدفهای کلی خلقت است، و این است معنی اینکه در راه رضای خدا است. والا خداوند که شخصا و برای خود چیزی نمی‌خواهد که رضایت و عدم رضایت، از آن نظر فردی هیچ گونه انگیزه شخصی، فردی، جاه، مقام، در کار نیست. برای مقدسات بشریت است، در راه توحید، مبارزه با بشر پرستی، عدل، آزادی، حمایت از ستمدیدگان است. از این نظر یک حماسه الهی است، یک حماسه جهانی است، یک حماسه انسانی است.

یک قهرمان ملی که فقط برای ملت خود کار می‌کند، ممکن است از نظر ملت دیگر جانی بزرگی باشد. اسکندر از نظر یونانیان یک قهرمان بزرگ است و از نظر ملت‌های ستمدیده یک جنایتکار است بر خلاف آن کسی که هدفش حق، حقیقت، عدالت، حریت، خدا است. حتی آن کسی که هدفش حقوق مادی پایمال شده است. بر قراری برابری اقتضاری است و فلسفه اش ماتریالیست و

اساس فکری اصالت اقتصاد است و محرک اصلی خودش خواه نا خواه منافع فردی است، نمی توان نهضتش مقدس معرفی شود. (۱۱۹)

۱۲۰- شخصیت قوی امام حسین علیه السلام

امام سر قبر پیغمبر اکرم می رود، دعا می کند و بسیار می گرید و همانجا خوابش می برد. در عالم رؤ یا پیغمبر اکرم را می بیند، خوابی می بیند که برای او حکم الهام و وحی را داشت. حضرت فردای آن روز از مدینه بیرون آمد و از همان شاهراه نه از بیراهه به طرف مکه رفت. بعضی از همراهان عرض کردند: ﴿یا بن رسول الله! لو تنکبت لطریق الاعظم﴾؛ بهتر است شما از شاهراه نروید، ممکن است مأمورین حکومت، شما را برگردانند مزاحمت ایجاد کنند، زد و خوردی صورت گیرد.

(یک روح شجاع، یک روح قوی هرگز حاضر نیست چنین کاری کند.) من دوست ندارم شکل یک آدم یاغی و فراری را به خود بگیرم، از همین شاهراه می روم، هر چه خدا بخواهد همان خواهد شد.

۱۲۱- ایجاد روح حماسه

یکی از اصول تربیت اینست که رد روح افراد حماسه به وجود بیاورد، ولی البته حماسه الهی نه نژادی و ملی، یعنی حماسه ای نسبت به خیر و نیکی، نسبت به سنن سالم اجتماع و به طور کلی شهید حماسه آفرین است. ﴿وان کان الا فلیکن تعصبکم فی محامد الخصال﴾. (۱۲۰) (۱۲۱)

۱۲۲- خاصیت روح حماسی

اجتماع وقتی روی پای خود می تواند بایستد که در روح افراد، حماسه و احساس شخصیت وجود داشته باشد، فلسفه مستقلی در زندگی داشته باشد و به آن ایمان و اتکاء داشته باشد. (۱۲۲)

۱۲۳- احساس شخصیت

در ورقه های کرامت نفس، محور اخلاق اسلامی گفتیم که در زمان ما اصطلاحی است که می گویند بعضی روحیه ها فاقد حماسه اند و بعضی دارا حماسه اند، و گفتیم که حماسه، نوعی احساس شخصیت است در مقابل دیگران. (۱۲۳)

۱۲۴- معنای حماسه

حماسه عبارت است از نازیدن به چیزی یا موضوع نازیدن و افتخار، ولی به شرطی که یاد آوری او هیجان در روح او به وجود آورد و او را به حرکت در آورد و آماده دفاع کند. و هم می توان حماسه را به شور ترجمه و تعریف کرد. (۱۲۴)

۱۲۵- زندگی با عار قابل تحمل نیست!

افرادی هستند در دنیا عاری و خالی از حماسه، در خود همه احساس حقارت و تبعیت و شکست خوردگی می کنند، هیچ فکر و عقیده قابل دفاعی در روح آنها وجود ندارد، اگر دفاع کند فقط از مال و جان خود دفاع می کند، امام چیز دیگر قابل تعلق و قابل دفاعی ندارد و از وطنی و قومیت و نژاد و زبان و دین و آئین و حریت و کرامت ذاتی، در گفتار آنها هیچ! نه ابزار شخصیت دیده نمی شود مانند حیوانی هستند که به سخن درآمده باشد. لی بعضی ها در خود احساس شخصیت می کنند، نوعی حماسه در روح آنها هست. در ملت آلمان حماسه آلمان برتر از همه است وجود داشت. در عرب نیز خوی تفوق عرب بر غیر عرب بود و اسلام با آن مبارزه کرد. کم و بیش در هر قومی نوعی حماسه هست، و از نظر اسالم همه حماسه های قومی مذموم است.

امام نوعی حماسه است که حماسه انسانی است، تعصب اگر نامیده شود تعصب ممدوح است. آن، حماسه کرامت نفس و آزادمنشی و عزت نفس و اینکه زندگی با عار قابل تحمل نیست می باشد. ^(۱۲۵)

۱۲۶- نتایج حماسه

آیا در قرآن حماسه هست؟ آیه: ﴿وَاللّٰهُ الْعَزِيزُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِيْنَ﴾ ^(۱۲۶) و آیه کریمه: ﴿لَنْ يَّجْعَلَ اللّٰهُ لِلْكَافِرِيْنَ عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ سَبِيْلًا﴾ ^(۱۲۷)

حماسه به طور کلی توجه به نوعی کیفیت معنوی زندگی است، چیزی که هست تعضی کیفیتها موهوم و بی اساس است مثل اینکه (آلمان یا باید معدوم شود و یا بر دنیا سیادت کند!) و همچنین حماسه های دیگر برتری طلبی و تقدم جویی ها، و نوعی کیفیت است که واقعیت دارد و آن اینکه حیات شخص یا ملت، محکوم دیگران نباشد، انسان آزاد آفریده شده: ﴿وَلَا تَكُنْ عَبْدًا وَقَدْ جَعَلَكَ اللّٰهُ حُرًّا﴾ ^(۱۲۸) یا اینکه شخص خور را آلوده نکند به دروغ و غیبت و خیانت به دیگران

۱۲۷- نتایج یک روح حماسی

سخن حماسی، تاریخچه حماسی، شخصیت حماسی آن است که از لحاظ روحی غیرت و حمیت و شجاعت و شلحشوری را تحریک کند و از لحاظ بدنی خون را در عروق به جوش آورد، به بدن نیرو و حرارت و چالاکی ببخشد، در واقع حیات تاره به بدن بدهد؛ به عبارت دیگر روحیه انقلاب و ثوره ایجاد کند، حس مقاومت در مقابل ستم و ستمگر به وجود آورد. ^(۱۲۹)

۱۲۸- سوژه بی نظیر در اسلام

امام حسین علیه السلام یک سوژه بی نظیری است در اسلام: از نظر تجدید حیات اخلاقی و اجتماعی در اسلام، و از نظر برانگیختن احساسات انقلابی و حماسی، و از نظر ایجاد و تکوین شخصیت. (۱۳۰)

۱۲۹- خاصیت حماسه روحی اجتماعی

یکی از خواص حماسه روحی اجتماعی داشتن این است که مانع جذب شدن فرد یا اجتماع در فرد و اجتماع دیگر است، چون احساس شخصیت و منش و استقلال است. (۱۳۱)

۱۳۰- عظمت روح حضرت سید الشهداء

۱- به طور کلی روحیه های کوچک چون از خود درد ندارند و هدف ندارند همه دردها و هدفهایشان در خواسته های جسمانی خلاصه می شود) و ایده آل ندارند، تنها را به زحمت نمی اندازند، به لقمه ای که به در یوزگی تحصیل می کنند قناعت می کنند، اما روحیه های بزرگ همیشه تن را به حرکت وا می دارند و در زحمت و لا قرار می دهند. فرقتشان شکافته و سرشان بریده می شود. به همین جهت شهادت برای آنها افتخار است، که نشانه عظمت نفس آنها است. (در) اینگونه اشخاص که روحشان از جسمشان بزرگ تر است کار بدن دشوار است. بدن علی اگر می خواهد با روح علی بسازد باید با نان جوین و شب زنده داری ها به سر برد، احیانا از ناحیه خود علی بسازد باید با نان جوین و شب زنده داری ها به سر بد، احیانا از ناحیه خود علی مجازات ببیند و سر را توی تنور ببرد. تن حسن اگر بخواهد به روح حسن همدم باشد، باید آماده تشنگی بی اندازه باشد، آماده زیر سم اسب (رفتن)، آماده زخم های تیر کالقفند باشد. (۱۳۲) خوشا به حال بدنی که با یک روح کوچک تواءم شده، همه سور و

سات ها را برایش فراهم می کند، به قیمت دریوزگی و دزدی نان تهیه می کند، به قیمت جنایت و آدمکشی پست تهیه می کند.

وای به حال بدنی که با یک روح شریف و بزرگ توأم است. چند لقمه نان جو بیشتر گیرش نمی آید که به زحمت باید از گلو پایین بدهد، از آن طرف باید شب زنده داری کند، روز باید دره به دستش بگیرد مراقب نظم اجتماع باشد، یا شمشیر به دست بگیرد و گردن تبهکاران را بزند، یک روز سر توی تنور برد.

۲- علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در باره متقین می فرماید: ﴿انفسهم منهم في تعب، والناس منهم في راحة﴾ (۱۳۳)

اینجا مراد از نفس، نفس حیوانی است؛ اشاره است به اینکه آسایش آنها در آسایش و عدم سلب راحت از دیگران است.

۳- جمله امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ که از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت کرده است: ﴿ان الله يحب معالي الامور و يبغض سفاسفها﴾ (۱۳۴) می رساند که روح امام با امور پست جسمی (نیست و) سروکارش با معانی عالی و بلند است.

۴- برای بعضی روح، خدمتگزار جسم است، یعنی فکر و عقل و عاطفه در خدمت هدفهای جسمانی و بدنی و حیوانی است، روح اسیر است، روح تا حدی رنج می برد اگر چه روح کوچک حتی احساس رنج هم نمی کند؛ روح باید بزرگ باشد که احساس درد و رنج بکند کوچک نیست و در خدمت جسم قرار نمی گیرد.

۵- این شعر:

لنقل الصخر من قلال الجبال احب الي من منن الرجال
يقول الناس لي في الكسب عار فان العار في ذل السؤل (۱۳۵)

۶- اینکه امام فرمود: ﴿إلا وان الدعى بن الذعى... هيهات منا الذله﴾، نموداری

از به زحمت افتاده بدن است به خاطر عظمت روح.

۷- روح و بدن در عین اتحاد و یگانگی، از جنبه دوگانگی، مانند دو رفیقند

که از طرفی الزاما با هم هستند و نمی توانند از هم جدا باشند و از طرف دیگر دو رفیقی هستند که هم هدف نیستند:

میل جان اندر ترقی و شرف میل تن در کسب اسباب و علف

این است که کوچک ماندن هر کدام به نفع دیگری و رشد کردن هر کدام به

ضرر دیگری است.

۸- می گویند نوابغ همیشه شوهران بدی هستند. دلیلش هم واضح است: افق

روح آنها از افق آرزوها و افکار و تمنیات و آمال یک زن بالاتر است. جسمش

با زن هست ولی روحش با زن نیست. اما اگر کسی در عین نبوغ بتواند خود را

آنقدر در موقع خودش تنزل دهد که با زن عادی هم معاشرت کند، او واقعا فوق

نبوغ است، معلوم می شود قدرت تنزل دادن خود را دارد و قدرت تنزل دادن

خود، خیلی فوق العاده است. برای من پیش آمده است که با اشخاصی در افق

پایین مجبور بوده ام ساعتی زندگی کنم. در عذاب الیم بوده ام. می دیده ام یک

کلمه حرف ندارم با آنها بزنم، گویی همه معلوماتم را فراموش کرده ام.

۹- بزرگی روح در مقابل کوچکی در مقابل کوچکی و حقارت است، جنبه

کمی دارد، روح بزرگ یک آرزوی بزرگ است، یک اندیشه بزرگ و وسیع

است، یک خواهش و اراده بزرگ است، یک همت بزرگ است. آنکه روح

بزرگ دارد. به قول نظامی عروضی احمد بن عبدالله الخجستانی را پرسیدند: تو

مردی خر بنده بودی، به امیری خراسان جو افتادی؟

گفت: به بادغیس در خجستان روزی دیوان حنظله بادغیسی همی خواندم،
بدین دو بیت رسیدم:

مهتری گر به کام شیر در است شو خطر کن ز کام شیر بجوی
یا بزرگی و عز و نعمت و جاه یا چو مردانت مرگ رویاروی
داعیه ای در من پدید آمد که به هیچ وجه در آن حالت که بودم راضی
نتوانستم بود. خزان بفروختم و اسب خریدم و از وطن خویش رحلت کردم و به
خدمت علی بن الیث (صفاری) شدم. اصل و سبب این دو بیت بود. روح بزرگ
به کمی و کوچکی و حقارت تن نمی دهد، به کم از قدر خور راضی نمی شود.
به کم از قدر خود مشوراضی بین که گنجشک می نگیرد باز
روح بزرگ اهل مهاجرت است، به کنج خانه و به آب و خاک خود قناعت
نمی کند؛ سفر می کند، دریاها را و خطرها را استقبال می کند، شب و روز می
کوشد و در نتیجه زودتر پیر می شود، بیماری قلبی می گیرد و مثل ناصر^(۱۴۶) در
نیمه راه عمر می میرد.

موسولینی گفت: به جای آنکه صد سال گوسفند باشم ترجیح می دهم یک
سال شیر باشم .

آدم بزرگ از زندان باک ندارد، ده سال و بیست سال زندان می رود که دو
سال به کام زندگی کند.

۱۰- اسکندر و خشایار شاه و نادر و ناپلئون روح های بزرگ و نا آرام بوده
اند، اما اما یک جاه طلبی بزرگ، یک رقابت و حسادت بزرگ، یک شهوت
بزرگ، یک تجمل پرستی بزرگ بوده اند. اینها با مقایسه با روح های کوچک
البته عظمت و اهمیت بیشتری دارند. اینها اگر به جهنم هم بروند یک روح بزرگ

به جهنم رفته است، اینها هوا پرستهای بزرگ هستند آنچه در وجود اینها و در روح اینها رشد کرده است، شهوت ها، جاه طلبی ها، حسادتها، کینه توزیها است. اما بزرگواری، بزرگواری غیر از بندگی است. بزرگواری روح در مقابل کوچکی روح نیست، بلکه در مقابل پستی و دنائت روح است.

این پستی چگونه پستی ای است؟ این خود یک مسئله ای است در حقیقت ماوراء الطبیعی و ضد منطق مادی. می گویند تن به پستی نده، تن به خواری نده، آقا باش نه نوکر، عزیز باش نه ذلیل، اینها که هیچ کدام ملموس نیست. افتخار یعنی چه؟ اینکه:

تن مرده و گریه دوستان به از زنده و خنده دشمنان
مرا عار آید از این زندگی که سالار باشم کنم بندگی
اینکه:

﴿ان الحیاه فی موتکم قاهرین، والموت فی حیاتکم مقهورین﴾^(۱۳۷) یعنی چه؟

(۱۳۸)

۱۳۱- مرد عمل نه زبان

حسین بن علی علیه السلام چقدر خطابه خواند و چقدر عمل کرد؟ حجم خطابه هایش چقدر کم، و حجم اعمال او چقدر زیاد بود. وقتی عمل باشد، گفتن زیاد نمی خواهد.

۱۳۲- آمادگی روح

اینجاست که شکوه و جلال روح ابا عبدالله پیدا می شود. اول فرمود: اهل بیت من! استعدوا للبلاء خودتان را آماده سختی ها بکنید. می خواست روح اینها آماده باشد. یک جمله بیشتر در این زمینه نگفت، ولی فوراً این مطلب را گفت: ﴿اعملوا ان الله حافظکم و منجیکم من شر الاعداء و معذب اعادیکم بانواع

البلاء؛ ﴿١٣٩﴾ اهل بیت من! یقین داشته باشید که شما از این ساعت سختی و شدت می بینید ولی ذلت نخواهید دید. بدانید که خداوند شما را حفظ و از شر دشمنان نگهداری می کند و شما محترمانه به حرم جدتان بر خواهید گشت. از این ساعت به بعد، بدبختی دشمنان شماست؛ مطمئن باشید که خداوند دشمنان شما را در همین دنیا به انواع مختلف عذاب خواهد کرد. معلوم بود که ابا عبدالله اوضاع را میدید.

۱۳۳- علت بیداری حر

گفته شده که: یک علت اینکه حر گروید به سید الشهداء این است که مدت زیادی همراه حضرت بود و از نزدیک او را می شناخت. (۱۴۰)

۱۳۴- اتفاق جان و مال

امام حسین علیه السلام وقتی که می آمد به طرف کربلا، اشعاری را با خودش مخی خواند که نقل شده پدر بزرگوارشان هم همین اشعار را گاهی می خواندند، آن اشعار این است:

فان تكن الدنيا تعد نفیسه فدار ثواب الله اعلی و انبل
 و ان تكن الاموال للترك جمعها فما بال متروک به المرء بیخل
 وان تكن الا بدان للموت انشاءت فقتل امرء بالسيف فی الله اجمل
 اگر چه دنیا زیبا و دوست داشتنی است، دنیا آدم را به طرف خودش می کشد، اما خانه پاداش الهی، خانه آخرت، خیلی از دنیا زیباتر است، خیلی از دنیا بالاتر و عالی تر است.

اگر مال دنیا را آخر کار باید گذاشت و رفت، پس چرا انسان آن را در راه خدا انفاق نکند.

و اگر این بدنهای ما ساخته شده است که آخر کار بمیرد، پس چرا در راه خدا با شمشیر قطعه قطعه نشود؟^(۱۴۱)

۱۳۵- بزرگ منشی امام حسین علیه السلام

خط الموت علی ولد آدم مخط القلاده علی جید الفتاه تا آن آخر که می فرماید: ﴿فمن كان فينا باذلا مهجته و موطننا علی لقاء الله نفسه فاليرحل معنا فاني راحل مصبحا ان شاء الله﴾ می خواهد بگوید که اصلا روح من، به من اجازه نمی دهد که این اوضاع فاسد را ببینم و زنده باشم تا چه رسد که بخواهم خودم هم جزء اینها شوم. ﴿انی لا اری الموت الا سعادة و الحيوه مع الظالمين الا برم﴾ من برای خودم افتخار می دانم که در میان چنین جمعیتی نباشم. زندگی با این ستمگران برای من خستگی است، ملامت است، کسالت است، افسردگی روح است.^(۱۴۲)

۱۳۶- عظمت روح امام حسین بن علی

حسین بن علی علیه السلام یک روح بزرگ و یک روح مقدس است. اساسا روح که بزرگ شد، تن به زحمت می افتد؛ و روح که کوچک شد، تن آسایش پیدا می کند. این خود یک حسابی است. ابن عباس ها بیایند نهی بکنند، مگر روح حسین اجازه می دهد، متنبی شاعر معروف عرب، شعر خوبی دارد، می گوید:
و اذا كانت النفوس كبارا تعبت في مرادها الاجسام
می گوید وقتی که روح بزرگ شد، جسم و تن چاره ای ندارد جز آنکه به دنبال روح بیاید، به زحمت بیفتد و ناراحت شود. اما روح کوچک به دنبال خواهش های تن می رود، هر چه را که تن فرمان بدهد اطاعت می کند، روح کوچک دنبال پست و مقام می رود، ولو با گرو گذاشتن ناموس باشد، روح کوچک تن به هر ذلت و بدبختی می دهد برای اینکه می خواهد در خانه اش

فرش یا مبل داشته باشد، آسایش داشته باشد، خواب راحت داشته باشد. اما روح بزرگ به تن نان جو می خوراند، بعد هم بلندش می کند و می گوید: شب زنده داری کن! روح بزرگ وقتی که کوچک ترین کوتاهی در وظیفه خود می بیند، به تن می گوید: این سر را توی این تنور بیر تا حرارت آن را احساس کنی و دیگر در کار یتیمان و بیوه زنان کوتاهی نکنی! (۱۴۳)

۱۳۷- جریمه یک روح بزرگ

روح بزرگ آرزو می کند که در راه هدفهای الهی و هدفهای بزرگ خودش کشته شود. فرقتش شکافته می شود، خدا را شکر می کند. روح وقتی که بزرگ شد، خواه ناخواه باید در روز عاشورا سیصد زخم به بدنش وارد شود. آن تنی که در زیر سم اسب ها لگدمال می شود، جریمه یک روحیه بزرگ را می دهد، جریمه یک حماسه را می دهد، جریمه حق پرستی را می دهد، جریمه روح شهید را می دهد.

و اذا كانت النفوس كبارا تعبت فی مرادها الاجسام
وقتی که روح بزرگ شد به تن می گوید من می خواهم به این خون ارزش بدهم. (۱۴۴)

۱۳۸- قهرمان عظیم حسین علیه السلام

اگر شهادت حسین بن علی صرفا یک جریان حزن آور می بود، اگر صرفا یک مصیبت می بود، اگر صرفا این می بود که خونی به ناحق ریخته شده است و به تعبیر دیگر صرفا نفله شدن یک شخصیت می بود، ولو شخصیت بسیار بزرگی، هرگز چنین آثاری را به دنبال خود نمی آورد. شهادت حسین بن علی، از آن جهت که این داستان و تاریخچه، تنها یک مصیبت و یک جنایت و

ستمگری از طرف یک عده ای جنایتگر نبود، بلکه یک قهرمان بسیار و بسیار بزرگ از طرف همان کسی بود که جنایت ها را بر او وارد کردند. (۱۴۵)

۱۳۹- توسعه شخصیت انسانی

توسعه شخصیت انسانی همان بود که علی علیه السلام داشت و می فرمود:
و حسبك داء ان تبيت بطنه و حولك لكباد تحن الى القدر
یا می گفت: ﴿و هذا اخو غامد و قد ورد خيله الانبار... و او ان امرءا مسلما
مات علی هذا اسفا...﴾

توسعه شخصیت این است که واقعا انسان بگوید:

من از بینوایی نیم روی زرد

غم بینوایان رخم زرد کرد

توسعه شخصیت این است که حسین علیه السلام فرمود: ﴿انی لم اخرج اشرا ولا
بطرا...﴾ یا گفت: ﴿من رای سلطانا جائرا مستحلا لحرام الله...﴾. (۱۴۶)

۱۴۰- هر چه روح بزرگ تر، قوی تر است

از کلمات امام حسین علیه السلام است که: ﴿القدره تذهب الحفیظه﴾ یعنی قدرت
و توانایی و نیرومندی، خشم و کینه و حقد را از بین می برد. و لهذا انسانها به
هر اندازه از نظر روحی قوی تر باشند، عقده کمتری دارند، و هر چه انسان از
نظر روحی ضعیف تر باشد و در خودش در مقابل دیگران بیشتر احساس ضعف
کند، عقده بیشتری در روحش هست. (۱۴۷)

فصل پنجم: کربلا؛ تجلیگاه فضایل اخلاقی

بخش اول: حسین مظهر کرامت و عزت نفس

۱۴۱ - کرامت نفس سید الشهداء

این اصل بزرگ اسلامی در وجود ابا عبدالله علیه السلام تجسم پیدا کرد و تمام حیات آن حضرت پر است از شعارهای کرامت نفس. (۱۴۸)

۱۴۲ - اوج کرامت و عزت نفس

در کلماتی از امام حسین علیه السلام رسیده است عزت و شرافت و کرامت انسانی موج می زند و راز این که اینگونه کلمات از ایشان به نسبت بیشتر از ائمه رسیده این است که داستان کربلا، زمینه ای بود برای اینکه روح امام حسین در این قسمت تجلی خودش را ظاهر کند به صورت این کلمات. نوشته اند، در وقتی که حضرت سید الشهداء می آمدند به طرف کربلا، مکرر افراد به ایشان برخورد می کردند و هر کس هم بر خورد می کرد می گفت: آقا نرو خطر جانی دارد. حضرت هم به هر یک از اینها جوابی می داد، و البته جوابها همه در همین حدود بود که نه، من باید بروم. یکی از آنها وقتی که با حضرت ملاقات کرد گفت: مصلحت نیست، نروید. فرمود: من به تو همان جوابی را میدهم که یکی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله به شخصی که می خواست او را از شرکت در جهاد اسلامی منع کند داد. آن وقت حضرت سید الشهداء این شعرها را برای او خواندند:

سامضی و ما بالموت عار علی الفتی اذا ما نوى حقا و جاهد مسلما
و واسی الرجال الصالحین بنفسه و فارق مثبورا و خالف مجرما

خواهم رفت. مرگ برای انسان جوانمرد ننگ نیست، اگر در راه حق جهاد کند و در حالی که مسلم است کوشش به خرج بدهد (نیتش حق باشد و در حالی که مسلم است مجاهده و جهاد کند) و با مردان صالح، مواسات و همگامی و همدردی نماید، و بر عکس، راه خودش را از مردم بد بخت هلاک شده و مجرم گناهکار جدا کند.

فان عشت لم اندم و ان مت لم الم کفی بک ذلا ان تعیش و ترغما ^(۱۴۹)
 من یا زنده می مانم یا می میرم. از این دو خارج نیست. این راهی که من می روم هر دو طرفش برای من خیر و سعادت است. اگر زنده بمانم مورد مذمت نیستم؛ چون از مرگ فرار نکردم و از این آزمایش موفق بیرون آمدم تاز مرگ نترسیدم و زنده ماندم. چنین زندگی برای من ننگ و مذموم نیست. اگر هم بمیرم مورد ملامت نیستم. ﴿کفی بک ذلا ان تعیش و ترغما﴾ ^(۱۵۰) (همه این سه شعر برای این مصراع آخر است) برای تو این ذلت و بدبختی بس که زنده بمانی و دماغت به خاک مالیده باشد. دیگر بدبختی و ذلتی بالاتر از این زندگی نیست. ^(۱۵۱)

۱۴۳- روح عزت و بزرگ منشی

امام حسین علیه السلام می فرماید: ﴿موت فی عز خیر مت حیاہ فی ذل﴾ ^(۱۵۲) مردن در سایه عزت بهتر است از زندگی با ذلت، امام حسین علیه السلام نمی گوید: جهاد با نفس حکم می کند که ما تن به حکم یزید و ابن زیاد بدهیم، چون بیشتر خودمان مجاهده کرده ایم! ﴿الا و ان الذعی ابن الدعی قد رکز بین الثنین بین السله و الذله، و هیئات منا الذله، یاءبی الله ذلکنا و رسوله و المؤمنین و حجور طابت و طهرت﴾ ^(۱۵۳) پسر زیاد! این ناکس پسر ناکی که از من خواسته است که یکی از این دو را برگزینم: یا تن به ذلت بدهم و یا شمشیر و هیئات منا الذله ما کجا و تن ره ذلت دادن کجا! خدا راضی نمی شود بن به ذلت بدهم. یعنی می

خواست بفرماید نه اینکه احساسات شخصی من است، مکتب من، به من اجازه نمی دهد، خدای من، به من اجازه نمی دهد، پیغمبر من، به من اجازه نمی دهد، تربیت من، به من اجازه نمی دهد، من در دامن علی علیه السلام و در دامن زهرا علیها السلام بزرگ شده ام، از پستان زهرا شیر خورده ام، آن پستانی که به من شیر داده به من اجازه نمی دهد؛ یعنی گویی مادرم اینجا حاضر است و به من می گوید: حسین! تو از پستان من شیر خورده ای؛ آنکه از پستان من شیر خورده، تن به ذلت نمی دهد.

امام حسین علیه السلام فرمود: ما می رویم تن به ذلت ابن زیاد می دهیم، بگذار هر کاری می خواهد بکند، مگر غیر از این است که به ما اهانت و توهین می کند و فحش می کند و فحش می دهد؟ هر چه او بیشتر از این کارها کند، بیشتر جهاد با نفس کرده ایم! ابا چنین چیزی نیست ﴿لا والله لا اعطیکم بیدی اعطاء الذلیل، ولا افرا فرار العبید؛﴾ ^(۱۵۴) من هرگز دست ذلت به شما نمی دهم و مانند بندگان فرار نمی کنم. یا به نقل دیگری: و لا اقد اقرار العبید؛ مانند بندگان فرار اعتراف نمی کنم و تن به ذلت نمی دهم. از این نوع تعبیرات در قرآن و حدیث و در کلمات ائمه اطهار علیهم السلام - مخصوصا در کلمات امام حسین علیه السلام - خیلی زیاد است. ^(۱۵۵)

۱۴۴ - عزت در مرگ سرخ است

(حسین علیه السلام) چون در راهی قدم بر می دارد که با یک آدم هلاک شده بدبخت و گناهکار مثل یزید مخالفت می کند بگذار کشته بشود. شما می گوئید کشته می شوم، یکی از این دو بیشتر نیست: یا زنده می مانم یا کشته می شوم. فان عشت لم اندم؛ اگر زنده ماندم، کسی نمی گوید تو چرا زنده ماندی.

و ان مت لم الم؛ و اگر در این راه کشته بشوم، احدی در دنیا مرا ملامت نخواهد کرد اگر بداند که من در چه راهی رفتم. ﴿کفی بک ذل ان تعیش و ترغما﴾ برای بدبختی و ذلت تو کافی است که زندگی بکنی اما دماغت را به خاک بمالند.

باز می بینید که حماسه است. در بین راه نیز خطابه می خواند و می فرماید: ﴿الا ترون ان الحق لا يعمل به و ان الباطل لا يتناهی عنه﴾ بعد در آخرش می فرماید: ﴿انی لا اری الموت الا سعاد و لا الحیوه مع الظالمین الا برما﴾ من مردن را برای خودم سعادت، و زندگی با ستمگران را موجب ملامت می بینم. (۱۵۶)

۱۴۵- حسین مرد بیعت نیست!

حر بعد از برخورد با ابا عبدالله می خواست ایشان را به طرف کوفه ببرد و امام امتناع کرد. حسین حاضر نبود تن به ذلت بدهد، چون او می خواست آقا را تحت الحفظ ببرد. فرمود: ابدان من نمی آیم. بالاخره پس از مذاکرات قرار شد راهی را بگیرند که نه منتهی به کوفه بشود و نه منتهی به مدینه، یعنی به اصطلاح جهت غرب را بگیرند، که آمدند تا منتهی شد به سرزمین کربلا.

۱۴۶- روح عزت طلبی در حسین علیه السلام

از حضرت امام حسین بر خلاف حضرت امیر به واسطه وضع خاص زمان آن حضرت، کلمات زیادی به دست ما نرسیده است. از امیرالمؤمنین روایات مستند زیادی به صورت خطبه و خطابه داریم. مخصوصا خطبه ها و خطابه های دوران پنج ساله خلافت. ولی از حضرت امام حسن و امام حسین علیه السلام و مخصوصا از حضرت امام حسین علیه السلام به واسطه آن اختناق فوق العاده ای که در زمان امامت آن حضرت از طرف دستگاه معاویه وجود داشت که شنیده اید چه

وضع عجیبی بود، کسی جرأت نمی کرد به ایشان نزدیک بشود و اگر سخنی شنیده بود جرأت نمی کرد نقل بکند، خیلی کم نقل شده است. من یک وقتی کتابهایی را که کلمات حضرت را نقل کرده اند مطالعه می کردم، دیدم عجیب است، با آنکه کلمات امام حسین آنقدر زیاد نیست، ولی هیچ مطلبی در کلمات ایشان به اندازه بزرگواری به چشم نمی خورد، اصلاً مثل اینکه روح حسین مساوی است با بزرگواری، همه اش دم از بزرگواری می زند. (۱۵۷)

۱۴۷ - شرافت امام

در بین راه (امام) وقتی که با اصحاب خودش صحبت می کند، مکرمت و بزرگواری و ترجیح دادن مردن با شرافت بر زندگی با ننگ، شعار اوست؛ ﴿الا ترون ان الحق لا يعمل به و ان الباطل لا يتناهي عنه؟﴾ نمی بینید؟ چشم هایتان باز نیست؟ نمی بینید که به حق عمل نمی شود، نمی بینید که این همه فساد وجود دارد و کسی از آن نهی نمی کند؟ در چنین شرایط ﴿ليرغب المؤمن في لقاء الله محقاً﴾ مؤمن باید مرگ را طلب کند. کرامت و شرافت را از پذیرش به ارث برد. (۱۵۸)

۱۴۸ - مرگ سرخ به از زندگی ننگین است!

با اینکه از امام حسین عليه السلام کلام زیادی نقل نشده، اگر به نسبت حساب کنیم، در میان ائمه از ایشان بیشتر از همه در مسئله کرامت و عزت نفس ماء ثور است. از جمله کلمات قصار ایشان است که در بحار نقل می کند: ﴿موت في عز خيز من حيوة في ذل﴾ (۱۵۹) مردم با عزت، از زندگی در ذلت بهتر است و بر آن ترجیح دارد. جمله معروف ایشان: هیهات منا الذله عجیب است و از آن جمله هایی است که تا نفس می بارد: ﴿الا و ان الدعى ابن الدعى قد ركز بين اثنين بين السله و الذله و هيهات منا الذله ياعبى الله ذلك لنا و روسله و المؤمنون و حجور

طابت و طهت و انوف حمیه و نفوس ابیه من ان نؤثر طاعه اللنام علی مصارع
الکرام.﴿

(در روز عاشورا امام حسین) گاهی سوار اسب می شد و با مردم صحبت می کرد. یک نوبت که می خواست صدایش را همه بشنوند سوار شتر شد که بلند باشد (مثل کسی که روی منبر است و از دیگران بالاتر است. چون دیگران سوار اسب بودند) و در وسط میدان همه او را ببینند. آنگاه جملات فوق را فرمود: هیئات منا الذله ما کجا و تن به خواری دادن کجا! تفاوت از زمین تا آسمان است. خدای ما برای ما ذلت را نمی پسندد، پیامبر نیم پسندد، آن دامن هایی که ما در آن دامن ها پرورش یافته ایم، دامن علی و پستان زهرا به ما اجازه نمی دهد. (کاءنه می گوید) اگر از مؤمنین جهان تا دامنه قیامت بپرسند، رفراندوم کنند که شما برای حسین ذلت را می پسندید یا شمشیر را، تمام مؤمنین عالم خواهند گفت: ما شمشیر را می پسندیم نه ذلت را. ﴿من ان نؤثر طاعه اللنام علی مصارع الکرام﴾ آنها نمی پسندند که ما اطاعت لئیمان و پست فطرتان را ترجیح بدهیم بر خوابگاه مردمان بزرگوار یعنی بر مقاتل و کشتنگاه ها.

از سخنان امام در روز عاشورا است: ﴿لا والله لا اعطیکم بیدی اعطاء الذلیل ولا افر فرار العبید﴾^(۱۶۰) همچنین از سخنان آن حضرت است: الصدق عز و الکذب عجز (نظیر این کلمات در کلمات ائمه زیاد داریم) راستی، عزت است و دروغ از ناتوانی است. نکته ها همه در این موارد است که تدریجا شرح می دهم.

اینگونه تعبیرات خیلی معنی دارد: به این دلیل باید دنبال راستی بود که راستی عزت است و یک انسان دنبال عزت و شرف است، و به این دلیل از دروغ باید پرهیز کرد که دروغ عجز و ناتوانی است. آدم دروغگو به دلیل احساس عجز و ناتوانی و زبونی که در روح خودش می کند دروغ می گوید.

یعنی محال است یک انسان در روح خودش احساس عزت و نیرو و شرف بکند و حاضر باشد یک کلمه دروغ به زبان خودش بیاورد. (۱۶۱)

۱۴۹- یزید و امام حسین علیه السلام

از جنبه زیست شناسی، از نظر یک پزشک و حتی از نظر یک روانشناس که درباره جهازات بدنی یا جهازات روانی انسان گفتگو می کنند، بین این دو نفر نمی توان فرقی گذشت، همچنانکه میان امام حسین علیه السلام و یزید نمی توان فرقی گذاشت، هر دو از نظر زیست شناسی و پزشکی و حتی روانشناسی انسان هستند ولی آیا انسانیت انسان، آنچه که شرافت و کمال انسانی نامیده می شود به همین است؟ (۱۶۲)

۱۵۰- حماسه های امام حسین

حماسه های امام حسین، همه در اطراف کرامت و عزت و شرافت و نفاست نفس دور می زند. او امر به معروف و نهی از منکرش هم احساسی است از اینگونه احساس ها. می فرمود: ﴿الأترون ان الحق لا يعمل به وان الباطل لا يتنهاهي عنه ليزغب المؤمن في لقاء الله محقا﴾ (۱۶۳) مردم! چشم هایتان نمی بیند؟ آیا نمی بینید نیکی ها چگونه دارد مهجور و متروک می شود و به آنها عمل نمی شود؟ نمی بینید زشتی ها چگونه رایج شده است؟ یک مؤمن اسلام، یک انسان شریف، مرگ را بر زندگی ای که در آن همواره با چنین تابلوهای زشت مواجه باشد و از تابلوهای عالی انسانیت هرگز به چشمش نخورد ترجیح می دهد: ﴿ليرغب المؤمن في لقاء الله محقا﴾ (۱۶۴) باید چنین باشد که مؤمن در چنین شرایطی به لقاء پروردگار خودش رغبت کند، یعنی اصلا از این دنیا بیزار بشود. یا تعبیر دیگر حضرت: ﴿انی لا اری الموت الا سعادة مع الظالمین الا برما﴾ (۱۶۵) این چه احساسی است در انسان: زندگی با ستمکاران، زندگی ای که بخواهد

چشم فقط به ستمکاران بیفتد و من با اینها همراه باشم و همراهی کنم، برای من سعادت این است که در چنین شرایطی بمیرم. مردن برای من در چنین شرایطی سعادت است.

در روز عاشورا می آید بر در خیمه می ایستد، خطاب می کند و خواهر بزرگوارش: ﴿یا اختاه! ایتینی الرضیع﴾ طفل شیر خوار مرا بیاور حتی اودعه (۱۶۶) برای اینکه می خواهم با او هم وداع و خداحافظی بکنم. با این که مادر این طفل در آنجا حیات دارد، ولی عبدالله می خواهد ثابت بکند که قافله سالار بعد از من زینب است، لذا به خواهرش خطاب می کند. زینب می رود طفل شیر خوار ابا عبدالله را می آورد. حسین به چهره این طفل نگاهی می کند. چند روز است که مادرش ۹۰ سیراب نبوده است) و زن، طبق معمول وقتی یک ناراحتی پیدا کند دیگر پستانش شیر نمی دهد چه رسد به اینکه چند شبانه روز هم سیراب نبوده است. خود به خود در این طفل ابا عبدالله آثار گرسنگی و تشنگی پیدا است. حسین که کانون محبت است این طفل را می گیرد برای اینکه ببوسد. دشمن به یکی از افراد لشکر خودش فرمان می دهد که ببین چه هدف خوبی پیدا کردن، اگر بتوانی مهارت به خرج بدهی نشانه کنی. می گوید چه را نشانه کنم؟

می گوید: کودک را. طفل را همانطور که در دست ابا عبدالله است، یک وقت می بیند مثل مرغ سر بریده دارد دست و پا می زند. ولی حسین آن کوه وقار، کاری که می کند، مشتهايش را پر از خون می کند و می پاشد و طرف آسمان: هون علی انه بعین الله در راه رضای حق است و چشم حق دارد می بیند، دیگر بر حسین ناگوار نیست. (۱۶۷)

۱۵۱ - پیام شهید

مر مقابل سی هزار نفر که مثل دریا دارند موج می زنند و هر کدام شمشیری به دوش گرفته و نیزه ای در دست، در حالی که همه اصحابش کشته شده اند و تنها خودش است، فریاد می کسد: این ناکس پسر ناکس، این حرامزاده پسر حرامزاده، یعنی این امیر و فرمانده شما، این عبدالله بن زیاد به من پیغام داده است که حسین مخیر است میان این دو کار، با شمشیر یا ذلت؛ حسین و تحمل ذلت؟ هیئات منا الذله ما کجا و ذلت کجا؟ خدای ما برای ما نمی پسندد. این پیام شهید است. خدای من برای من ذلت نمی پسندد پیامبر من، برای من ذلت نمی پسندد. مؤمنین جهان، نهادها و ذات های پاک (تا روز قیامت مردم خواهند آمد و در این موضوع سخن خواهد گفت)، مؤمنینی که بعدها می آیند، هیچ کدامشان نمی پسندند که حسین شان تن به ذلت بدهد. من تن به ذلت بدهم؟! من در دامن علی بزرگ شده ام، من در دامن زهرا بزرگ شده ام، من از پستان زهرا شیر خورده ام. ما تن به ذلت بدهیم؟! (۱۶۸)

۱۵۲ - شعارهای زندگی امام

۱- در تاریخ یعقوبی نقل می کند که: از حسین بن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ سوال کردند که کلمه ای که خودش از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیده نقل کند فرمود: از رسول خدا شنیدم: ﴿ان الله يحب معالي الامور ويبغض سفاسفها﴾ (هر چند این کلمه از رسول اکرم است اما چون از غیر حسین بن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ تاکنون نقل نشده، به نام آن حضرت نقل کردیم. این جمله را سفینه البحار نیز از رسول خدا نقل می کند. در المنجد می گوید: ﴿الفسفاسف: الردى من كل شىء يقال: فلان فسفاسف الكلام اى ليس لكلامه معنى. الامر الحقير﴾ (۱۶۹)

۲- ایضا امام فرمود: ﴿الناس عبيد الدنيا والدين لعن على السنتم فاذا محصوا بالبلاء قل الديانون﴾ (۱۷۰)

المنجر: ﴿اللعهه: ما تاءخذه فى الملعقه او باصبعك. القليل مما يقعق.﴾ (۱۷۱)

این جمله امام، مخصوصاً کلمه عبید می رساند عزت نفس امام و تحقیر بندگی و بندگان دنیا را.

۳- نظیر این جمله است جمله معروف و منقول در الانوار البهیة صفحه ۴۵:

﴿وفى وصیه موسى بن جعفر ؑ لهشام قال: الحسین بن علی ؑ: ان جمیع ما طلعت علیه الشمس فى مشارق الارض و مغاربها، بحرھا و برھا، و سهلھا و جبلھا عند ولى من اولیاء الله و اهل المعرفة بحق الله كفىء الظلال. ثم قال: الا حریدف هذه اللماظه (۱۷۲) لاهلھا (یعنى الدنيا) لیس لانفسکم ثمن الا الجنة فلا تبیعوها بغيرھا. فانه من رضى من الله بالدنيا فقد رضى بالخسیس.﴾ (۱۷۳)

از این سه جمله که نقل شد فهمیده می شود که اولاً روح حسین روح خاصی است که به دنی و پستی تن نمی دهد، طالب معالی الامور است (جمله اول) و معلوم می شود هر هدف مادی و دنیایی را که در نهایت امر منتهی به رضای خدا یعنی هدف کل آفرینش نباشد و بخواهد از هدف کل آفرینش جدا کند، آنرا پست و حقیر می داند، نه اینکه مثل ناپلئون بگوید: فرانسه برای من کوچک است، روسیه را هم می خواهم ضمیمه کنم؛ یا مثل اسکندر بگوید: یونان برایم کوچک است، ایران را هم می خواهم ضمیمه کنم (جمله سوم). و معلوم می شود تمام مردمی که خود را بسته اند به مقامات دنیوی، و به خاطر این مقامات و ثروتهای خود را پست می کنند، در نظر حسین ؑ بسیار حقیر و پست می باشند (جمله دوم) (۱۷۴)

۱۵۳- مرگ سرخ به از زندگی ننگین است

امام این اشعار را خواند:

سامضى و ما بالموت عار على الفتى لذا ما نوى حقا و جاهد مسلما
و واسى الرجال الصالحين بنفسه و فارق مذبورا و خالف مجرما

فان عشت لم اندم و ان مت لم الم کفی بک ذلا ان تعیش و ترغما
 خیر من می روم، مرگ برای یک جوانمرد در صورتی که نیتش از راهی که
 می رود و در آن راه کشته می شود حق است و مانند یک مسلمان جهاد می کند
 نه تنها ننگ نیست بلکه افتخار است. مرگی که در راه همکاری و همراهی با
 صالحان است مرگی که در راه مخالفت با مجرمان است افتخار است. یا من می
 مانم، یا می میرم. یا کشته می شوم یا زنده می مانم. در آن راهی که می روم اگر
 زنده بمانم زندگی ام با افتخار است و دیگر ننگ آمیز نیست. اگر هم بمیرم مورد
 ملامت نیستم. ﴿کفی بک ذلا ان تعیش و ترغما﴾ ای کسی که مرا منع می کنی!
 این ذلت برای تو کافی است که زنده بمانی و دماغت به خاک مالیده باشد. من
 زنده باشم و دماغم به خاک مالیده باشد؟! ابد. من زندگی را توأم با سربلندی
 می خواهم، زندگی با سرشکستگی برای من مفهوم ندارد. ما می رویم. (۱۷۵)

۱۵۴- اوج تشنگی روز عاشورا

مسئله تشنگی ابا عبدالله و خاندان و اصحابش مسئله شوخی ای نیست. هوا
 بسیار گرم (عاشورای آن وقت ظاهرا در اواخر خرداد بوده. هوای عرق
 زمستانش گرم است تا چه رسد به نزدیک تابستان آن)، سه روز است که آب را
 بر روی اهل بیت پیغمبر بسته اند، گو اینکه عاشورا توانستند مقداری آب بیاورند
 در خیمه ها که حضرت فرمود: آب را بنوشید و این توشه شما خواهد بود. و به
 علاوه از نظر طبیعی یک قاعده ای است: هر کسی از بدنش خون زیاد برود که
 بدن کم خون شده و احتیاج به خون داشته باشد، تشنه می شود. خداوند متعال
 بدن را به گونه ای ساخته است که وقتی به چیزی احتیاج دارد، فوراً همان
 احتیاج جلوه می کند. افرادی که زخم بر می دارند، می بینید فوراً تشنگی بر آنها
 غالب می شود، و این، به واسطه رفتن خون از بدنشان است که چون بدن آماده

می شود برای ساختن خون و می خواهد خون جدید بسازد، آب می خواهد. خود رفتن خون از بدن، موجب تشنگی است.

۱۵۵- باز هم عزت نفس حسین علیه السلام

﴿جول بینه و بین السماء العطش﴾ اینقدر تشنگی ابا عبدالله زیاد بود که وقتی به آسمان نگاه می کرد بالای سرش را درست نمی دید. اینها شوخی نیست. ولی من هر چه در مقاتل گشتن (آن مقداری که توانستم بگردم) تا این جمله معروفی را که می گویند: ابا عبدالله به مردم گفت: اسقونی شربه من الماء؛ یک جرعه آب به من بدهید، ببینیم، ندیدم. حسین کسی نبود که از آن مردم چنین چیزی طلب کند. فقط یک جا دارد که حضرت در حالی که داشت حمله می کرد و هو یطلب الماء قرائن نشان می دهد که مقصود این است: در حالی که داشت به طرف شریعه می رفت (در جستجوی آب بود که از شریعه بردارد) نه اینکه از مردم طلب آب می کرد.

۱۵۶- من بزرگ شده دامان پاکانم!

خطبه ای دارد ابا عبدالله در روز عاشورا، در آن وقتی که از نظر ظاهر، همه امیدها قطع شده است و هر کسی باشد، خودش را می بازد. ولی این خطبه آنچنان شور و احساسات دارد که گویی آتش است که از دهان حسین بیرون می آید، این قدر داغ است.

آیا این جمله ها شوخی است؟: ﴿الا وان الدعی قد رکز بین اثنتین بین السله و الذله، و هیهات منا الذله﴾

پسر زیاد از شمشیرش خون می چکد. پدر سفاکش بیست سال قبل آنچنان از مردم کوفه زهر چشم گرفته بود که تا مردم کوفه شنیدند پسر زیاد ماء مور

کوفه شده است، خود به خود از ترس خزیدند به خانه های خودشان، چون او و پدرش را می شناختند که چه خونخوارهایی هستند.

همین که پسر زیاد آمد به کوفه و امیر کوفه شد، به خاطر رعبی که پدرش در دل مردم کوفه ایجاد کرده بود، مردم از دور مسلم پراکنده شدند، اینقدر مردم مرعوب اینها بودند.

حسین خطاب به مردم کوفه می فرماید: ﴿الا وان الدعی ابن الدعی﴾ مردم! آن زنا زاده پسر زنازاده، آن امیر و فرمانده شما ﴿قد ركز بين الثنتين بين السله و الذله﴾ (گریه استاد) می دانید به من چه پیشنهاد می کند؟ می گوید: حسین! یا باید خوار و ذلیل من شوی و یا شمشیر. به امیرتان بگویند که حسین می گوید: هیئات منا الذله حسین تن به خواری بدهد؟! (گریه استاد) آیا او خیال کرده که من مثل او هستم؟ ﴿یاءبی الله ذلك لنا و رسوله و المؤمنون و حجور طابت و طهرت﴾ (گریه استاد) خدا می خواهد حسین چنین باشد. شما مگر نمی دانید، آن زنازاده مگر نمی داند که من در چه دامنی بزرگ شده ام؟ من روی دامن پیغمبر بزرگ شده ام، روی دامن علی مرتضی بزرگ شده ام، من از سینه فاطمه شیر خورده ام (گریه استاد) آیا کسی که از سینه زهرا شیر خورده باشد، تن به ذلت و اسارت مثل پسر زیاد می دهد؟! هیئات منا الذله ما کجا و تن به خواری دادن کجا؟!

۱۵۷- مرگ بالاتر از زندگی ننگین

شعار معروف حضرت سیدالشهداء است که در روز عاشورا فرمود: ﴿الموت اولی من رکوب العار﴾^(۱۷۶) مرگ از متحمل شدن یک ننگ بالاتر است. یعنی من فقط عزت می خواهم. یا جمله ایشان: هیئات منا الذله^(۱۷۷) که شعار دیگری است در آنروز، و تعبیرات دیگری که در خلال عاشورا زیاد گفتند، و هیچ

مطلبی جز این مطلب در خلال تاریخ عاشورا موج نمی زند. ﴿انی لا اری الموت الا سعادة و الحیاه مع الظالمین الا برما﴾^(۱۷۸) و جزو کلماتی که از ایشان ذکر کرده اند این است: موت فی عز خیر من حیاه فی ذل؛^(۱۷۹) مردن با عزت از زندگی با ذلت بهتر است.

تعبیر دیگر که به مطلب ما نزدیک تر است باز از ایشان است: ﴿الصدق عز و الکذب عجز﴾^(۱۸۰) از آن جهت انسان باید راستگو باشد که راستی برای انسان عزت است (در اینجا راستی مبنای عزت قرار گرفته) و دروغ گفتن عجز و ناتوانی است؛ آدم ناتوان دروغ می گوید، آدم قوی که دروغ نمی گوید.^(۱۸۱)

۱۵۸- کلمات آخرین ابا عبدالله علیه السلام

در روز عاشورا حسین علیه السلام حد آخر مقاومت را هم می کند، دیگر وقتی است که ۹ به کلی توانایی از بدنش سلب شده است. یکی از تیراندازان ستمکار، تیر زهر آلودی را به کمان می کند و به سوی ابا عبدالله می اندازد که در سینه ابا عبدالله می نشیند و آقا دیگر بی اختیار روی زمین می افتد. چه می گوید؟ آیا در این لحظه تن به ذلت می دهد؟ آیا خواهش و تمنا می کند؟ نه، بلکه بعد از گذشت این دوره جنگیدن، رویش را به سوی همان قبله ای که از آن هرگز منحرف نشده است می کند و می فرماید: ﴿رضا بقضائك و تسلیما لامرک و لا معبود سواک یا غیاث المستغیثین﴾^(۱۸۲) این است حماسه الهی، این است حماسه انسانی.^(۱۸۳)

۱۵۹- آزاد مرد باشید اگر بی دینید!

آن لحظات آخر را ابا عبدالله دارد طی می کند. آنجا که حضرت افتاده بودند، چون زمین پایینی بود، اسمش را گذاشته اند گودال قتلگاه که وقتی حضرت

اندکی از آن دور می شدند (اهل بیت) ایشان را نمی دیدند و از حالشان آگاه نبودند.

لحظات آخر است، آن چنان زخم های زیاد، رفتن خون و تشنگی بر حضرت غلبه کرده است، که دیگر قدرت به پا خاستن ندارد. آسمان در نظرش تاریک و تیره است. دشمن می خواهد بریزد به خیام حرمش، جرات نمی کند، می گوید: نکند حسین حيله جنگی به کار بده، چون می دانستند که اگر نیرو در بدن او باشد احدی نمی تواند در مقابل او مقاومت بکند.

یک کسی می خواهد برود سر مقدسش را از بدنش جدا بکند، جرات نمی کند نزدیک بشود. نقشه چنین کشیدند که گفتند حسین مردی است غیور، غیره الله است. محال است که جان در بدنش باشد و بتواند تحمل کند که در زندگی او ریخته اند به خیام حرمش. آزمایش زنده بودن یا نبودن حسین، این بود که ناگاه لشکر هجوم آورد به طرف خیام ابا عبدالله. حضرت احساس کرد، با زحمت، روی کنده های زانو به پا ایستاد، ظاهرا با تکیه دادن به شمشیر خودش. فریاد مردانه اش در آن واری بلند شد (آنجا هم دم از غیرت و حریت می زند.):

﴿وِیْلَکُمْ یَا شِیعَہ آلِ ابی سَفِیَانِ اِنَا اِقَاتِلُکُمْ وَاَنْتُمْ یَقَاتِلُوْنِی وَاَلْنِسَاءُ لَیْسَ عَلَیْھُمْ جُنَاحٌ﴾ ^(۱۸۴) از خود فروختگان به آل ابی سفیان! با من می جنگید و من با شما می جنگیم. زن و بچه چه تقصیری دارند؟! کونوا احرارا فی دنیاکم ^(۱۸۵)

اگر خدا را نمی شناسید، اگر به معاد ایمان ندارید، آن شرفی که یک انسان باید داشته باشد کجا رفت؟! حریت و آزادیتان کجا رفت؟! ^(۱۸۶)

بخش دوم: کربلا؛ نمایشگاه ایثار و جوانمردی

۱۶۰ - صحنه آزمایشی عجیب

هر چه ملائک در سرشت بشر از بدی ها دیدند در کربلا ظاهر شد. و نیز آنچه خدای متعال به آنها گفت که شما یک طرف قضیه را دیدید و طرف دیگر آن یعنی صفحه نورانی و پر فضیلت بشر را ندیدید، تمام فضیلت‌های بشری در حادثه کربلا ظاهر شد. یک چنین صحنه آزمایش عجیبی است. ^(۱۸۷)

۱۶۱ - صحنه نمایش اخلاقیات

می آییم سراغ آنچه که آنرا اخلاق می گویند اخلاق اسلامی . وقتی از این دید به حادثه کربلا می نگریم، می بینیم یک صحنه نمایش اخلاق اسلامی است. بطور مختصر سه ارزش اخلاقی مروت، ایثار و وفا را که در این حادثه وجود داشته اند، مختصر سه ارزش اخلاقی مروت، ایثار و وفا را که در این حادثه وجود داشته اند، برایتان توضیح می دهم: مروت، مفهوم خاصی دارد و غیر از شجاعت است، گو اینکه معنایش مردانگی است ولی مفهوم خاصی دارد. ملای رومی از همه بهتر آن را مجسم کرده است، آنجا که داستان مبارزه علی علیه السلام با عمرو بن عبدود را نقل می کند که علی علیه السلام روی سینه عمر می نشیند و او روی صورت حضرت آب دهان می اندازد، بعد حضرت از جا حرکت می کند و می رود و بعد می آید. اینجاست که ملای رومی شروع می کند به مدیحه سرایی و یک شعرش که راجع به علی علیه السلام است چنین است:

در شجاعت شیر ربانیستی در مروت خود که داند کیستی
در شجاعت، تو شیر خدا هستی، در مروت کسی نمی تواند تو را توصیف
بکند که چقدر جوانمرد و آقا هستی. مروت این است که انسان به دشمنان
خودش هم محبت بورزد. حافظ می گوید:

آسایش دو گیتی، تفسیر این دو حرف است با دوستان مروت با دشمنان مدارا ولی فرمان اسلام از این بالاتر است، اگر نزدیک تر می شد به اسلام چنین می گفت: با دوستان مروت، با دشمنان هم مروت و مردانگی، اینکه ابا عبدالله در وقتی که دشمنش تشنه است، به او آب می دهد، معنایش مروت است این بالاتر از شجاعت است، همان طور که علی علیه السلام این کار را کرد. ^(۱۸۸)

۱۶۲- روز سبقت صفات حسینی

یکی از نویسندگان بسیار معروف، عباس محمد عقاد جمله ای درباره ابا عبدالله علیه السلام دارد. می گوید: در روز عاشورا مثل این بود که یک نوع مسابقه میان خصلتهای حسینی برقرار شده بود، یعنی فضایل حسینی هر کدام با دیگری مسابقه می داد، صبر حسین می خواست از سایر صفاتش جلو بیفتد، رضای حسین به آنچه که رضای خداست که صبرش جلو بیفتد، رضای حسین به آنچه که رضای خداست، می خواست از صبرش جلو بیفتد، اخلاص حسین می خواست از همه اینها پیشی بگیرد. شجاعت حسین می خواست سبقت را از صفات دیگر او برآید.

۱۶۳- ظهور صفات اسلامی

صفاتی که از ابا عبدالله در روز عاشورا ظهور کرد عبارت بود از:

- ۱- شجاعت بدنی
- ۲- قوت قلب و شجاعت روحی
- ۳- ایمان کامل به خدا و پیغمبر و اسلام
- ۴- صبر و تحمل عجیب
- ۵- رضا و تسلیم

۶- حفظ تعادل و هیجان بی جا نکردن و یک سخن سبک نگفتن نه خودش

و نه اصحابش

۷- کرم و بزرگواری و گذشت

۸- فداکاری و فدا دادن^(۱۸۹)

۱۶۴- نمایشی حماسی و عظیم

حادثه امام حسین گویی برای ایجاد یک نمایش حماسی پرخاشگری و تراژدی و وعظی و عشق الهی و مساوات اسلامی و عواطف انسانی، همه در آخرین اوج به وسیله قهرمانهای مختلف از پیر و جوان، زن و مرد، آزاد و با آزاد شده، بالغ و کورک به وجود آمده و همه ابعاد اسلام را هم نشان می دهد. هم توحید و عرفان و عشق الهی و تسلیم و رضا و نرد محبت با حق باختن و پاکبازی با خدا، و هم در عین حال جنبه اخلاقی تحرک و پرخاشگری شدید و همدردی با محرومان، و هم حماسه اخلاقی تحرک و تحمس شجاعت و حماسه انسانی، و هم وعظ و اندرز و سکون خاص به آن، و هم برابری و مساوات اسلامی، و هم تجلی عالی ترین عواطف اخلاقی و اسلامی؛ مثلا ایثار (داستان ابوالفضل علیه السلام)، فداکاری و سبقت در آن. این است معنی جامع بودن قیام حسینی. اولاً از نظر هدف و مقصد و ایده و فکر حامل همه ایده های اصلی اسلام است نه یک جنبه خاص. ثانیاً از نظر بازی کنندگان و متعهدان به نقش.

(۱۹۰)

۱۶۵- مروت امام

در بین راه (کربلا) ناگهان یکی از اصحاب فریاد می کشد: ﴿لا حول ولا قوه الا بالله، یا لا اله الا الله یا: انا لله و انا الیه راجعون﴾ (ذکری می گوید) می گویند: چه خبر است؟ می گوید: من به این سرزمین آشنا هستم، سرزمینی است

که در آن نخل نبوده، مثل اینکه از دور نخل دیده می شود، شاخه نخل است، می فرماید: خوب دقت کنید. آنهایی که چشم هایشان تیزتر است می گویند: نه آقا نخل نیست، آنها پرچم است، انسان است، اسب است که از دور دارد می آید، اشتباه می کنید، خود حضرت نگاه می کند، می گوید: راست می گوئید، کوهی است در سمت چپ شما، آن کوه را پشت خودتان قرار بدهید. حر است با هزار نفر. حسین علیه السلام مثل پدرش علی علیه السلام (در داستان صفین) است که از این جور فرصتها به طور ناجوانمردانه استفاده نمی کند. بلکه از نظر او، اینجا جایی است که باید مروت و جوانمردی اسلامی را نشان بدهد، فورا می فرماید: آن آبها را بیاورید و اسبها را سیراب کنید، افراد را سیراب کنید. حتی خودشان مراقبت می کنند که حیوانهای اینها کاملا سیراب شوند. یک نفر می گوید مشکى را در اختیار من قرار داد که نتوانستم درش را باز کنم، خود حضرت آمدند و با دست خویش در مشک را باز کردند و به من دادند. حتی اسبها که آب می خوردند، فرمود: اینها اگر خسته باشند، با یک نفس سیر نمی خورند، بگذارید با دو نفس، سه نفس آب بخورند، همین در کربلا در همان نهایت شدتها مراقب است که ابتدای به جنگ نکند. (۱۹۱)

۱۶۶- تاکتیک تبلیغی مروت و انسانیت

تاکتیک تبلیغاتی ابا عبدالله نشان دادن مروت و انسانیت در همه خلال حادثه بود - از بین راه تا دهم محرم - از قبیل آب دادن به دشمن و ابتدا به جنگ نکردن. (۱۹۲)

۱۶۷- رعایت اصول اخلاقی در جنگ

بعد از آنکه امام حسین علیه السلام و حر به نینوا رسیدند و نامه عبیدالله رسید که: ﴿اما بعد فجمع بالحسين حتى يبلغك كتابي و يقدم عليك رسولی، فلا تنزله الا بالعراء في غير حصن و على غير ماء﴾ زهیر پیشنهاد کرد که الان با اینها بجنگیم. ابا عبدالله فرمود: ﴿انی اکره ان ابداءهم بالقتال﴾ امام حسین یکی از مبانی و اصولش عدم شروع به جنگ بود. قصه علی علیه السلام و کشتن کریب بن الصباح و خواندن آیه:

﴿الشهر الحرام بالشهر الحرام و الحرمات قصاص* اولم تبداءونا ما بداءناکم﴾ (۱۹۳)

۱۶۸- ابعاد اخلاقی و حادثه عاشورا

الف - مروت:

آسایش دو گیتی، تفسیر این دو حرف است با دوستان مروت با دشمنان مدارا داستان آب دادن به لشکر حر. قبول توبه حر. حاضر نشدن به اینکه ابتدا به تیر اندازی کند. حاضر نشدن به اینکه قبل از شروع جنگ تیر به سوی شمر پرتاب شود، همانطور که پدرش علی برای ابن ملجم (۱۹۴)

ب - ایثار: داستان سه نفر یا ده نفر در جنگ موته یا غیر آن، ایثار اهل البیت صلی الله علیه و آله و سوره دهر، ایثار ابوالفضل.

ج - صداقت و راستی.

د- وفا: عمرو بن قرطه (در حال شهادت، خطاب به امام حسین علیه السلام):

اوفیت؟ (نفس المهموم ص ۱۴۰) (۱۹۵)

بعد موعظه ای

اندرزهای خود ابا عبدالله: ﴿الناس عبید الدنیا والدین لعن علی السنتهم﴾
موعظه ها ضمن خطابه ها. مواظب جناب زهیر و جمله ابا عبدالله که تو نصیحت
را به اکمال رساندی. موعظه حنظله شبامی. (۱۹۶)

۱۶۹- نمایشگاه ایثار کربلا

می آییم سراغ ایثار، یکی دیگر از عناصر اخلاقی موجود در این حادثه. چه
نمایشگاه ایثاری بوده است کربلا! شما ببینید آیا برای ایثار، تجسمی بهتر از
داستان جناب ابوالفضل العباس می توان پیدا کرد؟ (۱۹۷)

۱۷۰- فدای جان در راه حسین علیه السلام

شب عاشورا است. عباس در خدمت ابا عبدالله علیه السلام نشسته است. در همان
وقت یکی از سران دشمن می آید، فریاد می زند: عباس ین علی و برادرش را
بگویند بیایند.

عباس می شنود، ولی مثل اینکه ادا نشنیده است، اعتنا نمی کند. آنچنان در
حضور حسین بن علی علیه السلام مؤ دب است که آقا به او فرمود: جوابش را بده! هر
چند فاسق است. می آید می بیند. شمر بن ذی الجوشن است. روی یک علاقه
خویشاوندی دور که از طرف مادر با عباس دارد و هر دو از یک قبیله اند، وقتی
که از کوفه آمده است به خیال خودش امان نامه ای برای ابوالفضل و برادران
مادری او آورده است. به خیال خودش خدمتی کرده است. تا حرف خودش را
گفت، عباس علیه السلام پر خاش مردانه ای به او کرد، فرمود: خدا تو را و آن کسی که
این امان نامه را به دست تو داده است، لعنت کند! تو مرا چه شناخته ای؟ درباره
من چه فکر کرده ای؟ تو خیال کرده ای من آدمی هستم که برای حفظ جان
خودم، امامم، برادرم حسین بن علی علیه السلام را اینجا بگذارم و بیایم دنبال تو؟ آن

دامنی که ما در آن بزرگ شده ایم و آن پستانی که از آن شیر خورده ایم، اینطور ما را تربیت نکرده است.

۱۷۱- نهایت / یثار

مردی است به نام عمرو بن قرظه بن کعب انصاری که او اولاد انصار مدینه است. او از آن کسانی است که ظاهراً در وقت نماز ابا عبدالله بوده و خودش را سپر ابا عبدالله کرده بود. آنقدر تیر به بدن این مرد خورد که دیگر افتاد. لحظات آخرش را طی می کرد، ابا عبدالله خودش را رساندند به بالینش، تازه شک می کند درباره خودش که به وظیفه خود عمل کرده، یا خیز، می گوید: اوفیت یا ابا عبدالله؛ آیا وفا کردم یا نه؟ (۱۹۸)

۱۷۲- اصول اجتماعی و برابری اسلامی

داستان جون مولا ابی ذر (نفس المهموم ص ۱۵۵): ﴿فوقف عليه الحسين عليه السلام و قال: اللهم بيض وجهه، و طيب ريحه، و احشره مع الابرار، و فرف بينه و بين محمد و آله؛﴾ (۱۹۹) حسین عليه السلام بالای سر او ایستاد و گفت: خداوندا! صورتش را سپید کن، و بویش را خوش گردان، و با نیکو کاران محشورش بدار، و میان او و محمد و آل محمد آشنایی بر قرار فرما.

۱۷۳- دین باید زنده بماند

برای امام حسین مسئله این نیست که کشته بشود یا کشته نشود، مسئله این است که دین کشته نشود، یک اصل و لو اصل کوچک دین کشته نشود. صبح عاشورا می شود. شمر بن ذل الجوشن که در بد سرشتی، شاید در دنیا نظیر ندارد، شتاب دارد که قبل از شروع جنگ بیاید اوضاع را ببیند. فکر کرد که از پشت خیمه ها بیاید بلکه دست به یک جنایتی بزند، ولی نمی دانست که قبلاً امام حسین تعبیه ای دیده است، خیمه را دستور داده نزدیک یکدیگر به شکل

خط منحنی در بیاورند، پشتش هم یک خندق بکنند و مقداری نی خشک در آنجا بریزند و آتش بزنند که دشمن نتواند از پشت سر بیاید. وقتی آمد، مواجه شد با این وضع؛ ناراحت شد و شروع کرد به فحاشی کردن. بعضی اصحاب جواب دادند. البته نه فحاشی. یکی از بزرگان اصحاب گفت: یا ابا عبدالله! اجازه بدهید همین الان با یک تیر همین جا حرامش کنم.

فرمود: نه.

خیال کرد حضرت توجه ندارد به این جهت که او چه آدمی است، گفت: یا بن رسول الله! من این را می شناسم و می دانم چه شقیی است.

فرمود: می دانم.

پس چرا اجازه نمی دهید؟

فرمود: من نمی خواهم شروع کرده باشم. تا در میان ما جنگ برقرار نشده است هنوز به صورت دو گروه مسلمان رو به روی یکدیگر هستیم. تا آنها دست به جنگ و خونریزی نزنند من دست به جنگ نمی زنم. (۲۰۰)

۱۷۴- چگونگی آثار جنگ

شنیده اید عمر سعد در روز عاشورا جنگ را چگونه شروع کرد و باز شنیده اید که ابا عبدالله اجازه نداد که جنگ از سوی خود و اصحابش شروع بشود. این سنتی است که در جنگ هایی که با یک فرقه به ظاهر مسلم صورت می گرفت، رعایت می شد. علی علیه السلام هم رعایت می کرد. می گفت من هرگز ابتدا به جنگ نمی کنم. آنها که جنگ را شروع کردند، بعد ما می زنیم.

۱۷۵- شروع کننده جنگ

ابا عبدالله هم چنین بود. در تمام روز عاشورا، مقید بود که جنگ را، آنها که به ظاهر مسلمان و گوینده شهادتین بودند شروع کنند. گفت: بگذارید آنها شروع بکنند، ما هرگز شروع نمی کنیم. (۲۰۱)

۱۷۶- الهی رضا بقضائک!

در روز عاشورا، اولین تیر را عمر سعد پرتاب کرد و بعد گفت: به امیر خبر بدهید که اولین تیر انداز که به طرف حسن تیر پرتاب کرد، من بودم. بعد از آن بود که جنگ شروع شد (امام حسین اصحابش را از اینکه آغازگر جنگ باشند، نهی فرموده بود). با یک تیر هم جنگ، خاتمه پیدا کرد. ابا عبدالله سوار اسب بودند و خیلی خسته و جراحات زیاد برداشته و تقریباً توانایی هایشان رو به پایان بود، تیری می آید و بر سینه حضرت می نشیند و ابا عبدالله از روی اسب به روی زمین می افتد و در همان حال می فرماید:

﴿رضا بقضائک و تسلیم لا مرک، لا معبود سواک، یا غیاث المستغیثین﴾ (۲۰۲)

۱۷۷- منطق ایثار

منطق امام نه منطق غدر و کید بود و نه منطق معامله و همکاری انتفاعی، صرفاً منطق ایثار و عقیده و شهادت در راه عقیده بود. بشر یا منطق مکر دارد مثل اغلب سیاسیون دنیا، یا منطق معامله دارد مثل احزاب سیاسی امروز، یا منطق فدا و عقیده دارد، مثل نوادر خلقت از قبیل امام حسین علیه السلام. (۲۰۳)

۱۷۸- مروت آل علی

آل علی همانطوری که با مخالفین خود از لحاظ مقصد و هدف فرق داشتند از نظر استخدام وسیله و سبب نیز فرق داشتن، آنها هر وسیله ای را برای رسیدن به هدف به کار نمی بردند. مثلاً معاویه به مسموم کردن که یکی از اعمال

ناجوانمردانه دنياست متوسل می شود؛ امام حسن و اشتر نخعی و سعد وقاص و حتی عبدالرحمن بن خالد بهترین دوست نصیر خود را که چشم به خلافت بعد از معاویه داشت مسموم کرد و می گفت: ﴿ان لله جنودا من غسل!﴾ ولی آل علی از بکار بردن این وسایل امتناع داشتند؛ زیرا مقصدشان که اشاعه فضیلت بود منافات داشت، بر خلاف معاویه که مقصدی جز تکیه زدن به مسند خلافت نداشت. مسلم بن عقیل حاضر نشد این زیاد را در خانه هانی غیله و غفله بکشد و گفت: انا اهل بیت نکره الغدر^(۲۰۴) و یا گفت: من به یادم (هست) حدیثی از پیغمبر که فرمود: الایمان قید الفتک. (۲۰۵) (۲۰۶)

۱۷۹- اوج راءفت حسینی

ببینید (امام حسین (ع)) در همان روز عاشورا و غیر عاشورا چه اندرزها به مردم داده است. اصحابش چقدر اندرز داده اند، خنظله بن اصعد الشبامی چه اندرزها داده، زهیر بن قین چه اندرزها داده، حبیب بن مظاهر چه اندرزها داده است! وجود مبارک ابا عبدالله از بدبختی اینها متأثر بود، نمی خواست حتی یک نفرشان به این حال بماند، با مردم لجاج نمی کرد بلکه له هر زبانی بود می خواست یک نفر هم که شده از آنها کم بشود. او نمونه جدش بود، ﴿قد جائکم رسول من انفسک عزیز علیه ما عنتم، حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم﴾ آیا می دانید معنی عزیز علیه ما عنتم، چیست؟ یعنی بدبختی شما بر او گران است. بدبختی دشمنان پیغمبر بر پیغمبر گران بود. آنها خودشان که نمی فهمیدند، این بدبختی ها بر ابا عبدالله گران بود. یک دفعه سوار شتر می شود و می رود، باز می گردد، عمامه پیغمبر را بر سر می گذارد، لباس پیغمبر را می پوشد، سوار اسب می شود و به سوی آنها می رود، بلکه بتواند از این گروه شقاوت کاران

کسی را کم کند. در اینجا می بینیم حسن یکپارچه محبت است، یکپارچه دوستی است که حتی دشمن خودش را هم واقعا دوست دارد. (۲۰۷)

۱۸۰- مظهر فداکاری بسیار عجیب

حادثه شهادت امام حسین علیه السلام نه تنها فجیع بود و نه تنها مظهر یک فداکاری عظیم و بی نظیر است، حادثه بسیار عجیبی است. (۲۰۸)

۱۸۱- تیر آغاز و پایان جنگ

امام حسین علیه السلام (برای لشکرش هم میمنه تشکیل می دهد، میسره تشکیل می دهد، قلب تشکیل می دهد، پرچمدار قرار می دهد، و فکر نمی کند که آنها سی هزار نفرند ما هفتاد و دو نفر. میمنه را می دهد به زهیر، میسره را می دهد به حبیب، و پرچم را می دهد به برادرش ابوالفضل العباس علیه السلام. مرد و مردانه در مقابل سی هزار نفر لشکر می ایستد. ولی دشمن اصولی نیست، اصلی ندارد، برای تو مردانگی و نامردی مطرح نیست، عمر سعد هم طمع دنیا و حکومت ری جلوی چشمش را گرفته است و تمام کارهایش شکل چاپلوسی و جلب رضایت عبید الله زیاد را دارد که چه کار بکنیم که وقتی می رویم نزد عبیدالله او از ما بیشتر راضی باشد و دیگر ایراد و اشکالی در حکومت ری وارد نشود. یک وقت تیری به کمان می کند. اول تیر را خود پسر سعد به طرف لشکر امام حسین پرتاب می کند و بعد می گوید: ایها الناس! لشکریان من! همه شما در حضور امیر شهادت بدهید که اول تیر را خودم پرتاب کردم.

پسر سعد حداقل چهار هزار تیر انداز دارد. تیر مثل باران به طرف امام حسین آمد. نوشته اند، عده ای از اصحاب امام حسین هم که تیر انداز بودند مخصوصا یک زانو را خم کردند و یک زانو را بلند، و مردانه شروع کردند به تیر اندازی کردن. در مقابل هی نفرشان که می افتاد چند نفر از دشمن می افتادند، که

شاید بیشتر اصحاب ابا عبدالله در همین تیر اندازی از بین رفتند. ولی حسن شروع نکرد. جنگ روز عاشورا با یک تیر آغاز شد و با یک تیر پایان یافت. با تیر عمر سعد آغاز شد و با یک تیر سه شعبه زهر آلود پایان یافت. فوقف لیستریح ساعه؛ حسین ایستاد تا لحظه اس استراحت کند، دشمن که ابدا فکر نمی کرد حسین یک نفر است و یا شمشیر می جنگد و باید از نزدیک با او جنگید، از دور سنگ می پرانند، پیشانی مقدس ابا عبدالله می شکند را بالا می برد که خونها را پاک کند؛ اینجاست که جنگ عاشورا پایان می یابد، اباعبدالله از روی اسب به روی زمین می افتد. دیگر نمی گویم چه شد. همین قدر عرض می کنم که یک وقت شنیدند که فرمود:

﴿بِسْمِ اللَّهِ وَاللَّهِ وَبِأَلِيٍّ وَمِلَّةِ رَسُولِهِ اللَّهُ﴾ (۲۰۹)

۱۸۲- حسین، اسطوره مروت

تاریخ حسن بن علی را همه شما می دانید که در چه وضعی قیام خود را آغاز کرد، در چه فشاری بود، و چه مظالمی وجود داشت. ولی در عین حال آنجا که پای مسائل اخلاقی به میان می آمد آیا حاضر بود حتی علیه دشمن از اخلاق تجاوز بکند؟ ابدا. مسلم بن عقیل یم تربیت شده اوست، یک شیعه است، سربازی است از طرف او؛ بهترین فرصتها به دستش می آید که ابن زیاد را بکشد، ولی در همان حال فکر می کند که اسلام با این جور مبارزه کردن مخالف است و اینگونه مبارزه را جوانمردی نمی داند به او گفتند: چرا از این صندوقخانه بیرون نیامدی که شر او را از سر مسلمین کم کنی؟

گفت: همان وقت به فکر حدیث پیغمبر افتادم: الايمان قيد الفتك ايمان اجاره نمی دهد که مسلمان و لو به آن کسی که بیرون مرز دینی خودش هست تجاوز بکند. این ناجوانمردانه و نامردانه است، من نمی توانم (چنین کاری بکنم).

دشمن می آید در بین راه در حالی که تشنه است. می گویند از این فرصت استفاده بکنیم آب را به روی آنها ببندم، می فرماید: مبادا چنین کنید، طریق مبارزه ما این جور نیست که آب را به روی آنها ببندیم؛ به آنها آب بدهید، به اسبانشان هم آب بدهید. پیشنهاد می کند الان بهترین موقع است برای جنگیدن. می فرماید: از لحاظ اینکه آنها را از بین ببریم بله، ولی از لحاظ حق و قانون چطور؟ هنوز که آنها به ما تجاوز نکرده اند. آنها مسلمانند، ما هم مسلمان هستیم؛ تا آنها تجاوز نکنند ما از خودمان دفاع نمی کنیم. این انضباط اخلاقی را ببینید. این همان اخلاقی است که بر پایه خداشناسی است. این اخلاق را هیچ چیز نمی تواند متزلزل بکند؛ منافع شخصی، حب حیات، حفظ خود، حفظ خانواده، مقام ریاست و خلافت نمی توان آنها را متزلزل بکند.

حتی در همان روز خونین عاشورا یکی از شریرترین آنها از پشت می آید شبیخون بزند تبی خبر از اینکه ترتیب خیمه ها و خندقی که کنده اند مانع از این است که شبیخون بزند. عصبانی می شود و شروع می کند به فحاشی کردن. یک نفر عرض می کند: یا بن رسول الله! اجازه بدهید که با یک چوب کلک این را بکنم.

فرمود: تا آنها ابتدا (به جنگ) نکرده اند. برای ما جایز نیست. اول آنها باید شروع بکنند و بعد ما دفاع بکنیم. این انضباط اخلاقی، دیگر خود در آن نیست، شخص در آن نیست، خانواده در آن نیست، اهل محل در آن نیست، اهل شهر و وطن در آن نیست، آب و خاک در آن نیست، نژاد و ملیت در آن نیست، از انسانیت هم چند درجه آن طرف تر است، جهانی است.

این است که مسئله خودی در اخلاق جز با دین با هیچ چیز دیگر حل نمی

شود. (۲۱۰)

در کربلا، ده یا نه طفل غیر بالغ شهید شدند. در مورد یکی از آنها، تاریخ می نویسد: ﴿وخرج شاب قتل ابوه فی المعرکه﴾ جوانی که پدرش در معرکه شهید شده بود (ولی نگفته اند که پدرش چه کسی بود، یعنی برای ما مشخص نیست) آمد خدمت ابا عبدالله و گفت: اجازه بدهید من بروم به میدان.

فرمود: نه. همچنین فرمود: به این جوان اجازه ندهید به میدان برود که پدرش کشته است، همین بس است و مادرش هم اینجا حاضر است، شاید او راضی نباشد.

عرض کرد: یا ابا عبدالله! اصلاً این شمشیر را مادرم به کمر من بسته است و او مرا فرستاده و به من گفته تو هم برو به راه پدر و جان خودت را به قربان جان ابا عبدالله کن. شروع کرد به خواهش و التماس کردن تا ابا عبدالله به او اجازه داد و سر اینکه معلوم شد که او پسر مسلم بن عوسجه بوده یا پسر حرث بن جناده این است که این هر دو، با خاندانشان در کربلا بوده اند، البته عبدالله بن عمیر هم با خاندانش در کربلا بوده، ولی این قدر معلوم است که او فرزند عبدالله بن عمیر نبوده است. وقتی این بچه آمد به میدان، بر خلاف اغلب افراد که خودشان را به پدر و جدشان معرفی می کردند که من فلانی هستم، پسر فلانی، این کار را نکرد، بلکه طور دیگری حرف زد که در منطق، گوی سبقت را از همه ربود. وسط میدان که رسید فریاد زد:

امیری حسین و نعم الامیر سرور فؤاد البشیر انذیر
ای مردم! اگر می خواهید مرا بشناسید، من آن کسی هستم که آقای او حسین است، من آن کسی هستم که او ماسه خوشحالی قلب پیغمبر است، سرور فواد البشر النذیر می بینید بچه، بزرگ، شیر خوار، هر کدام در این حادثه، مقامی

دارند. (مقام عجیبی)، حالا مقام اهل بیت پیغمبر، وظیفه و رسالتی که زنها از نظر تبلیغ داشتند، به جای خود (و در همه اینها خاندان ابا عبدالله، خودشان از همه پیش هستند.) (۲۱۱)

بخش سوم: حسین علیه السلام؛ مظهر غیره الله

۱۸۴ - دو وداع جانگداز

اباعبدالله دوبار برای وداع آمدند. یک بار آمدند، وداع کردند و رفتند. بار دوم به این ترتیب بود که ایشان رفتند و به طرف شریعه فرات و خودشان را هم به آن رساندند در این هنگام شخصی صدا زد: حسین! تو می خواهی آب بنوشی؟! ریختند به خیام حرمت، دیگر آب نخورد و برگشت آمد برای بار دوم با اهل بیتش وداع کرد: ثم ودع اهل بینه ثانيا چه جمله های نورانی ای دارد! رو می کند به آنها که اهل بیت من! مطمئن باشید که بعد از من شما اسیر می شوید، ولی کوشش کنید که در مدت اسارتتان، یک وقت کوچک ترین تخلفی از وظیفه شرعیتان نکنید. مبدا کلمهای به زبان بیاورید که از اجر شما بکاهد. ولی مطمئن باشید که این، پایان کار دشمن است؛ این کار، دشمن را از پا در می آورد؛ و اعلموا ان الله منجیکم؛ بدانید که خدا شما را نجات می دهد و از ذلت حفظ می کند.

این خیلی حرف است: اهل بیت من! شما اسیر خواهید شد، ولی حقیر و ذلیل نخواهید شد؛ اسارت شما هم اسارت عزت است به همین جهت بود که وقتی در کوفه مردم به رسم صدقه به اطفال گرسنه اسرا نا می دادند، زینب نمی گذاشت قبول کنند. اسیر بودند، ولی هرگز حاضر نشدند خواری را تحمل کنند شیر را هم در زنجیر می کنند، ولی شیر در زنجیر هم که باشد، شیر است؛ روباه آزاد هم که

باشد، روباه است. بار دوم که امام آمد، اهل بیت خوشحال شدند، دوباره اباعبدالله خداحافظی کردند. باز به امر اباعبدالله از خیمه بیرون نیامدند.

۱۱۵- غیرت والای ولایت

می دانید: اباعبدالله وقتی آمد برای وداع با اهل بیتش که دیگر احدی از کسانش زنده نبود. آن وداع هم خیلی جانسوز و جانگداز است. ولی به علت خاصی اباعبدالله برای نوبت دوم به وداع آمد و نوشته اند علتش این بود که در حملاتی که کرد، یک نوبت موفق شد لشکر دشمن را عقب بزند و داخل شریعه فرات بشود. اینها ناراحت بودند که مبادا اباعبدالله آب بیاشامد؛ زیرا اگر آب بیاشامد نیرو می گیرد، در همان وقت کسی فریادی کرد، که اباعبدالله دیگر غیرتش به او اجازه نداد که این حرف را (خواه راست باشد خواه دروغ) بشنود و او مشغول نوشیدن آب باشد وقتی دست برد زیر آب تا مقداری بردارد، کسی فریاد کرد: حسین! تو می خواهی آب بنوشی؟! ریختند به خیام حرمت. فوراً بیرون آمد. من نمی دانم گفت او راست بود و واقعا می خواستند حمله بکنند یا نه، ولی حمله سریع و بیرون آمدن به وقت اباعبدالله دیگر مجالی نداد. آقا وقتی که آمد، حمله ای به خیام حرم نشده بود.

۱۱۶- اوج حمیت حسینی علیه السلام

نوشته اند: اباعبدالله در حملات خود، نقطه ای را انتخاب کرده بود که نزدیک خیام حرم باشد. به دو منظور: یکی اینکه می دانست دشمنان چقدر نامرد و غیر انسانند و این مقدار حمیت ندارند، که لااقل بگویند ما با حسین طرف هستیم، پس متعرض خیمه ها نشویم. می خواست تا جان در بدن دارد، تا رگ گردنش می جنبد، کسی متعرض خیام حرمتش نشود، حمله می کرد از جلو او فرار می کردند، ولی زیاد تعقیب نمی کرد، برمی گشت، تا خیام حرمتش مورد تعرض قرار

نگیرند. منظور نقطه ای را مرکز قرار داده بود که صدایش به آن ها می رسید. وقتی که برمی گشت، و در آن نقطه می ایستاد. فریاد می کرد: لاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم فریاد حسین علیه السلام که بلند می شد اهل بیت سکونت خاطری پیدا می کردند. می گفتند: آقا هنوز زنده است ^(۲۱۲).

۱۱۷- غیرت الهی در نهاد حسین

در روز عاشورا اباعبدالله نقطه ای را مرکز قرار داده بود. حمله می کرد اول جنگ تن به تن عده ای آمدند، ولی تا آمدند، اباعبدالله به آن ها مهلت نداد، به طوری که رعب در دل دشمن قرار گرفت. عمر سعد فریاد کرد: چه می کنید؟ والله نفس ابیه بین جنبیه باکی دارید می جنگید؟ این فرزند همان علی است هذا ابن قتال العرب این فرزند کسی است که عرب را می کشت. می خواست تعصب عربیت را علیه حضرت تحریک کرده باشد.

گفتند چه کنیم؟

گفت: این طور مصلحت نیست. اگر یک یک بروید، یک نفر از شما را باقی نخواهد گذاشت حمله را همه جانبه، کنید. اباعبدالله به هر طرف حمله می کرد، فرار می کرد، ولی مواظب بود که از خیمه ها دور نشود. غیرت حسین هم هست. حسین شجاع است، صبور است راضی به رضای الهی است مخلص است ولی غیرة الله هم هست، غیرتش هم به او اجازه نمی دهد که زنده باشد و کسی نزدیک خیام حرم او بیاید. به اهل بیت دستور داد که شما ایدا از خیمه ها بیرون نیایید.

۱۱۸- حسین بر قله شامخ غیرت

در روز عاشورا اباعبدالله نقطه ای را که به عنوان مرکز انتخاب کرده بود. یعنی وجود مقدس اباعبدالله ابتدا آنجا می ایستاد و بعد حمله می کرد به طور

قطع و مسلم و بر طبق همه تواریخ، کسی جرات نکرد تن به تن با اباعبدالله بجنگد. البته ابتدا چند نفر آمدند و جنگیدند، ولی آمدن همان و از بین رفتن همان. پسر سعد فریاد کرد: چه می کنید؟! ﴿ان نفس ایبه بین جنبیه یا ان نفسا ایبه بین جنبید﴾ این پسر علی است روح علی در پیکر اوست، شما باکی دارید می جنگید؟! با او تن به تن ننگید، دیگر جنگ تن به تن تمام شد. آن وقت جنگی که از طرف آنها، نامردی بود شروع شد، سنگ پرانی و تیراندازی جمعیتی در حدود سی هزار نفر می خواهند یک نفر را بکشند، از دور ایستاده اند، تیراندازی می کنند یا سنگ می پرانند. همین ها وقتی که اباعبدالله حمله می کند درست مثل یک گله روباه که از جلوی شیر فرار می کند، فرار می کردند. ولی حضرت حمله را خیلی ادامه نمی داد؛ یعنی نمی خواست فاصله اش با خیام حرمش زیاد شود. غیرت حسین اجازه نمی داد که تا زنده است، کسی به اهل بیتش اهانت کند.

مقداری که حمله می کرد و آنها را دور می ساخت، بر می گشت، می آمد در آن منطقه ای که آنرا مرکز قرار داده بود. آن نقطه، نقطه ای بود که صدا رس به حرم بود، یعنی اهل بیت اگر چه حسین را نمی دیدند ولی صدایش را می شنیدند. برای اینکه مطمئن باشد زینبش، برای اینکه مطمئن باشد سکینه اش، برای اینکه بچه هایش مطمئن باشند که هنوز جان در بدن حسین است، وقتی که می آمد در آن نقطه می ایستاد آن زبان خشک در آن دهان خشک به حرکت می آمد و می گفت: ﴿لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم﴾ یعنی این نیرو از حسین نیست، این خواست که به حسین نیرو داده است. هم شعار توحید می داد و هم به زینبش خبر می داد که: زینب جان! هنوز حسین تو زنده است، به

خاندانش دستور داده بد که تا من زنده هستم کسی حق ندارد بیرون بیاید. لذا همه در داخل خیمه ها بودند.

۱۸۹- دلداری حسین علیه السلام به اهل خيام

آقا اجازه نداد آنها (اهل بیت) بیرون بیایند. ولی خودش نقطه ای را مرکز قرار داده بود که صدایش را می شنیدند می خواست به این وسیله به آنها اطمینان بدهد.

وقتی که بر می گشت، به آن مرکز می رسید، با صدای بلند (من نمی دانم اینکه می گویم صدای بلند، آن زبان خشک چگونه در دهان می گردیده) با هر مقدار که نیرو داشت فریاد می کرد: ﴿لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظيم﴾
خدایا! حسین هر چه نیروی روحی و جسمی دارد از توست. اهل بیت خوشحال می شدند که آقا زنده است. مدتی استراحت می کرد، آسایش پیدا می کرد لشکر باز بر می گشتند، حلقه را تنگ می کردند تیر اندازی می کردند، سنگ می پراندند، باز نوبت دیگر آقا حمله می کرد. این کر و فر ادامه داشت.

۱۹۰- غیرت والای حسین علیه السلام

امام به اهل بیت فرموده بود: تا من زنده هستم از خیمه ها بیرون بیایید (این حرفها را باور نکنید که اهل بیت دائما بیرون می دویدند ابا. دستور آقا بود که تا من زنده هستم شما در خیمه ها باشید). حرف سستی از دهانتان بیرون نیاید که اجر شما زایل شود، مطمئن باشید که عاقبت شما خیر است، نجات پیدا می کنید، خداوند دشمنان شما را به زودی عذاب خواهد کرد. آنها اجازه نداشتند که بیرون بیایند و بیرون هم نمی آمدند. غیرت حسین بن علی اجازه نمی داد، غیرت و عفت خود آنها نیز اجازه نمی داد که بیرون بیایند. لذا صدای امام را که شنیدند: ﴿لا حول ولا قوة الا بالله والعلی العظيم﴾ اطمینان خاطر پیدا می

کردند. چون امام بعد از وداع کردن یک یا دو بار دیگر نیز آمده بودند و خبر گرفته بودند، این بود که اهل بیت امام هنوز انتظار آمدن ایشان را داشتند. در آن زمان اسبهای عربی را برای میدان جنگ تربیت می کردند، چون اسب حیوان تربیت پذیری است. وقتی که صاحب آن کشته می شد، عکس العمل خاصی از خود نشان می داد. (۲۱۳)

۱۹۱- غیرت حسن اجازه نمی داد

این دروغ است که شنیده باشید که اهل بیت مرتب بیرون می آمدند و العطش می گفتند فقط یک بار بیرون آمدند و آن، وقتی بود که اسب بی صاحب اباعبدالله آمد. آن وقت هم که بیرون آمدند، اول نمی دانستند که قضیه از چه قرار است. صدای شیهه این اسب را که شنید، خیال کردند آقا برای وداع سوم آمده است.

می گویند: این اسب تربیت شده بود. نه تنها اسب اباعبدالله این طور تربیت داشت، بلکه اسبهای دشمنان هم اینطور تربیتها را داشتند که وقتی سوارش می افتاد، این حیوان احساس می کرد. این اسب یال خودش را به خون ابا عبدالله رنگین کرده بود و وقتی که دید آقا افتاده است و دیگر نمی تواند از جا بلند شود، آمد به طرف خیام حرم. در واقع مثل اینکه پیکری بود که می خواست خبری بدهد. اینها به خیال اینکه آقا برگشته اند، از خیمه بیرون آمدند، ولی وقتی که آن اوضاع را دیدند، چاره ای ندیدند جز اینکه دور این اسب را ببینند و ناله بکنند.

۱۹۲- آزاد مرد و انسان باشید!

یکی از سخنان امام همان جمله ای است که امام در واپسین لحظات حیاتش گفت خیلی هم شنیده اید، پس از آنکه آن جنگ ها را کرده است؛ حمله کرده

است، جنگ تن به تن کرده است، فوق العاده خسته شده است و به واسطه ضربات تیرها روی زمین افتاده و خون زیادی از بدنش آمده و دیگر قدرت روی پا ایستادن ندارد. حداکثر این است که می تواند خودش را روی کنده های زانو بلند کند و به شمشیری تکیه بدهد.

دیگر رمق در وجودش نیست. متوجه می شود که گویا می خواهند بروند خیمه های حرم را غارت کنند. به هر زحمتی هست بلند می شود و فریادش را بلند می کند: ﴿یا شیعه آل ابی سفیان!﴾ ای خود فروختگان ای شیعیان آل ابی سفیان! ای کسانی که خودتان را به نوکری اینها پست کرده اید! وای بر شما ﴿ان لم یکن لکن دین و کنتم لا تخافون المعاد فکونوا احرارا فی دنیاکم﴾ اگر مسلمان نیستید، انسان باشید، یک ذره حریت در وجود شما باشد، آزاد مرد باشید. گیرم به خدا و قیامت معتقد نیستید، ولی این مقدار احساس شرافت در خودتان بکنید؛ یک انسان شریف یک کسی که بویی از انسانیت برده باشد، دست به چنین کاری که شما زدید نمی زند.

گفتند: چه می گویی فرزند فاطمه؟! ما چه کاری بر خلاف حریت کردیم؟

فرمود: ﴿انا اقاتلکم و انتم تقاتلوننی و النساء لیس علیهم جناح﴾ (۲۱۴)

۱۹۳- غیرت و عزت در آخرین دم

در لحظات آخر غیرت و عزت در آخرین دم حیات اباعبدالله، وقتی در آن گودی قتلگاه افتاده است، و قدرت حرکت کردن ندارد، قدرت جنگیدن با دشمن ندارد، قدرت ایستادن بر سر پا ندارد و به زحمت می تواند حرکت کند، باز می بینیم از سخن حسین غیرت می جهد، عزت تجلی می کند، بزرگواری پیدا می شود.

۱۹۴- آزاد مرد باشید، اگر دین ندارید!

لشکر می خواهند سر مقدسش را از بدن جدا کنند، ولی شجاعت و هیبت سابق اجازه نمی دهد. بعضی ها می گویند: نکند حسین حيله جنگی بکار برده است که اگر کسی نزدیک شد حمله کند و در مقابل حمل او کسی تاب مقاومت ندارد، نقشه پلید و نامردانه ای می کشند، می گویند: اگر به سوی خیمه هایش حمله کنیم او طاقت نمی آورد. امام حسین افتاده است. من نمی توانم آن حالت ابا عبدالله را مجسم بکنم. لشکر به طرف خيام حرمش حمله می کنند. یک نفر فریاد می کشد؛ حسن! تو زنده ای؟! به طرف خيام حرمت حمله کردند! امام به زحمت روی زانوهای خود بلند می شود، به نیزه اش تکیه می کند و فریاد می کشد:

﴿ویلکم یا شیعه آلی ابی سفیان! ان لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون المعاد، فکونوا احرارا فی دنیاکم؛﴾^(۲۱۵)

ای مردمی که خود را به آل ابو سفیان فروخته اید! ای پیروان آل ابوسفیان! اگر خدا را نمی شناسید، اگر به قیامت ایمان و اعتقاد ندارید، حریت و شرف انسانیت شما کجا رفت؟!

ما تقول یابن فاطمه؟! پسر فاطمه؟ چه می گویی؟

فرمود: ﴿انا اقاتلکم و انتم تقاتلوننی و النساء لیس علیهم جناح﴾ طرف شما من هستم، این پیکر حسین حاضر و آماده است، برای اینکه آماج تیرها و ضربات شمشیرهای شما واقع شود، ولی روح حسین حاضر نیست او زنده باشد و ببیند کسی به نزدیک خيام حرم او می رود.

فصل ششم: نماز و عبادت امام حسین علیه السلام

بخش اول: شب عاشورا؛ شب دعا و مناجات

۱۹۵ - در خواست یک شب مهلت

در عصر تاسوعا بعد که ابا عبدالله آن جمله (جریان خواب) را به زینب فرمود، فوراً برادر رشیدش ابوالفضل را صدا کرد: برادر جان! فوراً با چند نفر برو در مقابل اینها بگو خبر تازه چیست؟ اگر هم می خواهند با ما بجنگند، وقت غروب که طبق قانون جنگی وقت جنگ نیست. (معمولاً اهل عرب، صبح تا غروب می جنگند، شب که می شود می روند در خرگاهها و مراکز خودشان) حتماً خبر تازه ای است.

ابوالفضل با چند نفر از کبار اصحاب: **زهیر بن القین، حبیب بن مظاهر** می رود و در مقابلشان می ایستد و می گوید: من از طرف برادرم پیام آورده ام که از شما بپرسم مگر خبر تازه ای است؟

عمر سعد می گوید: بله، خبر تازه است، امر امیر عبیدالله زیاد است که برادر تو فوراً یا باید تسلیم بلا شرط بشود و یا با او بجنگیم.

فرمود: من از طرف خودم نمی توانم چیزی بگویم، می روم خدمت برادرم، از او جواب می گیرم.

وقتی که آمد خدمت ابا عبدالله، اباعبدالله فرمود: ما که اهل تسلیم نیستیم، می جنگیم، تا آخرین قطره خون خودم می جنگیم؛ فقط به آنها یک جمله بگو، یک خواهش، یک تمنا، یک تقاضا از آنها بکن و آن این است که قضیه را به فردا موکول کنند. بعد برای اینکه توهمی پیش نیاید که حسین یک شب را غنیمت می داند که زنده بماند، و برای اینکه بفهماند که زندگی غنیمت ندارد، چند ساعت بودن ارزش ندارد، بلکه او چیز دیگری می خواهد، فرمود: خدا خودش می داند

که من این مهلت را به این جهت می خواهم که دلم می خواهد امشب را به عنوان شب آخر عمر خودم، با خدای خودم راز و نیاز بکنم، مناجات و عبادت بکنم، قرآن بخوانم.

ابوالفضل علیه السلام رفت. آنها نمی خواستند بپذیرند، ولی بعد در میان خودشان اختلاف افتاد، یکی از آنها گفت: شما خیلی مردم بی حیایی هستید، چون ما با کفار که می جنگیدیم، اگر چنین مهلتی می خواستند، به آنها می دادیم، چطور ما خاندان پیغمبر خودمان را چنین مهلتی ندهیم؟

عمر سعد مجبور شد فرمان ابن زیاد را زیر پا بگذارد تا میان لشکر خودش اختلاف نیفتد. گفتند: بسیار خوب، صبح.

آن شب را ابا عبدالله با وضع فوق العاده ای، با وضع روشنی، با وضع پر از هیجانی، با وضع پر از نورانیتی به سر برد.

۱۹۶ - شب مهلت

در عصر تاسوعا دشمن حمله می کند. حضرت، برادرشان ابوالفضل را می فرستند و به او می فرمایند: من می خواهم امشب را به خدای خودم راز و نیاز کنم و نماز بخوانم، دعا و استغفار کنم، تو به هر زبانی که می خواهی امشب اینها را منصرف کن تا فردا البته با آنها خواهیم جنگید. آنها بالاخره منصرف می شوند. ^(۲۱۶)

۱۹۷ - تجلیگاه عشق بر معبود

شما ببینید شب عاشورای حسینی به چه حالی می گذرد. این شب را ابا عبدالله چقدر برای خودش نگه داشت، برای استغفار، برای دعا، برای مناجات، برای راز و نیاز با پروردگار خودش. نماز روز عاشورا را ببینید که در جنبه های

توحیدی و عبودیت و ربوبیت و جنبه های عرفانی، مطلب چقدر اوج می گیرد.

(۲۱۷)

۱۹۸- جایگاه توبه و استغفار

در عصر تاسوعا لشکر عمر سعد طبق دستور عیب‌الله زیاد حمله کردند. همین شبانه می خواهند با حسین علیه السلام بجنگند. حسین به وسیله برادرش ابوالفضل العباس از اینها می خواهد که یک شب را مهلت بدهند، من فردا می جنگم. من اهل تسلیم نیستم، می جنگم اما یک امشب را به مهلت بدهند، فردا. (وقت غروب بود) بعد برای اینکه گمان نکنند که حسین می خواهد دفع الوقت بکند، این جمله را گفت: برادر! خدا خودش می داند که من مناجات با او را دوست دارم. من می خواهم امشب را به عنوان شب آخر عمرم با خدای خودم مناجات بکنم و شب توبه و استغفار خودم قرار بدهم.

آن شب عاشورا اگر بدانید چه شب خودشان را پاکیزه می کردند، حتی موهای بدنشان را می ستردند. خیمه ای بود به نام خیمه تطهیر. کسی داخل خیمه بود، دو نفر دیگر بیرون خیمه ایستاده و نوبت گرفته بودند، یکی از آنها که ظاهرا بریر است، با دیگری شوخی و مزاح می کرد، دیگری به او گفت: امشب شب مزاح نیست!

گفت: اساسا من اهل مزاح نیستم، ولی امشب شب مزاح است.

وقتی که دیگران آمدند، این توابین و مستغفرین را دیدند، می دانید درباره شان چه گفتند؟ پس از آنکه از کنار خیمه های حسین گذشتند، گفتند (دشمن این حرف را می گوید): ﴿لهم دوی کدوی النحل ما بین راکع و ساجد؛﴾ مثل اینکه انسان را کنار کندوی زنبور عسل گذشته باشد. صدای زمزمه زنبورها چگونه بلند است؟ این صدای زمزمه حسین و اصحابش را ذکر و دعا و نماز و استغفار اینگونه بلند بود.

حسین علیه السلام می گوید: من امشب را می خواهم شب توبه و استغفار خودم قرار بدهم (می خواهد شب معراج خودش قرار بدهد)، آن وقت آیا ما نیازی به توبه نداریم؟! آنها نیاز دارند و ما نیازی نداریم؟! بله، آن شب را حسین بن علی با این وضع به سر برد. با حال عبادت به سر برد، به کارهای خود و اهل بیتش رسیدگی کرد و در آن شب بود که آن خطابه غرا را برای اصحاب خودش قرائت کرد. ^(۲۱۸)

۱۹۹- آواری تلاوت قرآن از خیام حسین علیه السلام

شب عاشورا، صوت های زیبا و عالی و بلند و تلاوت قرآن را می شنویم، صدای زمزمه مهمه ای را می شنویم که دل دشمن را جذب می کند و به سوی خود می کشد. ^(۲۱۹)

بخش دوم: اقامه نماز خون در ظهر عاشورا

۲۰۰- نزدیک نماز ظهر عاشورا

نزدیک شهر هست. نزدیک نماز ابا عبدالله. در روز عاشورا بیشتر اصحاب قبل از ظهر شهید شدند یعنی تا ظهر عاشورا هنوز عده ای از اصحاب و همه اهل بیت و وجود مقدس ابا عبدالله در قید حیات بودند. مرحله اول شهادت اصحاب در آن تیر اندازی ای بود که دو صف در مقابل یکدیگر ایستادند. صف کوچک ابا عبدالله با هفتاد و دو نفر بود، ولی با یک روحیه شجاعانه و پر حماسه بی نظیر. ابا عبدالله حاضر نشد یک ذره قیافه شکست به خود بگیرد. برای هفتاد و دو نفر میمنه و میسره و قلب قرار داد، فرمانده قرار داد، منظم و مرتب؛ جناب زهیر بن القین را در میمنه اصحابش قرار می دهد و جناب حیب را در میسره پرچم را هم به برادر رشیدش ابوالفضل العباس می دهد که از آن روز به نام پرچمدار و علمدار حسین و صاحب رایت حسین بن علی معروف

شد اصحاب اجازه می خواهند جنگ را شروع کنند، می فرماید: نه، تا دشمن شروع نکرده ما شروع نمی کنیم.

۲۰۱- عظمت نماز آخرین حسین علیه السلام

مردی بنام ابو الصئدی، می آید خدمت امام حسین علیه السلام عرض می کند: یا بن رسول الله! وقت نماز است، ما آرزو داریم آخرین نمازمان را با شما به جماعت بخوانیم.

ببینید چه نمازی بود! نماز، آن نماز بود که تیر مثل باران می آمد ولی حسین و اصحابش، غرق در حالت خودشان بودند، ﴿الله اکبر، بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين﴾

یک فرنگی می گوید: چه نماز شکوفایی خواند حسین بن علی، نمازی که دنیا نظیر آنرا سراغ ندارد، صورت مقدسش را روی خاک داغ می گذارد و می گوید: ﴿بسم الله و بالله و علی مله رسول الله﴾ (۲۲۰)

۲۰۲- نماز خوف امام حسین علیه السلام

در روز عاشورا شنیده اید و می دانید که کشتارها اغلب بعد از ظهر صورت گرفت یعنی تا ظهر عاشورا غالب صحابه ابا عبدالله و تمام بنی هاشم و خود ابا عبدالله که بعد از همه شهید شدند، زنده بودند، فقط در حدود سی نفر از اصحاب ابا عبدالله در یک جریان تیر اندازی که بوسیله دشمن انجام شد، قبل از ظهر به خاک افتادند و شهید شدند، و الا باقی دیگر تا ظهر عاشورا در قید حیات بودند.

مردی از اصحاب ابا عبدالله یک وقت متوجه شد که الان اول ظهر است، آمد عرض کرد: یا ابا عبدالله! وقت نماز است. و ما دلمان می خواهد برای آخرین بار نماز جماعتی با شما بخوانیم.

ابا عبدالله نگاهی کرد، تصدیق کرد که وقت نماز است. می گویند این جمله را فرمود: ﴿ذکرت الصلوه یا: ذکرت الصلوه﴾ اگر ذکر ت باشد، یعنی نماز به یاد ت افتاد. اگر ذکر ت باشد یعنی نماز ره به یاد ما آوری. ﴿ذکرت الصلوه جعلک الله من المصلین﴾ نماز را یاد کردی، خدا تو را از نمازگزاران قرار بدهد.

مردی که سر بر کف دست گذاشته است، یک چنین مجاهدی را امام دعا می کند که: خدا تو را از نمازگزاران قرار بدهد.

ببینید نمازگزار واقعی چه مقامی دارد! فرمود: بله نماز می خوانیم. همانجا در میدان جنگ نماز خواندند، نمازی که در اصطلاح فقه اسلامی نماز خوف نامیده می شود. نماز خوف مثل نماز مسافر دو رکعت است نه چهار رکعت، یعنی انسان اگر در وطن هم باشد باز باید دو رکعت بخواند، برای اینکه مجال نیست، در آنجا باید مخوف خواند. چون اگر همه به نماز بایستند وضع دفاعیشان به هم می خورد، سربازان موظف هستند در حال نماز نیمی در مقابل دشمن بایستند و نیمی به امام جماعت اقتدا کنند. امام جماعت یک رکعت را که خواند صبر می کند تا آنها رکعت دیگرشان را بخوانند. بعد آنها می روند پست را از رفقای خودشان می گیرند در حالی که امام همین طور منتظر نشسته یا ایستاده است. سربازان دیگر می آیند و نماز خودشان را به رکعت دوم امام می خوانند.

ابا عبدالله چنین نماز خوفی خواند، ولی وضع ابا عبدالله یک وضع خاصی بود؛ زیرا چندان از دشمن دور نبودند. لهذا آن عده ای که می خواستند دفاع کنند نزدیک ابا عبدالله ایستاده بودند و دشمن بی حیای بی شرم حتی در این لحظه هم آنها را راحت نگذاشت. در حالی که ابا عبدالله مشغول نماز بود، دشمن شروع به تیر اندازی کرد، دو نوع تیر اندازی؛ هم تیر زبان که یکی فریاد کرد:

حسین! نماز نخوان، نماز تو فایده ای ندارد، تو بر پیشوای زمان خودت یزید،
یاغی هستی، لذا نماز تو قبول نیست!

و هم تیرهایی که از کمانهای معمولیشان پرتاب می کردند. یکی دو نفر از
صحابه ابا عبدالله که خودشان را برای ایشان سپر قرار داده بودند، روی خاک
افتادند. یکی از آنها سعید بن عبدالله حنفی به حالی افتاد که وقتی نماز ابا عبدالله
تمام شد، دیگر نزدیک جان دادنش بود. آقا خودشان را به بالین او رساندند.
وقتی به بالین او رسیدند، او جمله عجیبی گفت: عرض کرد: یا ابا عبدالله اوفیت؛
آیا من حق وفا را به جا آوردم؟ .

مثل اینکه هنوز هم فکر می کرد که حق حسین آنقدر بزرگ و بالاست که
این مقدار فداکاری هم شاید کافی نباشد. این بود نماز ابا عبدالله در صحرای
کربلا. (۲۲۱)

۲۰۳ - شادی دل حسین علیه السلام

ابو ثمامه صائدی برای نماز که آخرین نماز را در خدمت بخوانیم دل حسین
را شاد کرد که درباره اش دعا کرد. و از آن بالاتر آن فداکاری عجیب سعید بن
عبدالله حنفی و گفتن جمله اوفیت؟ (۲۲۲)

۲۰۴ - سجده بر خاک گرم

ابا عبدالله در این نماز تکبیر گفت، ذکر گفت: سبحان الله گفت، بحول الله و
قوته اقوم واقعد گفت، رکوع و سجود کرد. دو سه ساعت بعد از این نماز برای
حسین علیه السلام نماز دیگری پیش آمد، رکوع دیگری پیش آمد، سجود دیگری
پیش آمد، به شکل دیگری ذکر گفت. اما رکوع ابا عبدالله آن وقتی بود که تیری
به سینه مقدسش وارد شد و ابا عبدالله مجبور شد تیر را از پشت سر بیرون
بیاورد. آیا می دانید سجود ابا عبدالله به چه شکلی بود؟ سجود بر پیشانی نشد،

چون ابا عبدالله قهرا از روی اسب بر زمین افتاد. طرف راست صورتش را روی خاک های گرم کربلا گذاشت. ذکر ابا عبدالله این بود: ﴿بِسْمِ اللَّهِ وَاللَّهُ وَبِاللَّهِ وَ عَلِيٍّ﴾ ^(۲۲۳) **مله رسول الله**

۲۰۵- اشهد انك قد اقامت الصلوه

ما باید امر به معروف و نهی از منکر را از نظر اسلام بشناسیم که این چه اصلی است؟ این چیست که آنچنان اصالت و قدرت دارد و آنچنان از نظر اسلام اهمیت دارد که مردی مانند حسین بن علی علیه السلام را وادار می کند که در راه خودش جان خویش را از دست بدهد، خون خود را بریزد، خون عزیزان خود را بریزد، خون یاران خود را بریزد و تن به فاجعه ای بدهد که واقعا در دنیا کم نظیر است. آن وقت ما بعد از هزار و دویست سیصد سال در مقابل امام بایستیم و اینطور گواهی بدهیم:

﴿اشهد انك قد اقامت الصلاه و آتيت الزكاه و امرت بالمعروف و نهيت عن المنكر و جاهدن في الله حق جهاده حتى آتاك اليقين﴾ ^(۲۲۴) در مفهوم این شهادت و گواهی درست فکر کنید: ما گواهی می دهیم که تو نماز را به پا داشتی، تو زکات و انفاق را به همه مراتبش ادا کردی. ﴿و امرت بالمعروف و نهيت عن المنكر﴾ تو آمر به معروف و ناهی از منکر هستی. تو امر به معروف و نهی از منکر کردی. یعنی تمام نهضت تو امر به معروف و نهی از منکر است و جاهدت في الله جهاده در راه خدا کوشیدی، آن حد اعلای کوشش، آن کوششی که سزاوار است یک بشر در راه خود بروز دهد.

۲۰۶- جهاد در راه نماز و عبادت

(حسین است) معنی بزرگواری روح و این است تفاوت بزرگان با بزرگواران. البته بزرگواران بزرگان هم هستند اما همه بزرگان بزرگوار نیستند. همه

بزرگواران بزرگند. این است که وقتی ما در مقابل این بزرگواران می ایستیم، همه اش از بزرگواریشان می گوئیم نه از بزرگی منهای بزرگواری ﴿شهد انك قد اقامت الصلوه و آتيت الزكاه و امرت بالمعروف و نهيت عن المنكر﴾ ما اگر در مقابل نادر شاه بخواهیم که تو رفتی هند را غارت کردی و الماس نور برایمان آوردی، دریای نور برایمان آوردی، کوه نور برایمان آوردی، اما به حسین می گوئیم که ما شهادت می دهیم که تو زکات دادی، و تو نماز را اساس پیوند بنده با خداست زنده کردی، تو در راه خدا کوشیدی نه در راه شکم خودت، نه در راه جاه طلبی خودت. تو یک جاه طلب بزرگ نبودی، تو یک انتقام بزرگ نبودی، تو یک کینه توزی بزرگ نبودی، تو یک ثروت طلب بزرگ نبودی، تو یک مجاهد فی سبیل الله بزرگ بودی. تو کسی بودی که خود فردی و حیوانی را فراموش کردی و آن خودی را که تو را به خدایت پیوند می دهد زنده کردی. ﴿شهد انك جاهدت في الله حق جهاده﴾ ما گواهی می دهیم که تو کوشیدی، جهاد کردی، ولی جهاد نه در راه شهوت و نه در راه جاه و مقام بود، بلکه در راه حق و حقیقت بود. (۲۲۵)

۲۰۷- ظاهرتر از خدا

امام حسین می فرماید: ﴿ايكون لغيرك من الظهور ما ليس لك﴾ (۲۲۶) آیا غیر از تو ظاهرتر است که من غیر تو را دلیل بر تو بگیرم؟ (۲۲۷)

۲۰۸- خوش بود گر محک تجربه آید به میان

مرحوم فیض در باره این جمله ای که از حضرت امام حسین عليه السلام نقل شده است که ایشان در شب عاشورا فرمودند: من اصحاب بهتر از اصحاب خودم سراغ ندارم. می گفت: من باور نمی کنم چنین چیزی را امام فرموده باشد. گفته بود: چرا؟

گفته بود: مگر آنها چه کار کردند که امام بگوید اصحابی از اینها بالاتر نیست. آنهایی که امام حسین را کشتند خیلی آدمهای بدی بودند؛ اینهایی که امام حسین را یاری کردند کار مهمی انجام دادند. هر مسلمانی جای آنها می بود، وقتی می گفتند فرزند پیغمبر، امام زمان در دست دشمن تنها مانده است، قهرانی ایستاد یک شب در هالم رؤ یا دید که صحرای کربلاست، امام حسین با ۷۲ تن در یک طرف، لشکر ۳۰ هزار نفری دشمن هم در طرف دیگر. آن جریان را نظرش آمد که موقع ظهر است و می خواهند نماز بخوانند. حضرت امام حسین علیه السلام به همین آقا فرمودند: شما جلو بایستید تا ما نماز بخوانیم. (همانطور که سعید بن عبدالله حنفی و یکی دو نفر دیگر خودشان را سپر قرار دادند). دشمن تیر اندازی می کرد، آقا رفت جلو ایستاد. اولین تیر از دشمن داشت می آمد. تا دید تیر دارد می آید، خم شد. ناگاه دید که تیر اصابت کرد به امام. در همان عالم خواب گفت: استغفرالله ربی و اتوب الیه، عجب کار بدی کردم! این دفعه دیگر نمی کنم. دفعه دوم تیر آمد. تا نزدیک او شد دو مرتبه خودش را خم کرد. چند دفعه این جریان تکرار شد؛ دید بی اختیار خم می شود در این هنگام امام به او فرمود: ﴿انی لا اعلم اصحابا خیرا و لا افضل من اصحابی﴾؛ ﴿من اصحابی از اصحاب خودم بهتر نمی شناسم. یعنی تو خیال کرده ای هر که کتاب خواند مجاهد می شود؟! این حقیقتی است: ﴿من لم یغز و لم یحدث نفسه بغر و مات علی شعبه من النفاق﴾؛ کسی که عملا مجاهد نبوده است یا لا اقل این اندیشه را نداشته که مجاهد در درون روحش یک دو رویی وجود دارد یعنی موقع جهاد که می شود در می رود. (۲۲۸)

بخش سوم: جنبه های عرفانی نهضت عاشورا

۲۰۹ - نهضت عرفانی کربلا

نهضت حسینی، نهضتی است عرفانی، خلوص الی الله، فقط و فقط حسین است و خدای خودش، گویی چیز دیگری در کار نیست. اما از یک زاویه دیگر که نگاه می کنیم (از دیدی که دعبل و کمیت اسدی و امثال اینها نگریسته اند). مرد پرخاشگری را می بینیم که در مقابل دستگاه جبار قیام کرده است و به هیچ نحو نمی شود او را تسلیم کرد. گویی از دهانش آتش می بارد و همه اش دم از عزت و شرافت و آزاری می زند: ﴿لَا وَاللَّهِ لَا اعْطِيكُمْ بِيَدِي اعْطَاءَ الدَّلِيلِ وَلَا اِفْرَارَ الْعَبِيدِ﴾ من هرگز دست ذلت به شما نمی دهم و مانند بردگان فرار نمی کنم. محال است، ﴿هِيَهَاتَ مِنَ الذُّلَّةِ، الْمَوْتَ اُولَىٰ مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ، لَا اَرَىٰ سَعَادَةَ وَالْحَيَوَاءَ مَعَ الظَّالِمِينَ اِلَّا بِرَمَا﴾

هر کدام را در یک جا گفته است. اینها را که آدم نگاه می کند، می بیند حماسه است و شجاعت، و به تعبیر اعراب ابا، یعنی عصیان و امتناع و زیر بار نرفتن است. عرب آن مردی را که حاضر نیستند. زیرا باز ظلم و زور بروند ابات می گوید، یعنی مردی که به هیچ وجه زیر مار زور نمی روند.

ابن ابی الحدید یکعالم سنی است، می گوید: حسین بن علی ع سید ابات است. سالار کسانی که زیر بار زور نرفتند حسین بن علی است. از این دید که نگاه می کنیم، همه اش حماسه و پرخاشگری و اعتراض و انتقاد می بینیم. از دید دیگری نگاه می کنیم، یک مقام دیگر، در یک کرسی دیگر، یک خیر خواه، یک واعظ، یک اندرز گو را می بینیم که حتی از سرنوشت شوم دشمنان خودش ناراحت است که اینها چرا باید به جهنم بروند، چرا این قدر بدبختند؟! (۲۲۹)

۲۱۰- تسلیم قضای الهی

من امشب، جنبه هایی از حادثه کربلا را تا اندازه ای که بتوانم، برای شما عرض می کنم، برای نشان دادن جنبه های توحیدی و عرفانی، جنبه های پاکبختگی در راه خدا و اینکه ما سوای خدا را هیچ انگاشتن شاید همان دو جمله ابا عبدالله در اولین خطبه هایی که انشاء فرمود، یعنی خطبه ای که در مکه ایراد کرد، کافی باشد. سخنش این بود: ﴿رضی الله والله رضانا اهل البیت﴾ ما اهل بیت از خودمان پسند نداریم، ما آنچه را می پسندیم که خدا برای ما پسندیده است، هر راهی را که خدا برای ما معین کرده است، ما همان راه را می پسندیم. (۲۳۰)

۲۱۱- تجلیگاه عرفانی حسینی

الف - شجاعت بدنی.

ب - قوت قلب و روح

ج - ایمان به حقیقت، که ساعت بر بشاشتش افزوده می شد

د- صبر و تحمل

ه - رضا و تسلیم

و - طمأنینه و عدم هیجان روحی و نشنیدن یک سخن (از او) که حاکی از

غضب و خشم و از جا در رفتن باشد.

ز - روح حماسی که چنان خطبه ای را انشاء کرد. (۲۳۱)

۲۱۲- محبت الهی حسین علیه السلام

ما بچه هایمان را دوست داریم. ایا حسین بن علی علیه السلام بچه های خود را

دوست نداشت؟! مسلما او بیشتر دوست داشت. ابراهیم خلیل این طور نبود که

کمتر از ما اسماعیلش را دوست داشته باشد به این دلیل که از ما انسان تر بود و

این عواطف، عواطف انسانی است. او انسان تر از ما بود و قهرا عواطف انسانی او هم بیشتر بود. حسین بن علی علیه السلام هم بیشتر از ما فرزندان خود را دوست می داشت. اما در عین حال او خدا را از همه کس و همه چیز بیشتر دوست می داشت، در مقابل خداوند و در راه خدا هیچ کس را به حساب نمی آورد.

۲۱۳- بعد عرفانی حادثه

﴿رضی الله رضانا اهل البيت * رضا بقضائك و تسليما لامرك، لا معبود سواك يا غياث المستغيثين﴾. اشراق چهره آن حضرت در لحظات آخر. حدیث امام سجاد علیه السلام در باره بعضی اصحاب. زمزمه شب عاشورا و یا معراج حسینی. نماز روز عاشورا. عند الله احتسب ها در همه شدائد و مصائب. ^(۲۳۲)

۲۱۴- اوج اخلاق و طمأنینه

من عرض می کنم (البته من نمی توانم درباره اخلاص حسینی کوچک ترین سخنی بگویم، کوچک تر از این هستم، ولی می توانم نگویم) چیزی که در روز عاشورا بیش از هر چیز دیگر جلوه گر و نمایان است، طمأنینه حسین، اطمینان حسین آرامش و استقامت حسین است. این سخنی نیست که من می گویم، سخنی است که از همان روزها درک کردند. یک کسی که آنجا حاضر بوده است، جمله ای دارد، تعبیر او مطابق عصر و زمان و فهم خودش خیلی عالی است. می گوید: ﴿والله ما رايت مكثورا قط قد قتل ولده و اهل بيته و اصحابه اربط جاشا منه﴾ ^(۲۳۳) این مرد در واقع یک خبرنگار بوده و قضایا را نقل کرده است، می گوید: به خدا قسم، من سراغ ندارم مرد دل شکسته ای، مرد تحت فشار قرار گرفته ای را که فرزندانش (اهل بیتش) جلوی چشمش قلم قلم باشند، اصحابش را ببیند در حالی که سرهاشان از بدنهایشان جدا شده است، و این مقدار قوت قلب داشته باشد.

۲۱۵- اوج اطمینان حسین

وقتی که انسان کلمات و خطابات ابا عبدالله علیه السلام را به خاندان محترمش می بیند که با چه ایمان و اطمینانی به آنها اطمینان می دهد غرق در حیرت می شود. یا رب! چه روحیه و چه ایمان و چه اطمینان است و این تضمین را از کجا گرفته بود؟! در کتب نوشته اند: ﴿ثم ودع ثانيا اهل بيته﴾ برای بار دوم با اهل بیت خود وداع کرد، به آنها گفت: ﴿استعدوا للبلاء واعلموا ان الله حافظكم و حاميك﴾ مهیا و آماده تحمل سختی ها باشید و بدانید خداوند شما را حفظ و حمایت خواهد می کند. ﴿وسينجيكم من شر الاعداء و يجعل عاقبه امرکم الى خير﴾ شما را نجات خواهد داد و سر انجام کار شما را نیک خواهد کرد. ﴿و يعذب اعدايكم بانواع البلاء، و يعوضكم الله عن هذه البليه بانواع النعم والكرمه﴾ دشمنان شما به به اقسام عذابها گرفتار خواهد کرد و به شما عوض این شدائد و بلايا انواعی از نعمتها و کرامتها خواهد داد. ﴿فلا تشكوا و لا تقولوا بالسنتكم ما ينقص من قدرکم﴾ ^(۲۳۴) مبادا شکایت کنید و مبادا جمله ای بر زبان بیاورید که از قدر و قیمت شما بکاهد.

اطمینانی که حسین علیه السلام به پیروزی نهایی داشت و به خاندانش تلقین می کرد، از همان آیه قرآن سرچشمه می گیرد که می فرماید: ﴿و من يتق الله يجعل له مخرجا﴾ این تضمین را از قرآن گرفته بود. از این نوع اطمینان و ایمانی است که یوسف صدیق داشت که هنگامی که به نتیجه تقوای خود رسید با خوشحالی و رضایت می گفت: ﴿انه من يتق و يصير فان الله لا يضيع اجر المحسنين﴾ ولی امام حسین علیه السلام قبل از آنکه داستان به آخر برسد و به نتیجه برسد نتیجه را می دید.

کلمات شمرده حسین مثل تیر بر قلب خاندانش نشست. سختی ها و اسارتها را تحمل کردند، ولی در پناه صبر و تقوا، عاقبت کارشان همانطور شد که حسین علیه السلام به آنها وعده داده بود و خداوند در قرآن تضمین کرده بود ^(۲۳۵)

۲۱۶- جنبه های عرفانی کربلا

ما در حادثه عاشورا، از تمام جنبه های اسلامی؛ اخلاقی، اجتماعی، اندرزی، پرخاشگری، توحیدی، عرفانی، اعتقادی تجسمهایی می بینیم، و افرادی که به اصطلاح این نقشها را به عهده گرفته اند، یعنی انجام داده اند، از طفل شیر خوار تا پیر مرد هفتاد و بلکه هشتاد ساله و تا پیر زن جناب عبدالله بن عمیر کلبی هستند. سه نفر هستند که با زن و بچه آمده اند خدمت ابا عبدالله که بعد زن و بچه هایش رفتند در حرم ابا عبدالله و با آنها بودند. بقیه زن و بچه هایشان همراهشان نبودند. یکی مسلم بن عوسجه است، دیگری عبدالله بن عمیر کلبی است و یکی دیگر، مردی است به نام جناده بن حرث الانصاری. ^(۲۳۶)

فصل هفتم: خصایص و فضایل اصحاب و یاران حسین علیه السلام

۲۱۷ - اعلان وفای یاران در شب عاشورا

(در شب عاشورا) یکی از کارها این بود که به اصحاب (مخصوصا افرادی که اهل فن بودند) دستور داد که همین امشب، شمشیرها و نیزه هایتان را آماده کنید، و خودشان هم سرکشی می کردند. مردی به نام جون، که اهل این کار یعنی اصلاح اسلحه بود. حضرت می رفتند و از کار او سرکشی می کردند.

کار دیگری که ابا عبدالله در آن شب کردند، این بود که دستور دادند همان شبانه، خیمه ها را که از هم دور بودند نزدیک قرار دهند، و آنچنان نزدیک آوردند که طنابهای خیمه ها در داخل یکدیگر فرو رفت، به گونه ای که عبور یک نفر از بین دو خیمه ممکن نبود. بعد هم دستور دادند خیمه ها را به شکل هلال نصب کنند و همان شبانه، در پشت خیمه ها گودال حفر کنند. به طوری که اسبها نتوانند از روی آن بپرند و دشمن از پشت حمله نکند.

همچنین دستور داد مقداری از خار و خاشاکهایی که، در آنجا زیاد بود را انباشته کنند تا صبح عاشورا آنها را آتش بزنند، که تا اینها زنده هستند، دشمن نتواند از پشت خیمه ها بیاید. یعنی فقط از رو به رو و راست و چپ با دشمن مواجه باشند و از پشت سرشان اطمینان داشته باشند.

کاری دیگر حضرت این بود که همه اصحاب را در یک خیمه جمع کرد و برای آخرین بار اتمام حجت نمود. اول تشکر بسیار بلیغ و عمیق، هم از خاندان و هم از اصحاب خودش. فرمود: من اهل بیتهی بهتر از اهل بیت خودم و اصحابی با وفاتر از اصحاب خودم سراغ ندارم. در عین حال فرمود: همه شما می دانید که اینها جز شخص من، به کس دیگری کاری ندارند، هدف اینها فقط من هستم، اینها اگر به من دست بیابند، به هیچ یک از شما کاری ندارند. شما می توانید از

تاریکی شب استفاده کنید و همه تان بروید. از اطراف شروع کردند به گفتن اینکه: یا ابا عبدالله! ما چنین کاری بکنیم؟! ﴿بداهم بهذا القول العباس بن علی﴾ اول کسی که به سخن در آمد برادر بزرگوارش ابوالفضل العباس بود. اینجا است که باز سخنانی واقعا تاریخی و نمایشنامه ای می شنویم. هر کدام به تعبیری حرفی می زنند.

یکی می گوید: آقا! اگر مرا بکشند و بعد بدنم را آتش بزنند و خاکسترم را به یاد بدهند و دو مرتبه زنده بکنند و هفتاد بار چنین کاری را تکرار بکنند، دست از تو بر نمی دارم، این جان ناقابل ما قابل قربان تو نیست. آن یکی می گوید: اگر مرا هزار بار بکشند و زنده کنند، دست از دامن تو بر نمی دارم. ^(۲۳۷) حضرت هر کاری که لازم بود انجام دهد تا افراد خالصا و مخلصا در آنجا بمانند، انجام داد.

۲۱۸ - غربال کردن یاران

حسین علیه السلام در خطابه اش فریاد می کشد:

﴿فمن كان باذلا فينا مهجته، موطنا على لقاء الله نفسه فليرحل معنا فاني راحل مصبحا ان شاء الله﴾ ^(۲۳۸) هر کس آماده است که خون خودش را در راه ما ببخشد، هر کس تصمیم گرفته است لقاء پروردگار را، چنین کسی با ما کوچ کند. (برگردد آنکه در هوس کشور آمده است) آنکه از جان گذشته نیست با ما نیاید؛ قافله ما، قافله از جان گذشتگان است. در میان از جان گذشتگان، عزیزترین عزیزان حسین بن علی علیه السلام هست. آیا اگر حسین بن علی علیه السلام عزیزانش را در مدینه می گذشت کسی متعرض آنها می شد؟ ایدا. ولی اگر عزیزانش را به صحنه کربلا نمی آورد و خودش تنها به شهادت می رسید، آیا ارزشی را که امروز پیدا کرده است، پیدا می کرد؟ ایدا. امام حسین علیه السلام کاری کرد که یک پاکبخته در

راه خدا شود، یعنی عمل را به منتهای اوج خود برساند، دیگری چیزی باقی نگذاشت که در راه خدا نداده باشد، عزیزانش هم افرادی نبودند که حسین علیه السلام آنها را به زور آورده باشد، هم عقیده ها، هم ایمانها و همفکر خودش بودند، اساسا حسین علیه السلام لهذا دو سه بار در بین راه غربال کرد. روز اول که از مکه حرکت می کند، اعلام می کند که هر کس جانباز نیست نیاید، اما هنوز بعضی خیال می کنند که شاید امام حسین برود کوفه خبری بشود، آنجا برو و بیایی باشد، آقایی ای باشد، ما عقب نمائیم، همراه امام حرکت می کنند، عده ای از اعراب بادیه در بین راه به حسین بن علی علیه السلام ملحق شدند.

۲۱۹- آخرین غربال

امام در بین راه خطبه ای می خواند: ایها الناس! هر کس که خیال می کند ما به مقامی نائل می شویم، به جایی می رسیم، چنین چیزی نیست، بر گردد. بر می گردند. آخرین غربال را در شب عاشورا کرد، ولی در شب عاشورا کسی فاسد از آب در نیامد.

۲۲۰- لزوم بیعت مجدد

امام حسین علیه السلام از اصحاب خود بیعت گرفت و در شب عاشورا فرمود: من بیعت خودم را از گردن شما برداشتم: ﴿انتم فی حل بیعتی﴾ مسلم نیز از مردم کوفه برای امام بیعت گرفت. ^(۲۳۹)

۲۲۱- تصفیه یاران

عده زیادی همراه حسین بن علی آمدند. در ابتدا شاید هنوز بودند افرادی که خیال می کردند ممکن است در سخنان حسین بن علی اندکی مبالغه در کار باشد، شاید باز سلامتی در کار باشد. بین راه هم عده ای ملحق شدند، ولی حسین بن علی نمی خواست عناصر ضعیفی همراهش باشند. در موطن مختلف

سخنانی گفت که اصحابش را تصفیه کرد. افرادی که چنان شایستگی ای نداشتند، جدا شدند، خارج شدند، غربال شدند، خالصها ماندند، تمام عیارها باقی ماندند. افرادی باقی ماندند که حسین بن علی درباره آنها شهادت داد که: من یارانی از یاران خودم بهتر و باوفاتر سراغ ندارم، یعنی اصحاب من! اگر امر دائر بشود میان اصحاب بدر و شما، من شما را ترجیح می دهم. اگر امر دائر بشود میان اصحاب احد و شما، من شما را ترجیح می دهم. شما تاج سر همه شهدا هستید. در شب عاشورا آن وقتی که ابا عبدالله همه آنها را مرخص می کند، می گوید من بیعتم را برداشتم. از ناحیه دشمن به آنها اطمینان می دهد که کسی به شما کاری ندارد. در عین حال می گوید: آقا! ما شهادت در راه تو را انتخاب کرده ایم، یک جان که ارزشی ندارد، ای کاش هزار جان می داشتیم و همه را در راه تو فدا می کردیم. ﴿بِذَا هُمْ بِذَلِكَ اخوه عباس بن علی؛﴾ اول کسی که چنین سخنی را گفت برادرش ابی الفضل العباس بود. چقدر قلب مقدس ابا عبدالله شاد شد از اینکه اصحابی می بیند با خودش هماهنگ، همفکر، هم عقیده و هم مقصد. آن وقت ابا عبدالله مطالبی را برای آنها ذکر کرد. فرمود: حالا که کار به این مرحله رسیده است، من وقایع فردا را اجمالا به شما بگویم: حتی یک نفر از شما هم فردا زنده باقی نخواهید ماند، ابا عبدالله در روز عاشورا افتخاری به اصحاب خودش داد، پاداشی به اصحاب خودش داد که این پاداش برای همیشه در تاریخ ثبت خواهد شد. در آن لحظات آخر است. همه شهید شدند دیگر مردی جر زین العابدین که بیمار و مریض است و در خیمه افتاده است، باقی نیست، حسن است و یک دنیا دشمن، و وسط معرکه تنها ایستاده است. نگاه می کند، جز بدنهای قلم قلم شده این اصحاب کسی را نمی بیند. جمله هایی میگوید

که معنایش این است: من زنده ای در روی زمین جز این بدنهای قلم قلم شده نمی بینم. گفت:

مرده دلانند به روی زمین بهر چه با مرده شوم همنشین
آنها که در زیر این خاک هستند یا روی خاک افتاده اند، زنده اند حسین بن علی در حالی که دارد استبصار می کند و یاری می خواهد، از تنها زنده هایی که می بیند کمک می خواهد. آن زنده ها چه کسانی هستند همین بدنهای قلم قلم شده. فریاد می کشد: ﴿یا ابطال الصفا و یا فسان الهیجاء؛﴾ ای شجاعان باصفا و باوفا و ای مردان کارزار و ای شیران بیشه شجاعت!

﴿قوموا عن نومتکم ایها الکرام و امنعوا عن حرم الرسول العناه؛﴾ ای بزرگ زادگان! از این خواب سنگین به پا خیزید، حرکت کنید، مگر نمی دانید این دونهای پست و کثیف قصد دارند به حرم پیغمبر شما حمله کنند. بخواهید، بخواهید، حق دارید، حق دارید. می دانم که میان بدنها و سرهای مقدس شما جدایی افتاده است. (۲۴۰)

۲۲۲ - دو چشم روشنی امام

دو چیزی که چشم امام را روشن داشت:

الف - خاندان

ب - یاران ﴿ههنا مناخ رکاب و مصارع عشاق﴾ اصحاب و خاندان نشان دادند که عاشقان جهاد می کنند. (۲۴۱)

۲۲۳ - مقام اصحاب و اهل بیت امام حسین علیهم السلام

شهدا در میان همه صلحا و سعدا می درخشند و اصحاب امام حسین در میان همه شهدا. می دانید چه فرموده؟ و چه گواهی صادر کرد؟ در آن شب بعد از آنکه در مراحل سابق غربال شده بود و آنهایی که لایق نبودند رفته بودند و

لایق‌ها مانده بودند، باز لایق‌ها را برای آخرین بار آزمایش کرد. دیگر در این آزمایش یک نفر هم رفوزه نشد.

در شب عاشورا چه کرد؟ فجیع اصحاب (عند قرب الماء) یا (عند قرب المساء) (دو جور نوشته اند) آنها که گفته اند عند قرب الماء یعنی خیمه ای داشت ابا عبدالله، که در آن خیمه مشکهای آب بود، آن خیمه اختصاص داشت از روز اول برای مشک‌ها که از آب پر می‌کردند و در آن خیمه می‌گذاشتند، آن خیمه را می‌گفتند خیمه قرب الماء یعنی خیمه مشکهای آب، اصحاب خودش را در آنجا جمع کرده بود، حالا چرا آنجا جمع کرد؟ من نمی‌دانم، شاید به این جهت که آن خیمه در آن شب دیگر محلی از اعراب نداشت؛ چون مشک آبی دیگر آنچه وجود نداشت. حداکثر آب داشتن همان بوده که ارباب مقاتل گفته اند که فرزند عزیزش علی اکبر را با جمعیتی فرستاد و آنها موفق شدند و از شریعه فرات مقداری آب آوردند و همه از آن آب نوشیدند، بعد فرمود: با این آب غسل کنید، و خودتان را شستشو بدهید، و بدانید که این آخرین توشه شماست از آب دنیا. و اگر آن جمله عند قرب السماء باشد یعنی نزدیک‌تر غروب آنها را جمع کرد.

به هر حال اصحاب را جمع کرد و خطبه ای خواند که بسیار بسیار غرا و عالی است. این خطبه عطف به حادثه ای بود که در عصر همان روز پیش آمده بود.

شنیده اید که در عصر روز تاسوعا تکلیف یکسره شد برای فردا، تکلیف قطعی بود، بعد از قطعی شدن تکلیف ابا عبدالله اصحاب را جمع کرد، راوی امام زین العابدین است که خودشان آنجا بوده اند، می‌فرمایند: آن خیمه ای که امام ع اصحاب خود را در آن خیمه جمع کرد مجاور خیمه ای بود که من در آنجا

بستری بودم، پدرم وقتی اصحابش را جمع کرد، خدا را ثنا گفت: ﴿اثنی علی الله احسن الثناء واحمده علی السراء والضراء، اللهم انی احمدک علی ان اکرمتنا بالنبوه و علمتنا القرآن وفقهتنا فی الدین؛﴾ من خدا را ثنا می گویم، عالی ترین ثناها، همیشه سپاسگزار بوده و هستم، در هر شرایطی، قرار بگیرم.

آنکه در طریق حق و حقیقت گام بر می دارد، در هر شرایطی قرار بگیرد، برای او خیر است، مرد حق در هر شرایطی، وظیفه خاص خویش را می شناسد و با انجام وظیفه و مسئولیت هیچ پیش آمدی شر نیست.

درطریقت پیش سالک هرچه آید خیزاو است در صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست
بر در میخانه رفتن کار یکرنگان بود خودفروشان را به کوی می فروشان راه نیست
هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست
خودش هنگامی که داشت به طرف کربلا می آمد، جمله ای در جواب فرزدق شاعر معروف در همین زمینه دارد که جالب است. بعد از آنکه فرزدق وضع عراق را و خیم تعریف می کند، امام می فرماید: ﴿ان نزل القضاء بما نحب فنحمد الله علی نعمائه وهو المستعان علی الشکر و ان حال القضاء دون الرجاء فلم یتعد (فلم یبد) من کان الحق نیته و التقوی سریره؛﴾ یعنی اگر جریان قضا و قدر موافق آرزوی ما در آمد، خدا را سپاس می گوئیم و از او برای ادای شکر کمک می خواهیم و اگر بر عکس، بر خلاف آنچه ما آرزو می کنیم جریان یافت، باز هم آنکه قصد و هدفی جز حق و حقیقت ندارد و سرشتش، سرشت تقوا است، از هر غرضی و مرضی پاک است، زیان نکرده (و یا دور نشده) است. پس به هر حال هر چه پیش آید خیر است و شر نیست.

﴿احمده علی السراء والضراء؛﴾ من او را سپاس می گویم، هم برای روزهای راحتی و آسانی، و هم برای روزهای سختی.

می خواهد بفرماید: من روزهای راحتی و خوشی در عمر خود دیده ام، مانند روزهایی که در کودکی روز زانوی پیامبر می نشستم، روی دوش پیامبر سوار می شدم، اوقاتی بر من گذشته است که عزیزترین کودکان عالم اسلام بودم، خدا را بر آن روزها، سپاس می گویم، بر سختی های امروز هم سپاس می گویم، من آنچه پیش آمده برای خود بد نمی دانم، خیر می دانم. خدایا ما تو را سپاس می گوئیم که علم قرآن را به ما داری، ما هستیم که قرآن را آن جوروی که هست درک می کنیم و می فهمیم. و تو را سپاس می گوئیم که ما را بصیرت در دین قرار داری، فقیه در دین کردی، یعنی توفیق داری که دین را از روی عمق درک کنیم، روح و باطنش با بفهمیم، زیر و روی دین را آن جوروی که باید بفهمیم، بفهمیم.

بعد چه کرد؟ بعد آن شهادتنامه تاریخی را درباره اصحاب و اهل بیتش صادر کرد، فرمود: ﴿انی لا اعلم اصحابا خیرا ولا اوفی من اصحابی ولا اهل بیت ابرو لا اوصل ولا افضل من اهل بیتی﴾ من اصحابی از اصحاب خودم بهتر و باوفاتر سراغ ندارم.

می خواهد بفرماید من شما را حتی بر اصحاب پیامبر که در رکاب پیامبر شهید شدند ترجیح می دهم؛ بر اصحاب پدرم علی که در جمل و صفین و نروان در رکاب او شهید شدند ترجیح می دهم؛ زیرا شرایط خاص شما از شرایط آنها مهم تر است. و اهل بیتی نیکوتر و صله رحم به جا آورتر و با فضیلت تر از اهل بیت خود سراغ ندارم، با این وسیله اقرار کرد و اعتراف کرد به مقام آنها، و تشکر کرد از آنها.

بعد فرمود: ایها الناس! به همه تان اعلان می کنم، هم به اصحاب خودم و هم به اهل بیت خودم که این قوم جز با شخص من با کس دیگر کار ندارند، اینها

فعلا وجود من را مزاحم خودشان می دانند از من بیعت می خواهند که بیعت نمی کنم، اینها چون فقط شخص من را مزاحم خودشان می دانند، اگر من را از بین ببرند به هیچ کدام شما کار ندارند، پس دشمن که به شما کار ندارد؛ امام من که شما با من بیعت کردید به همه تات اعلان می کنم که بیعت خود را از شما برداشتم، پس شما نه از ناحیه دشمن اجباری به ماندن دارید و نه از ناحیه دوست، آزاد مطلق، هر کس می خواهد برود، برود.

رو کرد به اصحاب و فرمود: هر یک از شما دست یکی از خاندان مرا بگیرد (اهل بیت امام حسین کوچک داشتند، بزرگ داشتند، آنها هم که بودند، اهل آن دیار نبودند، و با آن محیط ناآشنا بودند، می خواست بفرماید که دسته جمعی اهل بیت من برود، بلکه هر یکی از شما دست یکی از آنها را بگیرید و از معرکه خارج کنید و بروید.

اینجاست که مقام اصحاب ابا عبدالله روشن می شود، هیچ اجباری نه از ناحیه دشمن که بگوییم در چنگال دشمن گرفتارند و نه از ناحیه حضرت که مسئله تعهد بیعت بود، نداشتند، ابا عبدالله به همه شان آزادی داد.

در همین جاست که می بینید که جمله های پرشکوه را یک یک اهل بیت و اصحابش، به ابا عبدالله در جوابش عرض می کردند. (۲۴۲)

۲۲۴ - دو مایه دلخوشی

امام حسین علیه السلام در شب عاشورا، و روز عاشورا، دو تا دلخوشی دارد، دلخوشی بزرگش به اهل بیتش است که می بینید قدم به قدمش دارند می آیند، از آن طفل کوچکش گرفته تا فرد بزرگش.

دلخوشی دیگرش بر اصحاب باوفایش هست که می بیند کوچک ترین نقطه ضعفی ندارد، فردا که روز عاشورا می شود، یک نفر از اینها فرار نکرد، یک نفر

از اینها به دشمن ملحق نشد، ولی از دشمن افرادی را به خود جذب کردند. هم در شب عاشورا افرادی به آنها ملحق شدند و هم در روز عاشورا دشمن را مجذوب خودشان کردند، که حر بن یزید ریاحی یکی از آنهاست، ۳۰ نفر در شب عاشورا آمدند ملحق شدند، اینها مایه های دلخوشی ابا عبدالله بود.

یک یک شروع کردند به جواب دادن به آن حضرت: آقا! ما را مرخص می فرمایید؟! ما برویم و شما را تنها بگذاریم؟! نه به خدا قسم، یک جان که قابل شما نیست، یک جان که در راه شما ارزش ندارد.

یک گفت: من دلم می خواهد که من را می کشتند، جنازه من را می سوزاندند، خاکسترم را به باد می دادند، راز دو مرتبه من زنده می شدم، باز در راه تو کشته می شدم، تا هفتاد بار تکرار می شد، یک بار که چیزی نیست.

دیگری گفت من دوست داشتم هزار بار مرا پشت سر یکدیگر می کشتند، من هزار جان می داشتم و قربان تو می کردم.

اول کسی که این را گفت، که دیگران دنبال سخن او را گرفتند؛ برادرش ابو الفضل بود. ﴿بَدَاتِهِمْ بِذَلِكَ اخوه العباس بن علی بن ابی طالب ؑ﴾

یعنی اول کسی که به سخن آمد و این اظهارات را به زبان آورد، برادر رشیدش ابوالفضل العباس بود.

پشت سر آن حضرت، دیگران شبیه آن جمله ها را تکرار کردند.

این آخرین آزمایش بود که اینها می بایست بشوند، و آزمایش شدند

بعد از اینکه صد در صد تصمیم خودشان را اعلان کردند، آن وقت ابا عبدالله

پرده از روی حقایق فردا برداشت، و فرمود: پس به شما بگویم: همه شما فردا

شهید خواهید شد.

همه گفتند: الحمد لله رب العالمین. خدا را شکر که ما فردا در راه فرزند پیغمبر خودمان شهید می شویم، خدا را شکر.

اینجا یک حساب است، اگر منطق، منطق شهید نبود، این منطق می آمد که خور حالا که حسین بن علی به هر حال کشته می شود، ماندن این همه افراد چه تأثیری دارد، جز اینکه اینها هم کشته بشوند، پس اینها چرا دیگر ماندند؟!

ابا عبدالله چرا اجازه داد که اینها بمانند، چرا اینها را مجبور نکرد که بروند؟ چرا نگفت چون کسی به شما کار ندارد و ماندن شما هم به حال ما کوچک ترین فایده ای ندارد، تنها اثرش اینست که شما هم جان خود را از دست می دهید، پس باید بروید، رفتن واجب است و ماندن حرام. اگر فردی مانند ما به جای امام حسین می بود و بر مسند شرع نشسته بود قلم بر می داشت و می نوشت: حکم به اینکه ماندن شما از این به بعد حرام و رفتن شما واجب است، اگر بمانید از این ساعت سفر شما معصیت است و نماز خود را باید تمام بخوانید نه قصر.

امام حسین این کار را نکرد، چرا این کار را نکرد و بر عکس، اعلام آمادگی آنان را برای شهادت تقدیس و تکریم کرد. (۲۴۳)

۲۲۵- شب معراج حسین

راست گفته اند آنان که آن شب (شب عاشورا) را شب معراج حسین خوانده اند. در آن شب است که آن خطابه غرا را برای اصحاب و اهل بیتش می خواند. در آن شب است که همه آنها را مرخص می کند: اصحاب من! اهل بیت من! من اصحابی از اصحاب خودم بهتر، و اهل بیتی از اهل بیت خودم بهتر سراغ ندارم. از همه شما تشکر می کنم. از همه شما ممنونم. ولی بدانید اینها فقط مرا می خواهند، جز من با کسی کاری ندارند، بیعتی اگر با من کردید، برداشتم، همه

آزادید، هر کسی می خواهد برود، برود. به اصحابش گفت: هر کدام از شما می توانید دست یکی از اهل بیت مرا بگیرید و با خودتان ببرید. ولی اصحاب حسین غربال شده بودند.

۲۲۶- وفاداری اصحاب حسین علیهم السلام

نوشته اند: هم (اصحاب) یک صدا گفتند: این چه سخنی است که شما به ما می گوید؟! ما برویم و شما را تنها بگذاریم؟! ما یک جان بیشتر نداریم که فدا کنیم، ای کاش خدا هزار جان پی در پی به ما می داد، کشته می شدیم و دوباره زنده می شدیم، هزار جان در راه تو فدا می کردیم، یک جان که قابل نیست جان ناقابل من قابل قربان تو نیست.

نوشته اند: ﴿بدهام بذلك اخوه ابو الفضل العباس بود﴾

۲۲۷- شکر یاران حسین علیهم السلام

بعد از آنکه (اصحاب) وفاداریشان را اعلام کردند، ابا عبدالله سهم خودش را عوض کرد. پرده دیگری از حقایق را به آنها نشان داد. فرمود: پس حالا من حقیقت را به شما بگویم: بدانید فردا تمام شهید خواهیم شد، یک نفر از ما که در اینجا هستیم، زنده نخواهد ماند.

همه گفتند: خدا را شکر می کنیم که چنین شهادتی و چنین موهبتی را نصیب ما کرد.

۲۲۸- ستایش از اصحاب

امام حسین در شب عاشورا اصحاب خودش را ستایش کرد، نگفت یک عده مردم بیگناه و بیچاره فردا کشته می شوید و عمر شما خاتمه داده می شود، بلکه آنها را ستایش کرد و فرمود:

﴿فانی لا اعلم اصحابا اوفی و لا خیرا من اصحابی﴾ من یارانی در جان بهتر از یاران خودم سراغ ندارم، یعنی من شما را بر یاران بدر که یاران پیغمبر بودند، ترجیح می دهم، بر یارانی که قرآن کریم برای انبیاء ذکر می کند: ﴿و کاین من نبی قاتل معه ربیون کثیر فما و هنوا لما فی سبیل الله و ما ضعفوا و ما استکانوا و لله یحب الصابین﴾ ترجیح می دهم. یعنی اعتراف می کنم که همه شما قهرمان هستید. سخنش این طور آغاز می شود: مرحبا به گروه قهرمانان! بنابراین حالا که فهمیدیم این داستان دو صفحه دارد، می خواهیم صفحه دوم آنرا هم مورد مطالعه قرار دهیم و اعتراف بکنیم که ما در گذشته این اشتباه را مرتکب شده ایم که این داستان را فقط از یک طرف آن مطالعه کرده ایم و غالبا آن طرف دیگر داستان را مسکوت عنه گذاشته ایم.. یعنی ما نمایشگر قهرمانی های جنایتکارانه پسر معاویه و پسر زیاد و پسر سعد بوده و هستیم. (۲۴۴)

۲۲۹- مقاومت یاران حسین

یکی از امتیازات بزرگ جریان امام حسین این است که امام حسین که یک هسته نیرومند ایمانی به وجود آورد که اینها در مقابل هر چه شدائد بود مقاومت کردند.

تاریخ نمی نویسد که یک نفر از اینها به لشکر دشمن رفته باشد. ولی تاریخ می نویسد که عده زیادی از لشکر دشمن در همان وقایع نشان دهد مگر یک نفر (یا دو نفر) بنام ضحاک بن عبدالله مشرقی که تا وقتی که احتمال بدهم وجود من به حال شما مفید است هستم، ولی از آن ساعتی که بدانم دیگر ذره ای به حال شما نمی توانیم مفید باسم، مرخص شوم. با این شرط حاضر شد، امام هم قبول کرد. آمد و تا روز عاشورا و تا آن لحظات آخر هم بود، بعد آمد نزد امام و

گفت: من طبق شرطی که کردم الان دیگر می توانم بروم چون حس می کنم که دیگر وجود من برای شما هیچ فایده ای ندارد.

فرمود: می خواهی بروی برو.

یک اسب بسیار دونده عالی ای داشت، سوار این اسب شد و چند شلاق محکم به آن زد که اسب را به اصطلاح اجیر و آماده کرده باشد. اطراف محاصره بود. نقطه ای را در نظر گرفت. یک مرتبه به قلب دشمن زد ولی نه به قصد محاربه، به قصد اینکه لشکر را بشکافد و فرار کند. زد و خارج شد. عده ای تعقیبش کردند. نزدیک بود گرفتار شود. اتفاقاً در میان تعقیب کنندگان شخصی بود که از آشنایان او بود، گفت: کاری به او نداشته باشید، او که نمی خواهد بجنگد، می خواهد فرار کند. رهایش کردند، رفت. (۲۴۵)

۲۳۰- فضیلت حسین علیه السلام در روز عاشورا

اگر در روز عاشورا یکی از صحابه امام حسین حتی بچه ای ضعف نشان می داد و به لشکر دشمن که قوی تر و نیرومندتر بود ملحق می شد و خودش را به اصطلاح از خطر نجات می داد و در پناه آنها می رفت، برای امام حسین علیه السلام و برای مکتب حسینی نقص بود. امام بر عکس، از دشمن به سوی خود آوردند. دشمنی را که در مأمّن و امنیت بود به سوی خود آوردند و در معرض و کانون خطر قرار دادند. یعنی خودشان آمدند. امام از کانون خطر اینها، یک نفر هم به آن مأمّن نرفت. اگر حسن بن علی قبلاً آن غربالها و اعلام خطرها را نکرده بود، از این حادثه ها خیلی پیش می آمد. یک وقت می دیدی نیمی از جمعیت رفتند و بعد هم العیاذ بالله، علیه حسین بن علی علیه السلام تبلیغ می کردند چون آن کسی که می رود، نمی گوید من ضعیف الایمانم، من می ترسیدم؛ بلکه برای خود توجیهی درست می کند، دروغی می سازد و ادعا می کند که ما اگر

تشخیص می دادیم راه حق همین است، رضای خدا در این است، این کار را می کردیم؛ خیر، ما تشخیص دادیم که حق با این طرف است. قهرا برای خود منطق هم می سازد. ولی چنین چیزی نشد.

۲۳۱- اصحابی وفادار

قطعا در شب عاشورا هیچ کدام از اصحاب ابا عبدالله عاشورا نرفتند و نشان دادند که در میان ما، غش دار و آنکه نقطه ضعفی داشته باشد وجود ندارد.

۲۳۲- خوشحالی اصحاب ابا عبدالله

در شب عاشورا یکی از اصحاب حضرت بنام بریر بن خضیر در حالی که عده ای جلوی آن خیمه تنظیف نشسته بودند و انتظار می کشیدند، دائم شوخی می کرد. رفیقش به او گفت: امشب که شب شوخی نیست!

گفت: دوستان من همه می دانند که من در عمرم اهل شوخی نبوده ام، ولی امشب شب شوخی است، چون می دانم فردا شهادت ما همان و بهشت رفتن و در آغوش حور العین رفتن ما همان. ^(۲۴۶)

۲۳۳- شکر شهادت در رکاب امام

مردی بود که اتفاقا در همان ایام محرم به او خبر رسید که پسرش در فلان جنگ به دست کفار اسیر شده، خوب جوانش بود، و معلوم نبود چه بر سرش می آید. گفت: من دوست نداشتم که زنده باشم و پسرم چنین سرنوشتی پیدا بکند. خبر رسید به ابا عبدالله که برای فلان صحابی شما چنین جریانی رخ داده است. حضرت او را طلب کردند، از او تشکر نمودند که تو مرد چنین و چنان هستی. پسرش گرفتار است، یک نفر لازم است برود آنها پولی، هدیه ای ببرد و به آنها بدهد تا اسیر را آزاد بکنند، کالاهایی، لباسهایی در آنجا بود که می شد آنها را تبدیل به پول کرد.

فرمود: اینها را می گیری و می روی در آنجا تبدیل به پول می کنی بعد می دهی بچه ات را آزاد می کنی.

تا حضرت این جمله را فرمود: او عرض کرد: اکلتنی السباع حیا ان فارقتک؛ درنده گان بیابان زنده زنده مرا بخورند، اگر من چنین کاری بکنم. پسرم گرفتار است، باشد، مگر پسر من از شما عزیزتر است؟!

در آن شب بعد از آن اتمام حجت ها وقتی که همه یکجا و صریحا اعلام وفاداری کردند و گفتند: ما هرگز از تو جدا نخواهیم شد. یک دفعه صحنه عوض شد، امام علیه السلام فرمود: حالا که اینطور است، بدانید که ما کشته خواهیم شد.

همه گفتند: الحمد لله، خدا را شکر می کنیم برای چنین توفیقی که به ما عنایت کرد، این برای ما مژده است، شادمانی است. ^(۲۴۷)

۲۳۴ - مرگ اختیاری

روحیه اصحاب امام حسین و عشق صادق آنها و اینکه آنها مرگ را ایشار و اختیار کردند، این خصوصیت در میان همه شهداء کربلاء بوده که آثروا الموت یعنی اختیارا کردن را بر زندگی ننگ آور ترجیح دادند. احدی نبود که راه نجات نداشته باشد. گاهی اتفاق می افتد که جمعیتی مرد یا زن و مرد و اطفال ناگهان در جایی گرفتار می شوند و به وضع بسیار فجیعی دیگر جهان این است که همه آنها با آنکه راهی برای نجات داشتند منتها با قبول ذلت و بی ایمانی شهادت و کمال عبودیت را درک کرده بودند. قضیه اما من عباس بن علی علیه السلام و قصه محمد بن بشر الخضرمی و حل بیعت کردن سید الشهداء از عموم و قضیه قاسم و قضیه غلام سیاه، همه گواه موت اختیاری است. ^(۲۴۸)

۲۳۵- وفاداری فرزندان مسلم

مسلم دختر کوچکی داشت. امام حسین وقتی که نشست او را صدا کرد، فرمود: بگویند بیاید. دختر مسلم را آوردند، او را نشان روی زانوی خودش و شروع کرد به نوازش کردن. دخترک زیرک و باهوش بود، دید که این نوازش، یک نوازش فوق العاده است، پدرا نه است، لذا عرض کرد: یا ابا عبدالله! یا ابن رسول الله! اگر پدرم بمیرد چقدر...؟

ابا عبدالله متأثر شد، فرمود: دخترکم! من به جای پدرت هستم. بعد از او، من جای پدرت را می گیرم.

صدای گریه از خاندان ابا عبدالله بلند شد. ابا عبدالله رو کرد به فرزندان عقیل و فرمود: اولاد عقیل! شما یک مسلم دادید کافی است. از بنی عقیل یک مسلم کافی است، شما اگر می خواهید برگردید، برگردید.

عرض کردند: یا ابا عبدالله! یا ابن رسول الله! ما تا حال که مسلمی را شهید نداده بودیم، در رکاب تو بودیم، حالا که طلبکار خون مسلم هستیم، رها کنیم؟ ابد، ما هم در خدمت شما خواهیم بود تا همان سرنوشتی که نصیب مسلم شد، نصیب ما هم بشود. (۲۴۹)

۲۳۶- ادعای حقیقی یا دروغین

در زیارت ابا عبدالله می گوئیم: یا لیتنا کنا معک فنفوز فوزا عظیما (که یک ورد شده برای ما و به معنای آن هم توجه نمی کنیم) یا ابا عبدالله! ای کاش ما با تو بودیم و رستگاری عظیم پیدا می کردیم. معنایش این است که ای کاش ما در خدمت تو بودیم و شهید می شدیم و از راه شهادت، رستگاری عظیم می کردیم. آیا این ادعای ما از روی حقیقت است؟ افرادی هستند که از روی حقیقت ادعا می کنند ولی اکثر ما که در زیارت نامه ها می خوانیم، لقلقه زبان است. (۲۵۰)

۲۳۷- شجاعت عابس بن ابی شیبب شاکری

مردی از اصحاب ابا عبدالله به نام عابس بن ابی شیبب شاکری، که خیلی شجاع بود و آن حماسه حسینی هم در روحش بود، آمد وسط میدان ایستاد، هم‌آورد طلید. ^(۲۵۱) کسی جرأت نکرد بیاید، این مرد ناراحت و عصبانی شد و برگشت، خود را از سر برداشت، زره را از بدن بیرون آورد چکمه را از پا بیرون آورد و لخت به میدان آمد و گفت: حالا بیائید با عابس بجنگید. باز هم جرأت نکردند. بعد دست به یک عمل ناجوانمردانه زدند، سنگ و کلوخ و شمشیر شکسته‌ها را به سوی این مرد بزرگ پرتاب کردند و به این وسیله او را شهید نمودند ^(۲۵۲) جوشن زبر گرفت که ما هم نه ماهیم. ^(۲۵۳)

اصحاب ابا عبدالله در روز عاشورا خیلی مردانگی نشان دادند، خیلی صفا و وفا، نشان دادند، هم زنان و هم مردان آنها، واقعا تابلوهایی در تاریخ بشریت ساختند که بی نظیر است. اگر این تابلوها در تاریخ فرنگی‌ها می بود. آن وقت می دیدید از آنها چه می ساختند.

۲۳۸- نیک بختی زهیر بن قین

حسین بن علی علیه السلام آنجا را که با لجاج دشمن رو به رو می شود، سر را چنان بالا می گیرد که هیچ قدرتی نمی تواند خم به ابروی او بیاورد تا چه رسد که این سر را پایین بیاورد. ولی وقتی هم مواجه می شود با اشخاصی که باید اینها را ارشاد و هدایت بکند، احیانا از بی اعتنائی هایشان هم صرف نظر و چشم پوشی می کند. زهید بن القین از مکه حرکت کرده با قافله اش دارد می آید، امام حسین هم دارد می آید. زهید کوشش می کند با امام حسین رو به رو نشود، یعنی اگر می بیند امام حسین نزدیک است قافله را از طرف دیگر می برد. اگر یک جا ایشان فرود آمدند، مخصوصا در یک سرچشمه در منزل دیگر برود

می آید، می گوید: نمی خواهم چشمم به چشم حسین بیفتد، برای اینکه رو در بایستیش گرفتار نشوم (این خلاصه حرفش است

امام حسین علیه السلام هم می فهمد که (دور شدن) زهیر برای این است. امام حسین که اینجا تشخیص داده زهیر مردی است اغفال شده، به اصطلاح عثمانی یعنی مرید عثمان، معلوم می شود؛ در محیطی بوده که مریدهای عثمان او را در گروه خودشان برده اند، ولی آدم بی غرضی است؛ (با خود می گوید) به ما بی اعتنایی کرده است، بکند، ما وظیفه هدایت و ارشاد داریم. اتفاقاً در یکی از منازل بین راه زهیر اجباراً در جایی فرود آمد که ابا عبدالله فرود آمده بود، چون اگر می خواست به منزل دیگر برود قافله اش نیم توانست به حرکت ادامه دهد، البته ابا عبدالله خیمه شان را در طرف دیگر زده بودند و زهید در طرف دیگر، امام حسین می داند که زهید می خواهد با او مواجه نشود، ولی می خواهد زهیر را متذکر کند قد کز انما انت مذکر، می خواهد بیدارش کند، از خواب غفلت بیرون بیاورد، و نمی خواهد مجبورش بکند. یک نفر را نزد او فرستاد، فرمود: برو به زهیر بگو: احب ابا عبدالله یعنی بگو ابا عبدالله تو را می خواهید، بیا اینجا. زهیر و اصحابش در خیمه ای دور همدیگر نشسته اند، سفره پهن کرده و مشغول غذا خوردن هستند، یک مرتبه پرده بالا رفت و این مرد وارد شد: یا زهیر! احب ابا عبدالله حسین بن علی تو را می خواهد. (زهیر با خود گفت:) ای وای! آمد به سرم هر آنچه می ترسیدم. اصحابش هم (قضیه را) می دانستند. نوشته اند: دست اینها - به اصطلاح ما - همین جور در غذا ماند. از طرفی هم زهید می دانست امام حسین کیست، فرزند پیغمبر است و رد کردن او کار صحیحی نیست. عرب مثلی دارد، می گوید: کانه علی راسه الطیر. ^(۲۵۴) یعنی همین جور ماندند. زهیر درماند که چه بگوید. سکوت (فضای خیمه را فرا

گرفته بود) جناب زهید زن عارفه ای دارد. این زن مراقب اوضاع و احوال بود. از بیرون خیمه متوجه شد که فرستاده ابا عبدالله آمده است و زهیر را دعوت کرده و زهیر سکوت نموده می آیم و نه می گوید نمی آیم. این زن عارفه مؤمنه به غیرتش برخورد، یک مرتبه آمد خیمه را بالا زد و عتاب آمیز گفت: زهید! خجالت نمی کشی؟! پسر فاطمه تو را می خواهد و تو مردی که جوابش را بدهی؟! بلند شو. فوراً زهیر از جا حرکت کرد و رفت خدمت ابا عبدالله.

تذکر این جور کار می کند، از مذکرات ابا عبدالله و زهیر بن القین اطلاع دقیقی در دست نیست که حضرت چه به زهیر فرمود: ولی آنچه قطعی و مسلم است است است که زهیری که رفت خدمت ابا عبدالله با زهیری که بیرون آمد گویی دو نفر بودند. یعنی زهیر خسته کوفته بی میل با رو در بایستی و اخمهای گرفته رفت، یک مرتبه دیدند زهیر بشاش، خندان و خوشحال از حضور ابا عبدالله بیرون آمد.

همین قدر مورخین نوشته اند: حضرت جریانهایی را که در اعماق روح او بود و فراموش کرده بود و غافل بود با یادش آورد یعنی بک خواب را بیدار کرد. وقتی که تبشیر باشد، تذکر باشد، بیداری باشد این جور یک افسرده را تبدیل به مجسمه اس از نیرو و انرژی می کند. دیدند زهیر چهره اش تغییر کرد و آن زهیر قبلی نیست، و آمد و سوی خیمه گاه خودش. تا رسیدن فرمان داد: خیمه مرا بکنید! و شروع کرد به وصیت کردن: اموال من چنین بشود، پسرهای من چنین، دخترهای من چنین؛ راجع به زنش وصیت کرد: فلان کس او را ببرد نزد پدرش. جوری حرف زد که همه فهمیدند که زهیر رفت: دیدند زهیر طوری دارد خدا حافظی میکند که دیگر بر نمی گردد. این زن عارفه بیش از هر کس دیگر مطلب را درک کرد. دست به دامن زهیر انداخت و گریست و اشک

ریخت؛ گفت: زهیر! تو رسیدی به مقامات عالیه و جایی که باید بررسی، من فهمیدم، تو در رکاب فرزند فاطمه شهید خواهی شد. حسین شفیع تو در قیامت خواهد شد. زهیر! کاری نکن که میان من و تو در قیامت جدایی بیفتد، من دست به دامن تو می زنم به این امید که در قیامت مادر حسین از من هم شفاعت کند. این تذکر و بیداری کار را به جایی رساند که همین زهیر کاره از ملاقات امام حسین، به جایی رسید که در صدر اصحاب ابا عبدالله قرار گرفت و روز عاشورا ابا عبدالله میمنه را به زهیر داد. آنقدر این مرد شریف از آب در آمد که می دانیم در روز عاشورا وقتی که ابا عبدالله تنها ماند و دیگر احدی از اصحاب و یاران و اهل بیتش نبود، آنگاه که آمد وسط میدان و اصحاب خودش را صدا زد، یکی از افرادی که در ردیف اول نامشان را برد جناب زهیر بود: ﴿یا اصحاب الصفا و یا فرسان الهیجاء یا مسلم بن عقیل یا هانی بن عروه و یا زهیر! قوموا عن نومتکم بنی الکرام و اذفعوا عن حرم الرسول الطغاه اللنام﴾ خلاصه می گوید: زهیر جان! عزیزم! چرا عزیزم! چرا خوابیده ای؟ بلند شو، از حرم پیغمبر خود دفاع کن. (۲۵۵)

۲۳۹ - توبه راستین

از یک تائب در صحرای کربلا برایتان نام ببرم یک توبه مقبول، یک توبه بسیار بسیار جدی در کربلا، توبه حر بن یزید ریاحی است. حر مرد شجاع و نیرومندی است. اولین بار که عبیدالله زیاد می خواهد هزار سوار برای مقابله با حین بن علی بفرستد، او را انتخاب می کند. او به اهل بیت پیغمبر ظلم و ستم کرده است. گفتم وقتی که جنایت بزرگ شد، وجدان انسان، اگر وجدان بیمه زنده ای هم باشد عکس العمل نشان می دهد. حالا ببینید عکس العمل نشان دادن مقامات عالی روح در مقابل مقامات دانی چگونه است؟

راوی می گوید: حر بن یزید را در لشکر عمر سعد دیدم در حالی که مثل بید می لرزید. تعجب کردم، رفتم جلو گفتم: حر! من تو را مرد بسیار شجاعی می دانستم و اگر از من می پرسیدند اشجع مردم کوفه کیست، من از تو نمی گذشتم، تو چطور برسیده ای؟ لرزه به اندامت افتاده است.

گفت: اشتباه می کنی، من از جنگ نمی ترسیم.

از چه می ترسی؟

من خودم را در سر دو راهی بهشت و جهنم می بینم، خودم را میان بهشت و جهنم مخیر می بینم، نمی دانم چه کنم، این راه را بگیرم یا آن راه را؟ اما عاقبت، راه بهشت گرفت. آرام آرام اسب خودش را کنار زد به طوری که کسی نفهمید که چه مقصود و هدفی دارد. همین که رسید به نقطه اس که دیگر نمی توانستند جلویش را بگیرند، یک مرتبه به اسب خودش شلاق زد، آمد به طرف خیمه حسین بن علی علیه السلام نوشته اند: سپر خودش را وارونه کرد و به علامت اینکه من برای جنگ نیامده ام، برای امان آمده ام. خودش را می رساند به آقا ابا عبدالله، سلام عرض می کند، اولین جمله اش این است: هل تری لی من توبه؛ آیا توبه این سگ عاصی قبول است؟

فرمود: بله، البته قبول است. کرم حسینی را ببینید؟ فرمود آقا این چه توبه ای است؟ حالا که ما را به این بدبختی نشانده ای، آمده ای توبه می کنی؟ ولی حسین این جور فکر نمی کند، همه اش دنبال هدایت مردم است، اگر بعد از آنکه تمام جوانانش هم کشته شدند، لشکریان عمر سعد توبه می کردند، می گفت: توبه همه تان را قبول می کنم، به دلیل اینکه یزید بن معاویه بعد از حادثه کربلا بن علی بن الحسین علیه السلام می گوید: آیا اگر من توبه کنم قبول می شود؟

فرمود: بله، تو اگر واقعا توبه کنی قبول می شود، ولی او توبه نکرد.

حر، به حسین علیه السلام گفت: آقا اجازه بده من بروم به میدان، جان خودم را فدای شما بکنم.

فرمود: تو مهمان ما هستی، از اسب بپا پایین، چند لحظه ای اینجا باش.

عرض کرد: آقا! اگر اجازه بدهید من بروم بهتر است.

این مرد خجالت می کشید، شرم داشت. چرا؟ چون با خودش زمزمه می کرد که: خدایا! من همان گنهکاری هستم که برای اولین بار دل اولیاء تو را لرزاند، بچه های پیغمبر تو را مرعوب کردم. چرا این مرد حاضر نشد در کنار حسین بن علی بنشیند؟ چون اندیشید که در حالی که من اینجا نشسته ام، نکند یکی از بچه های حسین بیاید و چشمش به من بیفتد و من غرق در شرمندگی و خجالت بشوم. (۲۵۶)

۲۴۰- بیدار شدن حر از خواب غفلت

(حر) مردی که معروف بود به دلیری و دلاوری، و بهترین دلیلش هم این بود که هزار سوار به او داده بودند تا جلوی حسین بن علی علیه السلام را بگیرد، وی یک شجاع نام آوری است، حین از دل او طلوع کرده است. همانطور که آتشی که در دل سماور وجود دارد، آنرا به جوش می آورد و در نتیجه بخار فشار می آورد و سماور را تکان می دهد و می لرزاند، آن آتشی که حسین بن علی علیه السلام از حقیقت، در دل این مرد روشن کرده بود، در مقابل جدارهایی که در وجودش بود (او هم مثل ما و شما دنیا می خواست، پول و مقام و سلامت می خواست، عاقبت می خواست، به او فشار آورده می گوید: برو به سوی حسین بن علی علیه السلام). ولی از طرف دیگر آن افکار مادی که در هر انسانی وجود دارد، او را وسوسه می کند: اگر بروم، ساعتی بعد کشته خواهم شد، دیگر زن و فرزندان ثروتم را مصادره کند، بچه هایم بی سرپرست می مانند، زنم بی شوهر می ماند،

اینها مانع کشته شدن او به سوی امام می شود، این دو نیروی مخالف به او فشار می آورد. یک وقت نگاه می کنند می بینند حر دارد می لرزد. کسی از او پرسید: چرا می لرزی؟ تو که مردی شجاع بودی. خیال کرد لرزشش از ترس او از میدان جنگ است!

گفت: نه، تو نمی دانی من دچار عذاب وجدانی هستم، خودم را در میان بهشت و جهنم مخیر می بینم بهشت نسیه را بگیرم یا دنبال همین دنیای نقد بروم که عاقبتش جهنم است. مدتی در حال کشمکش و مبارزه با خود بود، ولی بالاخره این مرد شریف و به تعبیر امام حسین علیه السلام، حر و آزاده تصمیم خود را گرفت. برای اینکه دشمن مانعش نشود آرام آرام خود را کنار کشید، بعد یک مرتبه به اسب خود شلاق زد و به سوی خیام حسینی رفت. ولی برای اینکه خیال نکنند او به قصد حمله آمده است علامت امان نشان داد.

۲۴۱ - قبول شدن توبه حر

نوشته اند: قلب ترسه، یعنی (حر) سپر خود را واژگون کرد به علامت این که من به جنگ نیامده ام، امام می خواهم. اول کسی که با او مواجه شد ابا عبدالله علیه السلام بود، چون حضرت در بیرون خیام حرم ایستاده بود. سلام کرد: السلام علیک یا ابا عبدالله! عرض کرد: آقا! من گنهکارم، روسیاه هستم، من همان گنهکار و مجرمی هستم (اول کسی هستم) که راه را بر شما گرفتم. به خدای خود عرض می کند: خدایا! از گناه این گنهکار ترساندم. (اهل بیت حسین بن علی علیهم السلام وقتی او را در بین راه دیدند، اول باری بود که چشمانتان به دشمن افتاد. وقتی هزار نفر مسلح را ببینند که جلویشان ایستاده اند، قهرا حالت رعب و ترس پیدا می کنند) آقا من تائبم و می خواهم گناه خود را جبران بکنم. لکه سیاهی که برای خود به وجود آورده ام، جز با خون با هیچ چیز دیگر پاک نمی

شود. آمده ام که با اجازه شما توبه کنم. اولاً بفرمایید توبه من پذیرفته است یا نه؟

امام حسین علیه السلام هیچ چیز را برای خود نمی خواهد. با اینکه می داند حر چه توبه بکند و چه نکند، در وضع فعلی مؤثر نیست، ولی او حر را برای خود نمی خواهد. در جواب او فرمود: البته توبه تو پذیرفته است. چرا پذیرفته نباشد؟ مگر بابا رحمت الهی به روی یک انسان تائب بسته می شود؟ ادا حر از اینکه توبه او مورد قبول واقع شده است خوشحال شد، الحمدلله، پس توبه من قبول است؟ - بله.

- پس اجازه بدهید من بروم خودم را فدای شما کنم و خونم را در راه شما بریزم.

امام فرمود: ای حر! تو میهمان ما هستی، پیاده شو! کمی بنشین تا از تو پذیرایی کنیم. (من نمی دانم امام با چه می خواست پذیرایی کند) ولی حر از امام اجازه خواست که پایین نیاید. هر چه آقا اصرار کرد، پایین نیامد. بعضی از ارباب سیر رمز مطلب را اینطور کشف کرده اند که خر مایل بود خدمت امام بنشیند، ولی یک نگرانی او را ناراحت می کرد و آن اینکه می ترسید در مدتی که خدمت امام نشست است، یکی از اطفال ابا عبدالله علیه السلام او را ببیند و بگوید این همان کسی است که روز اول راه را بر ما بست، و او شرمنده شود. برای اینکه شرمنده نشود و هر چه زودتر این لکه ننگ را با خون خودش از دامن خود بشوید، اصرار کرد اجازه دهید من بروم.

امام فرمود: حال که اصرار داری مانع نمی شوم، برو.

(حر) این مرد رشید در مقابل مردم می ایستد، با آنها صحبت می کند. چون خودش کوفی است با مردم کوفه موضوع دعوت را مطرح می کند، می گوید: مردم! اتفاقاً من خودم جزو کسانی که نامه نوشته بودند، نیستم، ولی شما و سران شما که اینجا هستید، همه کسانی هستید که به این مرد نامه نوشتید، او را به خانه خود دعوت کردید، به او وعده یاری دادید. روی چه اصلی، روی چه قانونی، روی چه قانونی، روی چه مذهب و دینی، اکنون با مهمان خودتان چنین رفتار می کنید؟!

بعد معلوم می شود که جریانی این مرد را خیلی ناراحت کرده بود و آن، یک لثامت و پستی ای بود که این مردم به خرج دادند، پستی ای که با روح انسانیت و اسلام ضدیت دارد و تاریخ اسلام نشان می دهد که هیچ گاه اسلام اجازه نمی داد با هیچ دشمنی چنین رفتار شود، یعنی برای اینکه دشمن را سخت در مضیقه قرار دهند، آب را به رویش ببندند. به علی بن ابی طالب علیه السلام چنین پیشنهادی شد و می توانست این کار را نسبت به معاویه بکند، نکرد. خود حسین بن علی همین حر را با اصحابش با اینکه دشمنش بودند، در بین راه سیراب کرد. مسلماً حر یادش بود که ما آب را روی کسی بستیم که آن روزی که تشنه بودیم، بدون اینکه از او بخواهیم، ما را سیراب کرد. او چقدر شریف و عالی و بزرگ هست و ما چقدر پستیم!

گفت: مردم کوفه! شما خجالت نمی کشید؟! این فرات مثل شکم ماهی برق می زند. آبی را که بر همه موجودات جاندار حلال است؛ انسان، حیوان اهلی، وحشی جنگلی از آن می آشامد، شما بر فرزند پیغمبر خود بسته اید؟!

این مرد می جنگد تا شهید می شود. ابا عبدالله او را بی پاداش نگذاشت، فورا خود را به بالین این مرد بزرگوار رساند. برایش غزل خواند: و نعم الحر حر بنی ریح؛^(۲۵۷) این حر ریاحی، چه حر خوابی است. مادرش عجب اسم خوبی برایش انتخاب کرده است. روز اول گفت: حر، آزاد مرد، راستی که تو آزاد مرد بودی.

حسین است، بزرگوار و شریف است، تا حدی که می تواند اصحاب خود را تفقد می کند. این خودش امر به معروف و نهی از منکر است. کسانی که حسین علیه السلام خود را در بالین آنها رساند مختلف بودند، هر کس در یک وضعی قرار داشت. وقتی امام وارد می شد یکی هنوز زنده بود و با آقا صحبت می کرد، دیگری در حال جان دادن بود.

۲۴۳- برادری و برابری

می رویم سراغ مساوات اسلامی، برادری و برابری اسلامی. کسانی که ابا عبدالله، خود را به بالین آنها رسانده است، عده معدودی هستند. دو نفر از آنها افرادی هستند که ظاهرا مسلم است که قبلا بده بوده اند، یعنی برده های آزاد شده بوده اند. اسم یکی از آنها جون است که می گویند مولی ابی ذر غفاری، یعنی آزاد شده جناب ابی ذر غفاری است. یعنی حکم یک خدمتکار را در آن خانه داشته است. در روز عاشورا همین جون سیاه، می آید پیش ابا عبدالله می گوید: به من اجازه جنگ بدهید.

حضرت می فرماید: نه، برای تو الان وقت این است که بروی بعد از این در دنیا آقا باشی، این همه خدمت که به خانواده ما کرده ای بس است، ما از تو راضی هستیم.

او باز التماس و خواهش می کند، حضرت امتناع می کند، بعد این مرد افتاد به پاهای ابا عبدالله و شروع کرد به بوسیدن که آقا مرا محروم نفرمایید، و بعد جمله ای گفت که ابا عبدالله جایز ندانست که به او اجازه ندهد، عرض کرد: آقا! فهمیدم که چرا به من اجازه نمی دهید. من کجا و چنین سعادت کجا، من با این رنگ سیاه و با این خون کثیف و با این بدن متعفن شایسته چنین مقامی نیستم.

فرمود: نه، چنین چیزی نیست، به خاطر این نیست، برو.

می رود و رجز می خواند، کشته می شود ابا عبدالله رفت با بالین این مرد، در آنجا دعا کرد، گفت: خدایا! در آن جهان چهره او را سفیر و بوی او را خوش گردان، خدایا! او را با ابرار محشور کن (ابرار، مافوق متقین هستند، ان کتاب الابرار لفی علیین خدایا! در آن جهان بین او و آل محمد، شناسایی کامل برقرار کن. (۲۵۸)

۲۴۴ - نهادن رخساره بر چهره غلام

دیگر، (غلام) رومی است (ترک هم گفته اند) وقتی که روی اسب افتاد، ابا عبدالله خودشان را رساندند با بالین او. اینجا دیگر منظره فوق العاده عجیب است. در حالی که این غلام در حال بی هوشی بود، یا روی چشم هایش را خون گرفته بود، ابا عبدالله سر او را روی زانوی خودشان قرار دادند و بعد با دست خود خونها را از صورتش، از جلوی چشمانش پاک کردند. در این بین که حال آمد، نگاهی به ابا عبدالله کرد و تبسمی نمود. ابا عبدالله صورتشان را بر سورت این غلام گذاشتند که این دیگر منحصر به همین غلام است و علی اکبر، درباره کس دیگری، تاریخ، چنین چیزی را ننوشته است: و وضع خده علی خده) یعنی صورت خودش را بر صورت او گذاشت. او آنچنان خوشحال شد که تبسم کرد: فتبسم ثم صار الی ربه (رضی الله عنه).

گر طیبانه بیایی به سر بالینم به دو عالم ندهم لذت بیماری را
سرش را دامن حسین بود که جان به جان آفرین تسلیم کرد و گفت:
آن جان عاریت که به حافظ سپرده دوست روزی رخس ببینم و تسلیم وی کنم^(۲۵۹)

۲۴۵- نظم در اصحاب امام حسین

مطابق نقل عقاد (ص ۱۸۴) نظمی در کار اصحاب سید الشهداء بود از این
جهت که بعضی خودشان را وقایه و سپر امام حسین قرار می دادند و تا او می
افتاد فوراً آن جا (خلاء) پر می شد.

گاهی شعرا در بیان خود می گویند: آرزویم این است که یک لحظه محبوب
خود را ببینم و بمیرم، آرزویم این است فلان مقصودم حاصل شود و بمیرم. به
قدری یک موضوع جالب می شود که حاضرند تمام زندگی را و تمام امتداد
زمان را در یک لحظه جمع کنند ولی با آن کیفیتی که می خواهند. از حیات،
کیفیت حیات را می خواهند نه کمیت آنرا. (این جان عاریت که به حافظ سپرده
دوست...) اصحاب ابا عبدالله از کمیت حیات گذشتند و همه حیات را و خوشی
های حیات را - خوشی هایی که فقط عده معدودی از صاحبان روحیه عظیم
آنرا درک می کنند - در یک نصف روز به علاوه یک شب جمع کردن برای
خود. خدا می داند که چه عظمت در جلال و زیبایی و جمالی داشته آن
فداکاری ها و آن به خاک افتادن آنها! انسان نصف روز زنده بماند ولی غرق در آن
حالت معنوی باشد، برتری دارد بر هزار سال زندگی حیوانی که جز خوردن و
خوابیدن کیفیتی ندارد.

بعضی گفته اند: ما طالب عرض عمریم نه طول عمر! عرض عمر کیفیت عمر
است. عرض عمر عم در نظرها مختلف است، از نظر بعضی ها شکم خوارگی و

مستی و قمار باده گساری است و از نظر بعضی حریت و استقلال و زیر فشار نبودن و عشق معنوی و الهی است.

موسولینی می گفت: انسان یک سال مثل شیر زندگی کند، بهتر است از اینکه صد سال مثل گوسفند زندگی کند! ولی گفت: این گفته را پنهان کنید. عرض عمر در نظر موسولینی شیری و زندگی و درندگی بود و در نظر علی علیه السلام مثل عبادت و خدمت به حقیقت بود. ^(۲۶۰)

۲۴۶- کمال ایمان

خصوصیت صحابه ابا عبدالله این بود که خودشان را قبل از شهادت حضرت و بنی هاشم به شهادت رساندند این دلیل بر کمال ایمان اینها به قائدشان بود. ^(۲۶۱)

۲۴۷- جنگ ایمان و حریت

اصحاب ابا عبدالله نه برای مرد و اجرت می جنگیدند و نه از ترس و بیم، فقط برای ایمان و عقیده و حریت می جنگیدند. ^(۲۶۲)

۲۴۸- مکتب عشق

از عجایب اینست که در هیچ موطنی اینها در مقام عذر و توجیه برای تسلیم و سلامت بیرون آمدن برنیامدند. عقاد می گوید (ص ۱۵۷): ﴿وَلَمْ يَخْطُرِ الْاِحْدَ مِنْهُمْ اَنْ يَزِينَ لَهُ الْعَدُولُ هَمْ رَايَهُ اِيْثَارًا لِنَجَاتِهِمْ وَ نَجَاتِهِ، وَ لَوْ خَادَعُوا اَنْفُسَهُمْ قَلِيْلًا لَزَيَّنُوْا لَهُ التَّسْلِيْمَ وَ سَمُوْهُ نَصِيْحَةَ مَخْلَصِيْنَ يَرِيْدُوْنَ لَهُ الْحَيَاةَ.﴾
- آنطور که ابن عباس و دیگران کردند - ﴿وَلَكِنْمْ وَلَمْ يَخْدَعُوا اَنْفُسَهُمْ وَلَمْ يَخْدَعُوْهُ وَرَاءَ اَصْدَقِ النَّصِيْحَةِ لَهُ اَنْ يَجْنِبُوْهُ التَّسْلِيْمَ وَ لَا يَجْنِبُوْهُ الْمَوْتَ، وَ هُمْ جَمِيْعًا عَلٰى ذٰلِكَ؛﴾ با آنکه عیال و اطفال را می دیدند و عاقبت آنها را می دانستند و این خیلی عجیب است و دلیل بر این است که مکتب حسینی مکتب عشق بود.

﴿مَنَاخَ رَكَابٍ وَ مَنَازِلَ عَشَاقٍ﴾

شود آسان به عشق کاری چند که بود نزد عقل بس دشوار (۲۶۳)

۲۴۹- دعای ابا عبدالله

ابا عبدالله در روز عاشورا درباره عده ای دعا کرد:

۱- ابو ثمامه صائدی

۲- علی اکبر

۳- درباره عموم در شب عاشورا بعد از آنکه گفتند: ما از تو جدا نمی شویم،

فرمود: جزاکم الله خیرا (۲۶۴) (۲۶۵)

۲۵۰- خوشدلی حضرت سید الشهداء

در ایام کربلا و آن ابتلاء عجیب چند چیز بود که موجب ازدیاد مصیبت‌های ابا عبدالله می باشد از همه بالاتر بعضی دنائتها و سخنان ناروا و بی ادبی ها و وحشی گری هایی بود که از کوفیان می دید. ولی دو چیز بود که چشم ابا عبدالله را روشن و دلش را خرم می داشت. آن دو اصحاب و اهل بیتش بودند. وفاداری ها و جان نثاری ها و بی مضایقه خدمت کردن ها و به عبارت دیگر صفاها و وفاها و همگامی ها و هماهنگی نشان دادنهای آنها دل حضرت را شاد و خرم می داشت. (برای مرد عقده و ایمان و مسلک، مایه خوشدلی بالاتر از دیدن همگام و هماهنگ یافت نمی شود) و مکرر در مواقعی از ته دل به آنها دعا کرد. علاوه همان شهادت به اینکه: ﴿انی لا اعلم اصحابا ابر و لا اهل بیت اوصل و لا اوفی من اصحابی﴾ حاکی از کمال اعتماد ابا عبدالله و دلخوشی اش به آنها است. (۲۶۶)

۲۵۱- فضیلت اصحاب حسین

اصحاب حسین علیهم السلام بر بدریون پیغمبر صلی الله علیه و آله و صفینیون علی علیه السلام ترجیح داشتند، همانطور که اصحاب عمر سعد هم بر بدریون ابو سفیان و صفینیون

معاویه در شقاوت مزیت داشتند، چون اینها مثل بدریون ابو سفیان طبق عقیده و عادت جنگ نمی کردند و مانند صفینیون معاویه هم مسئله ای مثل قتل عثمان اسباب اشتباهشان نشده بود. اینها در حالی جنایت می کردند که ندای دل و فریاد وجدانشان بر خلاف بود. قلوبهم معک و سیوفهم علیک . اینها گریه می کردند و فرمان قتل می دادند، اشک می ریختند و گوشواره از گوش فرزندان حسین علیه السلام می کشیدند، می لرزیدند و آهنگ بریدن سر حسین داشتند. ^(۲۶۷)

۲۵۲- اصحاب فدای خاندان

نوشته اند تا اصحاب زنده بودند، تا یک نفرشان هم زنده بود، خود آنها اجازه نداند یک نفر از اهل بیت پیغمبر، از خاندان امام حسین، از فرزندان، از برادرزادگان، از برادران از عموزادگان، به میدان برود، می گفتند: آقا اجازه بدهید ما وظیفه مان را انجام بدهیم، ما وقتی کشته شدیم خودتان می دانید. اهل بیت پیغمبر منتظر بودند که نوبت آنها برسد. آخرین فرد از اصحاب ابا عبدالله که شهید شد یک مرتبه ولوله ای در میان جوانان خاندان پیغمبر افتاد. همه از جا حرکت کردند. نوشته اند: فجعل یودع بعضهم بعضا شروع کردند با یکدیگر وداع کردن و خدا حافظی کردن، دست به گردن یکدیگر انداختن، صورت یکدیگر را بوسیدن. ^(۲۶۸)

۲۵۳- انی لا اعلم اصحابا خیرا

ابا عبدالله علیه السلام در شب عاشورا فرمود: من اصحابی بهتر و باوفاتر از اصحاب خودم سراغ ندارم.

یکی از علمای بزرگ شیعه گفته بود: من باور نداشتم که این جمله را ابا عبدالله فرموده باشد به این دلیل که به خودم فکر می کردم اصحاب امام حسین خیلی هنر نکردند، دشمن خیلی شقاوت به خرج داد. امام حسین است، ریحانه

پیغمبر است، امام زمان است، فرزند علی است، فرزند زهرا است. هر مسلمانی عاری هم اگر امام حسین علیه السلام را در آن وضع می دید او را یاری می کرد، آنها که یاری کردند خیلی قهرمانی به خرج ندادند، آنها که یاری نکردند خیلی مردم بدی بودند.

این عالم می گوید: مثل اینکه خدای متعال می خواست مرا از این غفلت و جهالت و اشتباه بیرون بیاورد. شبی در عالم رویا دیدم صحنه کربلاست و من هم در خدمت ابا عبدالله آمده ام اعلام آمادگی می کنم. خدمت حضرت رفتم، سلام کردم، گفتم: یا بن رسول الله! من برای یاری شما آمده ام، من آمده ام جزو اصحاب شما باشم.

فرمود: به موقع به تو دستور می دهیم. وقت نماز شد (ما در کتب مقتل خوانده بودیم که سعد بن عبدالله حنفی و افراد دیگری آمدند خود را سپر ابا عبدالله قرار دادند تا ایشان نماز بخوانند) فرمود: ما می خواهیم نماز بخوانیم تو در اینجا بایست تا وقتی دشمن تیر اندازی می کند مانع از رسیدن تیر دشمن شوی.

گفتم: چشم، می ایستم. من جلوی حضرت ایستادم. حضرت مشغول نماز شدند دیدم یک تیر دارد به سرعت به طرف حضرت می آید، تا نزدیک من شد بی اختیار خود را خم کردم، ناگاه دیدم تیر به بدن مقدس ابا عبدالله اصابت کرد در عالم رؤ یا گفتم: استغفرالله ربی و اتوب الیه عجب کار بدی شد، دیگر نمی گذارم، دفعه دوم تیری آمد، تا نزدیک من شد، خم شدم باز به حضرت خوردم! دفعه سوم و چهارم هم به همین صورت خود را خم کردم و تیر به حضرت خورد. ناگهان نگاه کردم دیدم حضرت تبسمی کرد و فرمود: ما رایت اصحابا ابر و اوفی من اصحابی؛ اصحاب بهتر و باوفاتر از اصحاب خودم پیدا نکردم.

در خانه خود نشسته و مرتب می گوئید: ﴿یا لیتنا کنا معک فنفوز فوزا
عظیما﴾ ای کاش ما هم می بودیم، ای کاش که هم به این رستگاری نائل می
شدیم. پای عمل به میان نیامده است تا معلوم شود که در عمل هم این چنین
هستید یا نه؟ اصحاب من مرد عمل بودند به مرد حرف و زبان. (۲۶۹)

فصل هشتم: فضایل و مصایب خاندان ابی عبدالله الحسین علیه السلام

بخش اول: فضایل و مصایب حضرت علی اکبر

۲۵۴ - حرکت کاروان مرگ

نوشته اند: همین طور که حرکت می کردند، ابا عبدالله هه خوابشان گرفت و همانطور سوار سر روی قاشه اسب (به اصطلاح خراسانی ها) یا قربوس زین گذاشت. طولی نکشید که سر با بلند کرد و فرمود: انا لله و انا الیه راجعون. ^(۲۷۰) تا این جمله را گفت و به اصطلاح کلمه استرجاع را به زبان آورد، همه به یکدیگر گفتند: این جمله برای چه بود؟ آیا خبر تازه ای است؟ فرزند عزیزش، همان کسی که ابا عبدالله علیه السلام او را بسیار دوست می داشت و این زا اظهار می کرد، و علاوه بر همه مشخصاتی که فرزند را برای پدر محبوب می کند، خصوصیتی باعث محبوبیت بیشتر او می شد و آن، شباهت کاملی بود که به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله داشت، (حال چقدر انسان ناراحت می شود که چنین فرزندى در معرض خطر قرار گیرد!) یعنی علی اکبر جلو می آید و عرض می کند: ﴿یا ابتاه! لم استرجعت؟! چرا انالله و انا الیه راجعون﴾ گفتی؟

فرمود: در عالم خواب صدای هاتفی به گوشم رسید که گفت: ﴿القوم یسرون و الموت تسیر بهم﴾ این قافله دارد حرکت می کند ولی مرگ است که این قافله را حرکت می دهد. این طور از صدای هاتف فهمیدم که سرنوشت ما مرگ است، ما داریم به سوی سرنوشت قطعی مرگ می رویم.

(علی اکبر سخنی می گوید) درست نظیر همان حرفی که اسماعیل علیه السلام به ابراهیم علیه السلام می گوید.

گفت: پدر جان! اولسنا علی الحق؟! مگر نه این است که ما بر حقیم؟

چرا فرزند عزیزم.

وقتی مطلب از این قرار است، ما به سوی هر سرنوشتی که می رویم، برویم، بسوی سرنوشت مرگ یا حیات، تفاوتی نمی کند. اساس این است که ما روی جاده حق قدم می زنیم یا نمی زنیم؟ ابا عبدالله علیه السلام به وجد آمد، مسرور شد و شکفت. این امر را انسان از این دعایش می فهمد که فرمود: من قادر نیستم پاداشی را که شایسته پسری چون تو باشد، بدهم، از خدا می خواهم: خدایا! تو آن پاداشی را که شایسته این فرزند است، به جای من بده! ﴿جَزَاكَ اللَّهُ عَنِّي خَيْرَ الْجَزَاءِ﴾

به چنین فرزندی، چقدر پدر می خواهد در موقع مناسبی خدمتی بکند، پاداشی رفته است به میدان و شهادتها و شجاعتها کرده است، مردها افکنده است، ضربتها خورده است. در حالی که دهانش خشک و زبانش مثل چوب خشک شده است، از میدان بر می گردد. در چنین شرایطی (و من نمی دانم شاید آن جمله ای که آن روز پدر به او گفت: یادش بود) می آید از پدر تمنایی می کند: ﴿يَا اَبَهَ الْعَطَشِ قَدْ قَتَلَنِي، وَ ثَقَلَ الْحَدِيدُ اجْهَدْنِي فَهَلْ اِلَى شَرْبَةٍ مِنَ الْمَاءِ سَبِيلٌ؟﴾

پدر جان! عطش و تشنگی دارد مرا می کشد، سنگینی این اسلحه مرا سخت به زحمت انداخته است. آیا ممکن است شربت آبی به حلق من برسد تا نیرو بگیرم و برگردم و جهاد کنم؟

جوابی که حسین علیه السلام به چنین فرزند رسید می دهد، این است: فرزند عزیزم! امیدوارم هر چه زودتر به فیض شهادت نائل شوی و از دست جدت سیراب گردی.

۲۵۵- اولین شهید خاندان

از جوانان اهل بیت پیغمبر اول کسی که موفق شد از ابا عبدالله کسب اجازه بکند، فرزند جوان و رشیدش علی اکبر بود که خود ابا عبدالله درباره اش

شهادت داده است که از نظر اندام و شمایل، اخلاق، منطق و سخن گفتن، شبیه ترین مردم به پیغمبر بوده است. سخن که می گفت گویی پیغمبر است که سخن می گوید. آنقدر شبیه بود که خود ابا عبدالله فرمود: خدایا! خودت می دانی که وقتی ما مشتاق دیدار پیغمبر می شدیم، به این جوان نگاه می کردیم. آینه تمام نمای پیغمبر بود.

این جوان آمد خدمت پدر، گفت: پدر جان! به من اجازه جهاد بده. درباره بسیاری از اصحاب، مخصوصا جوانان، روایت شده که وقتی برای اجازه گرفتن پیش حضرت می آمدند، حضرت به نحوی تعلل می کرد، مثل داستان قاسم که مکرر شنیده اید، ولی وقتی که علی اکبر می آید و اجازه میدان می خواهد، فقط سر خودشان را پایین می اندازد. جوان روانه میدان شد. ^(۲۷۱)

۲۵۶- اذن میدان حضرت علی اکبر

از جوانان اهل بیت پیغمبر اول کسی که موفق شد از ابا عبدالله کسی اجازه بکند، فرزند جوان و رسیدش علی اکبر بود که خود ابا عبدالله درباره اش شهادت داده است که از نظر اندام و شمایل، اخلاق، منطق و سخن گفتن: شبیه ترین مردم به پیغمبر بوده است. سخن که می گفت گویی پیغمبر است که سخن می گوید. آنقدر شبیه بود که خود ابا عبدالله فرمود: خدایا! خودت می دانی که وقتی ما مشتاق دیدار پیغمبر می شدیم، به این جوان نگاه می کردیم. آینه تمام نمای پیغمبر بود.

این جوان آمد خدمت پدر، گفت: پدر جان! به من اجازه بده. درباره بسیاری از اصحاب، مخصوصا جوانان، روایت شده وقتی برای اجازه گرفتن پیش حضرت می آمدند، حضرت به نحوی تعلل می کرد، مثل داستان

قاسم که مکرر شنیده اید، ولی وقتی که علی اکبر می آید و اجازه میدان می خواهد، فقط سر خودشان را پایین می اندازند. جوان روانه میدان شد. (۲۷۲)

۲۵۷- موج یأس و ناامیدی در نگاه حسین

حسین یعنی انسان کامل، زهرا یعنی انسان کامل، یعنی مشخصات بشریت را دارند با کمالی عالی مافوق ملکی، یعنی مانند یک بشر گرسنه می شوند غذا می خورند، تشنه می شوند، آب می نوشند، احتیاج به خواب پیدا می کنند، بچه های خودشان را دوست دارند، غریزه جنسی دارند، عاطفه دارند، و لهذا می توانند مقتدا باشند، اگر این جور نبودند امام و پیشوا نبودند، اگر العیاذ بالله امام حسین عواطف یک بشر را نمی دانست، یعنی اگر چنانکه یک بشر از رنجی که بر فرزندش وارد می شود رنج نمی برد و اگر بچه هایش را هم جلوی چشمش قطعه قطعه می کردند هیچ دلش نمی سوخت و مثل این بود که کنده را تکه تکه بکنند، این که کمالی نشد، من هم اگر اینجور باشم این کار را می کنم.

اتفاقا عواطف و جنبه های بشریشان از ما قوی تر است و در عین حال در جنبه های کمال انسانی از فرشته و از جبرئیل امین بالاترند. و لهذا امام حسین می تواند پیشوا باشد، چون تمام مشخصات بشری را دارد. او هم وقتی که جوان رشیدش می آید از او اجازه می خواهد دلش آتش می گیرد، و صد درجه از من و تو عاصفه فرزند دوستی اش بیشتر است - و عاطفه از کمالات بشریت است - ولی در مقابل رضای حق پا روی همه اینها می گذارد.

- فاستاءذن اباه فاذن له؛ آمد گفت: پدر جان! به من اجازه می دهی؟

- فرمود: برو فرزند عزیزم.

اینجا مورخین خیلی نکات خوبی را متعرض شده اند. نوشته اند: ﴿فَنظَرَ إِلَيْهِ نَظْرَ آيسٍ مِنْهُ وَ اَوْخَى عَيْنِيهِ﴾ یک نگاهی کرد نگاه کسی که از حالات دیگری مایوس است.

از جنبه های روانشناسی و تأثیر حالات روحی در عوارض بدنی انسان، این یک امر واضحی است که انسان وقتی مژده ای به او می دهند بی اختیار می شکند و چشمهایش باز می شود. انسان اگر بر بالین یک عزیز خودش نشسته باشد در حالی که یقین دارد که او می میرد، وقتی به چهره او نگاه می کند، نیمی از چشمهایش خوابیده است، با آن نیم دیگر نگاه می کند، یعنی چشمهایش روی هم می خوابد، کانه دل نمی دهد خیره بشود، به خلاف آنجایی که مثلاً فرزندش قهرمانی نشان داده یا شب عروسی او است، وقتی نگاه می کند همین جور خیره است.

می گویند: حسین را دیدیم در حالی که چشم هایش را خواباند و به جوانش نظر می انداخت: فنظر الیه نظر آیس منه. گویی جاذبه علی اکبر چند قدم حسین را پشت سر خودش می کشاند. او رفت دیدند حسین چند قدم هم پشت سر او روانه شد. گفت:

در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن
من خود به چشم خویشتن دیدم که جانم می رود
آمد و آمد جلو، یک مرتبه آن صدای مردانه اش را بلند کرد، عمر سعد را مخاطب قرار داد: ای پسر سعد! خدا نسلت را ببرد که نسل مرا قطع کردی؛

﴿قَطَعَ اللَّهُ رَحْمَكَ كَمَا قَطَعَتْ رَحْمِي﴾ (۲۷۳)

۲۵۸- استجابیت نفرین امام

بعد از همین دعای ابا عبدالله؛ دو سه سال بیشتر طول نکشید که مختار عمر سعد را کشت و حال آنکه پس از آن پسر عمر سعد در مجلس مختار شرکت کرده بود، برای شفاعت پدرش. سر عمر سعد را آوردند در مجلس مختار در حالی که روی آن پارچه ای انداخته بودند، آوردند و گذاشتند جلوی مختار، حالا پسر او آمده برای شفاعت پدرش. یک وقت به پسر گفتند: آیا سری را که اینجاست می شناسی؟ وقتی آن پارچه را برداشت، دید سر پدرش است، بی اختیار از جا حرکت کرد، مختار گفت: او را به پدرش ملحق کنید! (۲۷۴)

۲۵۹- غلبه تشنگی بر حضرت علی اکبر

اینطور بود که علی اکبر به میدان رفت. مورخین اجماع دارند که جناب علی اکبر با شهامت و از جان گذشتگی بی نظیری مبارزه کرد. بعد از آن که مقدار زیادی مبارزه کرد، آمد خدمت پدر بزرگوارش که این جزو معماهای تاریخ است که مقصور چه بوده و برای چه آمده است؟ گفت: پدر جان! العطش تشنگی دارد مرا می کشد، سنگینی این اسلحه مرا خیلی کرده است، یک ذره آب گرم به کام من برسد، نیرو می گیرم و باز حمله می کنم.

این سخن جان ابا عبدالله را آتش می زند، می گوید: پسر جان! بسین دهان من از دهان تو خشک تر است ولی من به تو وعده می دهم که از دست جدت پیغمبر آب خواهی نوشید، این جوان می رود به میدان و باز مبارزه می کند. (۲۷۵)

۲۶۰- شهادت حضرت علی اکبر

مردی است به نام حمید بن مسلم که به اصطلاح راوی حدیث است. مثل یک خبرنگار در صحرای کربلا بوده است. البته در جنگ شرکت نداشته، ولی اغلب قضایا را او نقل کرده است. می گوید: کنار مردی بودم. وقتی علی اکبر

حمله می کرد همه از جلوی او فرار می کردند. او ناراحت شد، خودش هم مرد شجاعی بود، گفت: قسم می خورم اگر این جوان از نزدیک من عبور بکند، داغش را به دل پدرش خواهم گذاشت!

من به او گفتم: تو چه کار داری، بگذار بالاخره او را خواهند کشت. علی اکبر که آمد از نزدیک او بگذرد، این مرد او را غافلگیر کرد و با نیزه محکمی آنچنان به علی اکبر زد که دیگر توان از او گرفته شد به طوری که دستهایش را انداخت به گردن اسب، چون خودش نمی توانست تعادل خود را حفظ کند. در اینجا فریاد کشید: یا ابنه! هزه جدی رسول الله؛ پدر جان! الان دارم جد خودم را به چشم دل می بینم و شربت آب می نوشم. اسب، جناب علی اکبر را در میان لشکر دشمن برد، اسبی که در واقع دیگر اسب سوار نداشت. رفت در میان مردم. اینجا است که جمله عجیبی را نوشته اند:

﴿فاحتمله الفرس الی عسکر الاعداء فقطعوه بسیوفهم اربا اربا﴾ (۲۷۶)

بخش دوم: مصایب فرزندان امام حسن مجتبی: قاسم و عبدالله بن الحسن

عائیه

۲۶۱ - دو پسر امام حسین

نوشته اند: حسن بن علی عائیه چند پسر داشت که اینها همراه ابا عبدالله آمده بودند. یکی از آنها جناب قاسم بود. امام حسن عائیه پسر ده ساله ای دارد که آخرین پسر ایشان است. و این بچه شاید از پدرش یادش نمی آمد چون وقتی پدرش از دنیا رفت، گویا چند ماهه بوده است؛ در خانه حسین بزرگ شد. ایا عبدالله، به فرزندان امام حسن خیلی مهربانی می کرد، شاید بیش از آن اندازه که به پسران خودش مهربانی می کرد. چون آنها یتیم بودند، پدر نداشتند. این پسر اسمش عبدالله و خیلی به آقا علاقه مند است.

۲۶۲ - مرگ شیرین تر از غسل

(در شب عاشورا) طفلی در گوشه ای از مجلس نشسته بود که سیزده سال بیشتر نداشت. این طفل پیش خودش شک کرد که آیا این کشته شدن شامل من هم می شود یا نه. از طرفی حضرت فرمود: تمام شما که در اینجا هستید، ولی ممکن است من چون کودک و نابالغ هستم مقصود نباشم، رو کرد به ابا عبدالله و گفت: یا همماه! عمو جان! و انا من قتل؛ آیا من جزو کشته شدگان فردا خواهم بود؟ .

نوشته اند: ابا عبدالله در اینجا رقت کرد و به این طفل که جناب قاسم بن الحسن است، جوابی نداد. از او سوالی کرد، فرمود: پسر برادر! تو اول به سوال من جواب بده تا بعد من به سوال تو جواب بدهم، او بگو: کیف الموت عندک؟ مردم پیش تو چگونه است، چه طعم و مزه ای دارد؟

عرض کرد: یا عماه! احلی من العسل؛ از عسل برای من شیرین تری است. تو اگر بگویی که من فردا شهید می شوم، مژده ای به من داده ای.

فرمود: بله فرزند برادر! اما بعد ان تبلو ببلاء عظیم؛ ولی بعد از آنکه به درد سختی مبتلا خواهی شد، بعد از یک ابتلای بسیار بسیار سخت.

گفت: خدا را شکر، الحمد لله که چنین حادثه ای رخ می دهد. حالا شما ببینید با توجه به این سخن ابا عبدالله، فردا چه صحنه طبیعی عجیبی به وجود می آید. ^(۲۷۷)

۲۶۳ - اذن میدان حضرت قاسم

بعد از شهادت جناب علی اکبر، همین طفل سیزده ساله می آید خدمت ابا عبدالله در حالی که چون اندامش کوچک است و نابالغ و بچه است، اسلحه ای به تنش راست نمی آید، زره ها را برای مردان بزرگ ساخته اند نه برای بچه

های کوچک، کلاه خودها برای سر افراد بزرگ مناسب است نه برای بچه کوچک. عرض کرد: عمو جان! نوبت من است، اجازه بدهید به میدان بروم. (در روز عاشورا هیچ کس بدون اجازه ابا عبدالله به میدان نمی رفت. هر کس وقتی می آمد، اول سلامی عرض می کرد: السلام علیک یا ابا عبدالله، به من اجازه بدهید.)

ایا عبدالله به این زودی ها به او اجازه نداد. شروع کرد به گریه کردن، قاسم و عمو در آغوش هم شروع کردند به گریه کردن. نوشته اند: فجعل یقبل یدیه و رجلیه؛ یعنی قاسم شروع کرد دستها و پاهای ابا عبدالله را بوسیدن. آیا این، برای این نبوده که تاریخ بهتر قضاوت بکند، او اصرار می کند و ابا عبدالله انکار، ابا عبدالله می خواهد به قاسم اجازه بدهد و بگوید اگر می خواهی بروی، برو، امام به لفظ به او اجازه نداد، بلکه یک دفعه دستها را گشود و گفت: بیا فرزند برادر! می خواهم با تو خدا حافظی بکنم.

قاسم دست به گردن ابا عبدالله انداخت و ابا عبدالله دست به گردن جناب قاسم.

نوشته اند: این عمو و برادر زاده آنقدر در این صحنه گریه کردند (اصحاب و اهل بیت ابا عبدالله ناظر این صحنه جانگداز بودند) که هر دو بی حال از یکدیگر جدا شدند این طفل فوراً سوار بر اسب خودش شد. (۲۷۸)

۲۶۴- من پسر امام حسن علیه السلام هستم!

راوی که در لشکر عمر سعد بود، می گوید: یک مرتبه ما بچه ای را دیدیم که سوار اسب شده و به سر خودش به جای کلاه خود یک عمامه بسته است و به پایش هم چکمه ای نیست، کفش معمولی است و بند یک کفشش هم باز بود و یادم نمی رود

رسم بر این بود که افراد خودشان را معرفی می کردند که من کی هستم. همه متحیرند که این بچه کیست. همین که مقابل مردم ایستاد فریادش بلند شد:
ان تنکرونی فاننا ابن الحسن سبط النبی المصطفی المؤمن
مردم! اگر مرا نمی شناسید، من پسر حسن بن علی بن ابی طالبم.
هذا الحسین کالاسیر المرثم بین اناس لا سقوا صوب المزن
این مردی که اینجا می بینید و گرفتار شما است، عموی من حسین بن علی بن ابی طالب است.

۲۶۵- فریاد یا عماه قاسم

(ظهر عاشورا است) قاسم به میدان می رود. چون کوچک است، اسلحه ای که با تن او مناسب باشد، نیست. ولی در عین حال شیر بچه است، شجاعت به خرج می دهد، تا اینکه با یک ضربت که به فرقهش وارد می آید از روی اسب به روی زمین می افتد. حسین با نگرانی بر در خیمه ایستاده، اسبش آماده است، لجام اسب را در دست دارد، مثل اینکه انتظار می کشد، ناگهان فریاد: یا عماه در فضا پیچیده، عمو جان! من هم رفتم، مرا دریاب.

۲۶۶- فریاد جانکاه حسین علیه السلام

مورخین نوشته اند: حسین مثل باز شکاری به سوی به سوی قاسم حرکت کرد کسی نفهمید با چه سرعتی بر روی اسب پرید و با چه سرعتی به سوی قاسم حرکت کرد. عده زیادی از لشکریان دشمن (حدود دویست نفر) بعد از اینکه جناب قاسم روی زمین افتاد، دور بدن این طفل را گرفتند برای اینکه یکی از آنها سرش را از بدن جدا کند. یک مرتبه متوجه شدند که حسین به سرعت می آید؛ مثل گله روباهی که شیر را می بیند فرار کردن، و همان فردی که برای بریدن سر قاسم پایین آمده بود، در زیر دست و پاس اسبهای خودشان، لگدمال

و به درک واصل شد. آنقدر گرد و غبار بلند شده بود که کسی نفهمید قضیه از چه قرار شد. دوست و دشمن از اطراف نگران هستند فاذن جلس الغبره تا غبارها نشست، دیدند حسین بر بالین قاسم نشسته و سر او را به دامن گرفته است. فریاد مردانه حسین را شنیدند که گفت: ﴿عزیز علی عمک ان تدعوه فلا یجیبک او یجیبک فلا ینفعک﴾ فرزند برادر! چقدر بر عموی تو ناگوار است که فریاد کنی و عمو جان بگویی و نتوانم به حال تو فایده ای برسانم، نتوانم با بالین تو بیایم و یا وقتی که به بالین تو می آیم کاری از دستم برنیاید. چقدر بر عموی تو این حال ناگوار است.

۲۶۷- آخرین لحظات قاسم علیه السلام

در حالی که جناب قاسم آخرین لحظاته را طی می کند و از شدت در پاهایش را به زمین می کوبد. والگلام یفحص بر جلیه آن وقت شنیدند که ابا عبدالله چنین میگوید: ﴿یعز واللہ علی عمک ان تزعوه فلا ینفعک صوته﴾؛ پسر برادرم! چقدر بر من ناگوار است که تو فریاد کنی یا هماه! ولی عموی تو نتواند به تو پاسخ درستی بدهد، چقدر بر من ناگوار است که به بالین تو برسم، اما نتوانم کاری برای تو انجام بدهم. (۲۷۹)

۲۶۸- آخرین وداع خونبار

راوی گفت: در حالی که سر جناب قاسم به دامن حسین علیه السلام است، از شدت درد پاشنه پا را محکم به زمین می کوبد. در همین حال فشیق شهنقه فمات؛ فریادی کشید و جان به جان آفرین تسلیم کرد. یک وقت دیدند ابا عبدالله بدن قاسم را بلند کرده و بغل گرفته است و به خیمه گاه می آورد. خیلی عظیم و عجیب است: وقتی که قاسم کی خواهد به میدان برود. ابا عبدالله خواهش می کند، ابا عبدالله دلش نمی خواهد اجازه بدهد؛ وقتی که اجازه می

دهد دست به گردن یکدیگر می اندازند، گریه می کنند تا هر دو بی حال می شوند. اینجا منظره بر عکس شد. یعنی اندکی پیش حسین و قاسم را دیدند در حالی که دست به گردن یکدیگر انداخته بودند، ولی اکنون می بینند حسین قاسم را در بغل گرفته، اما قاسم دستهایش به پایین افتاده است، چون دیگر جان در بدن ندارد.

۲۶۹- روضه جانسوز حضرت قاسم

در قم شنیدم یک از وعاظ معروف این شهر، این ذکر مصیبت را در محضر آیه الله حاج شیخ عبدالکریم حائری - رضوان الله تعالی علیه - خوانده بود (بسیار بسیار مرد مخلصی بوده است، از کسانی بود که شیفته اهل بیت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود، و این به تواتر برای من ثابت شده است. من محضر شریف این مرد را درک نکرده، ده ماه بعد از فوت ایشان به قم مشرف شدم. کسانی که دیده بودند، می گفتند: این پیر مرد نام حسین بن علی عَلَيْهِ السَّلَام را که می شنید، بی اختیار اشکش جاری می شد) به قدری این مرد گریه کرد و خودش را زد که بی حال شد. بعد به آن واعظ گفت: خواهش می کنم هر وقت من در جلسه هستم، این روضه (حضرت قاسم) را تکرار نکن که من طاقت شنیدن آنرا ندارم.

۲۷۰- مرثیه عبدالله بن الحسن

اینجا مرثیه ای از یکی از فرزندان امام حسن عَلَيْهِ السَّلَام می گویم؛ جناب قاسم برادری را در به نام عبدالله (امام حسن ده سال قبل از امام حسین شهید شد، مسموم شد و از دنیا رفت. سن این طفل را هم ده سال نوشته اند. یعنی وقتی که پدر بزرگوار از دنیا رفته، او تازه به دنیا آمده و شاید بعد از آن هم بوده. به هر حال از پدر چیزی یارش نبود. و در خانه ابا عبدالله بزرگ شده بود و ابا عبدالله، هم برای او عمو بود و هم به منزله پدر). ابا عبدالله به عمه این طفل، به خواهر

بزرگوارش زینت سپرده بود که مراقب این بچه ها بالخصوص باشند، این پسر بچه ها مرتب تلاش می کردند که خودشان را به وسط معرکه برسانند، ولی مانع می شدند. نمی دانم در آن لحظات آخر که ابا عبدالله در گودال قتلگاه افتاده بودند، چطور شد که یک مرتبه این طفل ده ساله از خیمه بیرون زد و تا زینب سلام الله علیها دوید که او را بگیرد، خودش را از دست زینب رها کرد و گفت: والله لا افارق عمی؛ به خدا قسم من از عمویم جدا نمی شوم.

به سرعت خودش را رساند به ابا عبدالله در حالی که ایشان در همان قتلگاه بودند و قدرت حرکت برایشان خیلی کم بود این طفل آمد و آمد تا خودش را به دامن عموی بزرگوار انداخت. ابا عبدالله او را در دامن گرفت: شروع کرد به صحبت کردن با عمو، در همان حال یک از دشمنان آمد برای اینکه ضربتی به ابا عبدالله بزند، این بچه دید که کسی آمده به قصد کشتن ابا عبدالله، شروع کرد به بدگویی کردن: ای پسر زناکار! تو آمده ای عموی مرا بکشی؟ به خدا قسم، من نمی گذارم او که شمشیرش را بلند کرد، این طفل دست خویش را سیر قرار داد، در نتیجه بعد از فرود آمدن شمشیر، دستش به پوست آویخته شد. در این موقع فریاد زد: یا عماه! عمو جان! دیدی که با من چه کردند؟! (۲۸۰)

۲۷۱- شهادت حضرت عبدالله بن الحسن

یکی دیگر که خیلی برای اباعبدالله جانسوز و عجیب است، اینکه همانطور که گفتم ابا عبدالله دستور داده بودند که اهل بیت از خیمه ها بیرون نیایند و این دستور اطاعت می شد فرزندی دارد امام حسن مجتبی به نام عبدالله بن الحسین که مادر او هم در کربلا حاضر بود. (وقتی این طفل متولد شد پدر نداشت. او در رحم مادر یا شیر خوار بود پدرش شهید شد. به هر حال پدر خود را ندیده بود) و در دامن ابا عبدالله بزرگ شده بود به طوری که ایشان برای او هم بودند

و هم پدر و به او خیلی علاقمند بودند این طفل در آخرین لحظات عمر ابا عبدالله که در گودال قتلگاه افتاده و توانایی حرکت نداشتند، یک مرتبه از خیمه بیرون آمد، زینب دوید و او را گرفت، ولی او قوی بود، خود را از اسب زینب بیرون آورد: زینب دوید و او را گرفت، ولی او قوی بود، خود را از دست زینب بیرون آورد و گفت: والله لا افارق عمی؛ به خدا: از عمویم جدا نمی شوم.

دوید و خود را در آغوش ابا عبدالله انداخت. سبحان الله! حسین چه صبر و چه قلبی دارد! ابا عبدالله این طفل را در آغوش گرفت. در همان حال مردی آمد برای اینکه به ابا عبدالله شمشیری بزند. این طفل گفت: یا بن اللخناء! تو می خواهی عموی مرا بزنی؟ تا شمشیر را حواله کرد، این طفل دست خود را جلو آورد و دستش بریده شد. فریاد: یا عماه! او بلند شد حسین او را در آغوش گرفت و فرمود: فرزند برادر! صبر کن عن قریب به جد و پدرت ملحق خواهی شد. (۲۸۱)

بخش سوم: فضایل و مصایب حضرت عباس بن علی علیه السلام

۲۷۲ - اجر مصیبت شهادت

جناب ابوالفضل سه برادر کوچک ترش را مخصوصاً قبل از خودش فرستاده، گفت: بروید برادران، من می خواهم اجر مصیبت برادرم را برده باشم. می خواست مطمئن شود که برادران مادریش حتماً قبل از او شهید شده اند و بعد به آنها ملحق بشود. (۲۸۲)

۲۷۳ - زندگی با ارزش

در تاسوعا ذکر خیری از وجود مقدس ابوالفضل العباس علیه السلام می شود مقام جناب ابوالفضل بسیار بالاست. ائمه ما فرموده اند: ﴿ان للعباس منزله عند الله یغبطه بها جمیع الشهداء﴾ عباس مقامی نزد خدا دارد که همه شهدا غبطه مقام

او را می برند. متأسفانه تاریخ از زندگی آن بزرگوار اطلاعات زیادی پیدا نمی کند. ولی مطلب زیاد به چه درد می خورد، گاهی یک زندگی یک روزه یا دو روزه یا پنج روزه یک نفر که ممکن است شرح آن بیش از پنج صفحه نباشد، آنچنان درخشان است که امکان دارد به اندازه ده ها کتاب ارزش آن شخص را ثابت بکند، و جناب ابوالفضل العباس چنین شخصی بود. سن ایشان در کربلا در حدود ۳۴ سال بوده است و دارای فرزندان بوده اند که یکی از آنها به نام عبیدالله بن عباس بن علی بن ابی طالب است و تا زمانی دور زنده بوده است. نقل می کنند که: روزی امام زین العابدین چشمشان به عبیدالله افتاد، خاطرات کربلا به یادشان افتاد و اشکشان جاری شد. (۲۸۳)

۲۷۴- تحقیق آرزوی علی در حضرت عباس علیه السلام

در شب عاشورا، اول کسی که اعلام یاری نسبت به ابا عبدالله کرد، برادر رسیدش ابوالفضل بود. بگذاریم از آن مبالغات احمقانه ای که می کنند، ولی آنچه که در تاریخ مسلم است، این است که ابوالفضل بسیار رشید، بسیار شجاع، بسیار دلیر، بلند و خوشرو و زیبا بود. و کان یدعی قمر بنی هاشم؛ او را ماه بنی هاشم لقب داده بودند، اینها حقیقت است، البته شجاعتش را از علی علیه السلام به ارث برده بود. داستان مادرش حقیقت است که علی علیه السلام به برادرش عقیل فرمود: زنی برای من انتخاب کن که ولدتها الفحوله؛ یعنی از شجاعان به دنیا آمده باشد.

عقیل، ام البنین را انتخاب می کند و می گوید: این همان زنی است که تو می خواهی. لتلد لی فارسا شجاعا؛ ولم می خواهد از آن زن، فرزند شجاع و دلیری به دنیا بیاید. تا این مقدار حقیقت است، آرزوی علی در ابوالفضل تحقق یافت.

(۲۸۴)

۲۷۵- حضور در جنگ ها در کنار علی علیه السلام

جناب ابو الفضل در وقت شهادت امیرالمؤمنین، کودکی نزدیک به حد بلوغ، یعنی در سن چهارده سالگی بوده است، من از ناسخ التواریخ الان یادم هست که جناب ابوالفضل در جنگ صفین حضور داشته اند، ولی چون هنوز نابالغ و کودک بوده اند (حدود دوازده سال داشته اند؛ زیرا جنگ صفین تقریباً سه سال قبل از شهادت امیرالمؤمنین است)، امیرالمؤمنین به ایشان اجازه جنگیدن نداده اند. همین قدر یادم هست که نوشته بود، ایشان در جنگ صفین در عین اینکه کودک بودند، سوار بر اسب سیاهی بودند. بیش از این چیزی ندیدم. (۲۸۵)

۲۷۶- وارث شجاعت علی علیه السلام

در مقابل معتبر این مطلب را نوشته اند که: امیرالمؤمنین علیه السلام یم وقتی به برادرشان عقیل فرمودند: برای من زنی انتخاب کن که ولدها الفحوله یعنی نژاد از شجاعان برده باشد.

عقیل که برادر امیرالمؤمنین است، نسابه است، نسب شناس و نژاد شناس بوده و عجیب هم نژاد شناس بوده و قبائل و پدرها و مادرها و اینکه کی از کجا نژاد می برد را می شناخته است. فوراً گفت: عنی لک بام البنین بنت خالد؛ آن زنی که تو می خواهی ام البنین است.

ام البنین یعنی مادر پسران (مادر چند پسر)، ولی خود این کلمه مثل ام کلثوم است که حالا ما اسم می گذاریم، مخصوصاً در تاریخ دیدم که یکی از جدات یعنی مادر بزرگ های ام البنین اسمش ام البنین بوده و شاید هم به همین مناسبت، اسم ایشان را هم ام البنین گذاشته اند.. همین دختر را برای امیرالمؤمنین خواستگاری کردند و از او چهار پسر برای امیرالمؤمنین متولد شد و ظاهراً دختری از او به دنیا نیامده است. بعد این زن به معنی واقعی، ام البنین،

یعنی مادر چند پسر شد، امیرالمؤمنین فرزندان شجاع دیگر هم داشت، اولاً خود حسین که در کربلا نشان داد که چقدر شجاع بود و شجاعت پدرش را به ارث برده بود، محمد بن حنفیه از جناب ابوالفضل خیلی بزرگ تر بود و در جنگ جمل شرکت کرد و فوق العاده شجاع و قوی و جلیل و زورمند بود، حدس زده می شود که امیرالمؤمنین به او عنایت خاصی داشته است. (۲۸۶)

۲۷۷- امان نامه ملعون

وقتی که شمر بن ذی الجوشن می خواست از کوفه به طرف کربلا حرکت کند، یکی از حضاری که در آنجا بود، به ابن زیاد اظهار کرد که بعضی از خویشاوندان مادری ما همراه حسین بن علی هستند، خواهش می کنم امان نامه ای برای آنها بنویس.

این زیاد هم نوشت. شمر در یک فاصله دور، از قبیله ای بود که قبیله ام البنین با آنها نسبت داشتند این پیام را در عصر تاسوعا شخص او آورد. این مرد پلید آمد کنار خیمه حسین بن علی علیه السلام و فریادش را بلند کرد: این بنو اختنا؛ خواهرزادگان ما کجا هستند؟

ابو الفضل علیه السلام در حضور ابا عبدالله علیه السلام نشست، برادران همه آنجا بودند، یک کلمه جواب ندادند تا امام فرمود: اجیبوه و ان کان فاسقا؛ جوابش را بدهید هر چند آدم فاسقی است.

آقا که اجازه داد، جواب دادند. گفتند: ما تقول؛ چه می گویی؟
(او گفت:) مژده ای برای شما آورده ام، بشارتی برای شما آورده ام، برای شما از امیر عبیدالله امان آورده ام، شما آزادید، اگر الان بروید، جان به سلامت می برید.

گفتند: خدا تو را لعنت کند و امیرت این زیاد را و آن امان نامه ای که آورده ای. ما امام خودمان، برادر خودمان را رها کنیم به موجب اینکه، مین داریم؟! (۲۸۷)

۲۷۸ - مواسات حضرت عباس علیه السلام

روز عاشورا می شود، بنا بر یکی از دو روایت ابوالفضل جلو می آید، عرض می کند: برادر جان! به من هم اجازه بفرماید، این سینه من تنگ شده است، دیگر طاقت نمی آوردم، می خواهم هر چه زودتر جان خودم را فدای شما کنم. من نمی دانم روی چه مصلحتی امام جواب حضرت ابو الفضل را چنین داد، خود ابا عبدالله بهتر می دانست. فرمود: برادرم! حال که می خواهی بروی، برو بلکه بتوانی مقداری آب برای فرزندان من بیاوری.

لقب سقا آب آور، قبلا به حضرت ابوالفضل داده شده بود، چون یک نوبت یا دو نوبت دیگر در شبهای پیش ابوالفضل توانسته بود برود صف دشمن را بشکافد و برای اطفال ابا عبدالله آب بیاورد. این جور نیست که سه شبانه روز آن نخورده باشند، نه، سه شبانه روز بود که ممنوع بودند، ولی در این خلال توانستند یکی دو بار از جمله در شب عاشورا آب تهیه کنند، حتی غسل کردند، بدنهای خودشان را شستشو دادند، ابو الفضل فرمود: چشم! ببینید چقدر منظره با شکوهی است، چقدر عظمت است، چقدر شجاعت است، چقدر معرفت و فداکاری است؟! یک تنه خودش را به جمعیت می زند. مجموع کسانی را که دور آب را گرفته بودند چهار هزار نفر نوشته اند، وارد شریعه فرات شد، اسب را داخل آب برد (این را همه نوشته اند). اول مشکی را که همراه دارد پر از آب می کند و به دوش می گیرد، تشنه است، هوا گرم است، جنگیده است. همان طور که سوار است و آب تا زیر شکم اسب را فرا گرفته است، دست زیر آب می برد، مقداری آب با دو دستش تا نزدیک لبهای مقدسش می آورد، آنهایی که از

دور ناظر بوده اند، گفته اند: اندکی تامل کرد، بعد دیدیم آب نخورده بیرون آمد، آنها را روی آب ریخت، کسی نفهمید که چرا ابوالفضل در آنجا آب نیاشامید؟ اما وقتی که بیرون آمد رجزی خواند که در این رجز، مخاطب، خودش بود نه دیگران. از این رجز فهمیدند چرا آب نیاشامید:

یا نفس من بعد الحسین هونی فبعده لا کنت ان تکونی
هذا الحسین شارب المنون و تشربین بارد المعین
و الله ما هذا فعال دینی و لا فعال صادق الیقین
ای نفس ابو الفضل! می خواهم بعد از حسین زنده نمایی. حسین شربت مرگ می نوشد، حسین در کنار خیمه ها با لب تشنه ایستاده باشد و تو آی بیاشامی؟! پس مردانگی کجا رفت، شرف کجا رفت، مواسات و همدلی کجا رفت؟ مگر حسین امام تو نیست، مگر تو مأموم او نیستی، مگر، تابع او نیستی؟!

هذا الحسین شارب المنون و تشربین بارد المعین
هیئات! هرگز دین من چنین اجازه ای به من نمی دهد، هرگز وفای من چنین اجازه ای به من نمی دهد. ابو الفضل مسیر خود را در برگشتن عوض کرد. از داخل نخلستانها آمد. قبلا از راه مستقیم آمده بود. چون می دانست همراه خودش امانت گرانبهائی دارد، راه خود را عوض کرد و تمام همتش این بود که آب را به سلامت برساند، چون امکان داشت تیری بیاید و به مشک بخورد و آنها بریزد و نتواند به هدفش برسد. در همین حال بود که دیدند رجز ابوالفضل عوض شد. معلوم شد حادثه ای تازه ای پیش آمده است. فریاد زد:

والله ان قطعتموا یمینی انی احامی ابداء عن دینی
و عن امام صادق الیقین نجل النبی الطاهر الامین

به خدا قسم، اگر دست راست مرا ببرید، من دست از دامن حسین بر نمی دارم، طولی نکشید که رجز عوض شد:

يا نفس لا تخشى من الكفار و ابشرى برحمه الجبار
مع النبى السيد المختار قد قطعوا ببغيتهم يسرى
در این رجز فهماند که دست چپش هم بریده شده است نوشته اند با آن هنر و فروسیتی که داشت، به هر زحمت بود مشک آب را چرخاند و خودش را روی آن انداخت. من نمی گویم چه حادثه ای پیش آمد، چون جانسوز است در شب تاسوعا معمول است که ذکر مصیبت این مرد بزرگ می شود. (۲۸۸)

۲۷۹- ایثار حضرت عباس

چرا سوره هل اتی نازل می شود که در آن می فرماید: ﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَانَ
على حبه مسکینا ویتیمان و اسیرا، انما نطعمکم لوجه الله لا نريد منکم ولا
شکورا﴾ برای ارج نهادن به ایثار، تجلی دادن این عاطفه انسانی و اسلامی، یکی از وظایف حادثه کربلا بوده است و گویی این نقش به عهده ابوالفضل العباس گذاشته شده بود، و ابوالفضل بعد از آنکه چهار هزار مأمور شریعه فرات را دریده است، وارد آن شده و اسب را داخل آب برده است، به طوری که آب به زیر شکم اسب رسیده و ابوالفضل می تواند بدون اینکه پیاده شود، مشکش را پر از آب بکند. همین که مشک را پر از آن کرد، با دستش مقداری آب برداشت و آورد جلوی دهانش که بنوشد، دیگران از دور ناظر بودند، آنها همین قدر گفته اند ما دیدیم که ننوشید و آب را ریخت. ابتدا کسی نفهمید که چرا چنین کاری کرد. تاریخ می گوید: فذكر العطش الحسين عليه السلام، یادش افتاد که برادرش تشنه است، گفت: شایسته نیست حسین در خیمه تشنه باشد و من آب بنوشم. حالا

تاریخ از کجا رجزش فهمیدند که چرا ابوالفضل تشنه آب نخورد، و رجزش این بود:

یا نفس من بعد الحسین هونی فبعده لا کننت ان تکونی
خودش با خودش حرف می زند، خودش را مخاطب قرار داده می گوید: ای
نفس عباس! می خواهم بعد از حسین زنده نمائی، تو می خواهی آب بخوری و
زنده بمائی؟ عباس! حسین در خیمه اش تشنه است و تو می خواهی آب گوارا
بنوشی؟ به خدا قسم، رسمی نوکری آقایی، رسم برادری، رسم امام داشتن، رسم
وفاداری چنین نیست.

همه اس سراسر وفا بود. (۲۸۹)

۲۸۰ - دلخراشی صحنه شهادت برادر

در میان کسانی که ابا عبدالله علیه السلام (در لحظات شهادت) خود را به بالین آنها
رسانید، هیچ کسی وضعی دلخراش تر و جانسوزتر از برادرش ابو الفضل العباس
برای او نداشت. برادری که حسین علیه السلام او را خیلی دوست می داشت و یادگار
شجاعت پدرش امیرالمؤمنین است. در جایی نوشته اند: ابا عبدالله به او گفت:
برادرم! بنفسی انت؛ عباس جانم! جان من به قربان تو. عباس در حدود بیست و
سه سال از ابا عبدالله علیه السلام کوچک تر بود (ابا عبدالله ۵۷ سال داشتند و عباس
یک مرد جوان ۳۴ ساله بود).

ابا عبدالله به منزله پدر ابوالفضل از نظر سنی و تربیتی به شمار می رفت، آن
وقت به او می گوید: برادر جان! بنفسی انت؛ ای جان من به قربان تو!

ابا عبدالله کنار خیمه منتظر ایستاده است، یک وقت فریاد مردانه ابوالفضل را
می شنود نوشته اند ابا الفضل العباس علیه السلام چهره اش آنقدر زیبا بود که و کان
یدعی بقرم بنی هاشم در زمان خود معروف به ماه بنی هاشم بود. اندامش به

قدری رشید بود که بعضی از اهل تاریخ نوشته اند: ﴿وكان يركب الفرس المطعم ورجلا يخيطان في الارض﴾ سوار اسب تنومندی شد؛ پایش را که از رکاب می کشید، با انگشت پایش می توانست زمین را خراش بدهد. حالا گیرم به قول مرحوم آقا شیخ محمد باقر بیرجندی یک مقدار مبالغه باد، ولی نشان می دهد که اندام بسیار بلند و رشیدی داشته است، اندامی که حسین از نظر کردن به آن لذت می برد.

وقتی حسین علیه السلام به بالای سر او می آید، می بیند دست در بدن او نیست، مغز سرش با یک عمو آهنین کوبیده شده و به چشم او تیر وارد شده است. بی جهت نیست که گفته اند: لما قتل العباس بان الانكسار في وجه الحسين؛ عباس که کشته شد، دیدند چهره حسین شکسته شد. خودش فرمود: الان النقطع ظهري و قلب حيلتي.

۲۸۱- دعای امام صادق علیه السلام در حق حضرت عباس علیه السلام

امام صادق علیه السلام فرمود: ﴿رحم الله عمي العباس لقد آثر وابل بلاء حسنا﴾ ^(۲۹۰) فرمود: خدا رحمت کند عمویم عباس را، عجب نیکو امتحان داد، ایثار کرد و حداکثر آزمایش را انجام داد. برای نیکو عموی ما عباس مقامی در نزد خداوند است که تمام شهیدان غبطه مقام او را می برند. اینقدر جوانمردی، اینقدر خلوص نیت، اینقدر فداکاری! ما تنها از ناحیه پیکر عمل نگاه می کنیم، به روح عمل نگاه نمی کنیم تا ببینیم چقدر اهمیت دارد.

۲۸۲- مقام حضرت عباس

ابوالفضل علیه السلام کسی است که: ﴿ان له عند الله درجة يغبطه بها جميع الشهداء﴾ ^(۲۹۱)

پس در اینجا سه مطلب است:

الف - مقام شهید در میان سایر برجستگان و خدمتگزاران بشر.

ب - مقام شهدای کربلا در میان سایر شهدا.

ج - مقام ابوالفضل العباس در میان شهدای کربلا. (۲۹۲)

فصل نهم: ویژگی های پیام و شعارهای نهضت حسینی

۲۱۳ - شروط موفقیت یک پیام

موفقیت یک پیام چند شرط دارد: غنای محتوای خود پیام، استخدام وسائل مشروع و پرهیز از وسائل ضد، استفاده از متد صحیح، شخصیت حامل پیام. بحث ما فعلا درباره دو مطلب است: یکی بحث کل درباره شرایط حامل پیام، دیگر بحثی شخصی درباره تأثیر شخصیت اهل بیت در تبلیغشان، که البته دو جنبه دارد، یکی اینکه اسلام را شناسانند، دیگر اینکه مردم را به ماهیت اوضاع آگاه ساختند. (۲۹۳)

۲۱۴ - پیام حسینی

کسانی که به خاطر یک سلسله اصول و مبادی قیام می کنند و نهضت می نمایند، در حقیقت به همه جهانیان بعد از خودشان پیامی دارند و به اصطلاح معروف وصیتی دارند. آیندگان باید بای پیام آنها آشنا باشند و ندای آنها را بشناسند.

حسین بن علی علیه السلام فرمود: ﴿انی لم اخرج اشرا ولا بطرا ولا مفسرا ولا ظالما، انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی صلی الله علیه و آله، ارید ان المر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیره جدی و ابی.﴾ (۲۹۴)

۲۱۵ - منطق عاشورا

منطق شهید یعنی منطق کسی که برای جامعه خودش پیامی دارد و این پیام را جز با خون با چیز دیگری نمی خواهد بنویسد. خیلی ها در دنیا حرف داشتند، پیام داشتند. در حفریاتی که دائما در اطراف و اکناف عالم می کنند، می بینند از فلان پادشاه یا رئیس جمهور سنگ نوشته ای در می آید به اینکه: منم فلان کس پدر فلان کس، منم که فلان جا را فتح کردم، منم که چقدر در دنیا

زندگی کردم، چقدر زن گرفتم، چقدر عیش کردم، چقدر نوش کردم، چقدر ظلم و ستم کردم. روی سنگ می نویسند که محو نمی شود. ولی در عین حال روی همان سنگ ها می ماند، مردم فراموش می کنند، زیر خاک ها دفن می شود، بعد از هزاران سال از زیر خاکها بیرون می آید، تازه در موزه ها می ماند. (۲۹۵)

۲۸۶- مهاجمی با منطق شهید

امام حسین که مهاجم است و منطقتش، منطق شهید؛ آن روزی که پیامش را در صحرای کربلا ثبت می کرد، نه کاغذی بود؛ نه قلمی؛ همین صفحه لرزان هوا بود. ولی همین پیامش روی صفحه لرزان هوا، چرا باقی ماند؟ چون منتقل شد روی صفحه دلها؛ روی صفحه دلها آن چنان حک شد که دیگر محو شدنی نیست. (۲۹۶)

۲۸۷- ثبت پیام در قلوب اهل ایمان

امام حسین پیام خونین خودش را روی صفحه لرزان هوا ثبت کرد، ولی چون تواءم با خون و رنگ قرمز بود. در دلهای حک شد امروز شما میلیونها افراد از عرب و عجم را می بینید که پیام امام حسین را می دانند: ﴿انی لا اری الموت الا سعادة و الحیاه مع الظالمین الا برما﴾. آنجا که آدم می خواهد زندگی بکند ننگین، آنجا که می خواهد زندگی بکند با ظالم و ستمگر، آنجا که می خواهد زندگی فقط برایش نان خوردن و آب نوشیدن و خوابیدن باشد و زیر بار ذلت ها رفتن، مرگ هزاران بار بر این زندگی ترجیح دارد. این پیام شهید است. (۲۹۷)

۲۸۸- شعار محیی نه مخدر!

شعارهای ابا عبدالله، شعارهای احیای اسلام است؛ این است که: چرا بیت المال مسلمین را یک عده به خودشان اختصاص داده اند؟ چرا حلال خدا را

حرام، و حرام خدا را حلال می کنند؟ چرا مردم را دو دسته کرده اند، مردمی که فقیر فقیر و دردمند، و مردمی که از پر خوری نمی توانند از جایشان بلند شوند؟ در بین راه در حضور هزار نفر لشکریان حر، آن خطبه معروف را خواند که طی آن، حدیث - پیغمبر - را روایت کرد، گفت: پیغمبر چنین فرموده است: اگر زمانی پیش بیاید که اوضاع چنین بشود، بیت المال چنان بشود، حلال خدا حرام و حرام خدا حلال بشود؛ اگر مسلمان آگاه اینها را بداند و سکوت کند، حق است بر خدا که چنین مسلمانی را به همانجا ببرد که آن ستمکاران را می برد، بنابر این، من احساس وظیفه می کنم، الا و انی احق من غیر؛ در چنین شرایطی من از همه سزاوارترم.

پس این است مکتب عاشورا و محتوای شعارهای عاشورا. شعارهای ما در مجالس، در تکیه ها، و در دسته ها باید محیی باشد، نه مخدر؛ باید زنده کننده باشد نه بی حس کننده، اگر بی حس کننده باشد، نه تنها اجر و پاداشی نخواهیم داشت، بلکه ما را از حسین علیه السلام دور می کند.

۲۱۹- شعار نشانگر خط مشی

از چیزهایی که ما در عاشورا زیاد می بینیم، مسئله شعار است، شعار ابا عبدالله، اصحاب ابا عبدالله و خاندان ابا عبدالله در این شهادها، مخصوصا خود ابا عبدالله علیه السلام گذشته از اینکه افراد خودشان را با یک رجز، با یک رباعی معرفی می کردند، گاهی جمله ای می گفتند که طی آنها نهضت خودشان را معرفی می نمودند و مسئله مهم این است. در تاریخ خیلی دیده می شود که گاهی مردمی، اجتماعی می کنند، در یک جا جمع می شوند برای مقصد و هدفی. یک وقت می بینند در خارج، با منظور و مقصود دیگری پخش می شود.

۲۹۰- دو نوع شعار عاشورا

ما در عاشورا دو نوع شعار می بینیم: یک نوع شعارهایی است که فقط معرف شخص است و بیش از این چیز دیگری نیست. لی شعارهای دیگری است که علاوه بر معرفی شخص، معرف فکر هم هست، معرف احساس هم هست، معرف نظر و ایده است؛ و اینها را ما در روز عاشورا زیاد می بینیم؛ هر دو نوع شعار را می بینیم.

۲۹۱- شعارهای تاریخی در کربلا

در کربلا جمله ای تاریخی زیاد گفته شده است که گذشته از اینکه از یک انسانیت کامل و ایمان خارق العاده و از یک حماسه پر شور حکایت می کند؛ چون این جمله ها با خون نوشته و ثبت شده است، ارزش دیگری دارد؛ و به علاوه از این شعارهای، به روح حسینی و ماهیت نهضت حسینی می توان پی برد:

۱- جمله های خود ابا عبدالله:

﴿الا وان الدعی ابن الدعی...﴾

هیئات منا الذله

الموت اولی من رکوب العار

الا ترون ان الحق لا يعمل به... لیرغب المؤمن من فی لقاء الله محقا.

الناس عبید دنیا و الدین لعق علی السنتم...﴾

﴿لا اعطیکم بیدی اعطاء الذلیل و لا اقر اقرار (افر فزاز) العبید...﴾

۲- جمله علی اکبر: ﴿اذا و الله لا نبالی. الحرب قد بانت لها الحقائق...﴾

یا ابتا! هذا جری رسول الله...﴾

۳- جمله قاسم بن الحسین: الموت احلی عندی من العسل.

۴- جمله ابی الفضل:

یا نفس من بعد الحسین هونی فبعده لا کنت ان تکونی
۵- جمله مسلم بن عوسجه و جمله سعید بن عبدالله حنفی و جمله بشر بن
عمرو حضرمی.

۲۹۲- شعار احیای اسلام

شعارهای ابا عبدالله، شعار احیای اسلام است؛ این است که چرا بیت المال
مسلمین را یک عده به خودشان اختصاص داده اند؟ چرا حلال خدا را حرام، و
حرام خدا را حلال می کنند؟ چرا مردم را دو دسته کرده اند، مردمی فقیر فقیر و
دردمند، و مردمی که از پرخوری نمی توانند از جایشان بلند شوند؟

۲۹۳- اهمیت شعارهای ابا عبدالله

باید دید شعارهای حسین بن علی در روز عاشورا چیست؟ همین شعارها
بود که اسلام را زنده کرد، تشیع را زنده کرد و پایه دستگاه خلافت اموی را
چنان متزلزل کرد که چنانچه نهضت ابا عبدالله نبود، بنی عباس اگر پانصد سال
خلافت کردند، حزب اموی که به قول عبدالله علایینی و خیلی افراد دیگر با
برنامه آمده بود تا بر سرنوشت کشورهای اسلامی مسلط شود، شاید هزار سال
حکومت می کرد، با چه هدفی؟ هدف برگرداندن اوضاع به ما قبل اسلام، احیای
جاهلیت، ولی در زیر ستار و پرده اسلام شعارهای ابا عبدالله بود که این پرده ها
را پاره کرد و از میان برد.

۲۹۴- روح نهضت در شعار حسین

ابا عبدالله در روز عاشورا شعارهای زیادی داده است که در آنها روح نهضت
خودش را مشخص کرده که من برای چه می جنگم، چرا تسلیم نمی شوم، چرا
آمده ام که تا آخرین قطره خون خودم را بریزم؟ و متأسفانه این اشعار در میان

ما شیعیان فراموش شده و ما شعارهای دیگری به جای آنها گذاشته ایم که این شعارها نمی تواند روح نهضت ابا عبدالله را منعکس کند.

۲۹۵- شعار افتخار

شعارهای خود ابا عبدالله، خود داستان مفصلی است که همه آنرا نمی توانم برای شما عرض بکنم. ابا عبدالله در مقام افتخار، خیلی تکیه می کرد روی علی مرتضی. البته به اعتبار جدش هم افتخار می کرد، آنکه جای خود دارد، ولی مخصوصا به پدرش علی مرتضی افتخار می کرد، با اینکه آنها که در آنجا بودند دشمنان علی بودند، ولی مدعی بودند که ما امت پیغمبر هستیم. امام حسین کوشش داشت که افتخارش را به علی مرتضی رسما بیان کرده باشد.

۲۹۶- شعارهای عجیب امام حسین علیه السلام

شعارهایی که اصحاب ابا عبدالله می دادند، شعارهای عجیبی است. حادثه کربلا طوری وقوع پیدا کرده که انسان فکر می کند اصلا این صحنه را عمدا آنچنان ساخته اند که همیشه فراموش نشدنی باشد. عجیب هم هست! ابا عبدالله گاهی شعار معرفی خودش را می داد:

انا الحسن بن علی الیست ان لا انتنی
احمى عیالات الی امضی علی دین النبى ^(۲۹۸)

۲۹۷- شعارهای گوناگون

شعارهای ایشان (امام حسین علیه السلام) با آهنگهای مختلف است. وقتی که در میدان جنگ تنها می ایستاد، شعارهای بلند می داد، شعاری می خواند که با وزن طولانی بود:

انا ابن علی الطهر من آل هاشم کفانی بهذا مفخرا حین افخر ^(۲۹۹)

اما وقتی که حمله می کرد، شعارهای حمله ای می داد مثل: الموت اولی من رکوب العار یا همان شعری که قبلا خواندم.
شجاعت و قوت قلبی که ابا عبدالله در روز عاشورا از خود نشان داد، همه (شجاعان) را فراموشاند. این سخن راویان دشمن است.

۲۹۸- شعارهای احیا کننده

این است مکتب عاشورا و محتوای شعارهای عاشورا. شعارهای ما در مجالس، در تکیه ها و در دسته ها باید محیی باشد، نه مخدر؛ باید زنده کننده باشد نه بی حس کننده. اگر بی حس کننده باشد، نه تنها اجر و پاداشی نخواهد داشت، بلکه ما را حسین علیه السلام دور می کند.

۲۹۹- محبت نهایی به حسین بن علی علیه السلام

این اشک برای حسین ریختن خیلی اجر دارد، امام به شرط اینکه حسین آنچنان که هست در دل ما وارد بشود ان للحسن محبه مکنونه فی قلوب المؤمنین. اگر در دلی ایمان باشد، نمی تواند حسین را دوست نداشته باشد، چون حسین مجسمهای است از ایمان.

۳۰۰- بالا رفتن ارزش

ما چه کنیم که ارزش پیدا کنیم، به خودمان ارزش بدهیم، قیمت خودمان را نزد خدا بالا ببریم، نزد پیغمبر بالا ببریم، آبروی خودمان را نزد سایر ملل جهان بالا ببریم، برای ما ارزش قائل شوند. ما چه کنیم؟ و هم اینکه چه کنیم که ارزش عزاداری حسین را بالا ببریم؟ اینکه شعارهای زنده و حسینی انتخاب کنیم نه نوجوان اکبر من که یک شعار پیره زنی است، یا: زینب مضطرم الوداع الوداع.

جواب این سوال را خداوند در قرآن داده است: ﴿کنتم خیر امه اخرجت للناس تاءمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر﴾^(۳۰۰) شما بهترین و با ارزش ترین مردم جهان هستید در پرتو این اصل مقدس: امر به معروف و نهی از منکر، تعاون اجتماعی، همدردی، همبستگی، احساس مسئولیت در مقابل جامعه اسلامی.^(۳۰۱)

۳۰۱- شعارهای احیاگر

عظمت ابا عبدالله چیز دیگری است او چیزی است، ما چیز دیگری، شعارهایی که در سینه های و نوحه سرایی ها می دهید، شعارهای حسینی باشد، بسیار بسیار خوب است. ائمه اطهار دستور می دادند افرادی که شاعر بودند نوحه خوان بودند، نوحه سرا بودند، بیایند برای آنها ذکر مصیبت بکنند؛ آنها شعر می خواندند و ائمه اطهار گریه می کردند. نوحه سرایی و سینه زنی و زنجیر زنی، من با همه اینها موافقم، ولی به شرط اینکه شعارها، شعارهای حسینی نیست. شعارهای حسینی شعارهایی است که از این تیپ باشد؛ فریاد می کند: ﴿الا ترون ان الحق لا یعمل به، و ان الباطل لا یتناهی عنه؟ لیرغب المؤمن فی لقاء الله محققاً﴾ مردم! نمی بینید که به حق عمل نمی شود و کسی باطل روگردان نیست؟ در چنین شرایطی، مؤمن (نگفت حسین یا امام) باید لقاء پروردگارش را بر چنین زندگی ای ترجیح بدهد.

یا ﴿لا اری الموت الا سعاده، و الحیاه مع الظالمین الا برماً﴾ (هر جمله اش سزاوار است که با آب طلا نوشته شود و در همه دنیا پخش گردد، و این باز هم کم است.) من مرگ را جز خوشبختی نمی بینم، من زندگی با ستمکاران را جز ملالت و خستگی نمی بینم.

مرا عار آید از این زندگی که سالار باشم کنم بندگی

شعارهای حسین علیه السلام شعارهای محیی بود: ﴿یا ایها الذین آمنوا استجبوا لله
وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم﴾

۳۰۲- شعار حسین

شعار حسین در روز عاشورا از این تیپ است. آقایان سردسته ها که برای
دسته های خود تان شعار می سازید، ببینید شعارهایتان با شعارهای حسین می
خواند یا نمی خواند

۳۰۳- عزت نفس حسینی علیه السلام

از شعارهای روز عاشورای حسین علیه السلام یکی این است:

الموت اولی من رکوب العار والغار اولی من دخول النار
تا آخرین لحظه ها عملش، حرکاتش، سکناش، سخنانش، تمام حق خواهی،
حق پرستی موجی از حماسه است. شب تاسوعا که برای آخرین بار به او
عرضه می دارند یا کشته شدن یا تسلیم! اظهار میدارد، ﴿والله لا اعطیکم بیدی
اعطاء الذلیل ولا افر فرار العبید﴾ به خدا قسم، که من هرگز نه دست ذلت به
شما می دهم و نه مثل بردگان فرار می کنم، مردانه مقاومت می کنم تا کشته
بشوم. آن ساعت های آخر، ابا عبدالله باز همان است باور نکنید که ابا عبدالله این
جمله را گفته باشد: ﴿اسقونی شربه من الماء فقد نشطت کبدی﴾ من که این
جمله را در جایی ندیده ام، حسین اهل این جور درخواستها نبود، بلکه او در
مقابل لشکر دشمن می ایستد و فریاد می کند: ﴿الا وان الدعی ابن الدعی قد رکز
بین اثنین بین السله و الذله و هیهات منا الذله یاعبی الله ذلک لنا و رسوله والمؤمنون
و حجور طابت و طهرت﴾ مردم کوفه! آن ناکس پسر ناکس، آن زنازاده پسر
زنازاده، امیر شما، فرمانده کل شما، آن کسی که شما به فرمان او آمده اید به من
گفته است که از این دو کار یکی را انتخاب کن: یا شمشیر، یا تن به ذلت دادن،

آیا من تن به ذلت بدهم؟ هیهات! که ما زیر بار ذلت برویم! ما تن خودمان را در جلوی شمشیرها قرار می دهیم، ولی روح خودمان را در جلوی شمشیر ذلت هرگز فرود نمی آوریم. خدای من که در راه رضای او قدم بر می دارم راضی نیست و می گوید نکن، پیغمبر که وابسته به مکتب او هستم، می گوید نکن، آن دامن هایی که من در آنها بزرگ شده ام، دامن علی که روی زانوی او نشسته ام به من می گویی تن به ذلت نده.

این جور حماسه است، اما نه یک حماسه شخصی یا قومی. در آن منیت نیست، در آن خود پرستی نیست، خدا پرستی است. در روز عاشورا حسین علیه السلام حد آخر مقاومت را هم می کند، دیگر وقتی است که به کلی توانایی از بدنش سلب شده است. یکی از تیراندازان ستمکار تیر زهر آلودی را به کمان می کند و به سوی ابا عبدالله می اندازد که در سینه ابا عبدالله می نشیند و آقا دیگر بی اختیار روی زمین می افتد، چه می گوید؟ آیا در دوره جنگیدن رویش را به سوی همان قبله ای که از آن هرگز منحرف نشده است می کند و می فرماید: ﴿رَضَا بِقَضَائِكَ وَتَسْلِيمًا لِمَرْكٍ وَلَا مَعْبُودٍ سِوَاكَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ﴾ این است حماسه الهی، این است حماسه انسانی.

فصل دهم: مقایسه شرایط زمانی امام حسن علیه السلام با امام حسین علیه السلام

۳۰۴ - آیا امام حسین علیه السلام بر صلح اعتراض کرد؟

سؤال: آیا امام حسین هم صلحنامه را امضاء کرده اند یا خیر؟ و آیا ایشان به صلح امام حسین اعتراضی داشته اند یا خیر؟

جواب: من جایی ندیده ام که امام حسین هم صلحنامه را امضا کرده باشد، از باب اینکه ضرورتی نداشته که امام حسن امضا کند، چون امام حسین، آن وقت به عنوان یک نفر تابع بود و تسلیم امام حسن، و هر چه که امام حسن می کرد آنرا قبول داشت و متعهد بود حتی یک عده ای که با صلح امام حسن مخالف بودن آمدند نزد امام حسین که ما این صلح را قبول نداریم، آیا بیاییم با تو بیعت کنیم؟

فرمود: نه، هر چه برادرم امام حسن کرده من تابع همان هستم.

از نظر تاریخ مسلم این است که امام حسین صد در صد تابع صلح امام حسن بود،^(۳۰۲) یعنی کوچک ترین ابراز مخالفتی از امام حسین نسبت به این صلح ابراز نشده، و دیده نشده که جایی اعتراض کند که من با این صلح موافق نیستم، و بعد که ببیند امام حسن مصمم به صلح است تسلیم شود؛ نه هیچ اعتراضی از او دیده نشده است.^(۳۰۳)

۳۰۵ - شرایط زمان امام حسن و امام حسین

مسئله صلح امام حسن، هم در قدیم مورد سوال و پرسش بوده^(۳۰۴) و هم در زمانها بعد، و بالخصوص در زمان ما بیشتر این مسئله مورد سوال و پرسش است که چگونه شد که امام حسن علیه السلام با معاویه صلح کرد؟ مخصوصا که مقایسه ای به عمل می آید میان صلح امام حسن علیه السلام و معاویه و جنگیدن امام حسین با یزید و تسلیم نشدن او به یزید و ابن زیاد. به نظر می رسد برای کسانی

که زیاد در عمق مطلب دقت نمی کنند این دو روش متناقض است، و لهذا برخی گفته اند: اساسا امام حسن و امام حسین دو روحیه مختلف داشته اند و امام حسن طبعاً و جنساً صلح طلب بود، بر خلاف امام حسین که مردی شورشی اند و امام حسن طبع و جنساً صلح طلب بود، بر خلاف امام حسین که مردی شورشی و جنگی بود. بحث ما این است که آیا این که امام حسن قرار داد صلح با معاویه را امضا کرد و امام حسین به هیچ وجه حاضر به صلح و تسلیم نشد، ناشی از دو روحیه مختلف است که اگر فرض کنیم در موقع امام حسن، امام حسین قرار گرفته بود و به جای امام حسن، امام حسین می بود، سرنوشت چیز دیگری می بود و امام حسین تا قطره آخر خونس می جنگید و همین طور اگر در کربلا به جای امام حسین، امام حسن می بود جنگی واقع نمی شد و مطلب به شکلی خاتمه می یافت؟ یا این مربوط به شرایط مختلف است، شرایط در زمان امام حسن یک جور ایجاب می کرد، و در زمان امام حسین جور دیگری. برای اینکه راجع به شرایط مختلف بحث کنیم باید مبحثی را مطرح نماییم و معمولاً کسانی که بحث کرده اند وارد همین مبحث شده اند که شرایط زمان امام حسین با شرایط زمان امام حسین اختلاف داشت و واقعا مصلحت اندیشی در زمان امام حسن آنچنان ایجاب می کرد و مصلحت اندیشی در زمان امام حسین اندیشی این چنین، البته ما هم این مطلب را قبول داریم و بعد هم روی آن بحث می کنیم ولی قبل از آنکه این مطلب را بحث بکنیم یک بحث اساسی راجع به دستور اسلام در موضوع جهاد لازم است؛ چون هر دو بر می گردد به مسئله جهاد: امام حسن متارکه کرد و صلح نمود و امام حسین متارکه نکرد و صلح ننمود و جنگید. پس ما کلیات اسلام در باب جهاد را بیان می کنیم - که ندیده ایم کسانی که در باب صلح امام حسن بحث کرده اند این جهات را وارد شده

باشند - بعد وارد این مسئله می شویم که صلح امام حسن روی چه حسابی و جنگ امام حسین روی چه حسابی؟^(۳۰۵)

۳۰۶- چرا صلح، چرا جنگ؟

قضیه حکمیت هم همین طور است، چرا علی ولو اینکه خوارج هم بر او فشار آوردند، حاضر به حکمیت شد و جنگ را ادامه نداد؟ حداکثر این بود که کشته می شد، همین طور که پسرش امام حسین علیه السلام کشته شد؛ چنانکه می گوئیم: چرا پیغمبر در ابتدا نجنگید؟ حداکثر این بود که کشته بشود، همین طور که امام حسین کشته شد، یا می گوئیم چرا امیرالمؤمنین در ابتدای بعد از پیغمبر نجنگیدند؟ حداکثر این بود که کشته بشود، بسیار خوب، مثل امام حسین کشته می شد. آیا این سخن درست است یا نه؟ بعد هم می آیم به زمان امام حسن و صلح امام حسن. ائمه دیگر هم که تقریباً همه شان در حالی شبیه حال صلح امام حسن زندگی می کردند. این است که مسئله، تنها صلح امام حسن و جنگ امام حسن نیست، مسئله را باید کلی تر بحث کرد.^(۳۰۶)

۳۰۷- فرق شرایط زمانی دو امام

وارد شرایط زمان امام حسن و شرایط امام حسین بشویم، ببینیم که آیا دو جور شرایط بوده است که واقعه اگر امام حسن به جای امام حسین بود کار امام حسین را می کرد و اگر امام حسین به جای حسن بود کار امام حسن را می کرد یا نه؟ مسلم همین طور است. فقط نکته ای عرض بکنم و آن این که اگر کسی بپرسد آیا اسلام دین صلح است یا دین جنگ؟ ما چه باید جواب بدهیم؟ به قرآن رجوع می کنیم، می بینیم در قرآن، هم دستور جنگ رسیده و هم دستور صلح. آیات زیادی راجع به جنگ با کفار و مشرکین داریم: ﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا﴾^(۳۰۷) و آیات دیگری.

همچنین است در باب صلح: و ان جنحوا للسلام فاجنح لها. (۳۰۸) اگر تمایل به سلم و صلح نشان دادند، تو هم تمایل نشان بده. یک جا می فرماید: والصلح خیر: (۳۰۹) و صلح بهتر است. پس اسلام دین کدام یک است؟ اسلام نه صلح را به معنی یک اصل ثابت می پذیرد که در همه شرایط (باید) صلح و ترک مخاصمه (حاکم باشد) و نه در همه شرایط جنگ را می پذیرد و می گوید همه جا جنگ، صلح و جنگ در همه جا تابع شرایط است، یعنی تابع آن اثری است که از آن گرفته می شود. مسلمین چه در زمان پیغمبر، چه در زمان ما، در همه جا باید دنبال هدف خودشان باشند، هدفشان اسلام و حقوق مسلمین است، باید بینند که در مجموع شرایط و اوضاع حاضر، اگر با مبارزه و مقاتله بهتر و هدفشان می رسند، آن راه را پیش بگیرند، و اگر احیانا تشخیص می دهند که با ترک مخاصمه بهتر به هدفشان می رسند، آن راه را پیش بگیرند. اصلا این مسئله که جنگ یا صلح؟ هیچ کدامش درست نیست. هر کدام مربوط به شرایط خودش است. (۳۱۰)

۳۰۱- جایگاه صلح و جایگاه جنگ

ما خواستیم این طور بفهمیم که هم مواردی که جهاد را مشروع دانسته اند منطقی است و هم مواردی که صلح را مشروع دانسته اند، بعد که این را از نظر منطق قبول کردیم، آنوقت برویم دنبال ببینیم آیا کار امام حسن جایی بوده که باید جهاد بکند و صلح کرده، یا کار امام حسین جایی بوده که می بایست صلح بکند و جهاد کرده؟ (چون هر دو ستون در اسلام هست: ستون جهان و ستون صلح) یا اینکه نه، امام حسن در جایی صلح کرده که جایی صلح کردن بوده و امام حسین در جایی جهاد کرده که جای جهاد کردن بوده است همین طور امیرالمؤمنین و پیغمبر. در مورد آنها که دیگر قطعی است. راجع به پیغمبر

بالخصوص که دیگر بحث نیست؛ زیرا پیغمبر یک جا صلح کرده و در یک جا جنگ کرده است. (۳۱۱)

۳۰۹- تفاوت دو نوع کشته شدن

امام حسن در مسند خلافت بود و معاویه هم به عنوان یک حاکم، گواينکه تا آن وقت خودش، خودش را به عنوان خلیفه و امیرالمؤمنین نمی خواند؛ و به عنوان یک نفر طاغی و معترض در زمان امیرالمؤمنین قیام کرد، به عنوان اینکه من خلافت علی را قبول ندارم، به این دلیل که علی کشندگان عثمان را که خلیفه بر حق مسلمین بوده پناه داده است و حتی خودش هم در قتل خلیفه مسلمین شرکت داشته است، پس علی خلیفه بر حق مسلمین نیست. معاویه خودش به عنوان یک نفر معترض و به عنوان یک دسته معترض تحت عنوان مبارزه با حکومتی که بر حق نیست و دستش به خون حکومت پیشین آغشته است قیام کرد. تا آن وقت ادعای خلافت هم نمی کرد و مردم نیز او را تحت عنوان امیرالمؤمنین نمی خواندند؛ همین طور می گفت که ما یک مردمی هستیم که حاضر نیستیم از آن خلافت پیروی بکنیم.

امام حسن بعد از امیرالمؤمنین در مسند خلافت قرار می گیرد. معاویه هم روز به روز نیرومندتر می شود. به علل خاص تاریخی وضع حکومت امیرالمؤمنین در زمان خودش که امام حسن هم وارث آن وضع حکومت بود از نظر داخلی تدریجا ضعیف تر می شود به طوری که نوشته اند بعد از شهادت امیرالمؤمنین، به فاصله هجده روز که این هجده روز هم عبارت است از مدتی که خبر به سرعت رسیده به شام و بعد معاویه بسیج عمومی و اعلام آمادگی کرده است معاویه حرکت می کند برای فتح عراق، در اینجا وضع امام حسن یک وضع خاصی است، یعنی خلیفه مسلمین است که یک نیروی طاغی و یاغی علیه

او قیام کرده است. کشته شدن امام حسن در این وضع یعنی کشته شدن خلیفه مسلمین و شکست مرکز خلافت. مقاومت امام حسن در این وضع یعنی کشته شدن خلیفه مسلمین و شکست مرکز خلافت. مقاومت امام حسن تا سر حد کشته شدن نظیر مقاومت عثمان بود در زمان خودش، نه نظیر مقاومت امام حسین. امام حسین وضعش وضع یک معترض بود در مقابل حکومت موجود. (۳۱۲) اگر کشته می شد - که کشته هم شد - کشته شدنش افتخارآمیز بود همین طور که افتخارآمیز بود همین طور که افتخارآمیز بود به وضع موجود و به حکومت موجود و به شیوع فساد و به اینکه اینها صلاحیت ندارند و در طول بیست سال ثابت کردند که چه مردمی هستند؛ و روی حرف خودش هم آنقدر پافشاری کرد تا کشته شد. این بود که قیامش یک قیام افتخارآمیز و مردانه تلقی می شد و تلقی هم شد.

امام حسن وضعش از این نظر درست معکوس وضع امام حسین است. یعنی کسی است که در مسند خلافت جای گرفته است؛ دیگر معترض به او است، و اگر کشته می شد خلیفه مسلمین در مسند خلافت کشته شده بود، و این خودش یک مسئله ای است که حتی امام حسن هم از مثل این جور قضیه احتراز داشت که کسی در جای پیغمبر و در مسند خلافت پیغمبر کشته شود. چرا؟ فرمود: این احترام مکه است که از میان می رود. به هر حال مرا می کشند. چرا مرا در حرم خدا و در خانه خدا بکشند که هتک حرمت خانه خدا هم شده باشد؟!

ما می بینیم امیرالمؤمنین در وقتی که شورشیان در زمان عثمان شورش می کنند، فوق العاده کوشش دارد که خواسته های آنها انجام شود نه اینکه عثمان کشته شود. (این در نهج البلاغه هست) از عثمان دفاع می کرد، که خودش فرمود: من اینقدر از عثمان دفاع کردم که می ترسم گنهکار باشم: خشیت ان

اکنون آتما. ^(۳۱۳) ولی چرا از عثمان دفاع می کرد؟ آیا طرفدار شخص عثمان بود؟ نه، آن دفاع شدیدی که می کرد، می گفت من می ترسم که تو خلیفه مقتول باشی. این برای عالم اسلام ننگ است که خلیفه مسلمین را در مسند خلافت بکشند؛ بی احترامی است به مسند خلافت. این بود که می گفت: اینها خواسته های مشروعی دارند، خواسته های اینها را انجام بده، بگذار اینها برگردند بروند. از طرف دیگر امیرالمؤمنین نمی خواست به شورشیان بگوید کار نداشته باشید، حرف های حق خودتان را نگویند، حالا که این سرسختی نشان می دهد، پس شما بروید در خانه هایتان بنشینید که قهرا دست خلیفه بازتر باشد و بر مظالمش افزوده شود، این حرف را هم البته نمی زد و نباید هم می گفت، اما این را هم نمی خواست که عثمان در مسند خلافت کشته شود، و آخرش هم علی رغم تمایل امیرالمؤمنین (این امر واقع شد.)

پس اگر امام حسن مقاومت می کرد. نتیجه نهاییش آنطور که ظواهر تاریخ نشان می دهد کشته شدن بود، اما کشته شدن امام و خلیفه در مسند خلافت، ولی کشته شدن امام حسین کشته شدن یک نفر معترض بود. این یک تفاوت شرایط زمان امام حسین علیه السلام با شرایط زمان امام حسین علیه السلام.

تفاوت دومی که در کار بود این بود که درست است که نیروهای عراق یعنی نیروهای کوفه ضعیف شده بود، اما این نه بدان معنی است که به کلی از میان رفته بود، و اگر معاویه همین طور می آمد یکجا فتح می کرد، بلا تشبیه آن طور که پیغمبر اکرم مکه را فتح کرد، به آن سادگی و آسانی؛ با اینکه بسیاری از اصحاب امام حسن به حضرت خیانت کردند و منافقین زیادی در کوفه پیدا شده بودند و کوفه یک وضع ناهنجاری پیدا کرده بود که معلول علل و حوادث تاریخی زیادی بود.

یکی از بلاهای بزرگی که در کوفه پیدا شد، مسئله پیدایش خوارج بود که خود خوارج از امیرالمؤمنین معلول آن فتوحات بی بند و بار می دانند، آن فتوحات پشت سر یکدیگر بدون اینکه افراد یک تعلیم و تربیت کافی بشوند که در نهج البلاغه هست: مردمی که تعلیم و تربیت ندیده اند، اسلام آشنا نیستند، آمده اند در جمع مسلمین، تازه از دیگران هم بیشتر ادعای مسلمانی می کنند.

به هر حال، در کوفه یک چند دستگی پیدا شده بود. این جهت را همه اعتراف داریم که دست کسی که پایبند به اصول اخلاق و انسانیت و دین و ایمان نیست بازتر است، از دشت کسی که پایبند این جور چیزهاست. معاویه در کوفه یک پایگاه بزرگی درست کرده بود که با پول ساخته بود، جاسوس هایی که مرتب می فرستاد به کوفه، از طرفی پولهای فراوانی پخش می کردند و وجدان های افراد را می خریدند و از طرف دیگر شایعه پراکنی های زیادی می کردند و روحیه ها را خراب می نمودند، اینها همه به جای خود، در عین حال اگر امام حسن ایستادگی می کرد یک لشکر انبوه در مقابل معاویه بوجود می آورد، لشکری که شاید حداقل سی، چهل هزار نفر باشد، و شاید آنطور که در تواریخ نوشته اند تا صد هزار هم امام حسن می توانست لشکر فراهم کند که تا حدی برابری کند با لشکر جرار صد و پنجاه هزار نفری معاویه. نتیجه چه بود؟ در صفین امیرالمؤمنین که در آن وقت نیروی عراق بهتر و بیشتر هم بود، هجده ماه با معاویه جنگید، بعد از هجده ماه که نزدیک بود معاویه شکست کامل بخورد، آن نیرنگ قرآن سر نیزه بلند کردن را اجرا کردند. اگر امام حسن می جنگید، یک جنگ چند ساله ای میان دو گروه عظیم مسلمین شام و عراق رخ می داد و چندین ده هزار نفر مردم از دو طرف تلف می شدند، بدون آنکه یک نتیجه نهایی در کار باشد. احتمالاً اینکه بر معاویه پیروز می شدند. آن طور که شرایط تاریخ

نشان می دهد نیست، و احتمالا بیشتر این است که در نهایت امر شکست از آن امام حسن باشد. این چه افتخاری بود برای امام حسن که بیاید دو سه سال جنگی بکند که در این جنگ از دو طرف چندین ده هزار و شاید متجاوز از صد هزار نفر آدم کشته بشوند و نتیجه نهاییش یا خستگی دو طرف باشد که بروند سر جای خودشان، و یا مغلوبیت امام حسین و کشته شدنش در مسند خلافت. اما امام حسین بک جمعیتی دارد که همه آن هفتاد و دو نفر است، تازه آنها را هم مرخص می کنند تا کشته می شوند، یک کشته شدن صد در صد افتخارآمیز. پس این دو تفاوت عجالتا در کار هست: یکی اینکه امام حسن در مسند خلافت بود و اگر کشته می شد، خلیفه در مسند خلافت کشته شده بود، و دیگر اینکه نیروی امام حسن یک نیرویی بود که کم و بیش با نیروی معاویه برابری می کرد و نتیجه شروع این جنگ این بود که مدتها ادامه پیدا کند و افراد زیادی از مسلمین کشته شوند بدون اینکه یک نتیجه نهایی صحیحی به دنبال داشته باشد. (۳۱۴)

۳۱۰- سه عامل اساسی قیام

امام حسن و امام حسین در سایر شرایط نیز خیلی با یکدیگر فرق داشتند. سه عامل اساسی در قیام امام حسین دخالت داشته است. هر کدام از این سه عامل را که ما در نظر بگیریم می بینیم در زمان امام حسن به شکل دیگر است. عامل اول که سبب قیام امام حسین شد این بود که حکومت ستمکار وقت از امام حسین بیعت می خواست: ﴿خذا الحسین بالبیعه اخذا شدیدا لیس فیه رخصه﴾ حسین را بگیر برای بیعت، محکم بگیر، هیچ گذشت هم نباید داشته باشی، حتما باید بیعت کند.

از امام حسین تقاضای بیعت می کردند. از نظر این عامل، امام حسین جوابش فقط این بود: نه، بیعت نمی کنم، و نکرد. جوابش منفی بود. امام حسن چطور؟ آیا وقتی که قرار شد با معاویه صلح کند، معاویه از امام حسن تقاضای بیعت کرد که تو بیا با من بیعت کن؟ (بیعت یعنی قبول خلافت) نه، بلکه جزو موارد صلح بود که تقاضای بیعت نباشد و ظاهراً احدی از مورخین هم ادعا نکرده است که امام حسن آمده باشد یا معاویه بیعت کرده باشد ابداً صحبت بیعت در میان نیست. بنابراین مسئله بیعت که یکی از عواملی بود که امام حسین را وادار کرد مقاومت شدید بکند، در جریان کار امام حسن نیست.

عامل دوم قیام امام حسین دعوت کوفه بود به عنوات یک شهر آماده. مردم کوفه بعد از اینکه بیست سال حکومت معاویه را چشیدند و زجرهای معاویه را دیدند و مظالم معاویه را تحمل کردند، واقعه بیتاب شده بودند که حتی می بینید بعضی^(۳۱۵) معتقدند که واقعا در کوفه یک زمینه صدرصد آماده ای بود و یک جریان غیر مترقب اوضاع را دگرگون کرد. مردم کوفه هجده هزار نامه می نویسند برای امام حسین و اعلام آمادگی کامل می کنند حال که امام حسین آمد و مردم کوفه یاری نکردند، البته همه می گویند: پس زمینه کاملاً آماده نبوده؛ ولی از نظر تاریخی اگر امام حسین به آن نامه ها ترتیب اثر نمی داد، مسلم در مقابل تاریخ محکوم بود، می گفتند یک زمینه بسیار مساعدی را از دست داد؛ و حال آنکه در کوفه امام حسن اوضاع درست برعکس بود، یک کوفه خسته و ناراحتی بود، یک کوفه متفرق و متشتتی بود، یک کوفه ای بود که در آن هزار جور اختلاف عقیده پیدا شده بود، کوفه ای بود که ما می بینیم امیرالمؤمنین در روزهای آخر خلافتش مکرر از مردم کوفه و از عدم آمادگیشان شکایت می کند و همواره می گوید: خدایا! مرا از میان این مردم ببر و بر اینها حکومتی مسلط

کن که شایسته آن هستند، تا بعد اینها قدر حکومت مرا بدانند اینکه عرض می کنم کوفه آماده یعنی بر امام حسین اتمام حجتی شده بود، نمی خواهم مثل بعضی ها بگویم کوفه یک آمادگی واقعی داشت و امام حسین هم واقعه روی کوفه حساب می کرد، نه، اتمام حجت عجیبی بر امام حسین شد که فرضاً هم زمینه آماده نباشد، او نمی تواند آن اتمام حجت را نادیده بگیرد (۳۱۶)

عامل سومی که در قیام امام حسین وجود داشت، عامل امر به معروف و نهی از منکر بود، یعنی قطع نظر از اینکه از امام حسین بیعت می خواستند و او حاضر نبود بیعت کند، و قطع نظر از اینکه مردم کوفه از او دعوت کرده بودن و اتمام حجتی بر امام حسین شده بود و او برای اینکه پاسخی وجود داشت که امام حسین تحت آن عنوان قیام کرد، یعنی اگر از او تقاضای بیعت هم نمی کردند، باز قیام می کرد و اگر مردم کوفه هم دعوت نمی کردند، باز قیام می نمود. آن مسئله چه بود؟ مسئله امر به معروف و نهی از منکر. (۳۱۷)

۳۱۱- مقایسه وضعیت امام حسن علیه السلام با امام حسین علیه السلام

وقتی که ما وضع امام حسن علیه السلام را با وضع امام حسین علیه السلام مقایسه می کنیم، می بینیم که اینها از هیچ جهت قابل مقایسه نیستند. جهت آخری که خواستم عرض بکنم این است که امام حسین یک منطق بسیار رسا و یک تیغ برنده داشت. آن چه بود؟ ﴿من رای سلطانا جائرا مستحلا لحرام الله... کان حقا علی الله ان یدخله مدخله...﴾ اگر کسی حکومت ستمگری را ببیند که چنین و چنان کرده است و سکوت بکند، در نزد پروردگار گناهکار است.

امام برای امام حسن این مسئله هنوز مطرح نیست، برای امام حسن حداکثر این مطرح است که اگر اینها بیایند، بعد از این چنین خواهند کرد. اینکه اگر

بیابند بعد از این چنین می کنند. غیر از این است که یک کاری کرده اند و ما الان سند و حجتی در مقابل اینها بالفعل داریم.

این است که می گویند صلح امام حسن زمینه را برای قیام امام حسین فراهم کرد. لازم بود که امام حسن یک مدتی کناره گیری بکند تا ماهیت اموی ها که بر مردم مخفی و مستور بود آشکار شود تا قیامی که بناست بعد انجام گیرد، از نظر تاریخ قیام موجهی باشد. پس از همین قرار داد صلح که بعد معلوم شد معاویه پایبند این مواد نیست، عده ای از شیعیان به امام حسن عرض کردند، دیگر الان این قرار داد صلح کائن لم یکن است. و راست هم می گفتند؛ زیرا معاویه آنرا نقض کرد و بنابر این شما بیابید قیام کنید.

فرمود: نه، قیام برای بعد از معاویه، یعنی کمی بیش از این باید به اینها مهلت داد تا وضع خودشان را خوب روشن کنند، آن وقت وقت قیام است معنی این جمله این است که اگر امام حسن تا بعد از معاویه زنده می بود و در همان موقعی قرار می گرفت که امام حسین قرار گرفت قطعا قیام می کرد. بنابراین از نظر هر سه عاملی که انگیزه های صحیح و مشروع و جدی قیام امام حسین بود، وضع امام حسن با وضع امام حسین کاملا متفاوت و متغایر بود.

از او تقاضای بیعت می کردند و از این بیعت نمی خواستند. (خود بیعت کردن یک مسئله ای است.) برای امام حسین از ناحیه مردم کوفه اتمام حجت شده بود و مردم می گفتند کوفه دیگر بعد از بیست سال بیدار شده است. کوفه بعد از بیست سال معاویه غیر از کوفه قبل از بیست سال است، اینها دیگر قدرشناس علی شده اند، قدر شناس امام حسن شده اند، قدرشناس امام حسین شده اند، نام امام حسین که در میان مردم کوفه برده می شود اشک می ریزند، دیگر درختها میوه داده اند و زمین ها سرسبز شده است، بیا که آمادگی کامل است.

این دعوتها برای امام حسین اتمام حجت بود. برای امام حسن بر عکس بود، هر کس وضع کوفه را مشاهده می کرد و می دید کوفه هیچ آمادگی ندارد. مسئله سوم مسئله فساد عمل حکومت است (فساد حاکم را عرض نمی کنم، فساد عمل حکومت مطلب دیگری است). معاویه هنوز در زمان امام حسن دست بکار نشده است تا ماهیتش آشکار گردد، و تحت عنوان امر به معروف و نهی از منکر زمینه ای برای قیام باشد، یا به اصطلاح تکلیفی بالفعل به وجود آید، ولی در زمان امام حسین صددرصد این چنین بود. ^(۳۱۸)

۳۱۲- صلح موقت امام حسن

پس از معاویه حکومت متعلق له حسن است و اگر برای او حادثه ای پیش آمد متعلق به حسین. این جمله مفهومی این است که این صلح یک مدت موقتی دارد، نه اینکه امام حسن گفت دیگر ما گذشتیم و رفتیم، این تو و این خلافت، تا هر وقت هر کار می خواهی بکن، نه، تا معاویه هست، این صلح تا زمان معاویه است، شامل بعد از زمان معاویه نمی شود، پس معاویه حق ندارد برای بعد از زمان خودش توطئه ای بچیند؛ و معاویه حق ندارد کسی را به جانشینی خود انتخاب کند. ^(۳۱۹)

۳۱۳- مقایسه ناصحیح شرایط دو امام

به نظر نمی رسد که در صلح امام حسن، در آن شرایطی که امام حسن می زیست ایرادی باشد، و مقایسه کردن میان صلح امام حسن در مسند خلافت با قیام امام حسین به عنوان یک معترض، با این همه اختلافات دیگری که عرض کردم مقایسه صحیحی نیست، یعنی به نظر این جور می رسد که اگر امام حسن در آن وقت نبود و بعد از شهادت امیرالمؤمنین امام حسین خلیفه شده بود، قرار

داد صلح امضا می کرد، و اگر امام حسن تا بعد از معاویه زنده بود، مثل امام حسین قیام نمی کرد، چون شرایط مختلف بوده است. (۳۲۰)

فصل یازدهم: مقایسه مقتضیات و شرایط زمان امام حسین علیه السلام با سایر

ائمه

۳۱۴ - اوج مظلومیت امام حسین

﴿السلام عليك يا ابا الحسن، السلام عليك يا امير المؤمنين﴾ تو و اولاد تو چقدر مظلوم بودید. من نمی دانم آقا امیرالمؤمنین علیه السلام مظلوم تر است یا فرزند بزرگوارش ابا عبدالله الحسین؟ همان طوری که بیکر علی از شر دشمن راحتی ندارد، بدن فرزند عزیزش حسین هم از سر دشمن آسایش ندارد، و شاید به همین جهت است که فرمودند: لا یوم کیومک یا ابا عبدالله؛ هیچ روزی مانند روز فرزند من حسین نیست. امام حسین، بدن علی علیه السلام را مخفی کرد. چرا؟ برای اینکه به بدن علی جسارت نشود، اما وضع کربلا طور دیگری بود. امام زین العابدین علیه السلام قدرت پیدا نکرد که بدن حسین را بعد از شهادت فوراً مخفی کند، نتیجه اش همان شد که نمی خواهم نام ببرم. آن شخص گفت:

لباس کهنه چه حاجت که زیر سم ستور تنی نماند که پوشنده جامه بر بدنش ^(۳۲۱)

۳۱۵ - مقایسه روش امام حسین با سایر ائمه

این سخن به میان می آید که سایر ائمه چرا شهید شدند؟ آنها که تاریخ نشان نمی دهد که در مقابل دستگاه های جور زمان خودشان قیام کرده و شمشیر کشیده باشند. آنها که ظاهراً سیره شان نشان می دهد که روششان با روش امام حسین متفاوت بوده است. بسیار خوب امام حسین شهید شد، چرا امام حسن شهید بشود؟ چرا امام سجاد شهید بشود؟ چرا امام باقر و امام صادق و امام کاظم شهید بشوند؟ و همین طور سایر ائمه. جواب این است: اشتباه است. اگر ما خیال بکنیم روش سایر ائمه با روش امام حسین در این جهت اختلاف و تفاوت داشته است. برخی این طور خیال می کنند، می گویند: در میان ائمه، امام حسین

بنایش بر مبارزه با دستگاه جور زمان خود بود، ولی سایر ائمه این اختلاف را داشتند که مبارزه نمی کردند. (۳۲۲)

۳۱۶- دستور الهی

حدیث صحیحی است در کافی به سند بسیار معتبر از ضریس کنانی، گوید که: حمرا بن اعین شیبانی به امام باقر عرض کرد: قربانت گردم! ملاحظه می فرمایید آنچه را در زندگی امیرالمؤمنین علیه السلام و حسنین علیهم السلام واقع شد از خروج و نهضت و جهاد فی سبیل الله و آنچه بدان گرفتار شدند از کشته شدن به دست جباران و مغلوبیت و آنچه بر سرشان آمد تا بالاخره کشته شدند و مغلوب گشتند؟

حضرت فرمود: آنچه شد البته خدای تعالی برای ایشان مقدر ساخته بود و سپس آنرا اجرا کرده و امضاء آنرا نموده و حتمی ساخته بود و سپس آنرا اجرا کرد، و قیام علی و حسن و حسین علیهم السلام فبتقدم علم ذلک الیهم من رسول الله با سابقه علم و دستوری که از رسول خدا به آنها رسیده بود، و هر امامی که سکوت کرد از روی علم و دستور بود.

۳۱۷- مقایسه شرایط زمانی دو امام

زمان حضرت صادق با زمان امام حسین از زمین تا آسمان تفاوت داشت. زمان امام حسین یک دوره اختناق کامل بود و لهذا از امام حسین؛ در تمام مدت امامت ایشان، آن چیزی که به صورت حدیث نقل شده ظاهراً از پنج شش جمله تجاوز نمی کند.

بر عکس، در زمان امام صادق در اثر همین اختلافات سیاسی و همین نهضت‌های فرهنگی آن چنان زمینه ای فراهم شد که نام چهار هزار شاگرد برای حضرت در کتب ثبت شده. لهذا اگر فرض کنیم در صورتی که فرضش هم غلط

است) که حضرت صادق در زمان خودش از نظر سیاسی در همان شرایطی بود که امام حسین بود در صورتی که این طور هم نیست از یک جهت دیگر یک تفاوت زیاد میان موقعیت حضرت صادق و موقعیت امام حسین بود. امام حسین که البته بر شهادتش آثار زیادی بار است اگر شهید نمی شد چه بود؟ یک وجود معطل در خانه و در به رویش بسته؛ ولی امام صادق اگر فرض هم کنیم که شهید می شد و همان نتایج امام حسین بر شهادت او بار بود، ولی در شهید نشدنش یک نهضت علمی و فکری را در دنیای اسلام رهبری کرد که در سرنوشت تمام دنیای اسلام نه تنها شیعه مؤثر بوده است. (۳۲۳)

۳۱۸- علت سکوت و قیام امامان

در آنجا می خواهیم مقداری درباره مشخصات و خصوصیات عصر امام صادق و فعالیت‌هایی که امام از نظر اسلامی در عهد خودشان کردند صحبت کنیم که اگر امام حسین هم در این زمان می بودند، قطعه به همین شکل عمل می کردند؛ و این زمان با زمان امام حسین چه تفاوتی داشت البته عرض کردم صحبت این نیست که زمینه حکومت فراهم بود و امام اقدام نکرد، صحبت این است که چرا امام خودش را به کشتن نداد؟ (۳۲۴)

۳۱۹- اوضاع جهان اسلام در زمان دو امام

شهادت امام حسین در سال ۶۱ هجری است و وفات امام صادق در سال ۱۴۸، یعنی وفات‌های این دو امام هشتاد و منظور نشود!!! هفت سال با یکدیگر تفاوت دارد. بنابر این باید گفت: عصرهای این دو امام در همین حدود هشتاد و هفت سال با همدیگر فرق دارد. در این مدت اوضاع دنیای اسلامی فوق العاده دگرگون شد. در زمان امام حسین یک مسئله بیشتر برای دنیای اسلام وجود نداشت که همان مسئله حکومت و خلافت بود، همه عوامل را همان حکومت و

دستگاه خلافت تشکیل می داد، خلافت به معنی همه خلافت به معنی همه چیز بود و همه چیز به معنی خلافت؛ یعنی آن جامعه بسیط اسلامی که به وجود آمده بود به همان حالت بساطت خودش باقی بود، بحث در این بود که آن کسی که زعیم امر است کی باشد؟ و به همین جهت دستگاه خلافت نیز بر جمیع شؤون حکومت نفوذ کامل داشت. معاویه یک بساط دیکتاتوری عجیب و فوق نفس کشیدن به کسی نمی داد. اگر مردم می خواستند چیزی را برای یکدیگر نقل کنند، بر خلاف سیاست حکومت بود، امکان نداشت، و نوشته اند که اگر کسی می خواست حدیثی را برای دیگری نقل کند که آن حدیث در فضیلت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بود، تا صد در صد مؤمن و مطمئن نمی شد که او موضوع را فاش نمی کند، نمی گفت، می رفتند در صندوقخانه ها و آن را بازگو می کردند وضع عجیبی بود. در همه نماز جمعه ها امیرالمؤمنین را لعن می کردند، در حضور امام حسن و امام حسین، امیرالمؤمنین را بالای منبر در مسجد پیغمبر لعن می کردند، و لهذا ما می بینیم که تاریخ امام حسین نمی دهد، هیچ کس یک خبری، یک حدیثی، یک جمله ای، یک مکالمه ای، یک خطبه ای، یک خطابه ای، یک ملاقاتی را نقل نمی کند. اینها را در یک انزوای عجیبی قرار داده بودند که اصلا کسی تماس هم نمی توانست با آنها بگیرد. امام حسین با آن وضع اگر پنجاه سال دیگر هم عمر می کرد باز همین طور بود یعنی سه جمله هم از او نقل نمی شد، زمینه هر گونه فعالیت گرفته شده بود. ^(۳۲۵)

۳۲۰- اگر امام صادق نبود...

یعنی چه زمینه هایی برای امام صادق فراهم بود که برای سیدالشهداء فراهم نبود؟ سیدالشهداء یا باید تا آخر عمر در خانه بنشیند، آب و نانی بخورد و برای خدا عبادت کند و در واقع زندانی باشد، و یا کشته شود، ولی برای امام صادق

این جور نبود که یا باید کشته شود و یا در حال انزوا باشد، بلکه این طور بود که یا باید کشته شود و یا از شرایط مساعد محیط حداکثر بهره برداری را بکند ما این مطلب را که ائمه بعد آمدند و ارزش قیام امام حسین را ثابت و روشن کردند درک نمی کنیم. اگر امام صادق نبود، امام حسین نبود، همچنان که اگر امام حسین نبود امام صادق نبود؛ یعنی اگر امام صادق نبود، ارزش نهضت امام حسین هم روشن و ثابت نمی شد در عین حال امام صادق متعرض امر حکومت و خلافت نشد، ولی همه می دانند که امام صادق با خلفا کنار هم نیامد، مبارزه مخفی می کرد، نوعی جنگ سرد در میان بود، معایب و مثالب و مظالم خلفا، همه به وسیله امام صادق در دنیا پخش شد، لهذا منصور تعبیر عجیبی درباره ایشان دارد. می گوید: هذا الشجی معترض فی الحلق... جعفر بن محمد مثل یک استخوان است در گلوی من، نه می توانم بیرونش بیاورم و نه می توانم تحملش کنم، چون واقعه اطلاع دارم که این مکتب بی طرفی که او انتخاب کرده علیه ما است؛ زیرا به دست نمی آورم. آری این تعبیر از منصور است: استخوان گیر کرده در گلو، نه می توانم بیرونش بیاورم و نه می توانم فرویش ببرم. (۳۲۶)

۳۲۱- شدیدترین نوع امر به معروف

قرآن می فرماید: ﴿یتلو علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه﴾
 ایضا می فرماید: ﴿لیقوم الناس بالقسط﴾ ایضا می فرماید: ﴿انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا و داعیا الی الله باذنه﴾ ائمه اطهار امر به معروف و نهی از منکر می کردند شدیدترین آن قیام حسینی بود. ثانیاً به نشر علم می پرداختند. نمونه اش مکتب امام صادق بود. (۳۲۷)

۳۲۲- عصر امام حسین علیه السلام

کسانی که روح و عقل و فکر مستقیمی داشته باشند، جبهه شناس باشند و بتوانند مقتضیات هر عصر و زمانی را درک کنند که چگونه مصالح اسلامی اقتضا می کند که یک وقت مثل زمان سید الشهداء علیه السلام نهضت آنها شکل قیام بسیف به خود بگیرد و یک زمان مثل زمان امام صادق علیه السلام شکل تعلیم و ارشاد و توسعه تعلیمات عمومی و تقویت مغزها و فکرها پیدا کند و یک وقت شکل دیگر. (۳۲۸)

۳۲۳- اهمیت زیارت حضرت سید الشهداء

می بینید که از امام سوال می کنند که: زیارت امام حسین چطور است؟ می گوید مستحب است. از یک امام دیگر یا از همان امام در زمان دیگر همین سوال را کرده اند، یا گفته واجب است و یا به عبارتی گفته مفهوم وجوب داشته، (مثلا گفته است) حتما باید چنین کنید، مبادا ترک کنید. باز ممکن است یک وقت دیگری سوال کرده باشد، اساسا بی تفاوت نشان داده باشد (و مثلا فرموده باشد) حالا ضرورتی ندارد می خواهی برو، می خواهی نرو.

یک آدم ساده می گوید: جواب های متناقض داده این! یک جا حتی گفته اند رفتنش شرایط عادی بود؟ بدیهی است که خود زیارت قبر پیغمبر و امام و حتی همه اولیاء و انبیاء از باب این که خاطره آنها را تجدید می کند، یک عامل تربیتی است و فی حد ذاته یک مستحب است، ولی همین مستحب یک وقت حرام می شود یک وقت واجب؛ مثلا در شرایط زمان متوکل قرار می گیرند که سختگیری، بسیار شدیدی است، توطئه است که رسم زیارت امام حسین باید ور بیفتند، اینجا ائمه تشخیص می دهند که باید با این طرز کار مبارزه کرد، و یک

مسئله جدید پیش می آید: مبارزه با طرح خلیفه وقت. در اینجا دستور می دهند: واجب است، واقعا هم واجب بوده...^(۳۲۹)

فصل دوازدهم: مقایسه نهضت امام حسین علیه السلام با سایر نهضتها و قیامها

۳۲۴ - تفاوت اصحاب معاویه و ابن زیاد

(عقد در کتاب ابو الشهداء ص ۱۲ می گوید: ﴿ان الذین انخذعوا او

تخادعوا... والاجام﴾

چند نکته در اینجا هست (فرق اصحاب معاویه و اصحاب ابن زیاد):

الف: بین اصحاب معاویه در صفین و اصحاب یزید در کربلا فوق بود؛ زیرا معاویه با یک نوع ظاهر سازی آنها را فریب داده بود و آنها را فریب داده بود و آنها خیال می کردند فقط برای انتقام خلیفه مظلوم می جنگند و هنوز پرده از روی مقاصد معاویه برداشته نشده بود بر خلاف عصر یزید و دوره یزید. و به همین دلیل در مبارزه علی علیه السلام و امام حسین با معاویه نفاق طرف آنقدر آشکار نبود که در مبارزه امام حسین آشکار بود. ولی مردم در طول این بیست سال تا این قدر عقب رفته بودند و به نظر نمی رسد که در دوره معاویه مردم در حادثه ای مثل کربلا از بنی امیه دفاع می کردند. پس بنی امیه مردم را به مقدار زیادی در این مدت عقب بردند.

ب - در قضیه معاویه و طلب ثار و انتقام که مردم به حرکت آمدند بی شک روح عصبیت و جاهلیت و میل و به خونخواهی و خونخواری که در طبیعت عرب بود و در جاهلیت به صورت های دیگری تظاهر می کرد، در این حادثه موجود بود و تظاهرش رنگ اسلامی داشت.

ج - معاویه در زمان خلافت خود کار مهمی کرد که همان چیز موجب زوال حکومت از بنی امیه شد و آن، موضوع ولی عهد قرار دادن یزید بود که اولاً یزید ناصالح ترین افراد بود و ثانیاً ولایت عهد درست درست بازی کردن و دست به دست کردن خلافت به صورت سلطنت بود و مخصوصاً معاویه در

زندگی خودش برای یزید بیعت گرفت. اساسا معاویه در سایر کارها نیز روش خلافت را تبدیل کرد به روش سلطنت، هر چند از زمان عثمان، بنی امیه خلافت را ملک خود می نامیدند.

د- عمل اعوان بنی امیه در کربلا منتهای قوس نزول اخلاق در امت اسلامی بود و از حادثه کربلا انتباه و صعود به آزادی و زیر بار نرفتن شروع شد. قیام مدینه و قیامهای کوفه و مخصوصا قیام عبدالله بن عقیل آزادی نمونه ای از آغاز تجلیات روحی اسلامی به شمار می رود. اعوان بنی امیه بعد از کربلا هم خست و دنائت خود را به خرج دادند، ولی شروع بیداری از حسین بن علی علیه السلام شد.

(۳۳۰)

۳۲۵- قیام صحنه عاشورا با سایر جنگ ها

یک وقت قیاس کردم و ظاهرا در حدود بیست و یک نوع پستی و ثامت در این جنایت دیدم و خیال هم نمی کردم در دنیا چنین جنایتی پیدا بشود که تا این اندازه تنوع داشته باشد، البته در تاریخچه جنگ های صلیبی، جنایتهای اروپایی ها خیلی عجیب است و اینکه جرات نمی کنم که بگویم حادثه کربلا از نظر زیادی جنایت نظیر ندارد، چون توجه من یکی به جنگ های صلیبی و جنایتهای اروپایی ها در اندلس اسلامی مرتکب شدند که آن هم عجیب است. تاریخ اندلس مرحوم آیتی را که دانشگاه چاپ کرده است بخوانید، کتابی است بسیار تحقیقی و آموزنده.

در این کتاب نوشته است: اروپایی ها به صد هزار زن و مرد و بچه اجازه دادند که هر جا می خواهند بروند، بعد که اینها راه افتادند، پشیمان شدند و شاید هم از اول حقه زدند که اجازه حرکت دادند، به هر حال تمام این صد هزار نفر را کشتند و سر بریدند شرقی هرگز از نظر جنایت به غربی نمی رسد. شما اگر در تمام تاریخ مشرق زمین بگردید، دو جنایت را حتی در دستگاه اموی پیدا نمی

کنید؛ یک آتش زدن زنده زنده، و دیگر قتل عام کردن زنان، ولی در تاریخ مغرب زمین این دو نوع جنایت فراوان دیده می شود. زن کشتن در تاریخ مغرب زمین یک امر شایعی است. هنوز هم باور نکنید که اینها روح انسانی داشته باشند. آنچه در ویتنام صورت می گیرد ادامه روحیه جنگ های صلیبی و جنگ های اندلس آنهاست. این کار که چند صد هزار نفر را زنده زنده در کوره آتش بگذارند، و لو این افراد جانی هم باشند، کار مشرق زمینی نیست و از عهده مشرق زمینی چنین جنایتی بر نمی آید. این کار از عهده مغرب زمینی قرن بیست بر می آید.

این جنایت که در صحرای سینا ده ها هزار سرباز را آب و نان ندهند تا از گرسنگی بمیرند، برای اینکه اگر اسیر بگیرند باید به آنها نان بدهند، فقط مال غربی است. شرقی این جور جنایت نمی کند. یهودی فلسطینی صد درجه شریف تر از یهودی غربی است. اگر مردم فلسطین یهودی های ملی اهل همان فلسطین بودن که این جنایت ها واقع نمی شد. این جنایت ها همه مال یهودی غربی است. به هر حال من جرات نمی کنم بگویم جنایتی مثل جنایت کربلا در دنیا وجود نداشته باشد. ولی می توانم بگویم در مشرق زمین وجود نداشته است.

(۳۲۱)

۳۲۶- ارزش یاران حسین علیهم السلام

طارق بن زیاد، در جنگ اسپانیا وقتی که اسپانیا را فتح کرد و کشتی های خود را از آن دماغه عبور داد، همین قدر که عبور داد، دستور داد که آذوقه به اندازه بیست و چهار ساعت نگه دارند و زیادتر از آن را هر چه هست آتش بزنند و کشتی ها را هم آتش بزنند. بعد سربازان و افسران را جمع کرد، اشاره کرد، به دریای عظیمی که در آنجا بود، گفت: ایها الناس! دشمن رو به روی شما و دریا پشت سر شماست. اگر بخواهید فرار کنید جز غرق شدن در دریا راه

دیگری ندارید، کشتی ای دیگر وجود ندارد. غذا هم - اگر بخواهید تبدیلی کنید - جز برای بیست و چهار ساعت ندارید، بعد از آن خواهید مرد، بنابراین نجات شما در زدن و از بین بردن دشمن است. غذای شما در چنگ دشمن است. راهی جز این ندارید. یعنی برایشان اجبار به وجود آورد. این سرباز اگر تا آخرین قطره خونس نجنگد چه بکند؟

امام امام حسین با اصحاب خودش بر ضد طارق بن زیاد عمل کرد. نگفت: دشمن اینجاست، از این طرف بروید شما را از بین می برد، از آن طرف هم بروید شما را نابود می کند. بنابر این راهی نیست غیر از اینکه روغن چراغ ریخته باید نذر امام زاده کرد! شما که به هر حال کشته می شوید، حالا که کشته می شوید، بیایید با من کشته شوید. آنگونه شهادت ارزش نداشت. حال که کشته می شوید، بیایید با من کشته شوید. آنگونه شهادت ارزش نداشت. یک سیاستمدار این جور عمل می کند. گفت: نه دریا پشت سرت است و نه دشمن رو به رویت. نه دوست تو را اجبار کرده است و نه دشمن. هر کدام را که می خواهی انتخاب کن، در نهایت آزادی. (۳۲۲)

۳۲۷- دو برگ سیاه و سفید در حادثه کربلا

﴿واذ قال ربك للملائكة اني جاعل في الارض خليفه قالوا اتجعل فيها من يفسد فيها ويسفك الدماء ونحن نسبح بحمدك ونقدس لك، قال اني اعلم ما لا تعلمون﴾ .

زندگی بشر مجموعه ای از تاریکی و روشنایی، زشتی و زیبایی، شر و خیر است. آنچه فرشتگان دیدند. جنبه تاریک فرزند آدم و آنچه خداوند اشاره کرد قسمتهای روشن آن بود که بر قسمت تاریکی بسی ترجیح دارد.

حادثه کربلا دارای دو ورق است: ورق سفید. از لحاظ ورق سیاه یک داستان جنایی است، داستانی خیلی تاریک و وحشتناک، و ما بعدا در حدود بیست

مظهر از بیرحمی و قساوت و دنائب و نامردمی (را که در این حادثه انجام شده) نشان خواهیم داد. از این جنبه در این داستان حداکثر بیرحمی و قساوت و سبیت دیده می شود.

از لحاظ ورق سفید، یک داستان ملکوتی است، یک حماسه انسانی است، مظهر آدمیت و عظمت و صفا و بزرگی و فداکاری است.

از لحاظ اول نام این قضیه فاجعه است و از لحاظ دوم قیاس مقدس. از لحاظ اول قهرمان داستان شمر است و این زیاد و حرمله و عمر سعد و... و از لحاظ دوم قهرمان داستان امام حسین است و ابی الفضل و علی الاکبر و امثال حبیب ابن مظهر، و زینب و ام کلثوم و ام وهب و امثال اینها.

از لحاظ اول این داستان ارزش آن را ندارد که بعد از هزار و سیصد و بیست و اند سال، با این عظمت، خاطره و ذکرایش تجدید بشود، وقت ها و پولها و اشکها و تأثرها و احساسات صرف آن بشود، نه از آن جهت که از داستان جنایی نمی توان استفاده کرد (زیر جنبه های منفی زندگی بشر نیز ممکن است آموزنده باشد. از لقمان پرسیدند: ادب از که آموختی؟ گفت: از بی ادبان) و نه از آن جنبه که این داستان را از جنبه جنایی چندان مهم نیست یا چندان آموزنده نیست.

ما قبلا ثابت کردیم که (این داستان) از این نظر مهم است و گفتیم که کشته شدن امام حسین بعد از پنجاه سال از وفات پیغمبر به دست مردمی مسلمان بلکه شیعه، معمای بسیار قابل توجهی است. بلکه از آن نظر جنبه جنایی قضیه ارزش این همه بزرگداشت ندارد که داستان جنایی در هر شکل و قیافه زیاد است، در قرون قدیم، قرون وسطی، قرون جدید، قرون معاصر زیاد بوده و هست. در حدود بیست سال پیش؛ یعنی در حدود سال های ۱۹۴۰ میلادی بود

که بمبئی بر شهری فرود آمد و شصت هزار نفر صغیر و کبیر و بی گناه تلف شد در شرق و غرب عالم داستان جنایی زیاد واقع شده و می شود، و (مثلاً) نادر یک قهرمان جنایی است. همچنین ابو مسلم، بابک خرم دین، جنگ های صلیبی، جنگ های اندلس مظهرهای بزرگی از جنایت بشرند.

این داستان از نظر دوم یعنی از لحاظ ورق سفیدی که دارد این همه ارزش را پیدا کرده است. از این جهت است که کم نظیر بلکه بی نظیر است؛ زیرا در دنیا افضل از امام حسین بوده است، اما صحنه ای مثل صحنه امام حسین برای آنها پیش نیامد. امام حسین رسماً اصحاب و اهل بیت خود را بهترین اصحاب و بهترین اهل بیت می شمرد.

لذا باید جنبه روشن و نورانی این داستان از آن جنبه که این داستان مصداق انی اعلم ما لا تعلمون است نه از آن جنبه که مصداق من یفسد فیها و یسفک الدماء است؛ از آن جنبه که حسین و زینب قهرمان داستانند نه از آن جنبه که عمر سعد و شمر قهرمان داستانند. (بررسی شود) (۳۳۳)

۳۲۸- تقدس امام حسین نسبت به سایر قیامها

چه چیزی سبب می شود که قیامی مقدس و پاک و عظیم و مورد احترام می شود تا آنجا که ملاک و معیار حرکت های دیگر و سکوت و سکونها می شود. مقدس می شود یعنی مردم به چشمی به آن نگاه می کنند که به امور مافوق مادی و مافوق طبیعی نگاه می کنند، عظیم و محترم می شود، در حدی که هیچ نهضتی با او قابل قیاس نیست، حداکثر تشبیه و پیروی است.

این قداست و اهمیت خارق العاده بعد از حدود چهارده قرن معلول سه جهت

است:

۱- قداست و تعالی و عظمت هدف که آنچه هدفی است حقیقت است نه منفعت خود، و لهذا مستلزم فداکار و قربان کردن منفعت است برای حقیقت، برای خدا، بدیهی است اگر کسی قیام کند برای اینکه به آب و نانی برسد، جاه و مقامی کسب کند، پول و ثروت و قدرتی تحصیل کند و به قول حنظله باد غیسی برای کسب مهتری و یا به قول ناسیونالیست ها برای تعصبات ملی و وطنی قیام کند، چنین قیامی مقدس نیست، بلکه از آن نظر که مستلزم وسیله قرار داده دیگران است محکوم است، خواه موفق شود و خواه شکست بخورد. چنین قیامی معامله و تجارت است که گاهی قیام ها مبارزه شخصی با شخص است به خاطر منافع، و به همین دلیل بی ارزش است. اینکه امام به تبعیت از پدر بزرگوارش می فرمود: ﴿اللَّهُمَّ اِنَّكَ اِنَّه لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنْ اِنْفِاسِ فِي سُلْطَانٍ...﴾ ناظر به این است که درد ما و آرزوی ما چه بوده است.

ولی اگر قیام و مبارزه، مبارزه شخصی با شخص نبود، مبارزه به خاطر منافع نبود، بلکه مبارزه با نوعی عقیده و نوعی رژیم مبتنی بر ظلم و فساد و شرکت و بت پرستی و برای رهایی بشریت از بردگی های اجتماعی و خطرناک تر اعتقادی، و بالاخره برای نجات بشریت از چنگال عفریت جهل و ضلالت و هیولای ظلم و استبداد و استثمار بود ﴿وَبَدَلْ مَهْجَتَهُ فَيْكُ لَيْسْتَنْقِذْ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ﴾ و به انگیزه امر خدا و تحصیل رضای حق بوده که ﴿اِنَّ صَلَاتِي وَ نَسْكَي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ بر اساس از خود گذشتی و فداکاری بود، و خلاصه اگر خالصا لوحه الله بود و هیچ منفعتی نداشت، بلکه منافع را به خاطر حقیقت به خطر انداخت؛ چنین مبارزه ای چون جلوه ای از روح حقیقت پرستی بشر است و بر ضد خود پرستی بشر است و چون مصداق انی اعلم ما لا تعلمون است، طبعا تقدس و تعالی و عظمت پیدا می کند، چنین

مبارزه ای مصداق هجرت الی الله و الی الرسول است که در حدیث آمده است. به عبارت دیگر یک بعد قداست مربوط است به اینکه درد صاحب نهضت چه نوع دردی است و آرزویش چه نوع آرزویی است.

قیام امام حسین این عنصر را در حد اعلی واحد بود. منافعش کاملاً تاءمین می شد، ولی او حاضر شد برای نجات جهان اسلام و برای نجات مسلمین از چنگال ظلم، جان و مال و تمام هستی خود را به خطر بیندازد. از این جهت آن حضرت صد در صد یک شهید و یک پاکباخته است، بلکه سیدالشهداء و سالار پاکباختگان است. عامل دومی که به یک نهضت قداست و تعالی و جنبه جاودانی می دهد، شرایط خاص محیط است. چراغ در روز روشن هیچ ارزشی ندارد و در شب مهتاب و هوای صاف و آسمان پر ستاره ارزش کمی دارد، ولی در تاریکی مطلق که چشم، چشم را نمی بیند، ارزش زیادی دارد، مانند آبی است که در بیابان بر تشنه ای بیارد، یا بارانی است که در شدت بی آبی و خشکی و عطش محصول از ابر فرو ریزد. و به عبارت دیگر عامل دوم نوع قدرتی است که با آن درگیر شده اند، در مقابل فرعونها، نمرودها، انا ربکم الاعلی ها، مغرورها، مستبدها، خونخوارها که از شمشیر شان خون می چکد.

پیغمبر اکرم فرمود: ﴿افضل الاعمال یا: افضل الجهاد کلمه عدل عند امام جابر﴾ در شرایطی که آزاری وجود دارد، دم از آزاری زدن هنر نیست ولی در شرایطی که استبداد و جور در نهایت قدرت، حکومت می کند، نفس ها در سینه ها حبس شده است، زبانرا از پشت گردن بیرون می آورند، دستها و پاها بریده می شود، سرها بر نیزه ها بلند می شود، یأس مطلق حکمفرما است و به تعبیر امیرالمؤمنین: یظن الظان الدنيا معقوله علی بنی امیه (آری، در چنین شرایطی دم از آزادی زدن هنر است).

می فرماید: (خطبه ۹۱): ﴿الا و ان اخوف الفتن عندی علیکم فتنه بنی امیه، فانها بتنه عمیاء مظلمه: عمت خطتها، و خصت بلیتها، اصاب البلاء من ابصر- فیها، و اخطا البلاء من عمی عنها. وایم الله لتجدن بنی امیه لکم ارباب سوء بعدی کالناب الضروس: تعزم بفیها، و تحبط بیدها، و تزیّن برجلها، و تمنع درها، لا یزالون بکم حتی لا یترکوا منکم الا تافعا لهم او غیر ضائر بهم، و لا یزال بلاؤهم عنکم حتی لا یكون انتصار احدکم منهم الا مانتصار العبد من ربه.﴾

از این نظر ارزش قیام از جنبه شهادت و حقیر شمردن دژخیمان و ستمگران و فرعونها و نمرودها است. چنانکه می دانیم قیام ابراهیم و موسی و عیسی و رسول اکرم در برابر این قدرتهای حاکم اهرمنی بود، و همین که شرایط نامساوی بود و یک تنه قیام می کردند و مصداق کم من فئه قلیله غلبت فئه باذن الله بود، ارزش می دهد به این قیام ها.

عجیب است که برخی مثل نویسنده شهید جاوید برای اینکه قیام امام حسین را موجه جلوه دهند سعی می کنند به نحوی ثابت کنند که مردم کوفه واقعه قدرتی بودند و قابل اعتماد بودند، در صورتی که عظمت قیام حسینی در این است که امام یک تنه قیام کرد، ولی اثر روحی و روانی اش در حدی بود که جهان آن روز را تکان داد و اثرش هنوز باقی است.

عامل سوم مربوط است به درجه روشن بینی، به درجه آگاهی اجتماعی و به درجه جهت شناسی و به درجه خبرویت مانند یک پزشک آگاه که هم بیماری را می شناسد و هم راه علاج را، هم به نوع خواب ملت آگاه است و هم به کیفیت بیدار کردن. این است که این نهضت تواءم است با یک بینش و درک قوی و یک بصیرت خارق العاده و نافذ و یک دور بینی زیاد که طبق مثل معروف: درخشت می بیند آن چیزی را که دیگران در آئینه نمی بینند. به اصطلاح قیام

پیش رس (نه زودرس)، اعلام خطری است قبل از آنکه دیگران خطر را احساس کنند.

عمده مطلب این بود که یک جریان پشت پرده ای آن روز امویان داشتن که امام حسن آنرا رو کرد و به روی پرده آورد. حتی شرابخواری یزید هم از نظر وسائل آن روز یک جریان پشت پرده بود که بعدها به روی پرده آمد. ابو سفیان طرح یک سیاستی را در خانه عثمان (ریخت) که فوق العاده خطرناک بود. گفت: ﴿یا بنی امیه! تلفقوها تلفقت الکره و لتصیرن الی اولادکم وراثه﴾ (ظاهرا نظرش این بود که با پشتوانه دینی و جعل احادیث این امر را موروثی کنند) اما والذی یحلف به ابو سفیان... جمله امام حسین: ﴿و علی الاسلام السلام اذ قد بلیت الامه براع مثل یزید﴾ شاید ناظر است به عملی شدن فکر ابوسفیان.

اینکه امام حسین به اثر کارش ایمان داشت و مکرر می گفت: بعد از من اینها سرنگون خواهند شد، دلیل دیگری بر درک قوی آن حضرت. ^(۳۳۴)

۳۲۹- قیام مقدس حسینی

چرا امام حسین قیام کرد، درست مثل این است که بگوییم چرا پیغمبر اکرم در مکه قیام کرد و با قریش سازش نکرد؟ و یا چرا علی مرتضی اینقدر رنج حمایت پیغمبر را در بدر و حنین و احد و احزاب و ليله المبيت متحمل شد؟ و یا چرا ابراهیم یک تنه در مقابل قدرت عظیم نمرود قیام کرد؟ چرا موسی در حالی که جز برادرش هارون کسی نداشت به دربار فرعون رفت؟

معنای این چرا اینست که امام حسین وقتی قیامش موجه بود که جندی و سپاهی برابر با یزید داشته باشد و حال آنکه اگر امام حسین سپاهی برابر با یزید می داشت و در اجتماعی قیام می کرد که مردم دو دسته بودند و دو صف عظیم را تشکیل می دادند و امام حسین در جلو یک صف بود، قیام حسینی یک قیام

مقدس و جاویدان نبود. این چراها در همه قیام های مقدس و تاریخی هست. قیام های مقدس بشری درای دو تشخیص است:

یکی از نظر هدف قیام، یعنی این قیام ها برای مقامات عالی انسانیت است، برای توحید است، برای عدل است، برای آزادی است، برای رفع ظلم و استبداد است، نه به خاطر کسب جاه و مقام با تحصیل ثروت و به قول حنظله باد غیسی کسب مهتری و یا حتی برای تعصب وطنی، قبیله ای، نژادی، دیگر اینکه این قیام ها برقی است که در ظلمت های سخت پدید می آید، شعله ای است که در میان ظلم ها و استبدادها و استیثارها و زورگویی ها می درخشد، ستاره ای است که در تاریکی شب در آسمان سعادت بشر طلوع می کند، نهضتی است که مورد تصویب عقلای قوم! قرار نمی گیرد. (۳۳۵)

۳۳۰- مقایسه قیام

قبلا لقب سید الشهداء از آن حمزه، عموی رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود و بعد با ابا عبدالله اختصاص داده شد. شهادت ابا عبدالله فراموشاند آنها را. وضع اصحاب ابا عبدالله هم طوری بود که بر همه شهداء پیشین سبقت گرفت و خود ابا عبدالله فرمود: ﴿انی لا اعلم اصحابا اوفی و لا خیرا من اصحابی و لا اهل بیت اوصل و لا افضل من اهل بیتی﴾ اصحاب ابا عبدالله، هم از طرف دوست آزاد بودند هم از طرف دشمن. خود ابا عبدالله فرمود: آنها به غیر من کاری ندارند و خودش هم شخصا اجازه رفتن به آنها داد و فرمود: از تاریکی شب استفاده کنید. سر را هم پایین انداخت که تلاقی نگاهها موجب حیاء آنها نشود. بنابر این آنها نه در تنگنای دشمن واقع شده بودند مثل اصحاب طارق بن زیاد که طارق کشتی ها و خواراکی ها را (مگر به مقدار یک روز) سوزانید، و نه درست از آنها خواهش و

التماس کرده بود و آنها را در روز بایستی گذاشته بود. حتی از اینکه نگاهش در آن‌ها تأثیر کند اجتناب کرد. (۳۳۶)

فصل سیزدهم: تحلیل ماهیت نهضت و حادثه عاشورا

۳۳۱ - چهار مرحله قیام

پس از تامل کامل در مدارک تاریخی چنین معلوم می شود که قیام امام با تهاجم دستگاه حکومت شروع شده و در چهار مرحله مختلف انجام یافته است:

۱- از وقتی که آن حضرت از مدینه به مکه هجرت فرمود تا وقتی که به تصمیم ماندن در مکه باقی بود.

۲- از وقتی که تصمیم گرفت به کوفه برود تا وقتی که با حر بن یزید ریاحی برخورد کرد.

۳- از برخورد با حر بن یزید ریاحی تا شروع جنگ

۴- مرحله جنگ. (۳۳۷)

۳۳۲- ماهیت نظام حسینی

یکی از مسائل در مورد نهضت امام حسین علیه السلام این است که ماهیت این نهضت چه بوده است؟ چون نهضت ها هم مانند پدیده های طبیعی، ماهیت های مختلف دارند. اشیاء و پدیده های طبیعی، از معدنی ها گرفته تا گیاهان و انواع حیوانات، هر کدام ماهیتی طبیعی و وضع بالخصوصی دارند. نهضت ها و قیام های اجتماعی عم این چنینند.

یک شیء را اگر بخواهیم بشناسیم؛ یا به علل فاعلی آن می شناسیم، یا به علل غایی آن (که امروز شناخت به علل غایی را چندان قبول ندارند)، یا به علل مادی آن یعنی اجزاء و عناصر تشکیل دهنده آن، و یا به علت صوری آن، یعنی به وضع و شکل و خصوصیتی که در مجموع پیدا کرده است. اگر یک نهضت را هم بخواهیم بشناسیم، ماهیتش را بخواهیم به دست آوریم، ابتدا باید علل و موجباتی را که به این نهضت منتهی شده است بشناسیم. تا آنها را نشناسیم

ماهیت این نهضت را نمی‌شناسیم (شناخت علل فاعلی). بعد باید علل غایی آنرا بشناسیم. یعنی این نهضت چه هدفی دارد؟ اولاً هدف دارد یا هدف ندارد و اگر هدف دارد چه هدفهایی دارد؟ سوم باید عناصر و محتوای این نهضت را بشناسیم که در این نهضت چه کارهایی، چه عملیاتی صورت گرفته است؟ و چهارم باید ببینیم این عملیاتی که صورت گرفته است، مجموعاً چه شکلی پیدا کرده است؟^(۳۳۸)

۳۳۳- ماهیت های گوناگون قیام حسین علیه السلام

در انقلاب امام حسین، در درجه اول باید بدانیم که انقلاب آگاهانه است، هم از ناحیه خودش و هم از ناحیه اهل بیت و یارانش. انفجار نیست. انقلاب آگاهانه می‌تواند ماهیت های مختلف داشته باشد. اتفاقاً در قضایای امام حسین عوامل زیادی مؤثر بودند که این عوامل سبب شده است که نهضت امام حسین یک نهضت چند ماهیتی باشد نه تک ماهیتی. یکی از تفاوت‌هایی که میان پدیده های اجتماعی و پدیده های طبیعی هست این است که پدیده طبیعی باید تک ماهیتی باشد، نمی‌تواند چند ماهیتی باشد، یک فلز در آن واحد نمی‌تواند که هم ماهیت طلا داشته باشد و هم ماهیت مس را. ولی پدیده های اجتماعی، می‌توانند در آن واحد چند ماهیتی باشند.^(۳۳۹)

۳۳۴- ماهیت های گوناگون حسینی

پدیده اجتماعی می‌تواند چند ماهیتی باشد اتفاقاً قیام امام حسین از آن پدیده های چند ماهیتی است، چون عوامل مختلف در آن اثر داشته است، مثلاً یک نهضت می‌تواند ماهیت عکس العملی داشته باشد، یعنی صرفاً عکس العمل باشد؛ می‌تواند ماهیت عکس العمل داشته باشد، یعنی صرفاً عکس العمل باشد؛ می‌تواند ماهیت آغازگری داشته باشد. اگر یک نهضت ماهیت عکس العملی

داشته باشد، میتواند یک عکس العمل منفی باشد در مقابل یک جریان، و می تواند یک عکس العمل مثبت باشد در مقابل جریان دیگر. همه اینها در نهضت امام حسین وجود دارد. این است که این نهضت، یک نهضت چند ماهیتی شده است. (۳۴۰)

۳۳۵- نهضت انفجاری یا آگاهانه؟

یکی از مسائلی که در مورد نهضت امام حسین علیه السلام مطرح است این است که آیا این قیام و نهضت از نوع یک انفجار بود؟ از نوع یک عمل ناآگاهانه و حساب نشده بود؟ نظیر اینکه به دیگری حرارت بدهند، آبی که در آن هست تبدیل به بخار بشود، منافذ هم بسته باشد، بالاخره منفجر خواهد شد. و نظیر انفجارهایی که برای افراد انسان پیدا می شود که انسان در شرایطی قرار می گیرد (حالا یا به علتی که همان جا پیدا می شود یا به علل گذشته، یک درون پر از عقده و ناراحتی دارد) که در حالی که هرگز نمی خواهد فلان حرف را بزند، ولی یک مرتبه می بینید ناراحت و عصبانی می شود و از دهانش هر چه که حتی دلش هم نمی خواهد بیرون بیاید، بیرون می آرد. این را می گویند انفجار. بسیاری از قیامها انفجار است.

یکی از جاهایی که در آن، راه مکتب اسلام با راه مکاتب مادی امروز فرق میکند، این است که مکاتب مادی امروز روی اصول خاص دیالکتیکی می گویند تضادها را تشدید بکنید، ناراحتی ها را زیاد بکنید، شکافها را هر چه می توانید عمیق تر بکنید، حتی با اصلاحات واقعی مخالفت کنید برای اینکه جامعه را به انقلاب به معنی انفجار (نه انقلاب آگاهانه) بکشانید. اسلام به انقلاب انفجاری یک ذره معتقد نیست. اسلام، انقلابش هم انقلاب صد در صد آگاهانه و از روی تصمیم و کمال آگاهی و انتخاب است. (۳۴۱)

۳۳۶- انقلاب اسلامی نه انفجاری

آیا جریان امام حسین علیه السلام یک انقلاب انفجاری و یک انفجار بود؟ یک کار ناآگاهانه بود؟ آیا به این صوبت بود؟ در اثر فشارهای خیلی زیادی که از زمان معاویه و بلکه از قبل از آن بر مردم و خاندان امام آورده بودند، دوره یزید که رسید، دیگر اصلا حوصله امام حسین سر آمد و گفت: هر چه بادا باد، هر چه می خواهد بشود؟! العیاذ بالله گفته های خود امام حسین که نه تنها از آغاز این نهضت، بلکه از بعد از مرگ معاویه شروع می شود نامه هایی که میان او و معاویه مبادله شده است، سخنرانی هایی که در مواقع مختلف ایراد کرده است، از جمله آن سخنرانی معروفی که در منی صحابه پیغمبر را جمع کرد، و حدیثش در تحف العقول هست و خیلی مفصل است و خطابه بسیار غرایی است نشان می دهد که این نهضت در کمال آگاهی بوده، انقلاب بوده، انقلاب است اما نه انفجار، انقلاب هست ولی انقلاب اسلامی نه انفجار. (۳۴۲)

۳۳۷- دلایل انفجاری نبودن قیام حسین علیه السلام

از جمله خصوصیات امام حسین این است که در مورد فرد فرد اصحابش اجازه نمی دهد که قیام او حالت انفجاری داشته باشد. چرا امام حسین در هر فرصتی می خواهد اصحابش را به بهانه ای مرخص بکند؟ هی به آنها می گوید: آگاه باشید که اینجا آب و نانی نیست! قضیه خطر دارد. حتی در شب عاشورا با زبان خاصی با آنها صحبت می کند: (۳۴۳)

من اصحابی از اصحاب خودم بهتر و اهل بیتهی از اهل بیت خودم فاضل تر سراغ ندارم. از همه شما تشکر می کنم، از همه تان ممنونم. اینها جز با من با کسی از شما کاری ندارند. شما اگر بخواهید بروید و آنها بدانند که شما خودتان را از این معرکه خارج می کنید، به احدی از شما کاری ندارند. اهل بیت من در

این صحرا کسی را نمی شناسند، منطقه را بلد نیستند، هر فردی از شما با یکی از اهل بیت من خارج شود و برود، من اینجا هودم هستم تنها. (۳۴۴)

چرا؟ رهبری که می خواهد از ناراحتی و نارضایتی مردم استفاده کند که چنین حرفی نمی زند. همه اش از تکلیف شرعی می گوید. البته تکلیف شرعی هم بود و امام حسین از گفتن آن نیز غفلت نکرد، اما می خواست آن تکلیف شرعی را در نهایت آزادی و آگاهی انجام بدهند. خواست به آنها بگوید: دشمن، شما را محصور نکرده، از ناحیه دشمن اجبار ندارید. اگر از تاریکی شب استفاده کنید و بروید، کسی مزاحمتان نمی شود. دوست هم شما را مجبور نمی کند. من بیعت خودم را از شما برداشتم. اگر فکر می کنید که مسئله بیعت برای شما تعهد و اجبار به وجود آورده است، بیعت را هم برداشتم. یعنی فقط انتخاب و آزادی. باید در نهایت آگاهی و آزادی و بدون اینکه کوچکترین احساس اجباری از ناحیه دشمن یا دوست بکنید، مرا انتخاب کنید. (۳۴۵)

۳۳۱- عظمت نهضت کربلا

داستان کربلا در هزار و دویست سال پیش روی صفحه کتاب آمده، یک وقتی آمده که کسی فکر نمی کرده که این حادثه این قدر گسترش پیدا خواهد کرد. متن تاریخ حادثه گویی اساسا برای یک نمایشنامه نوشته شده است، شبه پذیر است، گویی دستور نداده اند که آنرا برای صحنه بودن بسازند. شهادت های فجیع ما زیاد داریم ولی این داستان به این شکل آیا می تواند تصادف باشد و تعدد نباشد و ابا عبدالله به این مطلب توجه نکرده باشد؟ من نمی دانم، ولی بالاخره قضیه این طور است و باور هم نمی کنم که تعددی در کار نباشد. (۳۴۶)

حادثه کربلا یک جنایت و یک تراژدی است، یک مصیبت است، یک رثاء است. این صفحه را که نگاه می کنیم، در آن، کشتن بیگناه می بینیم، کشتن جوان می بینیم، شیر خوار می بینیم، اسب بر بدن مرده تاختن می بینیم، آب ندادن به یک انسان می بینیم، زن و بچه را شلاق زده می بینیم، آب ندادن به یک انسان می بینیم، اسیر را بر شتر بی جهاز سوار کردن می بینیم، از این نظر قهرمان حادثه کیست؟ واضح است وقتی که حادثه را از جنبه جنایی نگاه کنیم، آنکه می خورد قهرمان نیست، آن بیچاره مظلوم است. قهرمان حادثه در این نگاه یزید بن معاویه است، عبیدالله بن زیاد است، عمر سعد است، شمر ذی الجوشن است، خولی است و یک عده دیگر. لذا وقتی که صفحه سیاه این تاریخ را مطالعه می کنیم، فقط جنایت و رثاء بشریت را پس می بینیم. پس اگر بخواهیم شعر بگوییم چه باید بگوییم؟ باید مرثیه بگوییم و غیر از مرثیه گفتن چیز دیگری نیست که بگوییم. باید بگوییم:

ز آن تشنگان هنوز به عیوق می رسد فریاد العطش ز بیابان کربلا

امام آیا تاریخچه عاشورا فقط همین مصیبت است و چیز دیگری نیست؟ اشتباه ما همین است. این تاریخچه یک صفحه هم دارد که قهرمان آن صفحه دیگر پسر معاویه نیست، پسر زیاد نیست، پسر سعد نیست، شمر نیست. در آنجا قهرمان حسین است. در آن صفحه، دیگر جنایت نیست، تراژدی نیست، بلکه حماسه است، افتخار و نورانیت است، تجلی حقیقت و انسانیت است، تجلی حق پرستی است. آن صفحه را که نگاه کنیم، می گوئیم بشریت حق دارد به خودش ببالد. اما وقتی صفحه سیاهش را مطالعه می کنیم می بینیم که بشریت سر افکنده است و خودش را مصداق آن آیه می بیند که می فرماید: ﴿قَالُوا اتَّجَعَلُ فِيهَا مِنْ

یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسبح بحمدك و نقدس لك ﴿﴾ مسلما جبرئیل امین در مقابل اعلام خدا که فرمود: انی جاعل فی الارض خلیفه سوالی نمی کند، بلکه آن دسته از فرشتگان که فقط صفحه سیاه بشریت را می دیدند و صفحه دیگر آنرا نمی دیدند، از خدا این سوال را کردند که: آیا می خواهی کسانی را در زمین قرار دهی که فساد کنند و خونها بریزند؟ و خدا در جواب آنها فرمود: انی اعلم ما لا تعلمون؛ من می دانم چیزی را که شما نمی دانید. آن صفحه، صفحه ای است که ملک اعتراض می کند؛ بشر سرافکنده است و این صفحه صفحه ای است که بشریت به آن افتخار می کند. چرا باید حادثه کربلا را همیشه از نظر صفحه سیاهش مطالعه کنیم؟ و چرا باید همیشه جنایت های کربلا گفته شود؟ چرا همیشه باید حسین بن علی از آن جنبه ای که مورد جنایت جانیان است مورد مطالعه ما قرار بگیرد؟ چرا شعارهایی که به نام حسین بن علی می دهیم و می نویسیم، از صفحه تاریک عاشورا گرفته شود؟ چرا ما صفحه نورانی این داستان را کمتر مطالعه می کنیم، در حالی که جنبه حماسی این داستان صد برابر جنبه جنایی آن می چربد، و نورانیت این حادثه بر تاریکی آن خیلی می چربد پس باید اعتراف کنیم که یکی از جانی های بر حسین بن علی ما هستیم که از این تاریخچه فقط یک صفحه اش را می خوانیم، و صفحه دیگرش را نمی خوانیم. جانی های بر امام حسین آنها هستند که این تاریخچه را از نظر هدف منحرف کرده و می کنند. (۳۴۷)

۳۴۰- انواع نهضت ها

ممکن است نهضتی تک معنی و تک مقصد باشد و ممکن است به اصطلاح متشابه باشد، یعنی در آن واحد مقصدها و هدف های مختلف داشته باشد، گو

این که همه آن هدف‌ها بازگشتشان به یک هدف اصلی باشد. یک نهضت می‌تواند در آن واحد دارای جنبه‌ها و ابعاد مختلف بوده باشد. (۳۴۸)

۳۴۱- انگیزه بیعت

نهضت امام حسین علیه السلام یک نهضت چند مقصدی و چند جانبه‌ای و چند بعدی است. و علت اینکه تفاسیر و تعبیر مختلفی در مورد این نهضت شده است، محاذی بودن عناصر دخیل در آن است. ما وقتی که از جنبه بعضی عوامل و عناصر به این نهضت نگاه می‌کنیم، می‌بینیم صرفاً جنبه ترمذ و عدم تسلیم در مقابل قدرتهای جابره و تقاضاهای ناصحیح قدرت حاکم وقت دارد. از این نظر، این نهضت یک نفی، نه و عدم تسلیم است. آن جنبه این است که همه می‌دانیم بعد از مردن معاویه و جانشین شدن یزید و پس از آن همه توطئه‌هایی که برای این کار چیدند، یزید لازم دید از چند نفر از شخصیت‌های بزرگ جهان اسلام و در رأس آنها وجود مقدس حسن بن علی علیه السلام کسی که از او خیلی حساب می‌برد، بیعت بگیرد تا این بیعت سبب خاموشی همه مردم بشود و در واقع تعهدی از حسین بن علی علیه السلام در مورد خودش بگیرد. (۳۴۹)

۳۴۲- شرایط سه‌گانه عظمت نهضت

می‌دانیم که امام حسین نهضتی کرده است که شرایط سه‌گانه عظمت را دارا بوده است:

الف - مقدس بودن هدف و شخصی نبودن آن، به خاطر انسانیت بودن آن
توأم یا فداکاری و گذشت از منافع فردی بوده است به همین دلیل بشریت
اینگونه افراد را که مرز میان خود و دیگران را شکسته اند از خود می‌داند و
خود را از آنها می‌داند، او را فدای امت و مصالح امت می‌بیند.

ب - اینکه تواءم بوده با یک بصیرت قوی و نافذ، و آنچه دیگران در ظاهر نمی دیدند، او در خشت خام می دیده است. به عبارت دیگر از محیط خودش پیش بود.

ج - اینکه نوری بوده که در میان یک ظلمت کامل درخشیده است. (۳۵۰)

۳۴۳- عوامل ارزشی نهضت

بسیاری از عوامل ها، ارزش دهنده به یک نهضت است. نهضت ها خیلی با هم فرق می کنند. اگر روح عصبت در آن باشد، روح به اصطلاح خاکی پرستی در آن باشد، یک ارزش به نهضت می دهد؛ و اگر روح های معنوی و انسانی و الهی داشته باشد، ارزش دیگری به آن می دهد. هر سه عامل دخیل در نهضت حسینی به این نهضت ارزش داد، بالخصوص عامل سوم. ولی گاهی آن کسی که این ارزش به او تعلق دارد، یک وضعی پیدا می کند که به این ارزش، ارزش می دهد. همچنان که آن ارزش، او را صاحب ارزش می کند، او هم شأن این ارزش را بالا می برد. چنانکه یک مرد روحانی وقتی که لباس روحانیت را می پوشد، واقعا این لباس برای او افتخار است، باید افتخار کند که این لباس را به او پوشانیده اند و روحانیون حقیقی هم او را قبول دارند، ولی یک کسی کارش را در انجام وظایف روحانیت، در علم و تقوا و عمل به جایی می رساند که او افتخار این لباس می شود. می گوئیم لباس روحانیت آن لباسی است که فلان کسی هم دارد، لباسی است که او پوشیده است. (۳۵۱)

۳۴۴- عوامل گوناگون حادثه کربلا

در جریان حادثه کربلا عوامل گوناگونی دخالت داشته است، یعنی انگیزه های متعددی برای امام در کار بوده است که همین جهت از طرفی توضیح و تشریح ماهیت این قیام را دشوار می سازد؛ زیرا آنچه از امام ظاهر شده که

اظهار نظر کنندگان، گیج و گنگ بشوند و ضد و نقیض اظهار نظر کنند؛ و از طرف دیگر به این قیام جنبه های مختلف می دهد و در حقیقت از هر جنبه ای ماهیت خاصی دارد. (۳۵۲)

۳۴۵- ماهیت قیام حسینی

حادثه عاشورا چه نوع حادثه ای است و از چه مقوله است؟ آیا از نظر اجتماعی یک انفجار بدون هدف بود، مانند بسیاری از انفجارها که در اثر فشار ظلم و تشدید سختگیری ها رخ می دهد احیانا به وضع موجود کمک می کند، و یا یک تصمیم آگاهانه و هوشیارانه نسبت به اوضاع و احوال موجود نسبت به آثار و نتایج این حرکت بود؟ و در صورت دوم آیا یک قیام و نهضت و انقلاب مقدس بود یا دفاع؟ آیا کاری بود که از طرف امام شروع شد و حکومت وقت می خواست آن را سرکوب کند، و یا او از طرف حکومت وقت مورد تجاوز قرار گرفت و او به جای سکوت و تسلیم، شرافتمندانه از خود دفاع کرد؟ و عبارت دیگر آیا چیزی از سنخ تقوا در جامعه بود و مظهر یک تقوای بزرگ در حد دادن جان بود، یا مظهر یک احساس و عصیان و قیام مقدس؟ آیا از نوع حفظ و اثبات خود بود یا از نوع نفی و انکار جبهه مخالف؟ (۳۵۳)

بنابراین فرض اول ناچار اهدافی داشت اجتماعی و اصولی؛ و بنابر فرض دوم هدفش جز حفظ شرف و حیثیت انسانی خود نبود؛ و بنابر این که از نوع انقلاب و قیام ابتدایی بود، آیا مبنای این انقلاب صرفا دعوت مردم کوفه بود که اگر مردم کوفه دعوت نمی کردند قیام نمی کرد (و قهرا پس از اطلاع از عقب نشینی مردم کوفه در صدد کنار آمدن و سکوت بود) یا مبنای دیگری جز دعوت مردم کوفه داشت و فرضا مردم کوفه دعوت نمی کردند، او در صدد اعتراض و مخالفت بود هر چند به قیمت جانش تمام شود؟ (۳۵۴)

در زمان ما معمول است که کشورها نمایشگاه صنایع درست می کنند و گاهی نمایشگاه جهانی از همه کشورهای دنیا درست می کنند. ظاهراً در هر شصت سال یک بار تمام دنیا یک نمایشگاه ترتیب می دهند. گویند: برج ایفل یادگار یک نمایشگاهی است که در شصت و اند سال پیش ساخته شده. در سه چهار سال پیش نیز نمایشگاهی در بروکسل ترتیب دادند که از همه کشورهای شرق و غرب در آن جا جمع شده بودند و مردم از همه دنیا به آنجا رفتند. منظور از این نمایشگاه نشان دادن محصولات فکری و عملی بشر است. در آنجا انسان عظمت فکر و فعالیت و مقدار هنرنمایی بشر را می فهمد. در آنجا همه چیز را می آورند از سوزن تا نمونه کارخانه های عظیم.

صحنه کربلا را می توان تشبیه کرد به یک نمایشگاه، ولی نه نمایشگاه علم و صنعت، بلکه نمایشگاه معنویت و معرفت. در این نمایشگاه، انسان می تواند به عظمت قدرت اخلاقی و روحی و معنوی بشری برسد و بفهمد تا چه اندازه بشر با گذشت و فداکار و آزاد مرد و خدا پرست و حق خواه و حق پرست می شود، معانی صبر و رضا و تسلیم و شجاعت و مروت و کرم و بزرگواری تا چه اندازه قدرت ظهور و بروز دارد.

معمولاً اهل منبر وقتی که می خواهد قضیه کربلا را بزرگ کنند جنبه فاجعه و ظلم و ستمها را بزرگ می کنند، در جستجوی پیدا کردن و حتی جعل کردن فاجعه هایی هستند، با بیان های مختلف و تشبیهات و مجسم ساختن ها جنبه فاجعه بودن را تقویت می کنند و حال آنکه ما باید از خود بیبرسیم بزرگی حادثه کربلا از چه نظر است؟ آیا از نظر فجیع بودنم است؟ قطعاً این فاجعه، فاجعه کم نظیری است، چنانکه ابو ریحان بیرونی در الاثار الباقیه به نقل نفس المهموم

گفته و همچنین دیگران، ولی فاجعه عظیم و شاید عظیم تر از این در دنیا زیاد بوده. خود فاجعه مدینه کمتر از فاجعه کربلا نبوده. عظمت مطلب از لحاظ سید الشهداء و یاران آن حضرت است نه از لحاظ ابن زیاد و ابن سعد و اتباع و اشیاع آنها، عظمت سعادت است نه عظمت شقاوت. کربلا بیش از آن اندازه که نمایشگاه شقاوت و بدی و ظهور پلیدی بشر باشد، نمایشگاه روحانیت و معنویت و اخلاقی عالی و انسانیت است، ولی اهل منبر کمتر به آن جنبه توجه دارند؛ و به عبارت دیگر در این قضیه از آن جنبه باید نگاه کرد که ابا عبدالله و ابا الفضل و زینب قهرمان داستانند نه از آن جهت که شمر و سنان قهرمان داستانند. (۳۵۵)

۳۴۷- نمایشگاه آخرتی

حادثه کربلا خودش یک نمایش از سربازان اسلام است، اما نه نمایشی که صرفاً نمایش یعنی صورت سازی باشد، آدمک‌هایی درست بکنند و صورتی بسازند، ولی در واقع حقیقت نداشته باشد. مثلاً فرض کنید آیه: ﴿ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة﴾ در حادثه کربلا، خودش را در عمل نشان می دهد. (۳۵۶)

۳۴۸- دو صفحه کربلا

حادثه عاشورا و تاریخچه کربلا دو صفحه دارد، یک صفحه سفید و نورانی و یک صفحه تاریک، سیاه و ظلمانی که هر دو صفحه اش یا بی نظیر است و یا کم نظیر. اما صفحه سیاه و تاریکش از آن نظر سیاه و تاریک است که در آن فقط جنایت بی نظیر و یا کم نظیر می بینیم. (۳۵۷)

۳۴۹- رثاء برای نورانی ترین صفحه تاریخ

اگر صفحه نورانی تاریخ حسینی را ما خواندیم، آن وقت از جنبه دتائش می توانیم استفاده بکنیم و گرنه بیهوده است. خیال می کنیم حسین بن علی در آن دنیا منتظر است که مردم برایش دلسوزی کنند یا العیاذ بالله حضرت زهرا (س) بعد از هزار و سیصد سال، آن هم در جوار رحمت الهی، منتظر است که چهار تا آدم فکسنی برای او گریه بکنند تا تسلی خاطر پیدا کند. (۳۵۸)

۳۵۰- برداشتهای عاشورا

ما می بینیم در طول تاریخ، برداشتها از حادثه کربلا خیلی متفاوت بوده است. قبلا اشاره کردم که مثلا برداشت دعبل خزاعی از شعرای معاصر حضرت رضا علیه السلام، برداشت کمیت اسدی از شعرای معاصر امام سجاد و امام باقر علیهما السلام با برداشت مثلا محتشم کاشانی یا سامانی و یا صفی علیشاه متفاوت است، آنها یک جور برداشت کرده اند، محتشم جود دیگری برداشت کرده است، سامانی جور دیگری برداشت دارد، صفی علیشاه طور دیگری و اقبال لاهوری به گونه ای دیگر. این چگونه است؟ به نظر من همه اینها، برداشتهای صحیح است (البته برداشتهای غلط هم وجود دارد، با برداشت های غلط کاری نداریم) ولی ناقص است، صحیح است ولی کامل نیست صحیح است یعنی غلط و دروغ نیست، ولی یک جنبه آن است. (۳۵۹)

۳۵۱- نوع نگرش ها بر عاشورا

برداشت امثال دعبل خزاعی از نهضت ابا عبدالله، به تناسب زمان، فقط جنبه های پرخاشگری آن است. برداشت محتشم کاشانی جنبه های تأثیر آمیز، وقت آور و گریه آور است. برداشت عمان سامانی یا صفی علیشاه از این نهضت، برداشتهای عرفانی، عشق الهی، محبت الهی و پاکبازی در راه حق است که

اساسی ترین جنبه های قیام حسینی جنبه پاکبازی او در راه حق است. همه این برداشتها درست است، ولی به عنوان یکی از جنبه ها، او که از جنبه حماسی گفته، او که از جنبه اخلاقی گفته است، او که از جنبه پند و اندرز گفته است، همه درست گفته اند، ولی برداشت هر یک، از یک جنبه و عضو این نهضت است نه از تمام اندام آن. (۳۶۰)

۳۵۲- تجسم اسلام راستین

قرآن کریم در عین اینکه شعر نیست آهنگ پذیر است، آن هم آهنگ های مختلف، آن هم هر آهنگی متناسب با آیاتی و متناسب با معانی آن آیات - آن چنان که طه حسین در مرآه الاسلام (آئینه اسلام، ترجمه مرحوم آیتی) بیان کرده است - جریان حادثه کربلا نیز شبیه پذیر یعنی نمایش پذیر است و سوژه فراوان دارد و با اینکه یک حادثه واقعی و طبیعی است، آنچنان صورت گرفته که گویی خواسته اند با آن یک نمایشنامه تهیه کنند.

اکنون می گوییم این پرسوژه بودن و شبیه پذیر بودن معلول یک چیز دیگر است و آن این است که گویی در حادثه کربلا بنا بوده است که اسلام در همه ابعادش و همه جنبه هایش تجلی کند و به عبارت دیگر عملا و واقعه - نه ظاهرا و برای تماشای دیگران - تجسم داده شود و به مرحله عمل در آید. (۳۶۱)

۳۵۳- پستی در حق امام حسین علیه السلام

روضه ای را که مرحوم عالم بزرگوار دوست بسیار بسیار عزیز و گرانبهای ما و شما نارمکی ها که حدود ده سال پیش از دست ما رفت، مرحوم آیتی رضوان الله تعالی علیه شنیدم یا در کتابش خواندم به یاد می آید. این مرد می گفت: جنگ کربلا با یک تیر شروع شد و با یک تیر خاتمه یافت. با تیری که عمر سعد انداخت شروع شد. آیا می دانید با چه تیری خاتمه پیدا کرد، یعنی از

جنبه دو طرفی خارج شد و بعد از آن یک طرفه شد؟ ابا عبدالله در وسط صحنه ایستاده بود، پس از آنکه کروفهای زیادی کرده و خسته شده بود. ناگهان سنگی به پیشانی مبارکش اصابت کرد، پیراهنش را بالا زد تا خون را از جبینش پاک کند که در همان حال تیز زهر آلود و سه شعبه ای به سینه مبارکش وارد شد. کار مبارزه حسین علیه السلام در آنجا پایان یافت. و دیدند حسین علیه السلام دیگر شعار جنگی نمی دهد و مخاطب او فقط حوایش است: ﴿بِسْمِ اللَّهِ وَاللَّهُ وَعَلَى

مله رسول الله﴾

غرض این است که اولین تیری که رها شد، به وسیله عمر سعد بود. بعد هم دیگر تیر مانند باران به طرف اصحاب ابا عبدالله آمد. اینها هم مردانگی کردند؛ یک پا را خواباندند روی زمین و پای دیگر را بلند کردند و هر چه تیر در چله کمان داشتند انداختند و تعداد زیادی از دشمن را به خاک افکندند. عده ای از اصحاب ابا عبدالله در این تیر اندازی عمومی شهید شدند. بعد جنگ تن به تن شروع شد که احتیاج به زمان داشت. دو طرف حاضر شدند برای جنگ تن به تن. مردی از اصحاب ابا عبدالله می رفت، از آنها هم می آمدند و در همه موارد هم آن روح ایمان پیروز می شد و گاهی پنج نفر، ده نفر را از میان می برد. ^(۳۶۲)

فصل چهاردهم: ویژگیهای مکتب حسینی

۳۵۴ - راه نجات امت

بدون شک مکتب حسینی راه نجات این امت است؛ زیرا علت مبقیه دین، امر به معروف و نهی از منکر است و این دو به معنی وسیع آنها یعنی تشویق و ترویج معروف و مبارزه با منکرات بستگی پیدا کرده با حسین علیه السلام تا آنجا که به قول بعضی ها اسلام نبوی الحدوث و حسینی البقاء است. ^(۳۶۳)

۳۵۵ - مکتب مصلح سازی

هر بارتسپینسر به نقل فروغی می گوید: بزرگ ترین آرمان نیکان این است که در آدم سازی شرکت کنند، یعنی مکتب صالح سازی بیاورند. مکتب حسین علیه السلام نه تنها مکتب گناهکار سازی (نبود) از صالح سازی هم بالاتر بود، مکتب مصلح سازی است. ^(۳۶۴)

۳۵۶ - کرسی حسین

بدون شک مکتب حسینی راه نجات این امن است؛ زیرا کرسی حسین کرسی امر به معروف و نهی از منکر است. آنچنان که از سوره شعرا بر می آید ظهور پیغمبران در فترت ها به علت شیوع مفاسد بوده است. ولی می بینیم مکتب زنده حسین زنده حسین، ظهور حسین است در همه اعصار، یعنی در هر سال و هر محرم امام حسین به صورت یک مصلح عالی ظهور می کند و این فریاد را به گوش می رساند:

الا ترون ان الحق لا يعمل به... یا اینکه: الموت اولی من رکوب العار... به امام حسین منسوب است:

سبقت العالمین الی المعالی بحسن خلیفه و علو همه

و لاج بحکمی نورالمهدی فی دیاجی من لیالی مدلهمه
یرید الجاحدون لیطفئوه و یاءبی الله الا ان یتمه (۳۶۵) (۳۶۶)

۳۵۷- سه مرحله شهادت

امام حسین سه مرحله شهادت دارد: شهادت تن به دست یزیدیان، شهادت شهرت و سمعه و نام نیک به دست بعدی ها بالاخص متوکل عباسی، و شهادت هدف به دست اهل منبر، سومی بزرگترین مرحله شهادت است و جمله ای که زینب به یزید فرمود: کد کیدک واسع سعیک... شامل هر سه دسته می شود. مکتب امام حسین، مکتب گناهکار سازی نیست، بلکه ادامه مکتب انبیا است که در سوره شعراء ذکر شده و با تجدید ذکرش در هر سال و هر وقت باید به صورت زنده ای باقی بماند؛ زیرا نبوت ختم شده و این مکتب به منزله منبع وحی و الهام انبیاء است؛ یعنی به پیغمبران وحی می شده از طرف خدا که در مواقع لازم قیام کنند، حالا مکتب حسینی باید وحی کننده و الهام دهنده مردان بزرگ باشد که بعدها به صورت مصلحین قیام می کنند نه به صورت انبیاء؛ زیرا نبوت ختم شده. (۳۶۷)

۳۵۸- مکتب منطق و احساس

بدون شک مکتب امام حسین منطق و فلسفه دارد، درس است و باید آموخت، اما اگر ما دائما این مکتب را سرفا به صورت یک مکتب فکری بازگو بکنیم حرارت و جوشش گرفته می شود و اساسا کهنه می شود. این، بسیار نظر بزرگ و عمیقانه ای بوده است، یک دور اندیشی فوق العاده عجیب و معصومانه ای بوده است که گفته اند: برای همیشه این چاشنی را شما از دست ندهید، چاشنی عاطفه، ذکر مصیبت حسین بن علی علیه السلام، یا امیرالمؤمنین یا امام حسن،

یا ائمه دیگر و یا حضرت زهرا علیها سلام. این چاشنی عاطفه را ما حفظ و نگهداری بکنیم. ^(۳۶۸)

۳۵۹- از بین بردن مکتب نه مقبره!

متوکل دستور داد قبر حسین بن علی را آب بیندند و کسی نرود به زیارت حسین بن علی؛ اگر کسی می رود دستش را ببرند، اگر کسی اسم حسین بن علی را ببرد چنین و چنان بکنند. لابد خیال می کنید این آدم یعنی متوکل فقط گرفتار یک عقده روحی بود، یک دشمنی و یک کینه بی منطق با نام حسین بن علی داشت. نه آقا، آن روز نام حسین بن علی در اثر توصیه و تأکیده‌های ائمه به عزاداری، و در اثر به وجود آمدن امثال کمیت ها و دعبل بن علی ها، پدر متوکل را در می آورد.

متوکل می دید هر یک از اینها به اندازه یک سپاه علیه او مآثر هستند، می دید نام حسین مرده از خود حسین زنده برای او و امثال او کمتر مزاحم نیست. چون ائمه دین در اثر توصیه و دستورها نگذشتند حسین بن علی بمیرد، به صورت یک فکر، به صورت یک ایده، به صورت یک عقیده مبارزه با ظلم، حسین را زنده نگه داشتند.

متوکل هم در حساب خودش خوب حساب کرده بود، حساب کرده بود بلکه بتواند این فکر را و این ذکر با و این ایده را و این عقیده را از بین ببرد، و الا خیلی هم آدم عاقلی بود، آدم مقدس مآبی هم بود، هیچ عقده روحی و شخصی نداشت درباره حسین بن علی، ولی می دید حسین با همین مرثیه خوانی ها به صورت یک مکتب در آمده است که دیگر متوکل نمی تواند متوکل باشد. ^(۳۶۹)

۳۶۰- حسین یک مکتب است

حسین را یک روز کشتند و سر او را از بدن جدا کردند، اما حسین که فقط این تن نیست، حسین که مثل من و شما نیست، حسین یک مکتب است و بعد از مرگش زنده تر می شود. دستگاه بنی امیه خیال کرد که حسین را کشت و تمام شد، ولی بعد فهمید که مرده حسین از زنده حسین مزاحم تر است. (۳۷۰)

۳۶۱- بنیانگزار مکتب

امام حسین مکتب به وجود آورد، ولی مکتب عملی اسلامی، مکتب او همان مکتب اسلام است. (آنچه) مکتب اسلام بیان کرد، حسین عمل کرد. (۳۷۱)

۳۶۲- مکتب نمونه حسین علیه السلام

آنها که توصیه کردند که عزای حسین بن علی باید زنده بماند، برای این بود که هدف حسین بن علی مقدس بود. حسین بن علی یک مکتب به وجود آورد، می خواستند مکتبش زنده بماند. هرگز نمونه ای از یک مکتب عملی در دنیا پیدا نمی کنید که نظیر مکتب حسین بن علی علیه السلام باشد. اگر شما نمونه حسین بن علی را پیدا کردید آن وقت بگویید چرا ما هر سال باید یاد او را تجدید کنیم. (۳۷۲)

فصل پانزدهم: درس های نهضت عاشورا

۳۶۳ - حسین علیه السلام معلم بشریت

حسن بن علی درس غیرت به مردم داد، درس تحمل و بردباری به مردم داد، درس تحمل شداید و سختی ها به مردم داد، اینها برای ملت مسلمان درس های بسیار بزرگی بود، پس اینکه می گویند: حسین بن علی چه کرد و چطور شد که دین اسلام زنده شد، جوابش همین است؟ حسین بن علی روح تازه دمید، خونها را به جوش آورد، غیرتها بار تحریک کرد، عشق و ایده آل به مردم داد، حس استغناء در مردم به وجود آورد، درس صبر و تحمل و بردباری و مقاومت و ایستادگی در مقابل شداید به مردم داد، ترس را ریخت، همان مردمی که تا آن مقدار می ترسیدند، تبدیل به یک عده مردم شجاع و دلاور شدند. (۳۷۳)

۳۶۴ - درس زندگی همراه عزت

می آییم روز عاشورا، می بینیم تا آخرین لحظات حیات حسین علیه السلام مکرمت و بزرگواری؛ یعنی همان محور اخلاق اسلامی، محور تربیت اسلامی در کلمات او وجود دارد. در جواب فرستاده ابن زیاد می گوید: ﴿لَا اعطیکم بیدی اعطاء الذلیل ولا افر فرار العبید﴾ من مانند یک آدم پست و دست به دست شما نمی دهم، مانند یک بنده و برده هرگز نمی آیم اقرار بکنم که من اشتباه کردم، چنین چیزی محال است، بالاتر از این در همان حالی که دارد می جنگد؛ یعنی در حالی که تمام اصحابش کشته شده اند، تمام نزدیکان و اقاربش شهید شده اند، کشته های فرزندان رشیدش را در مقابل چشمش می بیند، برادرانش را قلم شده در مقابل چشمش می بیند و به چشم دل می بیند که تا چند ساعت دیگر می ریزند در خیام حرمش و اهل بیتش را هم اسیر می کنند، در عین حال در همان حال که می جنگد شعار می دهد، شعار حکومت سیادت

و آقای، اما نه آقای به معنی اینکه من باید رئیس باشم و تو مرئوس (بلکه به این معنی که) من آقای هستم که آقاییم به من اجازه نمی دهد که به یک صفت پست تن بدهم:

الموت خیر من رکوب العار والعار اولی من دخول النار (۳۷۴)

۳۶۵- درس ظلم ستیزی

امام حسین علیه السلام در کمال صراحت فرمود: اسلام دینی است که به هیچ مؤمنی (حتی نفرموده به امام) اجازه نمی دهد که در مقابل ظلم، سبم، مفسد و گناه بی تفاوت بماند. (۳۷۵)

۳۶۶- درس ایجاد حس قهرمانی

اینکه من تأکید می کنم که حماسه حسینی و حادثه کربلا و عاشورا را باید بیشتر از این مورد استناد ما قرار بگیرد، به خاطر همین درس های بزرگی است که این قیام می تواند به ما بیاموزد. من مخالف رثاء و مرثیه نیستم، ولی می گویم این رثاء و مرثیه باید به شکلی باشد که در عین حال آن حس قهرمانی حسینی را در وجود ما تحریک و احیاء بکند. (۳۷۶)

۳۶۷- درس عدالت و آزادی خواهی

در رثای قهرمان بگریید، برای اینکه احساسات قهرمانی پیدا کنید، برای اینکه پرتوی از روح قهرمان در روح شما پیدا شود و شما هم تا اندازه ای نسبت به حق و حقیقت غیرت پیدا کنید، شما هم عدالت خواه بشوید، شما هم با ظلم و ظالم نبرد بکنید، شما هم آزادیخواه باشید، برای آزاری احترام قائل باشید، شما هم سرتان بشود که عزت نفس یعنی چه؟ شرف و انسانیت یعنی چه؟ کرامت یعنی چه؟ (۳۷۷)

۳۶۸- درس آزادی روح

حسن فرزند پیغمبر است. او وقتی ایمان خود را به تعلیمات پیغمبر نشان می دهد، پیغمبر جلوه می کند، پیغمبر متجلی می شود، آن چیزهایی که بشر همیشه به زبان می آورد، ولی در عمل او کمتر دیده می شود در وجود حسین دیده می شود. چطور روح بشر این مقدار شکست ناپذیر می شود؟ سبحان الله! بشر به کجا می رسد، روح بشر چقدر شکست ناپذیر باید باشد که بدنش قطعه قطعه می شود، جوانانش جلوی چشمش قلم قلم می شوند، در منتهی درجه تشنه می شود و حتی به آسمان که نگاه می کند، به نظرش تیره و تار است، خاندانش را می بیند که اسیر می شوند هر چه داشته از دست داده است، ولی یک چیز برای او باقی مانده و آن روحش است. هرگز روحش شکست نمی خورد. (۳۷۸)

۳۶۹- روز درس از عاشورا

روز عاشورا است. روز معراج حسین بن علی علیه السلام است. روزی است که ما باید از روح حسین، از غیرت حسین، از مقاومت حسین، از شجاعت و دلیری حسین، از روشن بینی حسین پرتوی بگیریم، بلکه ما هم ذره ای آدم شویم، بیدار شویم.

۳۷۰- ظهور هر ساله حسین

داستان امام حسین بک سوژه است برای عالم اسلام و یک نوع تجدید حیات امر به معروف و نهی از منکر است، یک نوع ظهوری است که هما ساله سیدالشهداء در مظهر خطبا و گویندگان و یا در مظهر مصلحین و انقلابیون صالح می کند. (۳۷۹)

۳۷۱- درس اقامه امر به معروف و نهی از منکر

این خطابه و منبر که الان در میان ما شایع است، مولود حادثه عاشورا و توصیه ائمه اطهار به اقامه عزای سید الشهداء است، از برکات عزاداری سید الشهداء است. اشخاص عاقل و فهمیده و متدین گفتند: حالا که مجالسی به نام سید الشهداء عَلَيْهِ السَّلَام تشکیل می شود، حالا که مردم به نام امام حسین جمع میشوند، چرا ما به این وسیله از یک اصل دیگر استفاده نکنیم؟ چرا ضمنا اصل دیگری را اجرا نکنیم؟ و آن، اصل امر به معروف و نهی از منکر است. لهذا حسین بن علی صاحب دو کرسی شد: یک کرسی مرثیه خوانی و کرسی ابراز احساسات به سود مظلوم و علیه ظالم، که اگر به طرز صحیحی اجرا شود آن هم آثار عظیم دارد که قبلا عرض کردم، و دیگر کرسی.

امر به معروف و نهی از منکر. در این کشور آنچه ارشاد و هدایت به امر به معروف و نهی از منکر قولی و زبانی می شود با نام مقدس حسین بن علی می شود و چه کار خوبی و چه سنت خوبی بوده که به عمل آمده است، چه خوب کردند که کرسی حسین بن علی را ضمنا کرسی امر به معروف و تعلیمات اصولی دین و فروع دین قرار دادند، از احساسات مردم نسبت به حسین بن علی که احساسات واقعی است استفاده خوب کردند،

مردم آنقدر که به نام حسین بن علی جمع می شوند به نام دیگری جمع نمی شوند. خوب استفاده کردند که چنین سنتی را برقرار کردند. (۳۸۰)

۳۷۲- تنفر بشر از زشتی ها

این چیست در بشر؟ این، چه حسین در بشر؟ این، مظهر انسانیت و نمایشگر اصالت انسانیت است. به طور کلی حس تحسین نسبت به نیکان و حس تنفر نسبت به بدان، و لو اینکه در زمانهای گذشته بوده اند، چیست؟ وقتی که نام یزید

و شمر را پیش ما می برند با آن جنایت هایی که مرتکب شده اند و از آن طرف نام شهیدان کربلا را برای ما ذکر می کنند با آن فداکاری هایی که انجام داده اند، در خودمان یک حس تنفر نسبت به دسته اول و یک حس اعجاب و احترام نسبت به دسته دوم پیدا می کنیم، این چیست؟ آیا واقعا باز مسئله طبقه است؛ ما فکر می کنیم، خودمان را در طبقه شهیدان کربلا می بینیم و دشمنانمان را در آن دسته دیگر، و این حس تنفر از یزید و شمر همان حس تنفیری است که از دشمن خودمان داریم، ولی آنرا متوجه آنها می کنیم و آن حس احترامی که نسبت به شهیدان کربلا داریم، همان ترحمی است که به خودمان داریم یعنی همان تمایلی است که به خودمان داریم؛ و به این صورت بیان می کنیم؟ اگر این طور است، پس آنکسی هم که او را دشمن خودت و ستمگر نسبت به خودت حساب می کنی به تو هیچ فرق ندارد. چون او هم (مطابق این طرز تفکر) حق دارد که مثلا از یزید و شمر تحسین بکند و به آنها احترام بگذارد و از شهیدان کربلا تنفر داشته باشد؛ زیرا او هم خودش را کنار هم طبقه خود می گذارد و به حکم همان حسی که تو از دسته اول تنفر پیدا می کردی و نسبت به دسته دوم تحسین و اعجاب داشتی او بر عکس، نسبت به آنکه تو تنفر داری، تحسین دارد و نسبت به آنکه تو تحسین داری، تنفر دارد،^(۳۸۱)

۳۷۳- نتیجه معرفت به امام

وقتی امام را شناختید و معرفت به امام پیدا کردید، آنگاه هر چه دلتان می خواهد عمل صالح انجام دهید، برای اینکه امام را شناخته ای و می فهمی چه جور عمل صالح انجام دهی، شرط قبول عمل را پیدا کرده ای. حالا که امام شناس شده ای، حالا که علی شناس شده ای، حالا که حسین شناس شده ای،

هر چه می خواهی عمل خیر کن. من کی گفتم وقتی امام را شناختی، هر فسق و فجوری را که خواستی انجام بده؟^(۳۸۲)

فصل شانزدهم: رمز جاودانگی نهضت حسینی

۳۷۴ - فدایی انسانیت

وقتی انسان حسین را با این صفات و خصایل می شناسد، می بیند حق است و سزاوار است که نام او تا ابد زنده بماند، چون حین مال خود نبود، خودش را فدای انسان کرد، فدای اجتماع انسانی کرد، فدای توحید کرد، فدای عدالت کرد، فدای انسانیت کرد. از این جهت افراد بشر همه او را دوست می دارند. وقتی انسان، دیگری را می بیند که در او هیچ چیزی از خود فردی وجود ندارد و هر چه هست شرافت و انسانیت است، او را با خودش متحد و یکی می بیند.

۳۷۵ - حک نام نورانی حسین در دل مؤمنین

بسیاری از سلاطین مایل بوده اند که نامشان و سخنانشان و پیامشان (هر چند پیامی نداشته اند) باقی بماند، لذا آنرا بر لوحه های سنگی حک کرده اند که منم مثلا شاه شاهان، به، ایزد نژاد خدایان و امثال این چرندها. (رجوع شود به تواریخ سنگ نبشته ها) ولی اینها هرگز در دلها و سینه ها ثبت نشده، اما پیام امام حسین بدون آنکه روی سنگی و یا فلزی حک شود، و با اینکه صرفاً روی صفحه لرزان هوا ثبت شد، در سینه ها و دلها حک شد و مانند خطوط نورانی وحی در دل اولیاء خدا برای همیشه باقی ماند ﴿ان الحسین محبه مکنونه فی قلوب المؤمنین﴾ در عالی ترین مقام و مرکز احساسی روح ها ثبت شد که بردن نامش اشک ها را جاری می سازد؛ و خدای داند تا کنون چند هزار تن جاری ساخته است. چرا؟ چون نهضتی بود از نظر انگیزه مؤثر در وجود امام حسین، الهی و مافوق شخصی بود. (۳۸۳)

۳۷۶- علت طلب یار و یاور

امام حسین علیه السلام پیام خود را نه روی سنگی نوشت و نه حجاری کرد، آنچه او گفت در هوای لرزان و در گوش افراد طنین انداخت، اما در دل ها ثبت شد به طوری که از دلها گرفتگی نیست و خودش کاملاً به این حقیقت آگاه بود، آینده را درست می دید که بعد از این، حسین کشته شدنی نیست و هرگز کشته نخواهد شد. شما ببینید اینها چیست، آیا می تواند تصادف باشد؟ نه، ابا عبدالله در روز عاشورا در آن ساعات و لحظات آخر استغاثه می کرد؛ یعنی استنصار می کرد، باز هم یاری می خواست، یعنی یاورهایی که بیایند کشته بشوند، نه یاورهایی که بیایند نجاتش بدهند. امام حسین دیگر بعد از کشته شدن اصحاب و برادران و فرزندان بدون شک نمی خواهد زنده بماند، ولی یاری و یاور می خواست که باز هم بیاید کشته بشود. ^(۳۸۴)

این است که حضرت: هل من ناصر ینصرنی می فرمود: صدایشان رسید به خیمه ها، زن ها گریستند، فریاد گریه شان بلند شد. امام حسین علیه السلام، برادرشان حضرت ابوالفضل و یک نفر دیگر از اهل بیت را فرستادند، فرمودند: بروید زنها را ساکت کنید، آنها آمدند و ساکت کردند ^(۳۸۵)

۳۷۷- پیوند انسانهای مؤمن با حسین

ما چرا امروز فدایی حسین هستیم؟ چون آنچه را پیغمبر فرمود که: حسین منی و انا من حسین همه ما در خودمان احساس می کنیم؛ یعنی حسین را از خود و خود را از حسین جدا نمی بینیم. ما حسین را به صورت یک فرد که منظورش انجام تقاضاهای شخصی خود است نمی بینیم. ما او را یک روح کلی می بینیم که قبل از وقت در فکر ما بوده، پس او از ما است و ما از او هستیم، او

از بشریت است و بشریت از اوست، او با روح ما و سرنوشت ما آمیخته است.
ما از او و او از ما است. (۳۸۶)

۳۷۸- زنده نگاه داشتن نام و یاد حسین علیه السلام

نظیر آنچه که در حسین بن علی در حادثه عاشورا، در آن ابتلاء و مصیبت پیدا شد، از توحید، از جلوه ایمان، از جلوه خداشناسی، از ایمان کامل به جهان دیگر، از رضا و تسلیم، از صبر، از مردانگی، از طمأنینه نفس، از ثبات و استقامت، از عزت و کرامت نفس، از آزادی خواهی طلبی، از اینکه در فکر انسانها باشد، از اینکه در خدمت انسانها باشد، اگر در دنیا نمونه ای پیدا کردید، آن وقت بگویید چرا ما نام حسین بن علی را زنده کنیم؟ (بدیل ندارد، مثل ندارد) زنده کردن نام و نهضت او برای این است که پرتوی از روح حسین بن علی بر روح ما و شما بتابد. (۳۸۷)

۳۷۹- عاشورا، تندیس اسلام

وقتی بخواهیم به جامعیت اسلام نظر بیفکنیم، باید نگاهی هم به نهضت حسینی بکنیم، می بینیم امام حسین علیه السلام، کلیات اسلام را عملاً در کربلا به مرحله عمل آورده، مجسم کرده است، ولی تجسم زنده و جاندار حقیقی و واقعی، نه تجسم بی روح، انسان وقتی در حادثه کربلا تاءمل می کند، اموری را می بیند که دچار حیرت می شود و می گوید اینها نمی تواند تصادفی باشد، و سر اینکه ائمه اطهار، این همه به زنده نگه داشتن و احیای این خاطره توصیه و تأکید کرده و نگهداشته اند حادثه کربلا فراموش شود، این است که این حادثه، یک اسلام مجسم است، نگذارید این اسلام مجسم فراموش شود. (۳۸۸)

۳۸۰- نهضت جاودان تا قیامت

اصحاب که از مدینه با حضرت آمدند خیلی کم بودند شاید به بیست نفر نمی رسیدند، چون یک عده در بین راه جدا شدند و رفتند، بسیاری از آن هفتاد دو نفر در کربلا ملحق شدند و باز بسیاری از آنها از لشکر عمر سعد جدا شده و به سپاه ابا عبدالله ملحق شدند. از جمله، بعضی از آنها کسانی بودن که وقتی از کنار این خیمه عبور می کردند، صدای زمزمه عالی و زیبایی را می شنیدند، صدای تلاوت قرآن، ذکر خدا، ذکر رکوع، ذکر سوره حمد، سوره ها دیگر، این صدا، اینها را جذب می کرد و اثر می بخشید، یعنی ابا عبدالله و اصحابش از هرگونه وسیله ای که از آن بهتر می شد استفاده کرد، استفاده کردند، تا برسیم به سایر وسائلی که ابا عبدالله علیه السلام در صحرای کربلا استفاده کرد. خود صحنه ها را ابا عبدالله طوری ترتیب داده است که گویی برای نمایش تاریخی درست کرده که تا قیامت به صورت یک نمایش تکان دهنده تاریخی باقی بماند. ^(۳۸۹)

۳۸۱- نهضت قوی امام حسین علیه السلام

نهضت بلیغ، نهضتی است که پیامی را که می خواهد ده دلها و فکرها و احساسها ابلاغ بکند و برساند، به خوبی برساند. از این جنبه وقتی نگاه می کنیم، می بینیم که بلیغ تر و رساتر و رساننده تر از نهضت حسینی، نهضتی در جهان پیدا نمی شود. نهضتی که شما از یک طرف می بینید از نظر ابعاد مکانی جهانی شده است و از طرف دیگر از نظر زمانی بعد از حدود چهارده قرن، قدرت رسانندگی و قدرت نفوذش نه تنها کاسته نشده، بلکه افزایش یافته است، نهضتی است فوق العاده قوی. ^(۳۹۰)

۳۸۲- نور خاموش نا شدنی حسین

با تاریخچه حسین، با نام حسین، با مرثیه حسین، دیدند عجب! قبر حسین هم مصیبتی برای ما شده است، تصمیم گرفتند که قبرش را از بین ببرند، قبرش را خراب کردند، تمام آثار آن را محو کردند، پستی و بلندی های زمین را یکسان کردند، به محل قبر آب انداختند، به طوری که احدی در آن سرزمین نفهمد که قبر حسین در کدام نقطه بوده است اما مگر شد؟ حتی روی آوردن مردم به آن بیشتر هم شد. (۳۹۱)

۳۸۳- نامی پایدار

متوکل یک سر مغنیه دارد، یک وقتی با او کار داشت و سراغ او را گرفت، گفتند: نیست.

گفت: کجاست؟

گفتند: به مسافرت رفته است، بعد از مدتی که آمد، متوکل از او سوال کرد:

کجا رفته بودی؟

جواب داد: برای زیارت به مکه رفته بودم.

متوکل گفت: الان که وقت زیارت مکه نیست، نه ماه ذی الحجه است که وقت حج باشد، و نه ماه رجب است که وقت عمره باشد، و اصرار کرد که باید بگویی کجا رفته بودی، بالاخره معلوم شد این زن به زیارت حسین بن علی رفته بود که متوکل آتش گرفت، فهمید نام حسین را نمی شود فراموشاند. (۳۹۲)

۳۸۴- نهضت عظیم و جاویدان حسین علیه السلام

کارهای ساده را ما هم بلدیم انجام دهیم. خوب شدن آنها رد سطح مسائل ساده کار همه است. مثلا اسلام توصیه کرده است که به زیارت حاجی بروید. خوب، ما می رویم، چایی می خوریم، گزی می خوریم و بلند می شویم می آییم. (یا

توصیه کرده است) تشییع جنازه کنید، در مجلس ختم شرکت کنید. اینها کارهای آسان اسلام است. این کارهای ساده از عهده هر کسی ختم شرکت کنید. اینها کارهای آسان اسلام است. این کارهای ساده از عهده هر کسی بر می آید. اسلام همیشه با این کارها اداره نمی شود. موقعی هم می رسد که باید مثل حسین بن علی علیه السلام برخاست و حرکت کرد: مثل حسین بن علی علیه السلام قیامی کرد که نه تنها جامعه آن روز اسلامی را تکان بدهد، بلکه موجش پنج سال بعد به یک شکل اثر کند، ده سال بعد به شکل دیگری اثر بخشد، سی سال بعد به شکل دیگری، شصت سال بعد به شکل دیگری، صد سال، پانصد سال بعد به شکل های دیگری، و بعد از هزار سال نیز الهام دهنده نهضت ها باشد.

۳۸۵- ریشه حب و بغض

نمونه های مختلف انسان ها را مورد نظر قرار می دهیم. نسبت به بعضی افراد نظیر شمر و یزید در گذشته و موسی در حال احساس تنفر می کنیم و نسبت به بعضی دیگر شهیدان کربلا در گذشته و لومومیا در عصر حاضر احساس تحسین و همدردی می کنیم، چرا؟ آیا این نوعی جانشین سازی است؟ و چون خود را به جای شهیدان کربلا و یا لومومبا که فکر می کنیم هم طبقه ما هستند می گذاریم به حال خودمان وقت می کنیم و شمر و یزید و چومبه را به جای دشمنان ستمگر خود می گذاریم احساس تنفر می کنیم؟ یا اینکه در اینجا خود را به کناری کشیده ایم و از دریچه انسانیت می نگریم و مسئله جانشین سازی به هیچ وجه ندارد. اگر شق اول است، پس آن که در طبقه شمر و یزید و چومبه است و دستش می رسد که بزند که بکشد و به مسلسل ببندد و با ستمگر احساس همدردی و همدلی می کند با آن که با ستمکشان احساس همدردی می

کند هیچ تفاوتی ندارد، همدردی هر دوشان ناشی از جانشین سازی و غریزه حب ذات است.

۳۸۶- یا انسان دوست یا انسانیت دوست

یا باید انسان دوست بود و یا انسانیت دوست. لومومبا و چومبیه هر دو انسانند، یزید و امام حسین هر دو انسانند، ولی دو قطب مخالف قرار گرفته اند. اگر این دو قطب را دوست داشته باشیم معنی اش این است: ما نسبت به انسانیت و ضد انسانیت بی تفاوتیم، پس انسانیت دوست نیستیم.

فصل هفدهم: فلسفه گریستن بر مصائب حسین علیه السلام

۳۸۷ - بررسی گریه و خنده

یکی از مسائل مربوط به سیدالشهداء مسئله گریه است. باید مسئله گریه و خنده یکی از نظر اینکه از مختصات و اعراض خاصه انسان به شمار رفته اند. دیگر از نظر علل و مبادی جسمی و روحی. سوم از نظر آثار و عوارض. چهارم از نظر اخلاقی و عقیده علماء اخلاق و آداب، پنجم از نظر آثار ششم انواع خنده ها و گریه ها و آیا همه خنده ها خوب است و همه گریه ها و باید مقایسه ای شود بین مکتب امام حسین و مکتبهای خنده و کمدی، و اشاره ای شود به فیلم های کمدی و فیلمهای تراژدی و اشعاری که شعرای ما در باب گریه و مدح آن گفته اند مثل اینکه:

گریه بر هر درد بی درمان دواست چشم گریان، چشمه فیض خداست در همه اینها بحث شود.

خنده و گریه مظهر شدیدترین حالات احساسی انسان است. آن وقتی که کسی بتواند مالک خنده و گریه مردمی بشود، به حقیقت مالک قلب آنها شده و با عواطف آنها بازی می کند. کارهای قلبی غیر از کارهای عقلی است. تاکنون با قلبهای مردم از راه گریه بر سید الشهداء بازی شده، بدون اینکه تحت کنترل عقل بیاید و هدف داشته باشد، تنها هدف داشتن کافی نیست، نظم و سازمان هم لازم است. ^(۳۹۳)

۳۸۸ - حسین، مالک قلوب مؤمنین

امام حسین علیه السلام به واسطه شخصیت عالیقدرش، به واسطه شهادت قهرمانانه اش مالک قلب ها و احساسات صدها میلیون انسان است. اگر کسانی که بر این مخزن عظیم و گرانقدر احساسی و روحی گمارده شدند، یعنی رهبران مذهبی

بتوانند از این مخزن عظیم در جهت هم شکل کردن و هم رنگ کردن و هم احساس کردن روح ها با روح عظیم حسینی بهره برداری صحیح کنند، جهان اصلاح خود خواهد شد.

راز بقاء امام حسین علیه السلام این است که نهضتش از طرفی منطقی است، بعد عقلی دارد و از ناحیه منطق حمایت می شود. و از طرفی دیگر در عمق احساسات و عواطف راه یافته است ائمه اطهار که به گریه بر امام حسین سخت توصیه کرده اند، حکیمانه ترین دستورها را داده اند، این گریه ها است که نهضت امام حسین را در اعماق جان مردم فرو می کند. تکرار می کنم به شرط آنکه گروهی که بر این مخزن عظیم گمارده شده اند بدانند چگونه بهره برداری کنند.

(۳۹۴)

۳۸۹- این است درد انسانیت!

بوعلی در اشارات درباره این مسئله که گاهی یک چیز درد هست، ولی در عین اینکه درد است لذیذ است، مثال می آورد. ^(۳۹۵) می گوید این نوع درد نظیر خارش بدن است که بدن خارش می کند و سوزش دارد و انسان وقتی خارش می دهد، محل خارش درد میکند و در عین اینکه درد می کند، خودش می آید، این درد، درد تلخی نیست.

این درد، دردی است که جان را می سوزاند، اشک را جاری می کند اما غم محبوب است، غم مطلوب است، غم مطلوب است. انسان از یک سلسله غمها همیشه فرار می کند، ولی چطور می شود که اگر به ما بگویند: مجلس ذکر مصیبت امام حسین علیه السلام برقرار است و مجلس خیلی با حالی است می خواهیم به آنجا برویم؟ انسان تا دلش می خواهد به این مجلس با حال بود، این درد را احساس کند و این اشک را بریزد، وقتی این قطرات اشک می ریزد، انسان

صفایی را احساس میکند که آندرد، دیگر در مقابل این چیزی نیست، این است
درد انسانیت! (۳۹۶)

۳۹۰- هدف از گریه

چرا ائمه اطهار (حتی از پیغمبر اکرم روایت است) گفتند که: این نهضت باید
زنده بماند، فراموش نشود، مردم برای امام حسین بگریند؟ هدف آنها از این
دستور چه بوده است؟ ما آن هدف واقعی را مسخ کردیم. گفتیم: فقط به خاطر
این است که تسلی خاطری برای حضرت زهرا سلام الله علیها باشد! با اینکه
ایشان در بهشت همراه فرزند بزرگوارشان هستند. دائماً بی تابی می کنند تا ما
مردم بی سر و پا یک مقدار گریه کنیم تا تسلی خاطر پیدا کنند! آیا توهینی
بالا تر از این، برای حضرت زهرا پیدا می کنید؟ عده ای دیگر گفتند: امام حسین
در کربلا ده دست یک عده مردم تجاوزکار، بی تقصیر کشته شد، پس این تأثر
آور است! من هم قبول دارم امام حسین بی تقصیر کشته شد. امام حسین بی
تقصیر کشته شد؟! روزی هزار نفر آدم بی تقصیر به دست آدمهای با تقصیر کشته
می شوند، روزی هزار نفر آدم در دنیا می شوند و تأثر آور است، اما آیا این
نفله شدن ها ارزش دارد که سالهای زیاد، قرنهای زیاد، ده قرن، بیست قرن، سی
قرن مطرح باشد؟! (۳۹۷)

۳۹۱- ارزش قطره قطره خون حسین علیه السلام

ما بنشینیم و اظهار تأثر کنیم که حیف، حسین بن علی نفله شد، خونش هدر
رفت! حسین بن علی بی تقصیر کشته شد، به دست افرادی متجاوز کشته شد! اما
چه کسی گفته حسین بن علی نفله شده است؟ و خون حسین بن علی هدر
رفت! اگر در دنیا کسی را پیدا کنید که نگذاشت یک ذره از شخصیتش هدر
برود، حسین بن علی است. او برای قطره قطره خونش آنچنان ارزش قائل شد

که نمی توان آنرا توصیف کرد. اگر ثروت های دنیا را که برای او صرف می شود تا دامنه قیامت حساب کنیم، برای هر قطره خونس میلیاردها تومان بشر پول خرج کرده است. آدمی که کشته شدنش سبب شد که نام او پایه کاخ ستمکاران را برای همیشه بلرزاند، نفله شد؟! خونش هدر رفت؟! ما غصه بخوریم برای اینکه حسین بن علی نفله شد؟ تو نفله شدی بیچاره نادان! من و تو نفله هستیم، من و تو عمرمان هدر رفت، غصه برای خدمت بخود! تو به حسین توهین می کنی که می گویی نفله شد! حسین بن علی کسی است که: ﴿ان لك درجه عند الله، لن تنالها الا بالشهادة﴾ آیا حسین بن علی علیه السلام که آرزوی شهادت می کرد، آرزوی نفله شدن را می کرد؟

۳۹۲- اشک با ارزش

اگر اشکی که ما برای او می ریزیم، در مسیر هماهنگی روح ما باشد، پرواز کوچکی است که روح ما با روح حسینی می کند. اگر ذره ای از همت او، ذره ای از غیرت او، ذره ای از حریت او، ذره ای از ایمان او، ذره ای از تقوای او، ذره ای توحید او در ما بیابد و چنین اشکی از چشم ما جاری شود، آن اشک بی نهایت قیمت دارد. اگر گفتند: به اندازه بال مگس هم باشد یک دنیا ارزش دارد، باور کنید!! اما نه اشکی که برای نفله شدن حسین باشد، بلکه اشکی که برای عظمت حسین باشد، برای شخصیت حسین باشد. اشکی که نشانه ای از هماهنگی با حسین بن علی و پیروی کردن از او باشد، بله، یک بال مگس هم یک دنیا ارزش دارد. ^(۳۹۸)

۳۹۳- حب راستین به امام حسین علیه السلام

ما خیال می کنیم یک گریه دروغین بر امام حسین کافی است، ولی امیرالمؤمنین فرمود: اینها دروغ است! اگر حب علی بن ابی طالب تو را به عمل

کشاند، بدان حب تو صادق و راستین است، اگر گریه بر حسین بن علی تو را به سوی عمل کشاند، بدان که تو بر حسین بن علی گریه کرده ای، و گریه تو راستین است، اگر نه فریب شیطان است. (۳۹۹)

۳۹۴- در رثای قهرمان بگریید!

این رثاء و مصیبت نباید فراموش بشود، این ذکری، این یاد آوری نباید فراموش بشود و باید اشک مردم را همیشه بگیرد، اما در رثای یک قهرمان. پس اول باید قهرمان بودنش برای شما مشخص بشود و بعد در رثای قهرمان بگریید، و گرنه رثای یک آدم نفله شده بیچاره بی دست و پای مظلوم که دیگر گریه ندارد، و گریه ملتی برای او معنی ندارد. در رثای قهرمان بگریید برای اینکه احساسات قهرمانی پیدا بکنید. (۴۰۰)

۳۹۵- اشک مقدس

یکی از اصول معتقدات مسیحیت مسئله به صلیب کشیدن، مسیح است، برای اینکه فادی باشد. الفادی لقب مسیح است. از نظر مسیحیت این جزو متن مسیحیت است که عیسی به دار رفت تا کفاره گناهان امت باشد! یعنی گناهان خودشان را به حساب عیسی می گذارند! فکر نکردیم که این، حرف دنیای مسیحیت است، با روح اسلام سازگار نیست، با سخن حسین علیه السلام سازگار نیست. به خدا قسم، تهمت به ابا عبدالله است. والله، اگر کسی در ماه رمضان روزه داشته باشد و این حرف را به حسین بن علی نسبت بدهد و بگوید: حسین برای چنین کاری بود و این سخن را از او نقل بکند روزه اش باطل است، دروغ بر حسین است. ابا عبدالله که برای مبارزه با گناهان قیام کرد، ما گفتیم قیام کرد تا سنگری برای گنهکاران باشد! گفتیم حسین یک بیمه درست کرد، یک شرکت بیمه تاءسیس کرد. بیمه چه! بیمه گناه! گفت شما را از نظر گناه بیمه

کردن، در عوض چه بگیرم؟ اشک. شما برای من اینکه بریزید، من در عوض، گناهان شما را جبران می‌کنم. شما هر چه می‌خواهید باشید، این زیاد باشید، عمر سعد باشد یک ابن زیاد در دنیا کم بود! یک عمر سعد در دنیا کم بود! یک سنان بن انس در دنیا کم بود! یک خولی در دنیا کم بود؟ امام حسین خواست خولی در دنیا زیاد شود، عمر سعد در دنیا زیاد شود، گفت: ایها الناس! هر چه می‌توانید بد باشید که من بیمه شما هستم!!!^(۴۰۱)

۳۹۶- اشک با ارزش

مردم باید روضه راست بشنوند تا معارفشان، سطح فکرشان بالا بیاید و بدانند که اگر روحشان در یک کلمه اهتراز پیدا کرد، یعنی با روح حسین بن علی هماهنگ شد و در نتیجه اشکی و او ذره‌ای، از چشمشان بیرون آمد، واقعه مقام بزرگی است اما اشکی که از راه قصابی کردن از چشم بیرون بیاید، اگر یک دریا هم باشد ارزش ندارد.^(۴۰۲)

۳۹۷- اشک هدف دار امام سجاد علیه السلام

بعضی خیال کرده اند امام زین العابدین چون در مدتی که حضرت بعد از پدر بزرگوارشان حیات داشتند قیام به سیف نکردند، پس گذاشتند قضایا خاموش شود. ابدا چنین نیست، از هر بهانه ای استفاده می‌کرد که اثر قیام پدر بزرگوارش را زنده نگه دارد آن گریه‌ها که گریه می‌کرد و یاد آوری می‌نمود برای چه بود؟ آیا تنها یک حالتی بود مثل حالت آدمی که فقط دلش می‌سوزد و بی هدف گریه می‌کند؟! یا می‌خواست این حادثه را زنده نگه دارد و مردم یادشان نرود که چرا امام حسین قیام کرد و چه کسانی او را کشتند؟

این بود که گاهی امام گریه می کرد، گریه های زیادی. روزی یکی از خدمتگزارانش عرض کرد: آقا! آیا وقت آن نرسیده است که شما از گریه بازایستد؟ (فهمید که امام برای عزیزانش می گرید).

فرمود: چه می گویی؟! یعقوب یک یوسف بیشتر نداشت. قرآن عواطف او را آن طور تشریح می کند: ﴿وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ﴾^(۴۰۳) من در جلوی چشم خودم هجده یوسف را دیدم که یکی پس از دیگری بر زمین افتادند!^(۴۰۴)

۳۹۸- اشک با معرفت

از چیزهایی که ارزش عمل را از نظر کیفیت بالا می برد معرفت است. چرا در باب زیارات اینقدر آمده است که مثلا من زاز الحسين عليه السلام عارفا بحقه... هر کسی که امام را زیارت کند به شرط اینکه او را بشناسد چنین و چنان است؟ زیرا اساس شناخت است. اینکه بعضی از اشخاص شبهه می کند که یک قطره اشک رای امام حسین مگر می تواند آنقدر ارزش داشته باشد، پاسخ این است که گاهی ممکن است انسان و هیچ ارزشی هم نداشته باشد. ولی یک انسان ممکن است به اندازه یک بال مگس برای امام حسین اشک بریزد که ارزشش از آن استخر اشک دیگری خیلی بیشتر باشد.^(۴۰۵)

۳۹۹- حک شدن پیام حسین

بسیاری از سلاطین مایل بودند که نامشان و سخنان و پیامشان (هر چند پیامی برای انسانها نداشته اند، اظهار خود خواهی بوده است و بس) باقی بماند، لذا آنرا بر لوحه های سنگی یا فلزی حک می کرده اند، مثلا منم شاه شاهان، به، ایزد نژاد، از نژاد خدایان!!! ولی هرگز این نوشته ها در دلها و سینه های مردم ثبت نشده و در آنجا نقش نگرفته است. اما پیامهایی مانند پیام امام حسین بدون آنکه در صفحه سنگی یا لوحه فلزی حک شود، چون با خون خودشان و با

اینکه صرفاً روی صفحه لرزان هوا ثبت شد، در دلها و سینه‌ها حک شد و مانند خطوط نورانی وحی در دل انبیاء، برای همیشه باقی ماند ﴿ان الحسین محبه مکنونه فی قلوب المؤمنین﴾^(۴۰۶) در عالی‌ترین مقامات و مراکز روح‌ها ثبت شده تا آنجا که دل‌های کانونی شد از احساسات او، و بردن نامش اشکها را جاری می‌سازد، و خدا می‌داند که در طول هزار و سیصد سال چند هزار تن اشک مانند گلاب از گل گرفته است. چرا؟ چون ﴿ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا﴾^(۴۰۷) چون پیام‌رسان حقیقت‌رسان حقیقت‌بودند، چون پیام‌آنها دل‌آشنا و فطرت‌آشنا بود، چون سخن‌من و ما نبود، سخن‌خدا و مردم در کار بود.^(۴۰۸)

فصل هجدهم: تأثیر در اشاعه نهضت حسین علیه السلام

۴۰۰ - اعتراض خونین

چرا امام به مردم بصره نامه نوشت و آنها را دعوت کرد؟ آیا این خود نوعی نقشه خونریزی و انقلاب نبود؛ بالاتر اینکه چرا در شب عاشورا حبیب بن مظهر را به میان بنی اسد فرستاد؟ چرا یاران و کسان خود را الزام نکرد که خود را به کشتن ندهند؟

امام مخصوصاً می خواست اعتراض و انتقاد و اعلام جرم و فریاد عدالتخواهی خود را با خون خود بنویسد که هرگز پاک نشود. (۴۰۹)

۴۰۱ - رنگ آمیزی صحنه عاشورا

در شب عاشورا، حر می آید توبه می کند بعد می آید خدمت ابا عبدالله، حضرت می فرماید: از اسب بیا پایین!

می گوید: نه آقا اجازه بدهید من خونم را در راه شما بریزم. خونت را در راه ما بریز یعنی چه؟ آیا یعنی اگر تو کشته شوی، من نجات پیدا می کنم؟ من که نجات پیدا نمی کنم. و حضرت به هیچ کس چنین چیزی نگفت. اینها نشان می دهد که ابا عبدالله علیه السلام، خونین شدن این صحنه را می خواست و بلکه خودش آن را رنگ آمیزی می کرد. اینجاست که می بینیم قبل از عاشورا، صحنه های عجیبی به وجود می آید که گویی آنها را عمداً به وجود آورده اند تا مطلب بیشتر نمایانده شود، بیشتر نمایش داده بشود. اینجاست که جنبه شبه پذیری قضیه، خیلی زیاد می شود. (۴۱۰)

۴۰۲ - پیام خونین

در کتاب بررسی تاریخ عاشورا نکته ای خیلی تکیه کرده است؛ تعبیر ایشان این است؛ می گوید: رنگ خون از نظر تاریخی ثابت ترین رنگهاست، در تاریخ

و در مسائل تاریخی آن رنگی محو نمی شود زنگ قرمز است، رنگ خون است و حسین بن علی علیه السلام تعمداً داشت که تاریخ خودش را با این رنگ ثابت و زایل نشدنی بنویسد، پیام خود را با خون خویش نوشت. ^(۴۱۱)

۴۰۳- ریسمان خونین

شنیده شده که افرادی در حال از بین رفتن با خون خودشان مطلبی نوشته اند و پیام داده اند. معلوم است که این خودش اثر دیگری دارد که کسی با خون خود پیام حرف خویش با بنویسد. در عرب جاهلیت رسم بود و گاهی اتفاق می افتاد که قبایلی که می خاستند با یکدیگر پیمان ناگسستنی ببندند، یک ظرف خون می آوردند (البته نه خون خودشان) و دستشان را در آن می کردند، می گفتند: این پیمان دیگر هرگز شکستنی نیست، پیمان خون است و پیمان خون شکستند نیست. ^(۴۱۲)

۴۰۴- تاریخ خونبار

حسین بن علی علیه السلام در روز عاشورا گویی رنگ آمیزی می کند، اما رنگ آمیزی با خون. برای اینکه رنگی که از هر رنگی دیگر ثابت تر است در تاریخ، همین رنگ است. تاریخ خودش را با خون می نویسد. ^(۴۱۳)

۴۰۵- ای آسمان ببین و شاهد باش!

(امام حسین (برگشتند به خیام حرم، اینجا است که طفل شیر خوارشان را به دست ایشان می دهند. این طفل در بغل عمه اش زینب خواهر مقدس ابا عبدالله است.

حضرت این طفل را در بغل می گیرد. ابا عبدالله فرمود: خواهر جان! چرا در میان این بلوا، در فضایی که هیچ امنیتی ندارد و از آن طرف تیر پرتاب می شود و دشمن کمین کرده این طفل را آوردی، بلکه او را در بغل گرفت و در همین

حال تیری از سوی دشمن می آید و به گلوی مقدس طفل اصابت می کند. ابا عبدالله چه می کند؟ ببینید رنگ آمیزی چگونه است؟ تا این طفل این چنین شهید می شود، دست می برد و یک مشت خون پر می کند و به طرف آسمان می باشد که: ای آسمان ببین و شاهد باش! (۴۱۴)

۴۰۶ - پاشیدن خون به آسمان

(امام حسین علیه السلام) طفلی از خود را از دست خواهرش زینب گرفت: پس حرمه یا عقبه تیری به سوی وی افکند که در گلوی طفل جای گرفت. حضرت خون ها را با کف دست خویش گرفت و به طرف آسمان پاشید و فرمود: آنچه بر سر من می آید چون در معرض دید خداوند است بر من آسان است. (۴۱۵)

۴۰۷ - رمز جاودانگی

در آن لحظات آخر که ضربات زیادی بر بدن مقدس ابا عبدالله وارد شده بود که دیگر روی زمین افتاده بود و بر روی زانوهایش حرکت می کرد و بعد از مقداری حرکت می افتاد و دوباره بر می خاست، ضربتی به گلوی ایشان اصابت می کند. نوشته اند: باز دست مبارکش را پر از خون کرد و به سر و صورتش مالید و می گفت: من می خواهم به ملاقات پروردگار خود بروم. اینها صحنه های تکان دهنده صحرای کربلاست، قضایایی است که پیام امام حسین را برای همیشه در دنیا جاوید و ثابت و باقی ماندن می کند. (۴۱۶)

۴۰۸ - اینگونه خدا را دیدار می نمایم!

(امام در آخر لحظات حیات) به زحمت بر می خاست و دوباره به صورت به زمین می خورد، سنان نیزه ای به گرده حضرت زد، و سپس نیزه را بیرون کشید و در استخوان های سینه حضرت فرو برد. و همین سنان تیری پرتاب کرد که در گلوی حضرت نشست. حضرت بر زمین نشست و تیر را بیرون کشید،

سپس دو دست مبارک به زیر خوان گرفت تا از خورش پر شد، و با دو دست خون آلود خود سر و صورت خویش را رنگین ساخت و در همین حال می گفت: اینگونه خدا را دیدار می کنم که به خونم آغشته باشم و حقم به تاراج رفته است. (۴۱۷)

۴۰۹- تعمدی در خونین سازی صحنه

گویی سید الشهداء در خونین ساختن و رنگ قرمز دادن به نهضت تعمد خاصی داشته است - و به قول مرحوم آیتی - چون رنگ قرمز ثابت ترین و لا اقل نمایان ترین رنگ ها است. خلاصه در عاشورا نوعی رنگ آمیزی دیده می شود. (۴۱۸)

۴۱۰- شکوه خونین امام

مردی از بنی دارم تیری به سویش پرتاب کرد که در زیر گلوی شریف حضرت جای گرفت. حضرت تیر را بیرون آورد و دو دست خویش را زیر گلو گرفت و چون از خون پر شدند به سوی آسمان پاشید و عرض کرد: پروردگارا! من به تو شکوه می کنم از اینکه با پسر دختر پیامبرت اینگونه رفتار می شود. (۴۱۹)

۴۱۱- صحنه ابلاغ

تاکتیک دیگر، ایجاد صحنه هایی برای رساندن بهتر پیام خود و رنگ آمیزی ها از قبیل پاشیدن خون شیر خوار به آسمان که عند الله احتسبه (۴۲۰) سر و روی خود را با خون خود مخضب کردن این چنین می خواهیم خدا را ملاقات کنم. در مورد صحنه ها قصه دست به گردن کردن با قاسم، حبیب بن مظاهر، عجباً چقدر صحنه های طبیعی شکل مصنوعی دارد! از این جهت نظیر استعداد آهنگ پذیری آیات قرآن است. (۴۲۱)

۴۱۲- انقلاب خونین عاشورا

امام حسین علیه السلام کسی است که تاریخ زندگانی خود را به خون مقدس خود مزین کرد... به همه جهانیان فهماند که رنگ قرمز (در صحنه اجتماع) ثابت ترین رنگها است،

برنامه خون، مقدس ترین برنامه ها است، انقلاب خونین مؤثرترین انقلاب ها است. (۴۲۲)

۴۱۳- وقایع نگاری خونین

حوادث و وقایع عاشورا همه وقایعی است که با خون نوشته شد، مثل کسانی که گاهی نقل می شود در حین مردن در اثر فاجعه ای، چون قلم و کاغذ پیدا نمی شود، با انگشت خود و با خون خود وصیت خود را می نویسند، و یا افرادی به علامت انقلاب جمله ای را با خون خود روی یک صفحه می نویسند. در بعضی از پیمانهای قدیم عربی و جاهلی، هم پیمانان دست خود را در یک ظرفی از خون فرو می بردند به علامت از خود گذشتگی در راه این پیمان. جریان شهادت عبدالله رضیع و پاشیدن خون گلوی طفل شیر خوار خود، یک صحنه ای است که با خون نوشته شد.

نوشته اند: ظاهرا که خود ابا عبدالله پس از یک جریان (ظاهر سنگ که به پیشانی آن حضرت اصابت کرد) (دست پر خون خویش را) به صورتش مالید و فرمود: هکذا حتی الفی جدی. (۴۲۳) (۴۲۴)

۴۱۴- الهام بخش نسلهای دیگر

آنچه امروز به ما الهام می بخشد، قلم های کسانی که اسلام را روی کاغذها توصیف کرده اند نیست، بلکه قلمهای کسانی است که با خون خود خطوط بر جسته اسلام را بر روی بدن های خودشان، بر پیشانیهایشان، بر فرق شکافته شان

و قتل فی محرابه لشدہ عدلہ ^(۴۲۵) بر روی دانه دانه موهای مقدس محاسنشان بر
روی سینه و قلبشان، بر پیشانی شکسته شان، بر دندان شکسته شان، بر رگ
های گردنشان نوشته اند.

فصل نوزدهم: تأثیر و نقش زنان در حادثه کربلا

بخش اول: نقش زنان در طول تاریخ

۴۱۵ - سه گونه نقش زنان

زن در تاریخ سه گونه نقش داشته و یا می توانسته است داشته باشد: یکی اینکه شیء بوده و گرانبها و در نتیجه منفی محض و در ردیف قاصران بوده، بی نقشی بوده در ردیف اشیاء گرانبها و در آن همان منطق کنج خانه و خدمت به مرد و زاییدن و شیر دادن، بدون آنکه استعدادهای روحی او رشد کند، بدون اینکه تعلیم و تربیت واقعی بیاید و شخصیت پیدا کند می باشد که هر چه دست و پا شکسته تر بهتر و گرانبها تر، هر چه بی زبان تر بهتر و گرانبها تر، هر چه بی خبرتر گرانبها تر و هر چه منفعل تر و بی هنرتر بهتر: یعنی از سه اصلی که شخصیت انسانی انسان را تشکیل می دهد: آگاهی، آزادی، خلاقیت؛ هر چه نداشته باشد بهتر. ولی در این نقش، زن ملعبه فرد و مرد هست، اما ملعبه جامعه مردان نیست.

نقش دوم این است که اساساً تفاوت مرد و زن را ندیده بگیریم، و هر گونه حریم را که احترام زن و بسته به او است برداریم و زن را مورد دستمالی و بهره برداری کامل قرار دهیم، فاصله و حریم را به کلی از میان ببریم. در این نقش، شخص بوده و عامل تاریخ، امام بی بها و نقشش بیشتر در جهت تاریخ بوده است. به عبارت دیگر زن در آن نقش تا حدی عزیز و محبوب و گرانبها بود، امام ضعیف، یک ضعیف گرانبها و یک شیء گرانبها. و در نقش دوم یک نقش دوم یک شخص بود اما شخص بی بها.

نقش سوم و یا مکتب سوم آن است که شخص گرانبها باشد و آن به دو چیز وابسته است: یکی رشد استعدادهای خاص انسانی یعنی علم، آزاده، قدرت

ابتکار و خلاقیت، و دیگر دوری از ابتدال، و مورد بهره گیری مرد بودن، پس رشد استعدادها در عین نگه داشتن حریم. در این مکتب، حریم و نه محبوسیت و نه اختلاط است.

از این رو یک تاریخ ممکن است مذکر محض باشد و تاریخ دیگر ممکن است مختلط باشد و به واسطه اختلاط پلید باشد و یک تاریخ دیگر ممکن است مذکر مؤنث باشد اما در تاریخ بیست، گاهی عامل است اما مختلط و در حقیقت بازیچه مرد، و گاهی عامل است اما در مدار خوش.

زن در تاریخ طبق تلقی قرآن کریم عمل مؤثر بوده است. یعنی تاریخ مذهبی قرآنی مذکر مؤنث است - یعنی انسانی است - اما به حفظ مدارهای خاص به هر یک؛ به عبادت دیگر مذنث است، زوج است. (۴۲۶)

۴۱۶- نقش غیر مستقیم زن در تاریخ

حادثه کربلا نیز یک تاریخی انسانی است؛ یعنی تاریخ زوج است نه فرد، مدنث است نه مذکر و نه مؤنث مذکر و مؤنث است نه مذکر محض. به عقیده ما زن تا آنجا که فقط نقش وسیله عشقبازی و چشم چرانی را دارد و نقش خود را در آرایش و در حقیقت رونق بخشیدن به محفل مرد آن هم عموم مردان نی بیند، هرگز نقش مستقل و مؤثری در تاریخ ندارد.

البته ما نقش اساسی تأثیر غیر مستقیم زن را در تاریخ منکر نیستیم که گفته اند زن، مرد را می سازد، اعم از فرزند و شوهر، و مرد تاریخ را. بحث ما در نقش مستقیم است. (۴۲۷)

۴۱۷- شرایط پیام رسان

یکی از شرایط پیام رسان که در بحث کلی که راجع به تبلیغ می کردیم، آنرا یکی از شرایط چهارگانه موفقیت یک پیام شمردیم. گفتیم که یک پیام برای

اینکه موفق باشد چند شرط لازم دارد: اولین شرط، قدرت محتوی و به تعبیر قرآن حقانیت آن پیام است. دوم، به کار بستن متد و روش و اسلوب صحیح پیام رسانی است. سوم استفاده کردن از وسائل و امکانات طبیعی و صنعتی هر دو ولی به صورت مشروع و با پرهیز از افراط و تفریط. افراط به معنی استفاده کردن از وسایل نامشروع که قهرا نتیجه معکوس می دهد، و تفریط به معنی جمود ورزیدن در استفاده از وسائل مشروع که آن هم باعث ضعف نیروی تبلیغی می شود چهارم که باقی ماند، لیاقت و شخصیت شخص پیام رسان است. همچنین در مسئله عنصر تبلیغ در نهضت حسینی که تواءم بود با بحث تبلیغ، قسمتهایی از تأثیر تبلیغی اهل بیت علیهم السلام در مدت اسارتشان از کربلا تا کوفه و از کوفه تا شام و در کوفه و شام و بعد در دوره به اصطلاح آزادیشان که شکل اسیر نداشتند و از شام به مدینه فرستاده شدند باقی ماند و لازم بود در این باب بحث کنیم. این دو قسمت باقیمانده قهرا به یکدیگر مربوطند. ^(۴۲۸)

۴۱۸- نقش زن در ساختن تاریخ

بحثی درباره نقش زن در تاریخ مطرح است که آیا اساسا زن در ساختن تاریخ نقشی دارد یا ندارد و اصلا نقشی می تواند داشته باشد یا نه؟ باید داشته باشد یا نباید داشته باشد؟ همچنین از نظر اسلام این قضیه را چگونه باید بر آورد کرد؟ ^(۴۲۹)

۴۱۹- تاریخ مذکر و مؤنث

تاریخ کربلا یک تاریخ و حادثه مذکر - مؤنث است. حادثه ای است که مرد و زن هر دو در آن نقش دارند، ولی مرد در مدار خودش و زن در مدار خودش. معجزه اسلام اینهاست، می خواهد دنیای امروز بپذیرد، می خواهد به جهنم نپذیرد، آینده خواهد پذیرفت.

۴۲۰ - نقش زنان در روز عاشورا

ما در حادثه کربلا به جریان عجیبی برخورد می‌کنیم و آن اینکه می‌بینیم در این حادثه، مرد نقش دارد، زن نقش دارد، پیر و جوان و کودک، نقش دارند. سفید و سیاه نقش دارند، عرب و غیر عرب نقش دارند، طبقات و جنبه‌های مختلف نقش دارند، گویی اساساً در قضا و قدر الهی مقدر شده است که در این حادثه، نقش‌های مختلف از طرف طبقات مختلف ایفا بشود، یعنی اسلام نشان داده بشود کک اینکه عرض می‌کنم زن نقش دارد، منحصر به زینب - سلام الله علیها - نیست. در این زمینه داستانها داریم. ما در کربلا یک زن شهید داریم و آن زن جناب عبدالله عمیر کلبی است. دو زن دیگر داریم که رسماً وارد میدان جنگ شده‌اند، ولی ابا عبدالله مانع شد و به آنها امر فرمود که برگردید و آنها برگشتند، مادرهایی، ناظر شهادت فرزندانشان بوده و این را، در راه خدا به حساب آورده‌اند. همچنین ما در کربلا، پانزده نفر به نام موالی می‌بینیم. مخصوصاً که یکی از آنها به نام مولی خوانده شده است: مولی شاذب، مولی عباس بن عبید. علمای بزرگی مثل مرحوم حاجی نوری و مرحوم حاج شیخ عباس قمی، این را تاءبید کرده‌اند.. اشتباه نشود، منظور از مولا عباس، این نیست که غلام یا آزاد شده عباس بوده، بلکه به این معنی است که هم پیمان او بوده، و گفته‌اند که در جلالت قدر و شخصیت اجتماعی، از عباس بزرگ‌تر بوده است. (۴۳۰)

۴۲۱ - نقش زنان در عاشورا

ظاهراً تمام زنانی که نقشی داشته‌اند در جهت خوب بوده است، نظیر زن زهیر بن القین و زن عبدالله بن عمیر کلبی (ام وهب) و رباب دختر امرء القیس (همسر امام)، ایضا زنی از قبیله بکر بن وائل. برای این زنها رجوع شود به

بررسی تاریخ عاشورا سخنرانی هشتم، ص ۱۶۴. ایضا اواخر انصار الحسین
بحث های جالبی در این زمینه از نظر جمع آوری دارد. (۴۳۱)

بخش دوم: کربلا تجلی گاه شخصیت حضرت زینب

الف: حال زینب علیها السلام در شب عاشورا

۴۲۲ - در دل زینب (س) چه گذشت؟!

در دل زینب (س) چه گذشت؟!

زینب (س) در داخل یکی از خیمه هاست، ظاهرا دارد زین العابدین را
پرستاری می کند. صدا را از بیرون شنید. فوراً بیرون آمد دید لشکر دشمن است
که دارد حلقه محاصره را تنگ تر می کند. آمد دست زد به شانۀ ابا عبدالله،
برادر! بلند شو، نمی بینی؟ نمی بینی؟ بین چه خبر است.

حسین سر را بلند می کند و بدون اینکه توجهی به این لشکر بکند. می گوید:
من الان در عالم رؤ یا جدم را دیدم، به من بشارت و نوید داده گفت: حسینم!
تو عن قریب به من ملحق می شوی. خدا می داند در این حال در دل زینب
(س) چه گذشت.

۴۲۳ - شب جانسوز زینب

شب عاشورا است. شبی است که ما اگر درست به احوال شهیدان کربلا وقت
کنیم، از طرفی وقتی آن حماسه را می بینیم، روحمان به هیجان می آید، قلبمان
تکان می خورد، و از طرف دیگر متأثر می شویم. دلایلی در کار است که به
اندازه ای که در شب عاشورا بر زینب (س) سخت گذشت، بر هیچ کس سخت
نگذشت، و باز به اندازه ای در این شب به ایشان سخت گذشت، در هیچ موقع

دیگری نگذشت، چون در روز عاشورا مثل اینکه وضع روحی زینب خیلی قوی بود، و با جریان هایی، قوی تر و نیرومندتر شد.

۴۲۴ - پرستار حضرت سجاد

دو حادثه در این شب پیش آمده که زینب را خیلی منقلب کرده است: یکی در عصر تاسوعاست و دیگر در شب عاشورا. در این شب ابا عبدالله برنامه خیلی مفصلی دارد. یکی از برنامه ها اینست که به کمک اصحابش اسلحه را برای فردا آماده می کنند. مردی است به نام جون یا هون، آزاد شده ابوذر غفاری است. متخصص در کار اسلحه سازی بود. خیمه ای به سلاح ها اختصاص داشت، و این مرد در آن خیمه مشغول آماده کردن سلاح ها بود. ابا عبدالله آمده بود از او سرکشی بکند. اتفاقا این خیمه مجاور است با خیمه زین العابدین که بیمار بود و زینب (س) از او پرستاری می کرد. این دو خیمه نزدیک یکدیگر است و ابا عبدالله دستور داده بود چادرها را در آن شب نزدیک به همدیگر برپا کنند، به طوری که طناب ها داخل یکدیگر بود.

۴۲۵ - ناگهان بغض زینت ترکید!

راوی این حدیث، زین العابدین است، می گوید: عمه ام زینب مشغول پرستاری بود. پدرم آمده بود در چادر اسلحه و نگاه میکرد ببیند این مرد اسلحه ساز چه می کند، من یک وقت دیدم پدرم دارد با خودش شعری را زمزمه می کند، دو سه بار هم تکرار کرد:

یا دهراف لک من خلیل - کم لک بالاشراق والاصیل - و صاحب و طالب

قبیل - والدهر لا یقنع بالبدیل - و انا الامر الی الجلیل

ای روزگار! تو چقدر پستی! چگونه دوستان را از انسان می گیری! بله، روزگار چنین است، ولی امر به دست روزگار نیست، امر به دست خداست، ما راضی به رضای الهی هستیم، ما آنچه می خواهیم که خدا برای ما بخواهد.

زین العابدین می گوید: من می شنوم، عمه ام زینب هم می شنود. سکوت معنی داد و مرموزی میان من و عمه ام برقرار شده است. دل مرا عقده گرفته است، به خاطر عمه ام زینب نمی گیریم، عمه ام زینب دلش پر از عقده است، به خاطر اینکه من بیمار نمی گریدم. هر دو در مقابل این هجوم گریه مقاومت می کنیم. ولی آخر زینب یک مرتبه بغضش ترکید. (زن است، رقیق القلب است.)

شروع کرد بلند بلند گریستن، فریاد کردن، ناله کردن که ای کاش چنین روزی را نمی دیدم، ای کاش جهان ویران می شد و زینب چنین ساعتی را نمی دید. با این حال خودش را رساند خدمت ابا عبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ و ابا عبدالله آمد نزد زینب، سر او را به دامن گرفت: او را نصیحت و موعظه کرد: یا اخیه! لا یذهبن بحلمک الشیطان؛ خواهر جان! مراقب باش شیطان تو را بی صبر نکند، حلم را از تو نرباید اینها چیست که می گویی؟! ای کاش روزگار خراب بشود یعنی چه که؟! چرا روزگار خراب بشود؟! مردن حق است، شهادت حق است، شهادت افتخار ماست، جرم پیغمبر از من بهتر بود. پدرم علی، مادرم زهرا، برادرم حسن، همه اینها از من بهتر بودند، همه اینها رفتند، من هم می روم، تو باید مواظب باشی، بعد از من سرپرستی قافله را بکنی، سرپرستی اطفال مرا بکنی.

زینب در حالی که می گریست، با صدای نازکی گفت: برادر جان! همه اینها درست، ولی هر کدام از آنها که رفتند، من چند نفر و حداقل یک نفر را داشتم که دلم به او خوش بود. آخرین کسی که از ما رفت، برادر ما حسن بود. دل من

تنها به تو خوش بود. برادر! اگر تو از دست زینب بروی، دل زینب در این دنیا به چه کسی خوش باشد؟

۴۲۶- شخصیت والای حضرت زینب

همین که ایام عاشورا سپری می شود و زینب، حسین علیه السلام را با آن روحیه قوی و نیرومند و با آن دستورالعمل می بیند، زینب دیگری می شود که دیگر احدی در مقابل او کوچکترین شخصیتی ندارد. ^(۴۲۲)

ب: عصر عاشورا، نقطه آغاز تجلی زینب

۴۲۷- صبر حضرت زینب علیه السلام

دیگر از جوانانی که در کربلا شهید شد و مادرش حضور داشت، عون بن عبدالله بن جعفر فرزند جناب زینب کبری سلام الله علیها است. یعنی زینب (س) شاهد شهادت پسر بزرگوارش بود. از عبدالله بن جعفر شوهر زینب دو پسر در کربلا بودند که یکی از زینب و دیگری از زن دیگر بود و هر دو شهید شدند. بنابراین این پسر زینب نیز در کربلا شهید شده است. و یکی از آن عجایبی که تربیت بسیار بسیار عالی این بانوی مجلله را می رساند، این است که در هیچ مقتلی نوشته اند که زینب چه قبل و چه بعد از شهادت پسرش نامی از او برده باشد. گویی اگر می خواست این نام را ببرد، فکر می کرد که نوعی بی ادبی است. یعنی ابا عبدالله! فرزند من قابل این نیست که فدای تو شود مثلاً در شهادت علی اکبر، زینب از خیمه بیرون دوید و فریاد زد: یا اخیه و ابن اخیه! که فریادش فضا را پر کرد، ولی هیچ نوشته اند که در شهادت فرزندش چنین کاری کرده باشد. ^(۴۲۳)

۴۲۸ - قافله سالاری حضرت زینب

ابا عبدالله اهل بیت خودش را حرکت می دهد برای اینکه در این تاریخ عظیم، رسالتی را انجام دهند، برای اینکه نقش مستقیمی در ساختن این تاریخ عظیم داشته باشند با قافله سالاری زینب، بدون آنکه از مدار خودشان خارج بشوند. (۴۲۴)

۴۲۹ - تجلیگاه حضرت زینب

از عصر عاشورا، زینب تجلی می کند. از آن به بعد به او واگذار شده بود. رئیس قافله اوست، چون یگانه مرد، زین العابدین - سلام الله علیه - است که در این وقت به شدن مریض است و احتیاج به پرستار دارد تا آنجا که دشمن طبق دستور کلی پسر زیاد که از جنس ذکور اولاد حسین هیچ کس نباید باقی بماند، چند بار حمله کردند تا امام زین العابدین را بکشند. ولی بعد خودشان گفتند: این خودش دارد می میرد! و این هم خودش بک حکمت و مصلحت خدایی بود که حضرت امام زین العابدین بدین وسیله زنده بماند و نسل مقدس حسین بن علی باقی بماند. یکی از کارهای زینب، پرستاری امام زین العابدین است. (۴۲۵)

۴۳۰ - زینب در اسارت طاغوت

امام زین العابدین فرمود: ما دوازده نفر بودیم و تمام دوازده نفر را به یک زنجیر بسته بودند که یک سر زنجیر به بازوی من و سر دیگر آن به بازوی عمه ام زینب بسته بود (۴۳۶).

۴۳۱ - مرثیه سوزناک حضرت زینب

در عصر روز یازدهم، اسراء را آوردند و سوار کردند بر مرکب هایی (شتر یا قاطر یا هر دو) که پالانهای چوبین داشتند و مقید بودند که اسراء پارچه ای

روی پالان ها نگذارند برای اینکه زجر بکشند. بعد اهل بیت خواهش این بود:
﴿قلن بحق الله الا ما مررتم بنا علی مصرع الحسين﴾ گفتند، شما را به خدا، حالا
که ما را از اینجا می برید، ما را از قتلگاه حسین عبور بدهید، برای اینکه می
خواهیم برای آخرین بار با عزیزان خودمان خداحافظی کرده باشیم.

در میان اسراء تنها امام زین العابدین بودند که به علت بیماری پاهای
مبارکشان را زیر شکم مرکب بسته بودن، دیگران روی مرکب آزاد بودن. وقتی
که به قتلگاه رسیدند، همه بی اختیار خودشان را از روی مرکب ها به روی زمین
انداختند. زینب - سلام الله علیها - خودش را می رساند به بدن مقدس ابا
عبدالله، آن را به یک وضعی می بیند که تا آن وقت ندیده بود، بدنی می بیند بی
سر و بی لباس. با این بدن معاشقه می کند و سخن می گوید: ﴿بابی المهموم حتی
قضى، بابی العطشان حتی مضى﴾ آنچنان دلسوز ناله کرد که: فایکت والله کل عدو
و صدیق؛ یعنی کاری کرد که اشک دشمن جاری شد، دوست و دشمن به گریه
در آمدند. (۴۳۷)

۴۳۲ - تسلیت گویی حضرت زین العابدین

مجلس عزای حسین را برای اولین باز زینب ساخت. ولی در عین حال از
وظایف خودش غافل نیست. پرستاری زین العابدین به عهده اوست، نگاه کرد
به زین العابدین دید حضرت که چشمش افتاده به این وضع آنچنان ناراحت
است کانه می خواهد قالب تهی کند، فوراً بدن ابا عبدالله را گذشت آمد سراغ
زین العابدین؛ یا بن اخی! پسر برادر! چرا تو را در حالی می بینیم که می خواهد
روح تو از بدنت پرواز بکند؟

- عمه جان چطور می توانم بدن های عزیزان خودمان را ببینیم و ناراحت نباشم. زینب در همین شرایط شروع می کند به تسلیت خاطر دادن به زین العابدین. (۴۳۸)

۴۳۳ - آگاهی حضرت زینب از واقعه عاشورا

ام ایمن زن بسیار مجلله ای است که ظاهرا کنیز خدیجه بوده و بعد آزاد شده و سپس در خانه پیغمبر و مورد احترام پیغمبر بوده است. کسی است که از پیغمبر روایت می کند. این پیر زن سال ها در خانه پیغمبر بود. روایتی از پیغمبر را برای زینب نقل کرده بود، ولی چون روایت خانوادگی بود؛ یعنی مربوط به سرنوشت این خانواده در آینده بود، زینب یک روز در اواخر عمر علی علیه السلام برای اینکه مطمئن بشود که آنچه ام ایمن گفته صد در صد درست است، آمد خدمت پدرش: یا ابا! من حدیثی این چنین از ام ایمن شنیده ام، می خواهم یک بار هم از شما بشنوم تا ببینم آیا همین طور است؟ همه را عرض کرد، پدرش تاءبید کرد و فرمود: درست گفته، ام ایمن، همین طور است. (۴۳۹)

۴۳۴ - زینب ع، نقل حدیث می کند!

زینب در آن شرایط این حدیث (ام ایمن) را برای امام زین العابدین روایت می کند در این حدیث آمده است این قضیه فلسفه ای دارد مبادا در این شرایط خیال بکنید که حسین کشته شد و از بین رفت. پسر برادر! از جد ما چنین روایت شده است که حسین ع همین جا که اکنون جسد او را می بینی، بدون اینکه کفتی داشته باشد، دفن می شود و همین جا، قبر حسین، مطاف خواهد شد. برسر تربت ما چون گذری همت خواه که زیارتگه زندان جهان خواهد بود آینده را که اینجا گفته اهل خلوص خواهد بود، زینب برای امام زین العابدین روایت می کند. بعد از ظهر مثل امروزی را که یازدهم بود، عمر سعد با لشکریان

خودش ماند برای دفن کردن اجساد کتیف افراد خود. ولی بدنهای اصحاب ابا عبدالله، همانطور ماندند. بعد اسراء را حرکت دادند (مثل امشب که شب دوازدهم است)، یکسره از کربلا تا نجف که تقریباً دوازده فرسخ است. ترتیب کار را این چنین داده بودند که روز دوازدهم، اسراء را به اصطلاح با طبل و شیپور و با دید به علامت فتح وارد کنند و به خیال خودشان آخرین ضربت را به خاندان پیغمبر بزنند. (۴۴۰)

ج: تجلی شخصیت حضرت زینت در اسارت

۴۳۵ - رشد زینب در حادثه کربلا

یکی از زنان اسلام که مایه افتخار جهان است زینب کبری علیها السلام است، تاریخ نشان می دهد که حوادث خونین و مصایب بی نظیر کربلا زینب را به صورت پولاد آب دیده در آورد، زینبی که از مدینه خارج شد با زینبی که از شام به مدینه برگشت یکی نبود، زینبی که از شام برگشت رشد یافته تر و خالص تر بود، حبی آنچه در خلال حوادث اسارت ظهور کرده با آنچه در خلال ایام کربلا در زمانی که هنوز برادر بزرگوارش زنده و مسئولیت به عهده زینب گذاشته نشده بود، از زینب ظهور کرد فرق دارد. (۴۴۱)

۴۳۶ - خطبه زینب، در گرانمایه علی علیه السلام

(اسراء) را حرکت دادند و بردند در حالی که زینب شاید از روز تاسوعا اصلاً خواب به چشمش نرفته. سرهای مقدس را قبلاً برده بودند. نمی دانم چه ساعتی از روز بوده (تقریباً دو سه ساعت از طلوع آفتاب گذشته) در حالی که اسراء را وارد کوفه می کردند، دستور دادند سرهای مقدس را ببرند به استقبال آنها که با یکدیگر بیایند. وضع عجیبی است غیر قابل توصیف. دم دروازه کوفه (دختر علی، دختر فاطمه، اینجا تجلی می کند) این زن با شخصیت که در عین

حال زن باقی ماند و گرانها، خطابه ای می خواهد. راویان چنین نقل کرده اند که در یک موقع خاصی، زینب موقعیت را تشخیص داد و قد او مات دختر علی یک اشاره کرد. عبارت تاریخ این است: ﴿وقد او مات الی الناس ان اسکتوا فاددت الانفاس، و سکنت الاجراس؛﴾ یعنی در آن هیاهو و غلغله که اگر دهل می زدند صدایش به جایی نمی رسید، گویی نفسها در سینه حبس شد و صدای زنگ ها و هیاهوها خاموش گشت، مرکب ها هم ایستادند. (آدم ها که می ایستادند قهرا مرکب ها هم می ایستادند). خطبه ای خواند.

راوی گفت: و لم ار و الله خفره قط انطق منها این خفره خیلی ارزش دارد خفره یعنی زن با حیا. این زن، نیامد مثل یک زن بی حیا حرف بزند. زینب آن خطابه را در نهایت عظمت القاء کرد. در عین حال دشمن می گوید: و لم ار و الله خفره قط انطق منها؛ یعنی آن حیای زنانگی از او پیدا بود. شجاعت علی با حیای زنانگی درهم آمیخته بود.

در کوفه که بیست سال پیش علی علیه السلام خلیفه بود و در حدود پنج سال خلافت خود خطابه های زیادی خوانده بود، هنوز در میان مردم خطبه خواند علی علیه السلام ضرب المثل بود.

راوی گفت: گویی سخن علی از دهان زینب می ریزد، گویی که علی زنده شده و سخن او از دهان زینب می ریزد. وقتی حرفهای زینب که مفصل هم نیست (ده - دوازده سطر نیست) تمام شد، می گوید: مردم را دیدم که همه، انگشتانشان را به دهان گرفته و می گزیدند.

این است نقش زن به شکلی که اسلام می خواهد. شخصیت در عین حیا، عفاف، عفت، پاکي و حریم، تاریخ کربلا به این دلیل مذکر - مؤنث است که در

ساختن آنهم جنس مذکر عامل موثری است، ولی در مدار خودش، و هم جنس مؤنث در مدار خودش. این تاریخ به دست این دو جنس ساخته شد. (۴۴۲)

۴۳۷ - خطبه معروف حضرت زینب

مردم کوفه می دانستند که حق با حین بن علی علیه السلام است و این معنی را اعتراف هم کرده بودند، ولی در حمایت از حق و دفاع از آن کوتاهی کردند. ثبات قدم نشان نداند و استقامت نورزیدند. در حقیقت، حمایت نکردن از حق، جحود عملی آن است.

حضرت زینب علیها السلام در خطبه معروف خویش برای کوفیان، آنها را به کوتاهی در حمایت از حق و به ظلم و جنایت بر آن نکوهش می کند، فرمود:

﴿يا اهل الكوفه! يا اهل الختل والغدر والخذل! اتبكون؟ الا فلا رقات العبره و لا هدات الزفره انما مثبکم التي نقضت غزلها من يعد قوه انکاثا!﴾
ای اهل کوفه! ای دغلبازان فریبکار بی وفا! آیا گریه می کنید؟ پس اشک شما نخشکد و ناله تان خاموش نگردد، مثل شما همچون آن زن احمق است که پنبه هایی را می رشت و نخ می ساخت، دوباره آنچه را که رشته بود پنبه می کرد و آنچه را که بافته بود باز می کرد. (۴۴۳)

۴۳۸ - قسمت های گوناگون خطبه

خطبه زینب علیها السلام مجموعاً چند قسمت است:

الف - ملامت: ﴿يا اهل الكوفه! يا اهل الختل والغدر والخذل! الا فلا رقات العبره و لا هداب الزفره، انما مثلکم... هل فیکم الا الصلف العجب...؟﴾
ب - آگاه ساختن آنها به اشتباهاتشان: ﴿فاتکوا فانگم احرياء بالبکاء، فقد ابليتم بعارها و منيتم بشنارها، و لن ترحضوها ابداء، و انی ترحضون قتل سليل خاتم النبوه و معدن الرساله و سير الشباب اهل الجنه و ملاذ حربکم و معاذ حزبکم و مقرر سلمکم و آسى کلمکم و معزع نازلکم و المرجع اليه عند مقاتلتکم و

مدره حججکم و منار محجتکم؛ ﴿ پس بگریید که سزاوار گریه اید. راستی به عار این کار گرفتار آمدید و به ننگ آن مبتلا گشتید و هرگز این ننگ را نتوانید شست. و کجا می توانید ننگ کشتن زاده ختم نبوت و معدن رسالت، و سرور جوانان بهشتی و پشتیبان جنگتان و جایگاه سلامتی خود و طیب زخم هایتان و پناه مشکلاتتان و بیانگر حجتتان و مشتعل گاه راهتان را بشوید!.

ج - تحریک عواطف که با پیغمبر چه کردید: ﴿ویلکم! ادرن ای کبد لرسول الله فریتم، و ای عهد نکثتم، و ای کریمه له ابروزتم، و ای حرمه له هتکتتم، و ای دم له سفکتتم.﴾

وای بر شما! می دانید چه جگری از رسول خدا ﷺ بریدید؟ و چه پیمانی شکستید؟ و چه دخترانی از او در معرض دید آوردید؟ و چه حرمتی از او دریدید؟ و چه خونی از او ریختید؟

عظمت فوق العاده این کار: ﴿لقد جئتم شیئا ادا تکاد السموات یتفطرن منه؛﴾ راستی که کار ناپسندی کردید که نزدیک است آسمانها از شدت آن بشکافد.

د- انتقام الهی: ﴿فلا یتخفنکم المهل فانه عزو جل لا یحفره البداد ولا یخشی علیه فوت النار، کلا ان ربک لنا و لهم لبا امرصاد؛﴾ پس این مهلت الهی شما را سبکسار نسازد که عجله و شتاب، خدا را به شتاب نیندازد و بیم از دست رفتن انتقام بر خدا نرود، هرگز، که خداوند در کمین ما و آنها نشسته است. (۴۴۴)

۴۳۹ - زینب با تریبون دشمن سخن گفت!

هر جریان با بالآخره به یک فلسفه ای برای پریشانی و حمایت احتیاج دارد. جنگ تبلیغاتی آنجا است که فلسفه ها با هم می جنگند. اهل بیت پیغمبر، یکی از آثار وجودیشان این بود که نگذاشتند فلسفه اقصای دشمن پا بگیرد.

کار دیگرشان این بود که از نزدیک، به وسیله خود دشمن توانستند با مردم تماس بگیرند، در صورتی که قبلاً آحاد و افراد جرات تماس نداشتند. زینب از تربیون دشمن استفاده کرد. استفاده از تربیون دشمن در حقیقت جنگ را تا خانه دشمن کشیدن است. (۴۴۵)

۴۴۰ - روح عزت حسین در کالبد زینب علیها السلام

زینب علیها السلام را وارد مجلس ابن زیاد می کنند. او زنی است بلند بالا، عده ای تعبیر کرده اند: و حقت بها اماؤها؛ یعنی کنیزانش دورش را گرفته بودند. مقصود کنیز به معنای اصطلاحی نیست. چون همه زنهای اصحاب که شرکت کرده بودند، برای زینب سیادت و بزرگواری قائل بودند، خودشان را مثل کنیز می دانستند. اینها دور زینب را گرفته بودند در وسط اینها وارد مجلس ابن زیاد شد، ولی سلام نکرد، اعتنا نکرد. ابن زیاد از اینکه او احساس مقاومت کرد، ناراحت شد، سلام نکردن زینب معنایش این است که هموز اراده ما زنده است، هنوز هم ما به شما اعتنا نداریم، هنوز هم روح حسین بن علی در کالبد زینب می گوید: هیئات منا الذله، هنوز می گوید: ﴿لا اعطیکم بیدی اعطاء الذلیل ولا افر فرار العبید یا: لا افر اقرار العبید﴾. (۴۴۶)

۴۴۱ - فاسق و فاجر

ابن زیاد از این بی اعتنایی حضرت زینب سخت ناراحت شد. می فهمید این کیست. همه گزارش ها به او رسیده بود. وقتی فهمید زنی از همه محترم تر است و زنان دیگر با احترام خاصی دورش را گرفته اند، لابد حدس می زد که او کیست چون خبر داشت که کی هست، کی نیست؛ در عین حال گفت: من هذه المتکبره؟ یا: من هذه المتنکرة؟ دو جود ضبط کرده اند. این کتمبر این زن پر

نخوت کیست؟ یا این ناشناس کیست؟ کسی جواب نداد. دو مرتبه سوال کرد. می خواست از همان ها کسی جواب بدهد. بار دوم و سوم. بالاخره زنی جواب داد: هذّه زینب بنت علی بن ابی طالب؛ این، زینب دختر علی است.

این مرد دنی پست لعین که یک جو شرافت نداشت (از یک طرف کسی که این همه مصیبت دیده است، یک آدم شریف به خودش اجازه نمی دهد که نمک به زخم او بپاشد. از طرف دیگر، زن، به اصطلاح جنس لطیف است در هیچ قانون جنگی، مردمی که یک ذره شرابت دارند، متعرض زن نمی شوند. به هیچ شکلی زن را زخم زبان نمی زنند، جراحت به او وارد نمی کنند. زن را اسیر می گیرند و در عین حال احترام می کنند. شروع کرد به سخت ترین وجهی زخم زبان زدن. گفت: ﴿الحمد لله الذی فضحکم و اکذب احدوثکم﴾ خدا را شکر می کنم که شما را رسوا و دروغتان را آشکار کرد.

زینب در کمال جرات و شهامت گفت: الحمد لله الذی اکرمنا بالشهاده؛ خدا را شکر می کنیم که افتخار شهادت را نصیب ما کرد. خدا را شکر می کنیم که این تاج افتخار را بر سر برادر من گذاشت، خدا را شکر میکنیم که ما را از خاندان نبوت و طهارت قرار داد .

بعد در آخر گفت: انما یفتضح الفاسق و یکذب الفاخر و هو غیرنا؛ رسوایی مال فاسق هاست، ما در عمر مان دروغ نگفتیم و حادثه دروغ هم به وجود نیاوردیم، دروغ مال فاجرهاست، فاسق و فاجر ما نیستیم، غیر ماست، یعنی تو. روسا تویی، دروغگو هم خودت هستی.

پسر زیاد در مجلس خودش خطاب به حضرت زینب می گوید: ﴿الحمد لله الذی قتلکم و فضحکم و اکذب احدوئکم﴾ و از جمله اکذب احدوئکم کاملاً پیدا است که می خواهی بگوید ببینید! بهترین دلیل بر اینکه حکومت، به حق باید دست ما باشد و سخنان شما ناحق بود این است که خداوند شما را مغلوب کرد. این منطق، منطق کسانی است که همیشه وضع موجود را بهترین وضع و دلیل آن را امضای خدا می دانند که اگر بد می بود که خدا خودش آنرا از بین می برد، چون هست پس باید باشد و خوب است ^(۴۴۷) آن چنان که در جاهلیت می گفتند: انطعم من لو یشاء الله اطعمه؛ ^(۴۴۸) آیا به کسی خوراک دهیم که اگر خدا می خواست خوراکش می داد. و یا آن چنان که آیه کریمه تاءتی الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء و تعز من تشاء و تزل من تشاء؛ ^(۴۴۹) حکومت را به هر که خواهی می دهی و از هر که خواهی می ستانی، و هر که را خواهی عزت می بخشی، و هر که را خواهی خوار و ذلیل می سازی، را این طور تفسیر و تعبیر می کنند. و این یک مغالطه عظیمی است. اما زینب جواب می دهد: ﴿الحمد لله الذی اکرمنا بنبیه محمد و طهرنا من الرجس تطهیراً، انما یفتضح الفاسق و یکذب الفاجر و هو غیرنا و الحمد لله؛﴾ سپاس خدایی را که ما را به پیامبرش محمد گرامی داشت، و از هر گونه پلیدی به خوبی پاک ساخت. جز این نیست که قاسق رسوا می شود، و فاجر دروغ می گوید، و او بحمد الله ما نیستیم و غیر ماست. ابن زیاد گفت: ﴿کیف رایت صنع الله باخیک، قالت: کتب الله علیهم القتل فبرزوا الی مضاجعهم و سیجمع الله بینک و بینهم، فانظر لمن یکون الفلج، هبکتک امک با ابن مرجانه... بغضی- ابن زیاد و استشاط...؛﴾ کار خدا را نسبت به برادرت چگونه دیدی؟ فرمود: خداوند شهادت را در سرنوشت آنها مقرر فرموده بود و آنان به قتلگاه خویش پیوستند،

و به زوری خداوند میان تو و آنان جمع کند. پس بنگر که پیروزی از آن کیست؟ مادرت به عزایت بنشیند ای پسر مرجانه!... پس ابن زیاد به خشم آمد و برافروخت. (۴۵۰)

۴۴۳ - حضرت زینب در مجلس ابن زیاد

ابن زیاد واقعا به همان دو معنا حرامزاده است، یعنی یک مرد نابکار و شیطان، غالبا در جوامعی که مردم افکار مذهبی دارند، وقتی که دستگامهای جبار می خواهند خودشان را توجیه کنند، جبرگرا می شوند، یعنی همه چیز را مستند به خدا می کنند؛ کار خدا بود که این جور شد، اگر مصلحت نبود که این جور نمی شد، خدا خودش نمی گذاشت که این جور بشود، خودش یک منطق است، منطق جبرگرایی. منطق ابن زیاد است که وقتی مواجه می شود یا زینب **عَلَيْهَا** فوراً مسئله را طرح می کند که: **﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَحَكُمْ وَقَتَلَكُمْ وَ** **اَكْذَبَ اَحَدُوْتَكُمْ﴾** این جمله ها خیلی معنا دارد، خدا را شکر، این خدا بود که شما را کشت، این خدا خواهی بود، عجب فتنه ای برای مسلمین درست کرده بودید، شکر خدا را شما را کشت، شکر خدا را که شما را رسوا کرد. رسوایی در منطق او چیست؟ در منطق او هر کس که به حسب ظاهر در جبهه نظامی شکست بخورد، دیگر روسا شده و قضیه شده است. اگر او به حق می بود که در جبهه نظامی غالب می شد. و اکذب احدوْتکم یعنی مغلوب شدن شما دلیل بر این است که حرفتان دروغ بود.

زینب چه گفت: گفت: الحمد لله الذي اكرنا بنبيه؛ خدا را شکر که ما را گرامی داشت که پیغمبر را از میان ما قرار داد و ما از خاندان پیغمبر هستیم، **﴿انما يفتضح الفاسق ويكذب الفاجر وهو غيرنا والحمد لله﴾** آن کسی که در جبهه نظامی شکست می خورد رسوا نشده است، معیار رسوایی چیز دیگری

است. معیار رسوایی، حقیقت جویی و حقیقت طلبی است. آنکه در راه خدا شهید می شود رسوا نشده، رسوا آن کسی است که ظلم و ستم می کند. رسوا آن کسی است که از حق منحرف می شود. ملاک رسوایی و غیر رسوایی این است. این طور نیست که اگر کسی کشته شد، پس حرفش دروغ بوده است. معیار دروغ و راست بودن، خود انسان است، ایده انسان است، حرف و عمل انسان است. حسین من کشته هم بشود راست گفته، زنده هم بماند راست گفته، تو کشته هم بشوی دروغگو هستی، زنده هم بمانی دروغگو هستی. بعد به شدت به او حمله می کند. جمله ای گفت که جگر ابن زیاد آتش گرفت. گفت: ... یا بن مرجانه! مرجانه مادر ابن زیاد بود. نمی خواهد کسی اسم مادرش را بیاورد، چون مادرش زن بد نامی بود. ای پسر مرجانه! آن زن بدنام! رسوایی باید از پسر مرجانه باشد. اینجا بود که ابن زیاد درماند و چنان مملو از خشم شد که گفت: جلاد را بگوئید بیاید گردن این زن را بزند.

مردی که از خوارج و دشمن مولا امیرالمؤمنین است و با اینها هم خوب نیست، در حاشیه مجلس ابن زیاد نشسته بود. وقتی ابن زیاد گفت، بگوئید میر غضب بیاید، او از یک احساس به اصطلاح عربیت، از یک حمیت عربیت استفاده کرد. ایستاد و گفت: امیر! هیچ توجه داری که با یک زن داری حرف می زنی، زنی که چندین داغ دیده است؟ و با یک زن برادرها کشته، عزیزان از دست رفته داری سخن می گویی.

و عرض علیه علی بن الحسین یعنی بر او علی بن حسین را عرضه کردند، فرعون وار صدا زد من انت؟ (باز منطق جبرگرایی را ببینید) تو کی هستی؟ فرمود: انا علی بن الحسین؛ من علی بن حسین هستم.

گفت: ایس قد قتل الله علی بن الحسین؟؛ مگر علی بن حسین را خدا در کربلا نکشت؟ (حالا دیگر باید همه چیز به حساب خدا گذاشته شود تا معلوم شود که اینها همه بر حق هستند.)

فرمود: من برادر داشتم نام او هم علی بود و مردم در کربلا او را کشتند.
گفت: خیر خدا کشت.

فرمود: البته که قبض روح همه مردم به دست خداست، اما او را مردم کشتند.
بعد گفت: علی و علی یعنی چه، پدر تو اسم همه بچه هایش را گذاشته بود علی، اسم تو را هم گذاشته علی، اسم دیگری نبود که بگذارد؟

گفت: پدر من به پدرش ارادت داشت، او دوست داشت که اسم پسرانش را به نام پدرش بگذارد. یعنی این تو هستی که باید از پدرت زیاد ننگ داشته باشی.

(۴۵۱)

۴۴۴ - محبت زینب به امام سجاد علیه السلام

ابن زیاد، انتظار داشت که علی بن الحسین علیه السلام اصلا حرف نزند. از نظر او یک اسیر باید حرف نزند و وقتی به او می گوید: این، کار خدا بود، باید بگوید: بله، کار خدا بود، مقدر چنین بود، نمی شد که این طور نشود، کار اشتباهی بود و این حرف ها، وقتی دید که علی بن الحسین علیه السلام، یک اسیر، این چنین حرف می زند، گفت: و لک حراه لحوایی؟؛ شما هنوز جان دارید، هنوز نفس دارید، هنوز در مقابل من حرف می زنید، جلاد بیا گردن این را بزن!

نوشته اند: تا گفت جلاد گردن این را بزن، زینب از جا بلند شد، علی بن الحسین را در آغوش گرفت و گفت: به خدا قسم، گردن این را نخواهید زد، مگر اینکه اول گردن زینب را بزنید، نوشته اند ابن زیاد مدتی نگاه کرد به این دو نفر و بعد گفت: به خدا قسم، می بینم که الان اگر بخواهیم این جوان را بکشیم، اول باید این زن را بکشیم. صرف نظر کرد.

او یکی از خصوصیات اهل بیت بود که با منطق جبرگرایی که در دنیا جبر است و در عین جبر، عدل است، یعنی بشر در این جهان وظیفه ای برای تغییر و تبدل و تحول ندارد و آنچه هست آن است که باید باشد و آنچه نیست همان است که نباید باشد و بنابر این بشر نقشی ندارد، مبارزه کردند. (۴۵۲)

۴۴۵ - حضرت زینب در شام

امام حسین علیه السلام چرا این قدر روح دارد؟ برای اینکه حق و حقیقت است و مطمئن است. جریان امام حسین علیه السلام که معدوم نشد، تحول پیدا کرد، تبدیل شد به یک نیروی الهی که تا جهان، جهان است باقی است. اول سخن حضرت زینب را نقل می کنم. حضرت زینب وقتی به شام رسیدند، این جریان از نظر ظاهر و از نظر نیروی دنیایی آنها را به ضعیف ترین مرحله و حد رسانده است، دیگر آخرین مرحله است. (۴۵۳) (۴۵۴)

۴۴۶ - زینب در مجلس یزید چه کرد؟

این مقدار شهامت و شجاعت و ایمان عملی! این، امر به معروف و نهی از منکر است. تازه این درجه و یک مرحله اش، و داستان درازی دارد. زین العابدین چه گفت، یکی از دختران امام حسین چه گفت، کنار بازار کوفه، زینب چه خطابه ای انشاء کرد! زین العابدین در آنجا چه خطابه ای انشاء کرد، در بین راه چه کردند، در خرابه یا در خیابانها و کوچه ها با مردم که مواجه می شدند، چه می گفتند و از همه اینها به نظر من بالاتر، آن خطابه بسیار غراء زینب علیه السلام در مجلس یزید بن معاویه است. در آنجا دیگر صحبت بیست و چهار ساعت و جهل و هشت ساعت نیست. نزدیک یک ماه است که زینب در چنگال اینها اسیر است و حداکثر زجری را که به یک اسیر میدهند به او داده اند به او داده اند. ولی ببینید در مجلس یزید چه کرده است؟!

۴۴۷ - لال شدن یزید در برابر منطق زینب علیها السلام

می گویند تاریخ ورود اسرا به شام دوم ماه صفر بوده است. بنابر این بیست و دو روز از اسارت زینب گذشته است، بیست و دو روز رنج متوالی کشیده است که با این حال او را وارد مجلس یزید بن معاویه می کنند، یزیدی که کاخ اخضر او یعنی کاخ سبزی که معاویه در شام ساخته بود، آنچنان بارگاه مجللی بود که هر کس با دیدن آن بارگاه و آن خدم و حشم و طنطنه و دبدبه، خودش را می باخت، بعضی نوشته اند؟ افراد می بایست از هفت تالار می گذشتند تا به آن تالار آخری می رسیدند که یزید روی تخت مزین و مرصعی نشسته بود و تمام اعیان و اشراف و اعظام سفرای کشورهای خارجی نیز روی کرسی های طلا یا نقره نشسته بودند. در چنین شرایطی این اسراء را وارد می کنند و همین زینب اسیر رنج دیده و رنج کشیده، در همان محضر چنان موجی در روحش پیدا شد و چنان موجی در جمعیت ایجاد کرد که یزید معروف به فصاحت و بلاغت را لال کرد. یزید شعرهای ابن زبیری را با خودش می خواند و به چنین موقعیتی که نصیبش شده است افتخار می کند.

زینب فریادش بلند می شود: ﴿اطننت یا یزید! حیث اخذت علینا اقطار الارض و آفاق السماء فاصبحنا نساك الاساری ان بنا علی الله هونا و بك علیه کرامه؟﴾

ای یزید! خیلی باد به دماغت انداخته ای، شمخت بانفک! تو خیال می کنی اینکه امروز ما را اسیر کرده ای و تمام اقطار زمین را بر ما گرفته ای، و ما در مشیت نوکرهای تو هستیم، یک نعمت و موهبتی از طرف خداوند بر تو است؟ به خدا سم، تو الان در نظر من بسیار کوچک و حقیر و بسیار پست هستی، و من برای تو یک ذره شخصیت قائل نیستم. ببینید اینها مردمی هستند که به جز ایمان و شخصیت روحی و معنوی همه چیزشان را از دست داده اند. آن وقت شما

توقع ندارید که یک همچون شخصیتی مانند شخصیت زینب چنین حماسه ای بیافریند، و در شام انقلاب به وجود بیاورد؟ همان طور که انقلاب هم به وجود آورد.

یزید مجبور شد در همان شام روش خودش را عوض بکند و محترمانه اسراء را به مدینه بفرستد، بعد تبری بکند و بگوید: خدا لعنت کند این زیاد را، من چنان دستوری نداده بودم، از از پیش خود این کار را کرد!

چه کسی این کار را کرد؟ زینب چنین کاری را کرد. در آخر جمله هایش این طور فرمود: یا یزید! کد کیدک واسع سعیک ناصب جهدک فوالله لا تمحوا ذکرنا ولا تمیت وحنینا زینب علیها السلام به کسی که مردم با هزار ترس و لرز به او یا امیرالمؤمنین می گفتند، خطاب میکند که: یا یزید! به تو می گویم؛ هر هقه ای که می خواهی بزن و هر کاری که می توانی انجام بده، اما یقین داشته باش که اگر می خواهی نام ما را در دنیا محو بکنی، نام ما که محو شدنی نیست، آنکه محو و نابود می شود تو هستی.

چنان خطبه ای در آن مجلس خواند که یزید لال و ساکت باقی ماند و خشم سراسر وجود آن مرد شقی و لعین را فرا گرفت و برای اینکه دل زینب را آتش بزند و زبان او را ساکت کند، و برای اینکه زینب منقلب بشود، دست به یک عمل ناجوانمردانه زد، با عصای خیزران خود به لب و دندان ابا عبدالله اشاره کرد. (۴۵۵)

۴۴۱ - نهیب حضرت زینب بر یزید

(یزید) باد به دماغ خودش انداخته بود و این موفقیت ها ظاهری او را سرمست کرده بود و تدریجا آن خیال برایش پیدا شده بود و این شکست ظاهری امام حسین را یک نوع عنایت خدا به خودش تلقی می کرد (اگر به

عقیده او خدایی وجود داشته باشد)، حضرت زینب به او فرمود: تو حالا چون ما ره به این وضع می بینی باد به دماغت انداخته ای و سینه ات را سپر کرده ای؛ تو خیال کرده ای این بک لطف و عنایتی است از خدا به تو و یک خواری است که خدا برای ما؟ مگر آیه قرآن را فراموش کرده ای یزید؟ ﴿و لا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما﴾ کافران خیال نکنند که اگر ما به آنها مهلت داده ایم این خبر آنها و نهمت است، این یک نعمتی است در پوشش نعمت. این طور نعمت ها، نعمت ها به کسانی است که حتی استحقاق اینکه جلوی گناه بیشترشان هم گرفته شود ندارند. مهلت می دهیم که هر چه بیشتر گناه کنند و بیشتر معذب باشند. و تو از آن گروه مردم هستی. و لهم عذاب مهین؛ و برای آنها عذابی است که آنها را سخت خوار خواهد کرد؛ عذاب خوار کننده و ذلیل کننده. (۴۵۶)

۴۴۹ - اوج عظمت حضرت زینب

در حماسه حسینی آن کس که بیش از همه این درس را آموخت و بیش از همه این پرتو حسنی بر روح مقدس او تابید، خواهر بزرگوارش زینب سلام الله علیها بود. راستی که موضوع عجیبی است، زینب با آن عظمتی که از اول داشته است و آن عظمت را در دامن زهرا علیها السلام و از تربیت علی علیه السلام بدست آورده بود، در عین حال زینب بعد از کربلا، با زینب قبل از کربلا متفاوت است، یعنی زینب بعد از کربلا یک شخصیت و عظمت بیشتری دارد. (۴۵۷)

۴۵۰ - کعبه اهل دل

تربت حسین گفته صاحب‌دلان است. زینب هم به یزید همین را گفت. گفت: اشتباه کردی، ﴿کد کیدک، واسع سعیک، ناصب جهدک، فوالله لا تمجوا ذکرنا، و لا تمیت وحینا﴾ هر نقشه ای که داری به کار ببر، ولی مطمئن باش تو نمی

توانی برادر مرا بکشی و بمیرانی، برادر من زندگیش طور دیگر است، او نمرد، بلکه زنده تر شد.

در آنوقت مرثیه گوها مثل مرثیه گوهای حالا نبودند. کمیت مرثیه گو بود، دعبل خزاعی مرثیه گو بود. همان دعبل خزاعی که گفت: پنجاه سال است که من داد خودم را به دوش کشیده ام! او طوری مرثیه می گفت که تخت خلفای اموی و عباسی را متزلزل می کرد.

او که محتشم نبود، شعرای ما چرخ و فلک را مستول شهادت حسین دانسته اند، کمیت که این جور نبوده، یک قصیده که می گفت دنیا را متزلزل می کرد.

(۴۵۸)

بخش سوم: شیرزنان عرصه عاشورا

۴۵۱- زن زهیر، مشوق شهادت

زهیر بن القین او هم از آن توابین است، ولی به شکل دیگری. عثمانی بود، یعنی از شیعیان عثمان بود، از کسانی بود که معتقد بود عثمان مظلوم کشته شده است و فکر می کرد که العیاذ بالله، علی علیه السلام در این فتنه دخالتی داشته است. با حضرت علی خوب نبود، او از مکه به عراق بر می گشت، ابا عبدالله هم که می آمدند. تردید داشت که با ایشان رو به رو بشود یا نه؟ چون در عین حال مردی بود که در عمق دلش مؤمن بود و می دانست که حسین فرزند پیغمبر است و چه حقی بر این امت دارد. می ترسید رو به رو بشود و بعد امام از او نقضایی بکند و او هم آنرا برنیاورد و این کار بدی است. در یکی از منازل بین راه اجبارا با امام در یک جا فرود آمد؛ یعنی بر سر یک آب یا بر سر یک چاه فرود آمدند. امام شخصی را به دنبال زهیر فرستاد که بگوید بیاید. وقتی که رفتند دنبال زهیر، اتفاقا او با کسان و اعوان و اهل قبیله اش (او رئیس قبیله بود) در خیمه

ای مشغول ناهار خوردن بود. تا فرستاده ابا عبدالله آمد و گفت: ﴿یا زهیر! اجب الحسین یا: اجب ابا عبدالله الحسین﴾

زهیر رنگ از صورتش پرید و با خود گفت: آنچه که من نمی خواستم شد. نوشته اند: دستش در سفره همانطور که بود ماند، هم خودش و هم کسانش. چون همه ناراحت شدند. نه می توانست بگوید می آیم و نه می توانست بگوید نمی آیم. نوشته اند: کانه علی رووسهم الطیر زن صالحه مؤمنه ای داشت، متوجه قضیه شد که زهیر در جواب نماینده ابا عبدالله سکوت کرده. آمد جلو و با یک ملامت عجیبی فریاد زد: زهیر! خجالت نمی کشی؟! پسر پیغمبر، فرزند زهرا تو را خواسته است، تو باید افتخار کنی که بروی، تردید داری؟ بلند شو!

زهیر بلند شو و رفت، ولی با کراهت. من نمی دانم، یعنی در تاریخ نوشته نشده است و شاید هیچ کس نداند که در آن مدتی که ابا عبدالله با زهیر ملاقات کرد، میان آنها چه گذشت؟ چه گفت و چه شنید؟ ولی آنچه مسلم است این است که چهره زهیر بعد از برگشتن غیر از چهره زهیر در وقت رفتن بود؛ وقتی می رفت چهره ای گرفته و دژم داشت، ولی وقتی که بیرون آمد چهره اش خندان و خوشحال و شاد بود. چه انقلابی حسین در وجود او ایجاد کرد، من نمی دانم. چه چیز را به یادش آورد، من نمی دانم، ولی همین قدر می دانم که انقلاب مقدسی در وجود زهیر صورت گرفت. آمد، معطل نشد، دیدند دارد وصیت می کند: اموالم، ثروتم را چنین کنید، بچه هایم را چنان، راجع به زنش وصیت کرد که او را ببرید به خانه پدرش برسانید، یک وصیت تمام. خودش را مجهز و آماده کرد و گفت: من رفتم. همه فهمیدند که دیگر کار زهیر تمام است. می گویند: وقتی که خواست برود، زن او آمد، دامنش را گرفت و گفت: زهیر! تو رفتی و به یک مقام رفیعی نایل شدی، جد حسین از تو شفاعت خواهد

کرد. من امروز دامن تو را می گیرم که در قیامت جد حسین، مادر حسین، از من شفاعت کند.

بعد دیگر زهیر از اصحاب صف مقدم کربلا شد. وضع عجیبی بود. زن زهیر نگران است که قضیه به کجا می انجامد؟ تا به او خبر رسید که حسین و اصحابش همه شهید شدند و زهیر هم شهید شد. پیش خودش فکر کرد که لابد دیگران همه کفن دارند، ولی زهیر کفن ندارد و کسی را هم ندارد، کفنی را به وسیله یک غلام فرستاد، گفت: برو بدن زهیر را کفن کن! ولی وقتی که آن غلام آمد، وضعی را دید که شرم و حیا کرد که بدن زهیر را کفن کند، چون

دید بدن آقای زهیر هم کفن ندارد! (۴۵۹)

۴۵۲- آیا پدرم لب تشنه شهید شد؟!

(اهل بیت) صدای شیبه اسب ابا عبدالله را شنیدند، خیال کردند حسین برای بار سوم آمده است که تا با اهل بیتش خداحافظی کند (گریه استاد) ولی وقتی بیرون آمدند، اسب بی صاحب ابا عبدالله را دیدند (گریه شدید استاد). دور اسب ابا عبدالله را گرفتند. هر کدام سخنی با این اسب می گوید. طفل عزیز ابا عبدالله می گوید: ای اسب! هل سقی ابی ام قتل عطشاننا؛ من از تو یک سوال می کنم: پدرم که می رفت، با لب تشنه رفت (گریه استاد)؛ من می خواهم بدانم که آیا پدرم را با لب تشنه شهید کردن یا در آخر با او یک جرعه آب دادند؟ (گریه استاد).

۴۵۳- ناله زنان اهل بیت

اینجاست که یک منظره دیگری رخ می دهد که قلب مقدس امام زمان را آتش می زند. ﴿و اسرع فرسك شاردنا محمما باکيا، فلما راعين النساء جوادك مخزيا و ابصرن سرجك ملويا خرجن من الخدور ناشرات الشعور علی اخدور

لاطمات ﴿٤٦٠﴾ روضه امام زمان است، می گوید: جد بزرگوار! اهل بیت تو به امر تو از خانه بیرون نیامدند، اما وقتی که اسب بی صحبت را دیدند، موها را پریشان کردند، همه به طرف قتلگاه تو آمدند. (گریه استاد).

۴۵۴- نقش مادر عبدالله در شهادت

درباره عبدالله بن عمیر نوشته اند که: این مرد در خارج کوفه بود که اطلاع پیدا کرد جریانهایی در کوفه رخ داده و لشکر فراهم می کنند برای اینکه بروند به جنگ ابا عبدالله. او از مجاهدین اسلام بود، با خودش گفت: به خدا قسم، من سالها با کفار به خاطر اسلام جنگیده ام و هرگز آن جهاد به پای این جهاد نمی رسد که من از اهل بیت پیغمبر دفاع بکنم.

آمد به خانه، به زنش گفت: من چنین فکری کرده ام.

گفت: بارک الله! فکر بسیار خوبی کرده ای، ولی به یک شرط.

گفت: چه شرطی؟

گفت: باید مرا با خودت ببری.

زن را که با خودش برد، کادرش را هم برد، و اینها چه زنهایی هستند! این مرد خیلی شجاع بود و با دو نفر از غلامان عمر سعد و عبیدالله بن زیاد که خودشان داوطلب شدند، جنگید و هر دوی آنها را که افراد بسیار قوی بودند، از بین برد، به این تربیت که بعد از داوطلب شدن آن دو نفر، ابا عبدالله وقتی نگاه کردند به اندام و شانه ها و بازوهای این مرد، فرمودند: این مرد میدان آنهاست و رفت و مرد میدانشان هم بود.

اول، یسار نامی آمد که غلام سعد بود. عبدالله بن عمیر او را از پای در آورد، ولی قبلا کسی از پشت سر به جناب عبدالله حمله کرد و اصحاب ابا عبدالله فریاد کشیدند: از پشت سر مواظب باش! ولی تا به خود آمد او شمشیرش را

فرود آورد و پنجه های دست عبدالله قطع شد، اما با دست دیگرش او را هم از بین برد. در همان حال آمد خدمت ابا عبدالله در حالی که رجز می خواند. به مادرش گفت: مادر! آیا خوب عمل کردم؟
گفت: نه، من از تو راضی نیستم، من تا تو را کشته نبینم، از تو راضی نمی شوم.

زنش هم بود، البته زنش جوان بود، به دامن عبدالله بن عمیر آویخت. مادر گفت: که مادر! مبادا اینجا به حرف زن گوش بکنی، اینجا جای گوش کردن به حرف زن نیست. تو اگر می خواهی که من از تو راضی باشم، جز اینکه شهید بشوی راه دیگری نداری!

این مرد می رود تا شهید می شود. بعد سر او را می برند و می اندازند به طرف خیام حرم (چند نفر هستند که سرهایشان پرتاب شده به طرف خیام حرم؛ یکی از آنها، این مرد است). این مادر، سر پسر خود را میگیرد و به سینه می چسباند، می بوسد و می گوید: پسر! حالا از تو راضی شدم، به وظیفه خودت عمل کردی. بعد می گوید: ولی ما چیزی را که در راه خدا دادیم، پس نمی گیریم، همان سر را پرت می کند به سوی یکی از افراد دشمن و بعد عمود خیمه ای را بر می دارد و شروع می کند به حمله کردن، انا عجوز سیدی ضعیفه، من پیر زن ضعیفه ای هستم، پیر زن ناتوانم، اما تا جان دارم از خاندان فاطمه دفاع می کنم. (۴۶۱)

۴۵۵- زنان در عرصه کربلا

اصحاب ابا عبدالله در روز عاشورا خیلی مردانگی نشان دادند، خیلی صفا و وفا نشان دادند، هم زنان و هم مردان آنها؟ واقعا تابلوهایی در تاریخ بشریت

ساختند که بی نظیر است. اگر این تابلوها در تاریخ فرنگی ها می بود آن وقت می دیدند از آنها چه می ساختند. (۴۶۲)

۴۵۶- کودکی خردسال و امیری بزرگ

ابا عبدالله یک وقت می بیند در این صحنه جزو افرادی که آمده اند و از او اجازه می خواهند، یک بچه دوازده ساله است که شمشیر به کمرش بسته است. آمد خدمت آقا عرض کرد: اجازه دهید من به میدان جنگ بروم. و خرج شاب قتل ابوه فی المعرکه این طفل مسی است که قبلا پدرش شهید شده است.

فرمود: تو کودکی برو.

عرض کرد: اجازه دهید، من می خواهم بروم.

فرمود: من می ترسم مادرت راضی نباشد.

گفت: یا ابا عبدالله! ان امی امرتنی! مادرم به من فرمان داده و گفته است باید

بروی، اگر خودت را فدای حسین نکنی از تو راضی نیستم!

این طفل آنچنان با ادب است، آنچنان با تربیت است که افتخاری درست کرد که احدی درست نکرده بود. هر کسی که به میدان می رفت خودش را معرفی می کرد. در عرب رسم خوبی بود که افراد خود را معرفی می کردند، و به همین جهت که این طفل خود را معرفی نکرد، در تاریخ مجهول مانده که پسر کدام یک از اصحاب بوده است مقاتل او را شناخته، فقط نوشته اند: و خرج شاب قتل ابوه فی المعرکه چرا؟ آیا رجز نخواند؟ رجز خواند اما ابتکاری به خرج داد و رجز را طور دیگری خواند، ابتکاری که هیچ کس به خرج نداده بود. این طفل وقتی به میدان رفت شروع کرد به رجز خواندن، گفت: امیری حسین و نعم الامیر ایها الناس! من آن کسی هستم که آقایش حسین است و برای معرفی من همین کافی است. (۴۶۳)

۴۵۷- مادری شاهد شهادت شیر خوار

یکی از قساوت ها این است که جوانی با طفلی را در مقابل چشم مادرش کشتند، سر بریدند. احصا کرده اند، در این واقعه هشت نفر را به این شکل کشتند که سه نفر آنها افراد بالغ و مرد و پنج نفر دیگر کودکانی بوده اند که جلوی چشم مادرانشان یا سر بریده و یا قطعه قطعه شده اند. یکی از این هشت نفر که مادرانشان در کربلا بوده اند جناب عبدالله بن الحسین بن علی بن ابی طالب است که در میان ما به علی اصغر معروف است، طفل شیرخواره ابا عبدالله، بنا بر آنچه معتبر هست، شهادت این طفل در مقابل خیمه صورت گرفته است. آقا ابا عبدالله طفل را برای بوسیدن و خداحافظی در بغل گرفتند: یا اختاه ل آتینی بولدی الرضیع حتی اودعه نوشته اند در همان حالی که ابا عبدالله طفل را می بوسیدند و مادرش نیز همانجا ایستاده بود، با اشاره پسر سعد تیری می آید و گلوی این طفل را پاره میکند.

یکی دیگر جناب قاسم بن الحسن، فرزند امام حسن است که مادرش در کربلا شاهد شهادت فجیع او بود. ولی مادر حضرت علی اکبر در کربلا نبوده است. علی رغم شهرتی که می گویند لیلا در کربلا بوده، لیلا در کربلا نبوده است. (۴۶۴)

۴۵۸- شهیدان در مقابل چشم مادر

جوان دیگری که در کربلا شهید شد یکی از فرزندان جناب مسلم بن عقیل و مادرش رقیه دختر علی بن ابی طالب علیه السلام است. این جوان هم در مقابل چشم مادرش شهید شد.

دو سه نفر هم از اصحاب هستند، یکی عبدالله بن عمیر کلبی و دیگر، آن جوانی است که شناخته نشده که پسر کدام یک از اصحاب بوده است. این دو هم در مقابل چشم مادرشان شهید شدند. (۴۶۵)

۴۵۹- کشتن طفلی بی گناه

دیگر، یکی از جوانان اهل بیت است که اسمش یادم نیست و بعد از ابا عبدالله به شهادت رسید. این طفل که ده سال داشت در خیمه بود وقتی دید اوضاع دگرگون شد، از خیمه بیرون دوید. اینجا درباره او نوشته اند: خرج مدعورا حالت بهت زده ای داشت، مثل بهت زده ها نگاه می کرد و متحیر بود که چه شده است؟ ناقل نقل می کند که فراموش نمی کنم در دو گوش این طفل گوشواره بود و مادرش نیز ایستاده بود که یک نفر آمد و سر او را برید. (۴۶۶)

۴۶۰- اولین مدافع حرم رسول الله

زن یکی از لشکر کفار در عصر عاشورا وقتی که دید لشکر می خواهند به طرف خیمه های حرم حسین بن علی علیه السلام حمله کنند، دوید و چوب خیمه ای را برداشت و در جلوی خیمه ها ایستاد، قبیله بک بن وائل را صدا زد: یا آل بکر بن وائل! قبیله من! خویشاوندان من! کجایند؟ بیایید! کار به اینجا کشیده است که می خواهند لباس از تن حرم پیغمبر بکنند!

۴۶۱- علاقه امام حسین به حضرت رباب

امام حسین علیه السلام یکی از همسرهایشان (رباب) نام دارد و فقط او در کربلا بود. او مادر حضرت سکینه است. حضرت نسبت به این زن بسیار اظهار وفاداری می کردند و حتی یک رباعی از ایشان نقل شده:

لعمرك اننی لاحب دارا تکنون بها السکینه و الرباب
احبها و ابذل جل مالی و لیس لعاتب عندی عتاب (۴۶۸)

یعنی به جان دوست قسم که من آن خانه ای را که در آن رباب همسرم و سکینه دخترم باشد دوست می دارم. من این دو نفر را دوست دارم و دلم می خواهد مال و ثروتم را خرج اینها کنم و کسی مانع و مزاحم من نشود. ببینید این اولیای حق روابطشان چگونه است! این گونه زنها هستند که در مورد آنها و همسرانشان گفته می شود: ادخلوا الجنة انتم و ازواجکم تحبرون . (۴۶۹)

۴۶۲- وفاداری حضرت رباب علیه السلام

(بعد از شهادت امام حسین علیه السلام) این زن (رباب) تا سالیان دراز در زیر سقف نمی رفت. غذای مطبوع نمی خورد و دائماً می گریست. می گفتند: چرا در زیر آفتاب می نشینی؟

می گفت: بعد از اینکه بدن حسین من در زیر آفتاب بود... (۴۷۰) (گریه استاد) این علقه شدیدی بود که میان این زن و ابا عبدالله علیه السلام وجود داشت و این زن، یک زن صالحه ای بود که مصداق همین آیه بود ﴿ادخلوا الجنة انتم و ازواجکم تحبرون﴾ .

۴۶۳- محبت امام به حضرت سکینه

نسبت به فرزند عزیزشان هم (حضرت سکینه) همانطور که این شعر نشان می دهد بسیار مهربان بودند و این مهربانی دو جانبه بوده است. این طفل به قدری با ابا عبدالله علاقه مند بود و پدر بزرگوارش را دوست داشت که اظهار علاقه های او در تاریخ به شدت منعکس شده است. برای ابا عبدالله از نظر الهی یک امتحان بود وقتی که احساس می کرد که باید از طفلی که اینقدر برای او عزیز است و اینقدر آن طفل او را دوست می دارد جدا بشود. در یکی از وداع ها ابا عبدالله آمدند و این طفل گریه می کرد، اشعاری به حضرت نسبت داده اند:

سیطول بعدی یا سکینه فاعلمی منک البکاء اذا لحمام دعانی
 لا تحرقی قلبی بدمعک حسره مادام منی الروح فی جثمانی
 فاذا قتلت فانتاولی بالذی تاتینه یا خیره النسوان^(۴۷۱)

فرمود: دخترکم! فعلا گریه نکن، تو بعدها گریه های طولانی داری، فرصتهای زیادی برای گریه داری؟ نا من زنده هستم تو گریه نکن، گریه ات را بگذار برای بعد از رفتن من. بعد فرمود: لا تحرقی قلبی بدمعک حسره؛ مگر نمی دانی که این دانه های اشک تو آتش به دل پدرت می زند. مادامی که روح در بدن من هست مرا با این اشک ها آتش نزن، وقتی من کشته شدم آن وقت اختیار با توشت، هر چه دلت می خواهد گریه کن.^(۴۷۲)

۴۶۴- نوحه سرایی حضرت سکینه

نوشته اند: حسین بن علی علیه السلام دختری دارد به نام سکینه خاتون که خیلی هم این دختر را دوست می داشت. او بعدها زن ادیبه عالمه ای شد و زنی بود که همه علماء و ادباء برای او اهمیت و احترام قائل بودند. ایا عبدالله خیلی این طفل را دوست می داشت. او هم به آقا فوق العاده علاقه مند بود. نوشته اند: این بچه به صورت نوحه سرایی جمله هایی گفت که در دل همه نشست. به حالت نوحه سرایی، اسب را مخاطب قرار داد که: یا جواد ابی! هل سقی ابی ام قتل عطشانا؟ ای اسب پدرم! پدر من وقتی که رفت تشنه بود، آیا او را سیراب کردند یا با لب تشنه شهید کردند؟ این در چه وقت بود؟ در وقتی بود که ابا عبدالله از روی اسب به روی زمین افتاده بود.^(۴۷۳)

بخش چهارم: مرثیه های حضرت ام البنین یا شعار علیه دستگاه اموی

۴۶۵ - انتخاب حضرت ام البنین

جناب ام البنین همسر علی علیه السلام چهار پسر از علی دارد. مورخین نوشته اند: علی علیه السلام مخصوصا به برادرش عقیل توصیه می کند که زنی برای من انتخاب کن که ولدتها الفحوفه، از شجاعان زاده شده باشد، از شجاعان ارث برده باشد. لتدلی و لدا شجاعا؛ می خواهم از او فرزند شجاع به دنیا بیاید. البته در متن تاریخ ندارد که علی علیه السلام گفته باشد هدف و منظور من چیست. اما آنها که به روشن بینی علی معترف و مؤمنند، می گویند: علی آن آخر کار را پیش بینی می کرد. عقیل، ام البنین را انتخاب می کند، به آقا عرض می کند که: این زن از نوع همان زنی است که تو می خواهی.

چهار پسر که ارشدشان وجود مقدس ابا عبدالله العباس است از این زن به دنیا می آیند. هر چهار پسر در کربلا در رکاب ابا عبدالله حرکت می کنند و شهید می شوند وقتی که نوبت بنی هاشم رسید، ابا الفضل که برادر ارشد بود، به برادرانش گفت: برادرانم من دلم می خواهد شما قبل از من به میدان بروید، چون می خواهم اجر شهادت برادر را ادراک کرده باشم. گفتند: هر چه تو امر کنی. هر سه نفر شهید شدند، بعد ابا الفضل قیام کرد.

۴۶۶ - مرا ام البنین دیگر نخوانید

این زن بزرگوار (ام البنین) که تا آن وقت زنده بود، ولی در کربلا نبود، شهادت چهار پسر رشید خود را درک کرد و در سوگ آنها نشست. در مدینه برایش خبر آمد که چهار پسر تو در خدمت حسین بن علی علیه السلام شهید شدند. برای این پسر ندبه و گریه می کرد. گاهی سر راه عراق و گاهی در بقیع می نشست و ندبه های جانسوزی می کرد. زنها هم دور او جمع می شدند.

مروان حکم که حاکم مدینه بود، با آن همه دشمنی و قساوت، گاهی به آنجا می آمد و می ایستاد و می گریست. از جمله ندبه هایش این است:

ای زنان! من از شما یک تقاضا دارم و آن این است که بعد از این مرا با لقب ام البنین نخوانید. چون ام البنین یعنی مادر پسران، مادر شیر پسران، دیگر مرا به این اسم نخوانید. شما وقتی مرا به این اسم می خوانید، به یاد فرزندان شجاعم می افتم و دلم آتش می گیرد. زمانی من ام البنین بودم، ولی اکنون ام البنین و مادر پسران نیستم.

۴۶۷ - حضرت ام البنین، مبلغ علیه امویان

تاریخ نوشته است که: این زن (ام البنین)، خودش یک وسیله تبلیغ علیه دستگاه بنی امیه بود. هر کس که می آمد از آنجا عبور بکند، متوقف می شد و اشک می ریخت. مروان حکم که یک وقتی حاکم مدینه بوده و از آن دشمنان عجیب اهل بیت است، هر وقت می آمد و از آنجا عبور کند تبء اختیار می نشست و با گریه این زن می گریست. (۴۷۴)

۴۶۸ - مرتبه جانسوز حضرت ام البنین

ام البنین مادر حضرت ابوالفضل در حادثه کربلا زنده بود، ولی در کربلا نبود، در مدینه بود. به او خبر دادند که در حادثه کربلا هر چهار پسر تو شهید شدند. این زن بزرگوار به قبرستان بقیع می آمد و برای فرزندان خودش نوحه سرایی می کرد.

نوشته اند: نوحه سرایی این زن آنقدر دردناک بود که هر کسی می آمد گریه می کرد، حتی مروان حکم که از دشمن ترین دشمنان بود. در نوحه سرایی خود، گاهی همه فرزندانش و گاهی ارشد آنها را بالخصوص یاد می کرد. ابوالفضل، هم از نظر سنی و هم از نظر کمالات روحی و جسمی ارشد فرزندانش بود. من

یکی از این دو مرثیه ای را که از این زن به خاطر دارم برای شما می خوانم. این مادر داغدار در آن مرثیه های جانسوز خودش (به طور کلی عربها مرثیه را خیلی جانسوز می خوانند) این جور می خواند:

یا من راءى العباس کر علی جماهیر النقد - و وراه من ابناء حیدر کل بیت
ذی لبد - انبتت ان ابنی اصیب براسه مقطوید - ویلی علی شبلی امال براسه
ضرب العمد - لو کان سیفک فی یدیدک لمادنی منه احد

ای چشم ناظر! ای چشمی که در کربلا بودی و آن مناظر را می دیدی! ای کسی که آن لحظه را تماشا کردی که شیر بچه من ابوالفضل از جلو و شیر بچه گان دیگر من از پشت سرش بر این جماعت پست حمله برده بودند، برای من قضیه ای نقل کرده اند، نمی دانم راست است یا دروغ؟ گفته اند: در وقتی که دست های بچه من بریده بود، عمود آهنین بر فرق عزیز من وارد شد، آیا راست است؟! ویلی علی شبلی امال براسه ضرب العمد بعد می گوید، ابوالفضل! فرزند عزیزم! من خودم می دانم، اگر دست می داشتی مردی در جهان نبود که با تو رو به رو شود. اینکه آنها چنین جسارتی کردند برای این بود که دست های تو از بدن بریده شده بود. (۴۷۵)

۴۶۹ - مرثیه حضرت ام البنین

(ام البنین) مخاطب را یک زن قرار داده می گوید: ای زن! ای خواهر! تا به حال اگر مرا ام البنین می نامیدی، بعد از این دیگر ام البنین نگو، چون این کلمه خاطرات مرا تجدید می کند، مرا به یاد فرزندانم می اندازد. دیگر بعد از این مرا به این اسم نخوانید. بله در گذشته من پسرانی داشتم، ولی حالا که هیچ یک از آن ها نیستند. رشیدترین فرزندانش جناب ابوالفضل بود و بالخصوص برای جناب ابوالفضل، مرثیه بسیار جانگدازی دارد، می گوید:

یا من راءى العباس کر علی جماهیر النقد - و وراه من ابناء حیدر کل بیت
ذی لبد - انبتت ان ابنی اصیب براسه مقطوید - ویلی علی شبلی امال براسه
ضرب العمد - لو کان سیفک فی یدیدک لمادنی منه احد
رسیده بود که پسر من، عباس شجاع و دلاور من چگونه شهید شد؟ دلاوری
حضرت ابوالفضل العباس از مسلمان و قطعیات تاریخ است. او فوق العاده زیبا
بوده است که در کوچکی به او می گفتند قمر بنی هاشم، ماه یینی هاشم، در میان
بنی هاشم می درخشیده است. اندامش بسیار رشید بوده که بعضی از مورخین
معتبر نوشته اند هنگامی که سوار بر اسب می شد، وقتی پایش را از رکاب بیرون
می آورد، سر انگشتانش زمین را خط می کشید. بازوها بسیار قوی و بلند، سیبه
بسیار پهن، می گفت که پسرش به این مفتی ها کشته نمی شد. از دیگران پرسیده
بود که پسر من را چگونه کشتند؟

به او گفته بودند که: اول دستهایش را قطع کردند و بعد به چه وضعی او را
کشتند. آن وقت در این مورد مرثیه ای گفت: می گفت: ای چشمی که در کربلا
بود! ای انسانی که در صحنه کربلا بودی! آن زمانی که پسر من عباس را دیدی که
بر جماعت شغالان جمله کرد و افراد دشمن مانند شغال از جلوی پسر من فرار
می کردند.

یا من راءى العباس کر علی جماهیر النقد و وراه من ابناء حیدر کل لیث ذی لبد
پسران علی پشت سرش ایستاده بودند و مانند شیر بعد از شیر، پشت پسر من
را داشتند، وای بر من! به من گفته اند که: بر شیر بچه تو، عمود آهنین فرود
آوردند. عباس جانم! پسر جانم! من خودم می دانم که اگر تو دست در بدن می
داستی، احدی جرات نزدیک شدن به تو را نداشت. (۴۷۶)

فصل بیستم: نقش امام سجاد در تبلیغ نهضت عاشورا

۴۷۰ - تبلیغات پس از شهادت

زمینه تبلیغ پس از شهادت شهدا و وقوع فاجعه و خاموش شدن احساسات کینه توزانه و طمعکارانه و جانشین شدن احساسات رقت انگیز و پیدایش جنبه مظلومیت و حق به جانبی طبعا بیشتر فراهم شد و در حقیقت مرحله بهره برداری از یک طرف و معرفی حقیقت آنچه بوده و دریدن پرده های تاریکی که تبلیغات دروغین ایجاد کرده بود (از طرف دیگر) از بعد از شهادت ابا عبدالله به وسیله اهل بیت مکرش انجام یافت. امیرالمؤمنین می فرماید: ﴿ان الحسین لذا اقبلت شبهت و اذا ادبرت نهبت﴾^(۴۷۷) علت این است که در غوغای فتنه، انسان در آن غرق است و وقتی که انسان در داخل جریان باشد نمی تواند درست ببیند. از کنار بهتر می توان دید. این است که زمینه روشن کردن اذهان طبعا بعد از ختم جریان بهتر می توان دید. این است که زمینه روشن کردن اذهان طبعا بعد از ختم جریان بهتر فراهم است و لهذا نقش عمده تبلیغات بر عهده اهل بیت و اسیران است.^(۴۷۸)

۴۷۱ - بیماری حضرت سجاد

می دانیم که روز عاشورا، وضع به چه منوال بود، و شب یازدهم را اهل بیت پیغمبر چگونه برگزار کردند. روز یازدهم جلادهای ابن زیاد می آیند اهل بیت را سوار شترهای بی جهاز می کند و یکسره حرکت می دهند، و اینها شب دوازدهم را شاید با صبح یکسره با کمال ناراحتی روحی و جسمی، طی طریق می کنند. فردا صبح نزدیک دروازه کوفه می رسند. دشمن مهلت نیم دهد. همان روز پیش از ظهر اینها را وارد شهر کوفه می کنند. ابن زیاد در دار الاماره خودش نشسته است. یک مشت اسیر، آن هم مرکب از زنان و یک مرد که در

آن وقت بیمار بود. لقب بیماری برای حضرت سجاد علیه السلام فقط در میان ما ایرانی ها پیدا شده است. نمی دانیم چطور شده است که فقط ما این لقب را می دهیم: امام زین العابدین بیمار! ولی در زبان عرب هیچ وقت نمی گویند: علی بن الحسین المریض (یا الممرض). این لقبی است که ما به ایشان داده ایم. ریشه اش البته همین مقدار است که در ایام حادثه عاشورا، امام علی بن الحسین سخت مریض بود. (هر کس در عمرش مریض می شود. کیست که در عمرش مریض نشود؟) مریض بستری بود، مریضی که حتی به زحمت می توانست حرکت کند و روی پای خود بایستد و با کمک عصا می توانست از بستر حرکت کند. در همان حال امام را به عنوان اسیر حرکت دادند.

۴۷۲- شکنجه و زجر اهل بیت

امام (سجاد) را بر شتری که یک پالان چوبی و روی آن حتی یک جل نبود، سوار کردند. چون احساس می کردند که امام بیمار و مریض است و ممکن است نتواند خودش را نگهدارد، پاهای حضرت را محکم بستند. غل به گردن امام انداختند. با این حال اینها را وارد شهر کوفه کردند دیگر کوفتگی، زجر، شکنجه به حد اعلا است. (معمولا) وقتی می خواهند از یک مفر مثلا به زور اقرار بگیرند، یا اعصابش را خرد کنند، اراده اش را در بشکنند؛ یک بیست و چهار ساعت، چهل و هشت ساعت به او غذا نمی دهند، نمی گذارند بخوابد، هی زجرش می دهند. در چنین شرایطی اکثر افراد مستاءصل می شوند، می گویند هر چه می خواهی بیرس تا من بگویم. آن وقت شما ببینید! اینها وقتی که وارد مجلس ابن زیاد می شوند، بعد از آن همه شکنجه های روحی و جسمی، چه حالتی دارند؟

۴۷۳ - امام زین العابدین در مجلس ابن زیاد

وقتی که علی بن الحسین عرضه می شود بر پسر زیاد، (ابن زیاد) می گوید:
﴿من انت؟ فقال: انا علی بن الحسین. فقال: الیس قد قتل الله علی بن الحسین؟ فقال
له علی ؑ: قد کان لی اخ یسمی علیا، قتله الناس، فقال له ابن زیاد: بل الله قتله،
فقال علی بن الحسین: الله یتوفی الانفس حین موتها... فغضب ابن زیاد فقال: و بك
جزاه لجوابی و فیک بقیه للرد علی! اذهبوا به فاضربوا عنقه...﴾ تو که هستی؟
فرمود: من علی بن الحسین ام. مگر علی بن الحسین را خدا نکشت؟ حضرت
فرمود: برادری داشتم به نام علی که مردم او را کشتند. ابن زیاد گفت: بلکه خدا
او را کشت. حضرت فرمود: البته خداوند جانها را به هنگام مردن می ستاند...
ابن زیاد خشم گرفت: بر پاسخ من جرات می کنی و هنوز توان رد مرا داری؟
او را ببرید و گردنش را بزنید. (۴۷۹)

۴۷۴ - معرفی و ایجاد انقلاب

استفاده (اهل بیت امام) از فرصت برای معرفی شخصیت واقعی خود که کوفه
را تبدیل کردند به پایگاه انقلاب. همان مردم گفتند: ﴿کھولھم خیر الکھول و
شبابھم...﴾ (۴۸۰) (۴۸۱)

۴۷۵ - اگر پیامبر بود چه می گفت؟

امام سجاد فرمود که: ما دوازده نفر بودیم که ما را به ریسمان بسته بودند،
یک سر ریسمان به بازوی من و سر دیگر آن به بازوی عمه ما زینب و با این
حال ما را وارد مجلس یزید کردند، آن هم با چه تشریفات که او برای مجلس
خودش مقرر کرده بود، که یک جمله ای در همان حال، امام سجاد به یزید
فرمود که او را عجیب در مقابل مردم خجل و شرمندہ کرد و سرکوفت داد که
انتظار نداشت اسیر چنین حرفی بزند. فرمود: یزید! اتاذن لی فی الکلام؟؛ اجازه
هست که یک کلمه حرف بزنم؟

گفت: بگو، ولی به شرط اینکه هذیان نگویی.

فرمود: شایسته مثل من در چنین هذیان گفتن نیست. من یک حرف بسیار منطقی دارم. تو به نام پیغمبر اینجا نشسته ای، خودت را خلیفه پیغمبر اسلام می دانی، من سوالم فقط این است (البته این را حضرت می خواست بفرماید که مردم دیگر را متوجه و بیدار کند) اگر پیغمبر در این مجلس بود و ما را که اهل بیتش هستیم به این حالت می دید چه می گفت؟^(۴۸۲)

۴۷۶ - شام، سرزمین درد اهل بیت

مدت توقف اهل بیت در شام بسیار بر آنها سخت گذشته است و این روایتی است از حضرت سجاد علیه السلام که از ایشان سوال کردند که: آقا! در میان موافقی که بر شما گذشت، از کربلا، از کوفه، از بین راه، از کوفه تا شام، از شام تا مدینه، کجا از همه جا بیشتر بر شما سخت گذشت؟

ایشان فرمود: الشام، الشام، الشام، شام از همه جا بر ما سخت تر گذشت و علت آن ظاهراً بیشتر آن وضع خاصی بود که در مجلس یزید برای آنها پیش آمد. و در مجلس یزید حداکثر اهانت به آنها شد.

۴۷۷ - تحقیر حکومت یزید

در روز جمعه ای در شام نماز جمعه است. ناچار خود یزید باید شرکت بکند؛ شاید امامت نماز را هم خود او به عهده داشت. (این را الان یقین ندارم) در نماز جمعه خطیب باید اول دو خطابه که بسیار مفید و ارزنده است بخواند، بعد نماز شروع می شود. اصلاً این دو خطابه به جای دو رکعتی است که از نماز ظهر در روز جمعه، اسقاط، و نماز جمعه تبدیل به دو رکعت می شود. اول، آن خطیبی که به اصطلاح دستوری بود، رفت و هر چه قبلاً به او گفته بودند گفت، تجلیل فراوان از یزید و معاویه کرد هر صفت خوبی در دنیا بود برای اینها ذکر

کرد و بعد شروع کرد؛ به سب کردن و دشنام دادن علی عليه السلام و امام حسین به عنوان اینکه اینها (العیاذ بالله) از دین خدا خارج شدند، چنین کردند، چنان کردند. زین العابدین از پای منبر نهیب زد: ﴿ایها الخطیب! اشتریت مرضاه المخلوق بسخط الخالق﴾ تو برای رضای یک مخلوق، سخط پروردگار را برای خودت خریدی. بعد خطاب کرد به یزید که: آیا به من اجازه می دهی از این چوب ها بالا بروم؟ (نفرمود منبر. خیلی عجیب است! به قدری اهل بیت پیغمبر مراقب و مواظب این چیزها بودند! مثلاً در مجلس یزید نمی گوید: یا امیرالمؤمنین! یا ایها الخلیفه! هیا حتی به کنیه هم نمی گوید: یا ابا خالد! میگوید! هم زین العابدین و هم زینب. در اینجا هم نفرمود که اجازه می دهی من بروم روی این منبر. یعنی این که منبر نیست، این چوبهای سه پله ای که در اینجا هست که چنین خطیبی می رود بالای آن و چنین سخنانی می گوید، ما این را منبر نمی دانیم. این چهار تا چوب است.) اجازه می دهی من بروم بالای این چوب ها دو کلمه حرف بزنم؟!

۴۷۸- / اجازه سخنرانی

یزید اجازه نداد. آنهایی که اطراف بودند، از باب اینکه علی بن الحسین، حجازی است، اهل حجاز است و سخن مردم حجاز شیرین و لطیف است، برای اینکه به اصطلاح سخنرانش را ببینند، گفتند: اجازه بدهید، مانعی ندارد. ولی یزید امتناع کرد. پسرش آمد و به او گفت: پدر جان! اجازه بدهید، ما می خواهیم ببینیم این جوان حجازی چگونه سخنرانی می کند. گفت: من از اینها می ترسم.

اینقدر فشار آوردند تا مجبور شد، یعنی دید دیگر بیش از این، اظهار عجز و ترس است؛ اجازه داد.

ببینید این زین العابدین که در آن وقت از یک طرف بیمار بود (منتهی بعدها دیگر بیماری نداشت، با ائمه دیگر فرق نمی کرد) و از طرف دیگر اسیر، و به قول معروف اهل منبر، چهل منزل را به آن غل و زنجیر تا شام آمده بود وقتی بالای منبر رفت، چه کرد؟! چه ولوله ای ایجاد کرد؟! یزید دست و پایش را گم کرد. گفت: الان مردم می ریزند و مرا می کشند. دست به حيله ای زد. ظهر بود، یک دفعه به مؤذن گفت: اذان، وقت نماز دیر می شود!

صدای مؤذن بلند شد. زین العابدین خاموش شد. مؤذن گفت: الله اکبر، الله اکبر، امام تکرار کرد: الله اکبر، الله اکبر، مؤذن گفت: اشهد ان لا اله الا الله، باز امام حکایت کرد. تا رسید به شهادت به رسالت پیغمبر اکرم. تا به اینجا رسید، زین العابدین فریاد زد: مؤذن! سکوت کن. رو کرد به یزید و فرمود: یزید! این که اینجا اسمش برده می شود، و گواهی به رسالت او می دهید کیست؟ ایها الناس! ما را که به اسارت آورده اند، کیستیم؟ پدر مرا که شهید کردید که بود؟ و این کیست که شما به رسالت او شهادت می دهید؟ تا آن وقت اصلا مردم درست آگاه نبودند که چه کرده اند.

آن وقت شما می شنوید که یزید بعدها اهل بیت پیغمبر را از آن خرابه بیرون آورد و بعد دستور داد که آنها را با احترام ببرند. نعمان بن بشیر را که آدم نرم تر و ملایم تری بود، ملازم قرار داد و گفت: حداکثر مهربانی را با اینها از شام تا مدینه بکن. این، برای چه بود؟ آیا یزید نجیب شده بود؟ روحیه یزید فرق کرد؟ ابا. دنیا و محیط یزید عوض شد. شما می شنوید که یزید بعد دیگر پسر زیاد را لعنت می کرد، هی می گفت: تمام، گناه او بود، اصلا منکر شد، که من چنین

دستوری ندادم، ابن زیاد از پیش خود چنین کاری کرد، چرا؟ چون زین العابدین و زینب اوضاع و احوال را برگرداندند.

۴۸۰ - حال امام زین العابدین در شام

در ایامی که اهل بیت علیهم السلام در شام به سر می بردند، آنطور که تواریخ نوشته اند، اوایل خیلی بر آنها سخت می گرفتند. در خرابه ای زندگی می کردند که نه مانع گرما بود و نه مانع سرما، یعنی خرابه ای بی سقف، و از هر جهت فوق العاده بر آنها سخت بود ولی طولی نکشید که خود یزید به اشتباهش از نظر سیاسی پی برد، نه اینکه بگویم توبه کرد، به اشتباهش از نظر سیاسی پی بد که این کار به ضرر ملکداری او شد. از آن به بعد دائما به عبیدالله بن زیاد فحش می داد که خدا لعنت کند پسر زیاد را، من نگفته بودم چنین کن، من به او گفتم برو کلاه بیاور او سر آورد! من دستور قتل حسین بن علی را نداده بودم، او از پیش خود چنین کاری را کرد. این حرف را مکرر می گفت - در صورتی که دروغ می گفت - برای اینکه خودش را تبرئه کند و این حادثه را به گردن ابن زیاد بیندازد و خودش را از آثار شومی که از ملکداری اش پیش بینی می کرد مصون بدارد؛ و از جمله کارهایی که کرد این بود که وضع اسرا را تغییر داد چون اگر در همان وضع باقی می ماندند می گفتند بسیار خوب، اینجا که دیگر ابن زیاد نیست، حالا چرا این چنین می کنی؟ دستور داد که آنها را در خانه ای نزدیک خانه خودش سکنی بدهند، و امام زین العابدین علیه السلام آزادی داشتند و در کوچه ها و خیابانها رفت و آمد می کردند و بسیاری از روزها حضرت را دعوت می کردند که با خودش شام یا ناهار بخورند.

۴۸۱- گریه احیاگر امام سجاد علیه السلام

برای علی بن الحسین فرصتی نظیر فرصت امام ابا عبدالله، پدر بزرگوارش پیدا نشد، هم چنان که فرصتی نظیر فرصتی که برای امام صادق پدید آمد پیدا نشد، اما برای کسی که می خواهد خدمتگذار اسلام باشد، همه مواقع فرصت است، ولی شکل فرصتها فرق می کند.

بینید امام زین العابدین، به سورت دعا چه افتخاری برای دنیای شیعه درست کرده؟! و در عین حال در همان لباس ها امام کار خودش را می کرد.

بعضی خیال کرده اند امام زین العابدین، چون در مدتی که حضرت بعد از پدر بزرگوارشان، حیات داشتند قیام به سیف نکردند، پس گذاشتند قضایا فراموش شود. ابا (چنین نیست)، از هر بهانه ای استفاده می کرد که اثر قیام پدر بزرگوارش را زنده نگه دارد.

آن گریه ها، که گریه می کرد و یادآوری برای چه بود؟ آیا تنها یک حالتی بود مثل حالت آدمی که فقط دلش می سوزد و بی هدف گریه می کند؟! آیا می خواست این حادثه را زنده نگه دارد و مرد یادشان نرود که چرا امام حسین قیام کرد و چه کسانی او را کشتند؟ این بود که گاهی امام گریه می کرد، گریه های زیادی.

روزی یکی از خدمتگذارانش عرض کرد: آقا! آیا وقت آن نرسیده است که شما از گریه باز ایستید؟ (فهمید که امام برای عزیزانش می گرید)
فرمود: چه می گویی؟! یعقوب یک یوسف بیشتر نداشت، قرآن عواطف او را این طور تشریح می کند: (و ابیضت عیناه من الحزن). من در جلوی چشم خودم هجده یوسف را دیدم، که یکی پس از دیگری بر زمین افتادند. ^(۴۸۳)

فصل بیست و یکم: جنبه های گوناگون تبلیغ در نهضت حسین

۴۸۲ - جنبه تبلیغی نهضت حسین علیه السلام

یک جنبه نهضت حسینی، جنبه تبلیغی آن است، تبلیغ به همان معنی واقعی نه به معنای مصطلح امروز، یعنی رساندن پیام خودش که همان پیام اسلام است به مردم، ندای اسلام به به مردم ببینید امام در این حرکت و نهضت خودشان چه روش های خاصی بکار بردند که مخصوصا ارزش تبلیغی دارد، یعنی از این نظر ارزش زیادی دارد که امام حسین با این روش ها هدف و مقصود خودشان و فریاد واقعی اسلام را که از حلقوم بیرون می آمد به بهترین نحو به مردم رساندند. (۴۸۴)

۴۸۳ - معرفی اسلام

یکی دیگر از جنبه های این جنبش، جنبه تبلیغی آن است، یعنی این نهضت در عین اینکه امر به معروف و نهی از منکر است و در عین اینکه اتمام حجت است و در عین اینکه عدم تمکن در مقابل جابرانه قدرت حاکم زمان است. یک تبلیغ و پیام رسانی است، یک معرفی و شناساندن اسلام است.

۴۸۴ - ارزش خون شهید

چقدر اشتباه است که ما با جمله مداد العلماء افضل من دماء الشهداء (۴۸۵) ارزش شهید و شهادت را پایین بیاوریم.

آری! آنچه الهام بخش امروز ما است آن قلم ها نیست، آن جانبازی های تاریخی و آن خونهای بر زمین ریخته است، آن سرگذشت های نورانی است. پیام اسلام را جهادها، هجرت ها، فداکاری ها، جانبازی ها به جهان رسانده است. (۴۸۶)

۴۸۵- منطقی ورای همه منطقی ها

چرا امام به مردم بصره نامه نوشت و آنها را دعوت کرد؟ آیا این خود نوعی نقشه خونریزی و انقلاب نبود: بالاتر اینکه چرا در شب عاشورا حبیب بن مظهر را به میان بنی اسد فرستاد؟ چرا یاران و کسان خود را الزام نکرد که خود را به کشتن ندهند؟

امام مخصوصا می خواست اعتراض و انتقاد و اعلام جرم و فریاد عدالتخواهی خود را با خون خود بنویسد که هرگز پاک نشود. (۴۸۷)

۴۸۶- ژست تبلیغاتی

از امام حسین تقاضای بیعت می کنند، بعد از سه روز امام حرکت می کند و می رود به مکه و به اصطلاح مهاجرت می کند و در مکه که حرم امن الهی است، سکنی می گزیند و شروع به فعالیت میکند، چرا به مکه رفت؟ آیا به این جهت که مکه حرم امن الهی بود و معتقد بود که بنی امیه آن را محترم خواهند شمرد؟ یعنی درباره بنی امیه، چنین اعتقاد داشت که اگر سیاستشان اقتضا بکند و بخواهند او را در مکه بکشند، این کار را نمی کنند؟ یا نه، رفتن به مکه اولاً برای این بود که خود این مهاجرت اعلام مخالفت بود. اگر در مدینه می ماند و می گفت: من بیعت نمی کنم، صدایش آنقدر به عالم اسلام نمی رسید. بدین جهت هم گفت بیعت نمی کنم و هم اهل بیتش را حرکت داد و برد به مکه.. این بود که صدایش در اطراف پیچید که حین بن علی حاضر به بیعت نشد و لذا از مدینه به مکه رفت. خود این، به اصطلاح (اگر تعبیر درست باشد) یک ژست تبلیغاتی بود برای رساندن هدف و پیام خودش به مردم. از این بالاتر که عجیب و فوق العاده است اینکه امام حسین علیه السلام در سوم شعبان وارد مکه می شود، و ماه های

رمضان، شوال، ذی القعدة (تا هشتم این کاه) یعنی ایامی که عمره مستحب است و مردم از اطراف و اکناف به مکه می آیند را در آنجا می ماند. (۴۸۸)

۴۸۷- اعتراض امام حسین علیه السلام

کم فصل حج می رسد، مردم از اطراف و اکناف و حتی از اقصا بلاد خراسان به مکه می آیند. روز ترویبه می شود؛ یعنی روز هشتم ذی الحجه، روزی که همه برای حج از نو لباس احرام می پوشند و می خوانند به منی و عرفات بروند و اعمال حج را انجام بدهند. ناگهان، امام حسین علیه السلام اعلام می کند که من می خواهم به طرف عراق بروم، من می خواهم به طرف کوفه بروم. یعنی در چنین شرایطی پشت می کند به کعبه، پشت می کند به حج یعنی من اعتراض دارم. اعتراض و انتقاد و عدم رضایت خودش را به این وسیله و به این شکل اعلام می کند می کند، یعنی این کعبه دیگر در تسخیر بنی امیه است، حجی که گرداننده اش یزید باشد، برای مسلمین فایده ای نخواهد داشت. این پشت کردن به کعبه و اعمال حج در چنین روزی و اینکه بعد بگوید من برای رضای خدا رو به جهاد می کنم و پشت به حج، رو به امر به معروف می کنم و پشت به حج، این، یک دنیا معنی داشت، کار کوچکی نبود، ارزش تبلیغاتی، اسلوب، روش و متد کار در اینجا به اوج خود می رسد. سفری را در پیش می گیرد که همه عقلا (یعنی عقلایی که بر اساس منافع قضاوت می کنند) آنرا از نظر شخص امام حسین نا موفق پیش بینی می کنند. یعنی پیش بینی می کنند که ایشان در سفر کشته خواهند شد. و آن در بسیاری از موارد، پیش بینی آنها را تصدیق می کند، می گوید: خودم هم می دانم! (۴۸۹)

۴۸۸- تاکتیک های عجیب

(به امام علیه السلام) می گویند: پس چرا زن و بچه را همراه خودت میبری؟

می گوید: آنها را هم باید ببرم. بودن اهل بیت امام حسین علیه السلام در صحنه کربلا، صحنه را بسیار بسیار داغ تر کرد. و در واقع امام حسین علیه السلام یک عده مبلغ را طوری استخدام کرد که بعد از شهادتش، آنها را با دست و نیروی دشمن تا قلب حکومت دشمن یعنی شام فرستاد. این خودش یک تاکتیک عجیب و یک کار فوق العاده است. همه برای این است که این صدا هر چه بیشتر به عالم برسد، بیشتر به جهان آن روز اسلام برسد و بیشتر ابعاد تاریخ و ابعاد زمان را بشکافد و هیچ مانعی در راه آن وجود نداشته باشد در بین راه کارهای خود امام حسین، نمایشهایی از حقیقت اسلام است، از مروت، انسانیت، از روح و حقانیت اسلام است. اینها همه جای خودش، ببینید! این شوخی نیست. در یکی از منازل بین راه حضرت دستور می دهند آب زیاد بردارید. هر چه مشک ذخیره دارید پر از آب کنید و بر هر چه مرکب و شتر همراهتان است که آنها را یدک می کشید، بار آب بزنید (پیش بینی بوده است) ^(۴۹۰)

۴۸۹- ارزش تبلیغاتی مهاجرت

خروج امام از مدینه به مکه و اقامت در مکه در ماه های شعبان تا ذی الحجه که ایام عمره و سپس حج است، به نظر نمی رسد که به خاطر این بوده که دشمن احترام حرم امن الهی را حفظ می کرد، بلکه به سه علت دیگر بوده است: یکی اینکه نفس مهاجرت ارزش تبلیغاتی داشت و تکان دهنده بود و ندای امام را بهتر می رساند و این خود اولین ژست مخالفت و امتناع بود. دوم اینکه در مکه تماس بیشتری با افراد نواحی مختلف ممکن بود. سوم اینکه مکه را انتخاب کردن علامت امنیت نداشتن بود، گو آنکه در آنجا هم امام امنیت نداشت. ^(۴۹۱)

۴۹۰- تبلیغی تکان دهنده

خروج امام از مکه در روز ترویه یعنی روز هشتم ذی الحجه که روز حرکت به منی و عرفات است ارزش تبلیغاتی تکانه‌دهنده تری از خود اقامت در مکه داشت. و از نظر رساندن پیام اسلام، این پشت کردن به کعبه تسخیر شده امویان و حجی که گرداننده اش دستگاه یزیدی بود - حجی که ظاهرش اسلامی و روحش جاهلی بود - نشان داد که اسلام این سورت خالی نیست که خاطرها آسوده باشد، معنی و حقیقت است که به خطر افتاده است. (۴۹۲)

۴۹۱- منطق تأثر و انقلابی

در این منطق یعنی منطق هجوم، منطق شهید، منطق توسعه و گسترش دادن انقلاب، امام حسین کارهایی کرده است که جز با این منطق با منطق دیگری قابل توجیه نیست. چطور؟ اگر منطقش فقط منطق دفاع می بود، شب عاشورا که اصحابش را مرخص می کند (به دلیلی که عرض کردم و بیعت را بر می دارد تا آنها آگاهانه کار خودشان را انتخاب نکنند، بعد که آنها انتخاب می کنند باید اجازه ماندن به آنها ندهد و بگوید شرعا جایز نیست که شما اینجا کشته شوید، اینها مرا می خواهند بکشند، از من بیعت می خواهند، من وظیفه ام این است که بیعت نکنم، کشته هم شدم، شدم، شما را که نمی خواهند بکشند، شما چرا اینجا می مانید؟ شرعا جایز نیست، بروید.

نه، اینجور نیست. در منطق تأثر و انقلابی، در منطق کسی که مهاجم است و می خواهد پیام خودش را با خون بنویسد، هر چه که این موج بیشتر وسعت و گسترش پیدا کند، بهتر است، چنانکه وقتی که یاران و خاندانش اعلام آمادگی می کنند، به آنها دعا می کند که خدا به همه شما خیر بدهد، خدا همه شما را اجر بدهد. (۴۹۳)

۴۹۲- گسترش دادن به واقعه عاشورا

(امام) چرا در شب عاشورا حبیب بن مظاهر اسدی را می فرستد که برو در میان بنی اسد اگر می شود چند نفر را برایمان بیاور. مگر بنی اسد همه شان چقدر بودند؟ حالا گرم حبیب رفت از بنی اسد صد نفر را آورد. اینها در مقابل آن سی هزار نفر چه نقشی می توانستند داشته باشند؟ آیا می توانستند مثلا اوضاع را منقلب کنند؟ ابداء. امام حسین می خواست در این منطق که منطق هجوم و منطق شهید و منطق انقلاب است، دامنه این قضیه گسترش پیدا کند. اینکه خاندانش را هم آورد، برای اینکه همین بود، چون قسمتی از پیامش را خاندانش باید برسانند. خود امام حسین کوشش می کرد حال که قضیه به اینجا کشیده شده است، هر چه که می شود داغ تر بشود، برای اینکه بذری بکارد که برای همیشه در دنیا ثمر و میوه بدهد. چه مناظری، چه صحنه هایی در کربلا به وجود آمد که وقعا عجیب و حیرت انگیز است! (۴۹۴)

۴۹۳- داغ ترین سخنان امام

داغ ترین سخنان امام بعد از یک طرفه شدن و قطع امید موفقیت است یک مطلب است، امر نکردن خاندان به رفتن از آنجا و اجازه دادند و بلکه تشویق کردن به شهادت مطلب دیگر است، استنصار برای شهادت مطلب دیگر است، اجازه دادن به حر همین طور، شب عاشورا رفتن حبیب میان بنی اسد همین طور. (۴۹۵)

۴۹۴- مهم ترین عنصر تبلیغ حسینی

ژست تبلیغاتی و بلکه تاکتیک تبلیغاتی آن حضرت این بود که اهل بیت و کودکان خود را نیز همراه خود آورد، و به این وسیله در واقع خود دشمن را ناآگاهانه استخدام کرد که حامل یک عده مبلغ برای امام حسین و برای اسلام

حسینی علیه یزید و اسلام یزیدی باشد و این یکی از مهم ترین عناصر تبلیغی نهضت امام است. (۴۹۶)

۴۹۵- زیاد کردن ندای تبلیغ

چرا خطبه های امام حسین بعد از اینکه ایشان از نصرت مردم کوفه مایوس می شوند و معلوم می شود که دیگر کوفه در اختیار پسر زیاد قرار گرفت و مسلم کشته شد، داغ تر می شود؟ ممکن است کسی بگوید امام حسین خودش دیگر راه برگشت نداشت، بسیار خوب، راه برگشت نداشت، ولی چرا در شب عاشورا بعد از آنکه به اصحابش فرمود: من بیعتم را از شما برداشتم و آنها گفتند: خیر، ما دست از دامن شما بر نمی داریم، نگفت: اصلا ماندن شما در اینجا حرام است، برای اینکه آنها می خواهند مرا بکشند، به شما کاری ندارند، اگر بمانید، خونتان بی جهت ریخته می شود و این حرام است؟ چرا امام حسین نگفت واجب است شما بروید؟ بلکه وقتی آنها پایداریشان را اعلام کردند، امام حسین آنان را فوق العاده تائید کرد و از آن وقت بود که رازهایی را که قبلا به آنها نمی گفت، به آنان گفت. (۴۹۷)

در شب عاشورا که مطلب قطعی است، حبیب بن مظاهر را می فرستد در میان بنی اسد که اگر باز هم می شود عده ای را بیاورد، معلوم بود که می خواست بر عدد کشتگان افزوده شود، چرا که هر چه خون شهید بیشتر ریخته شود، این بدا بیشتر به جهان و جهانیان می رسد. (۴۹۸)

فصل بیست و دوم: تجلیل و بررسی شخصیت پلید قاتلین حسین بن

علی علیه السلام

بخش اول: شخصیت پلید یزید بن معاویه

۴۹۶ - تربیت یزید

مادر یزید دختر مجدل کلبیه است که زندگی با معاویه و در شهر را کراحت داشت و اشعار معروفی دارد:

للّبس عبائه و تقر عینی احب الی من لبس الشفوف
و بیت تخفق الاریاح فیہ احب الی من قصر منیف...
و خرق من بنی عمی فقیر احب الی من علج عنیف
معاویه آن زن را با یزید پسرش به بادیه فرستاد و یزید در بادیه رشد یافت،
لهذا اخلاق بادیه نشینی و صحرائشینی داشت. زبانش فصیح بود - یزید دیوانی
دارد که چاپ شده. ابن خلکان را می گویند از مریدهای فصاحت یزید است -
و به شکار علاقه فراوانی داشت (صید لهُو در اسلام و حکم صلاه). سوم اینکه به
اسب سواری و مسابقه سواری و مسابقه و تربیت حیوانات و مخصوصاً سگ
علاقه فراوانی داشت.

این صفات در یک مردی که قوی و نیرومند در صاحب ملکات فاضله باشد
کمال و موجب تکمیل قوای او می شود، ولی در اهل تنعم و اعقاب سلالات و
آقازاده ها و اشراف زاده ها و شاهزادگان سبب و اغراق در ترف و تنعم می
شود.

یزید روی خصلت فصاحت بدوی به معاشرت با شعراء و منادمت اهل اباطیل
علاقه فراوانی داشت، آنهم از نوع اشعاری که در اسلام لغو است ﴿لان یملا بطن

الرجل قیحا خیرم ان یملا شعرا ﴿ غرق شدن در شعر و خیال ضررهای زیادی دارد. شعر تا حدی از مظاهر جمال است آثار اجتماعی مفیدی ممکن است داشته باشد. داستانها در این زمینه هست و به همین دلیل که خوبی دارد بدی هم دارد. دربارهایی که دربار شعر و خلافت و لغو بوده بسیار فاسد بوده. خیلی ها بوده اند که به واسطه یک شعر در دربار اموی ها صله های فراوانی برده اند. داستان ولید اموی و ابن عایشه ص ۷۵ مکتب تشیع.

به هر حال شعراء و بظالها در دربار یزید مقامی داشتند و خودش هم در وصف خمر و سایر چیزها اشعاری دارد، و از آن جمله:

شمسه کرم برجها قعدنھا و مشرقھا الساقی و مغربھا فمی
فان حرمت یوما علی دین احمد مخذھا علی دین المسیح بن مریم...
و از آن جمله:

دع المساجد للعباد تسکنھا واجلس علی دکه اخمار و اسقینا
ان الذی شربا فی سکره طربا و للمصلین لا دنیا و لا دینا
ما قال ربک ویل للذی شربا لکنه قال ویل للمصلینا...
و از آن جمله:

لما بدت تلک الرؤوس و اشرقت بلک الشموس علی ربی جیرون
صاح الغراب فقلت صح او لا تصح فلقد قضیت من النبی دیونی...
و از آن جمله است اشعار که با اشعار ابن الزبیری ملحق کرد که مفصل است.
علاقه وافر یزید به شکار و تفریح مانع رسیدگی به کارهای مملکتداری و سیاسی بود و ناچار کارها در دست دیگران بود.

و اما علاقہ او و سرگرمی او به بازی با حیوانات، کارهای او را به صورت مسخره ای در آورده بود. نه تنها به اسب سواری و اسب دوانی علاقہ وافری

نشان می داد این عمل در اسلام ممدوح است) او یک عده بوزینه و یوز (فهادین) تهیه کرده بود با آنها سرخوش بود یک بوزینه ای داشت که او را تعلیم کرده بود. بوزینه هم از هر حیوانی بهتر تعلیم قبول می کند. (قضیه بوزینه و وزارت) به او کنیه داده بود عرب به حیوانات لقب و کنیه می دهد.

من ذاک ام عریط للعقرب و هکذا ثعالیه للثعلب
به جعل می گوید: ابو جعرانه و احیانا به حیوان شخصی ممکن است علم شخصی بدهد. یزید یک کنیه شخصی به این میمون داده به نام ابو قیس، به این حیوان لباس ابریشم و حریر و زیبا و جامه های زربفت می پوشید و او را در مجلس شراب خویش حاضر می کرد. بنام غیرت ندمای یزید را و حتما بسیاری از امرا و حکام در آن مجلس حاضر می شده اند! از طرف دیگر ماده الاغ چابکی داشت و گاهی اباقیس که تعلیم داده شده بود سوار آن ماده الاغ می شد و در مسابقه اسبها شرکت می کرد. خودش خیلی علاقه داشت که اباقیس برنده مسابقه بشود (و شاید هم احیانا سوارکارها به خاطر یزید عمدا ماده الاغ را جلو می انداختند.)

تمسک ابا قیس بفضل عنانها فلیس علیها ان سقطت ضمان
الا من رای القرد الذی سبقت به جیاد امیر المؤمنین اتان
این بود شمه ای از اخلاق یزید، و معاویه می خواست او را برگردن مسلمین سوار کند.

وضع حکومت یزید صورتی داشت که قابل صلح و معاهده و معاهده نبود. امام مجتبی با معاویه قرار داد صلح بست. معاویه عقل و خلقی داشت که می توانست تا حدودی حفظ ظاهر بکند و جز در مواردی که برای ملک و سیاستش بود رعایت ظواهری را بنماید. ولی وضع یزید تجاهر به رذالت و

پستی و تجاهر به عیاشی بود. اگر در ظرف سه سال در هم نمی پیچید و چند سال طول می کشید، ممکن بود قیام دیگری علیه یزید شود که عنصر اسلامی هم نداشته باشد و آنوقت خطر مواجه عالم اسلام می شد.

به قولی مردن یزید در یک مسابقه ای واقع شد که با میمونی - و شاید همان ابو قیس بوده - گذشته بود. قیام اهل مدینه تنها سببش شهادت امام حسین نبود، سبب دیگرش وضع ناهموار یزید بود، عبدالله بن حنظله با عده ای به نمایندگی اهل مدینه آمد به شام، اوضاع را طوری ناراحت کننده دید که گفت: ﴿و الله ما خرجنا علی یزید حتی خفتنا ان نرمی بالحجاره من السماء. ان رحلا ینکح الامهات و البنات و الاخوات، و یشرب الخمر، و یدع الصلاه، و الله لو لم یکن معی احد من الناس لا بلیت الله فیہ بلاء حسنا﴾ بعضی گفته اند به ذات الجنب مرد در سن ۳۷ سالگی.

احتمال داده می شود که افراط در شراب و لذات، کبدش را از بین برده بوده. یزید در کودکی در بادیه مرض آبله گرفت و آبله رو بود. عقاد می گوید: و سیم و بلند قامت بود. همچنین می گوید: یزید به مسابقه و مطارده علاقه مند بود، ولی بیشتر جنبه لهوی داشت نه جنبه جدی و شجاعانه. یزید شخصا خصلت شجاعت و تهور عربی را که بعضی از آباء مادریش مثل عتبه و ولید عمویش و شبیه داشتند نداشت و به تمام معنی مردی مهمل و عیاش و سبکسر بود و لهذا در یکی از جنگهای زمان معاویه که معاویه سپاه سفیان بن عوف را برای جنگ قسطنطنیه فرستاد، یزید تمارض و تنافل کرد تا سپاه حرکت کرد و بعد هم شایع شد که سپاه دچار مرض و قحطی شدند. خبر به یزید عیاش رسید. این شعرها را گفت:

ما ان ابالی بما لاقت جموعهم بافرقدونه من حمی و من موم
اذا اتکاءت علی الانماط مرتفقا بدیر مران عندی ام کلثوم

معاویه وقت شنید قسم خورد که یزید را به سپاه ملحق می‌کنم برای رفع عار شماتت.

از اینجا دو نکته معلوم می‌شود:

الف - روی کار آمدن یزید که هیچ‌گونه لیاقتی نداشت، نه لیاقت خلافت و نه لیاقت ملکداری و سیاست، صرفاً معلول فساد تدریجی اخلاق مسلمین در آن عهد بود. معاویه اگر لیاقت خلافت نداشت، ولی لیاقت سیاست و ملکداری داشت.

ب - فرق ظاهری دیده می‌شود بین عمر و معاویه که عمر حاضر نشد عبدالله پسرش را انتخاب کند و یا جزء شورا قرار دهد و گفت: عبدالله در تدبیر منزل خودش عاجز است؛ ولی معاویه علی‌رغم عقیده خودش به عدم لیاقت یزید، زمام کار با به دست او سپرد. (۴۹۹)

۴۹۷- نصایح معاویه به یزید

معاویه هنگام مردن سخت نگران وضع پسرش یزید بود و نصایحی به او کرد. گفت: تو برای بیعت گرفتن، با عبدالله بن زبیر این‌طور رفتار کن، با عبدالله بن عمر آن‌طور رفتار کن، با حسن بن علی علیه السلام اینگونه رفتار کن. مخصوصاً دستور داد با امام حسین علیه السلام با رفق و نرمی زیادی رفتار کند. گفت: او فرزند پیغمبر است. مکانت عظیمی در میان مسلمین دارد، و بترس از اینکه با حسین بن علی با خشونت رفتار کنی. معاویه کاملاً پیش‌بینی می‌کرد که اگر یزید با امام حسین با خشونت رفتار کند و دست خود را به خون او آلوده سازد، دیگر نخواهد توانست خلافت کند و خلافت از خاندان ابوسفیان بیرون خواهد رفت. معاویه مرد بسیار زیرکی بود، پیش‌بینی‌های او مانند پیش‌بینی‌های هر

سیاستمدار دیگری غالباً خوب از آب در می آمد. یعنی خوب می فهمید و خوب می توانست پیش بینی کند.

برعکس، یزید، اولاً جوان بود، و ثانیاً مردی بود که از اول در زی بزرگزادگی و اشرافزادگی و شاهزادگی بزرگ شده بود، با لهُو و لعب انس فراوانی داشت، سیاست را واقعا درک نمی کرد، غرور جوانی و ریاست داشت، غرور ثروت و شهوت داشت. کاری کرد که در درجه اول به زیان خاندان ابوسفیان تمام شد، و این خاندان بیش از همه در این قضیه باخت. اینها که هدف معنوی نداشتند و جز به حکومت و سلطنت به چیز دیگری فکر نمی کردند، آنرا هم از دست دادند. حسین بن علی علیه السلام کشته شد، ولی به هدف های معنوی خودش رسید، در حالی که خاندان ابوسفیان به هیچ شکل به هدفهای خودشان نرسیدند.

۴۹۱- فسق و فجور یزید

بعد از اینکه معاویه در نیمه ماه رجب سال شصتم می میرد، به حاکم مدینه که از بنی امیه بود نامه ای نی نویسد و طی آن موت معاویه را اعلام می کند و می گوید از مردم برای من بیعت بگیر. او می دانست که مدینه مرکز است و چشم همه به مدینه دوخته شده. در نامه خصوصی دستور شدید خودش را صادر می کند، می گوید: حسین بن علی را بخواه و از او بیعت بگیر و اگر بیعت نکرد، سرش را برای من بفرست.

بنابر این یکی از چیزهایی که امام حسین با آن مواجه بود، تقاضای بیعت با یزید بن معاویه این چینی بود که گذشته از همه مفسد دیگر، دو مفسد در بیعت با این آدم بود که حتی در مورد معاویه وجود نداشت. یکی اینکه بیعت با

یزید، تثبیت خلافت موروثی از طرف امام حسین بود. یعنی مسئله خلافت یک فرد مطرح نبود. مسئله خلافت موروثی مطرح بود.

مفسده دوم مربوط به شخصیت خاص یزید بود که وضع رمان را از هر زمان دیگر متمایز می کرد. او نه تنها مرد فاسق و فاجری بود، بلکه متظاهر و متجاهر به فسق بود و شایستگی سیاسی هم نداشت. معاویه و بسیاری از خلفای آل عباس هم مردمان فاسق و فاجری بودند، ولی یک مطلب را کاملاً درک می کردند، و آنکه می فهمیدند که اگر بخواهند ملک و قدرتشان باقی بماند، باید تا حدود زیادی مصالح اسلامی را رعایت کنند، شئون اسلامی را حفظ کنند. این را درک می کردند که اگر اسلام نباشد آنها هم نخواهند بود. می دانستند که صدها میلیون جمعیت از نژادهای مختلف چه در آسیا، چه در آفریقا و چه در اروپا که در زیر حکومت واحد در آمده اند و از حکومت شام یا بغداد پیروی می کنند، فقط به این دلیل است که اینها مسلمانند، به قرآن اعتقاد دارند و به هر حال خلیفه را یک خلیفه اسلامی می دانند، والا اولین روزی که احساس کنند که خلیفه، خود بر ضد اسلام است، اعلام استقلال می کنند.

۴۹۹- ذات پلید یزید

چه موجبی داشت که مثلاً مردم خراسان، شام و سوریه، مردم قسمتی از آفریقا، از حاکم بغداد یا شام اطاعت کنند؟ دلیلی نداشت. و لهذا خلفایی که عاقل، فهمیده و سیاستمدار بودن این را می فهمیدند که مجبورند تا حدود زیادی مصالح اسلام را رعایت کنند. ولی یزید بن معاویه این شعور را هم نداشت، آدم متهتکی بود، آدم هتاکی بود، خوشش می آمد به مردم و اسلام بی اعتنایی کند، حدود اسلامی را بشکند. معاویه هم شاید شراب می خورد (اینکه می گویم شاید، از نظر تاریخی است، چون یادم نمی آید، ممکن است کسانی با مطالعه

تاریخ، موارد قطعی پیدا کنند) (۵۰۰) ولی هرگز تاریخ نشان نمی دهد که معاویه در یک مجلس علنی شراب خورده باشد یا در حالتی که مست است وارد مجلس شده باشد؛ در حالی که این مرد در مجلس علنی شراب می خورد، مسبب لایعقل می شد و شروع می کرده به یاوه گویی. تمام مورخین معتبر نوشته اند که: این مرد، میمون باز و یوزباز بود. میمونی داشت که به آن کنیه اباقیس داده بود و او را خیلی دوست می داشت. چون مادرش زن بادیه نشین بود و خودش هم در بادیه بزرگ شده بود، اخلاق بادیه نشینی داشت، با سگ و یوز و میمون انس و علاقه بالخصوصی داشت.

۵۰۰- فاتحه اسلام را باید خواند!

مسعودی در مروج الذهب می نویسد: (یزید) میمون را لباس های حریر و زیبا بپوشانید و در پهلو دست خود بالاتر از رجال کشوری و لشکری می نشانند! این است که امام حسین علیه السلام فرمود: ﴿وَعَلَى الْإِسْلَامِ إِذْ قَدْ بَلَّيْتَ الْأُمَّةَ بِرَاعٍ مِثْلَ يَزِيدٍ﴾ (۵۰۱) میان او و دیگر تفاوت وجود داشت. اصلاً وجود این شخص تبلیغ علیه اسلام بود. برای چنین شخصی از امام حسین علیه السلام بیعت می خواهند! امام از بیعت امتناع می کرد و می فرمود: من به هیچ وجه بیعت نمی کنم. آنها هم به هیچ وجه از بیعت خواستن صرف نظر نمی کردند.

۵۰۱- ولیعهدی نالایق

ملک یزید ثابت و محکم و پابرجا نبود - مثل ملک معاویه - به جهت اینکه تنها مغیره بن شعبه حاکم آن وقت کوفه که از حکومت عزل شده بود این پیشنهاد (ولایت عهدی یزید) را کرد و خود معاویه باور نمی کرد، با زیاد مشورت کرد او هم صلاح ندید (لا اقل حضراً). مروان حکم سخت مخالف بود و خودش طمع داشت و حتی در فکر شورش افتاد و بعد با ماهی هزار دینار برای

خود و صد دینار برای دوستان قانع شد. سعید پسر عثمان از معاویه گله کرد که پدر و مادر و خود من از یزید و پدر و مادرش بهتر هستیم و بعد هم با دریافت ولایت خراسان راضی شد و رفت. پس این حکومت استقرار نداشت بذاته.

۵۰۲- بنای حکومت یزید

دولت یزید از ابتدا بناء کارش بر سب علی علیه السلام و آل علی بود و اگر حسین علیه السلام بیعت می کرد ناچار بود وفا کند و این خود امضاء این سنت سیئه بود و نسل بعد نسل مورد قبول واقع می شد. (حکومت یزید از معاویه صد درجه بدتر بود؛ زیرا سر به رسوایی زده بود.)

۵۰۳- کشته شدن امام حسین علیه السلام با شمشیر جدش

یزید هم که امام حسین را کشت گفت: قتل الحسین بسیف جده؛ یعنی حسین با شمشیر جدش پیامبر کشته شد! این یک معنای درستی دارد. یعنی از نیروی پیامبر استفاده کردند و او را کشتند، چون برای تحریک مردم می گفتند: یا خیل الله! ارکبی و بالجنه ابشری ^(۵۰۲) ای سواران الهی! سوار بشوید و بهشت بر شما بشارت باد. ^(۵۰۳)

۵۰۴- اوج تاریکی و ظلمت در بنی امیه

یک عالم اموی گفته است: ان الحسین قتل بسیف جده؛ حسین با شمشیر جدش کشته شد. و منظور او این بوده است که حسین به حکم دین جدش کشته شد. ولی من می گویم این حرف به معنی دیگری درست است و آن اینکه بنی امیه توانسته بودند اسلام را آنچنان استثمار و استخدام و منحرف بکنند که یک عده مردم از خدا بی خبر به عنوان جهاد و خدمت به اسلام به جنگ حسین بیایند. و کل یتقربون الی الله بدمه بعد از شهادت ابا عبدالله به شکرانه این عمل چنین مسجد ساخته شد. ببینید ظلمت و تاریکی چقدر بوده است. ^(۵۰۴)

۵۰۵- علت وقوع نهضت

علل و عوامل که از ناحیه یزید باعث تجاوز به حسین بن علی علیه السلام شد سه

چیز بود:

۱- تثبیت حکومت

۲- عقده حقارت

۳- حس انتقام جویی ^(۵۰۵)

بخش دوم، شخصیت پلید عمر بن سعد

۵۰۶- علت انتخاب ابن سعد

پسر زیاد تصمیم گرفت آن کسی که به او حکومت و امارت می دهد، فرماندهی این لشکر را می دهد، پسر سعد باشد. در این جهت به اصطلاح یک ملاحظه روانی را کرد، چون او پسر سعد وقاص بود و سعد وقاص گذشته از نقطه ضعفی که از نظر تشیع دارد به خاطر اینکه در دوره خلافت امیرالمؤمنین عزلت اختیار کرد: نه این طرف آمد و نه آن طرف؛ در دوران غزوات اسلامی و در دوره پیغمبر اکرم افتخارات زیادی برای خود کسب کرده است و قهرا در میان مردم شهرت و معروفیت و محبوبیتی داشت. او در نظر مردم آن سردار قهرمانی بود که در غزوات اسلامی فتوحات زیادی کرده است.

۵۰۷- اسارت دنیوی ابن سعد

پسر زیاد ابن سعد را انتخاب کرد تا از نظر روانی استفاده کند. یعنی این طور به مردم بفهماند که این هم جنگی است در ردیف آن جنگ ها. همان طور که سعد وقاص با کفار می جنگید، پسر سعد هم (العیاذ بالله) با فرقه ای که از اسلام خارجند می جنگد. این مزد طمع که خودش طمع خودش را بروز داد، مردی که فهمیده بود و به هیچ وجه نمی خواست زیرا این بار برود، شروع کرد با

التماس کردن از ابن زیاد که مرا معاف کن. او هم نقطه ضعف این را می دانست. قبلا فرمانی برای او صادر کرده بود برای حکومت ری و گرگان. گفت: فرمان مرا پس بده، می خواهی نیروی نرو. او هم که اسیر این حکومت بود و آرزوی چنین ملکی راداشت، گفت: اجازه بده بروم تامل کنم. با هر کس از کسان خود که مشورت کرد، ملامتش کرد، گفت: مبادا چنین کاری بکنی. ولی در آخر طمع غالب شد و این مرد، قبولی خودش را اعلام کرد.

در کربلا کوشش می کرد خدا و خرما را با همدیگر جمع کند، کوشش می کرد بلکه بتواند به شکلی به اصطلاح سلح برقرار کند، یعنی خودش را از کشتن حسین بن علی معاف کند، لا اقل خودش را نجات بدهد، بعد هر چه شد، شد. دو سه جلسه با ابا عبدالله مذاکره کرد.

به قول طبری چون در این ذاکرات فقط، این دو نفر شرکت کرده اند از متن مذاکرات اطلاع درستی در دست نیست. فقط مقداری در دست است که بعدها خود عمر سعد نقل کرده است یا ما از زبان ائمه اطهار اطلاعاتی در این زمینه داریم، و الا اطلاع دیگری در دست نیست. خودش خیلی کوشش می کرد بلکه کاری بکند (و حتی نوشته اند گاهی هم دروغ هایی جعل می کرد) که غائله بخوابد.

۵۰۱- اعلان فرمان جنگ

آخرین نامه ابن سعد که برای عبید الله زیاد آمد، عده ای دور و بر مجلس نشسته بودند. عبیدالله اندکی به فکر فرو رفت، گفت: شاید بشود این قضیه را با مسالمت حل کرد. ولی آن بادنجان دور قاب چین ها، کاسه های داغ تر از آش که همیشه هستند، مانع شدند. یکی از آنها شمر ذی الجوشن بود. از جا بلند شد و گفت: امیر ل بسیار داری اشتباه می کنی. امروز حسین در چنگال تو گرفتار

است، اگر از این غائله نجات پیدا کند دیگر بر او دست نخواهی یافت. مگر نیم دانی شیعیان پدرش در این کشور اسلامی کم نیستند، زیادند منحصر به مردم کوفه نیستند. از کجا که شیعیان، از اطراف و اکناف جمع نشوند؟ و اگر جمع شدند تو از عهده حسین بر نمی آیی.

نوشته اند: مثل آدمی که خواب باشد، یک دفعه بیدار شد، گفت: راست گفتم، بعد این شعر را خواند:

الان قد علقـت مخالبنـا به یرجو النجاه و لات حین مناص
و متقابلا بر عمر سعد خشم گرفت. و گفت: او چه نزدیک بود ما را اغفال کند. فوراً نامه ای به عمر سعد نوشت که: ما نو را نفرستاده بودیم بر وی آنجا نصایح پدران را برای ما بنویسی. تو ماءموری، سربازی، باید انضباط داشته باشی، هر چه من به تو فرمان می دهم، باید بی چون و چرا اجرا کنی. اگر نمی خواهی برو کنار، ما کس دیگری را ماءمور این کار خواهیم کرد.

نامه را داد به شمر بن ذی الجوشن، گفت: این را به دستش بده! ضمناً نامه فرمان محرمانه ای نوشت و داد به دست شمر، گفت: اگر عمر بن سعد از جنگیدن با حسین امتناع کرد، به موجب این فرمان و ابلاغ گردنش را می زنی، سرش را برای من می فرستی و امارت لشکر با خودت باشد.

۵۰۹- نامه فرمان به جنگ شدید

نوشته اند: عصر تاسوعا بود که این نامه شمر بن ذی الجوشن به کربلا رسید. روز تاسوعا برای اهل بیت پیغمبر، روز خیلی غمناکی بوده است. امام صادق علیه السلام فرمود: ان تاسوعا یوما حوصر فیه الحسین؛ ^(۵۰۶) تاسوعا روزی است که در آن، حسین در محاصره سختی قرار گرفت.

روزی است که برای لشکریان عمر سعد کمک های فراوان رسید، ولی برای اهل بیت پیغمبر کمکی نرسید. عصر تاسوعاست که این لعین ازل و ابد به کربلا می رسد. ابتدا آن نامه علنی را به عمر سعد می دهد، منتظر و آرزو می کند که او بگوید:

خیر من با حسین نمی جنگم، تا به موجب آن فرمان گردن عمر سعد را بزند و خودش فرمانده لشکر بشود.

ولی برخلاف انتظار او، عمر سعد نگاهی به او کرد و گفت: حدس من ایت است که نامه من در پسر زیاد مؤثر می افتاد و تو حضور داشتی و مانع شدی.

گفت: حالا هر چه هست نتیجه را بگو! می جنگی یا کنار می روی؟
گفت: نه، به خدا قسم می جنگیم، آنچنان که سرها و دستها به آسمان پرتاب بشود!

گفت: تکلیف من چیست؟

عمر سعد می دانست که این هم نزد عبیدالله زیاد مقامی دارد (هم سنخ اند، هر چه که شقی تر و قسی القلب تر بودند مقرب تر بودند).
گفت: تو هم فرمانده پیامده باش.

۵۱۰- ریاکاری عمر سعد

فرمان، خیلی شدید بود، این بود که: به مجرد رسیدن نامه من، (ابن زیاد) بر حسین سخت بگیر. حسن باید یکی از این دو امر را بپذیرد، یا تسلیم بلاشرط و یا جنگیدن و کشته شدن، سوم ندارد.

نوشته اند: نزدیک غروب تاسوعاست، حسین بن علی در بیرون یکی از خیمه ها نشسته است، در حالی که زانوها را بلند کرده و دست ها را روی زانو گذاشته است و سر را روی دستها، و خوابش برده است. در همین حال عمر

سعد تا این فرمان را خواند و تصمیم گرفت، فریاد کشید: یا خیل الله! ارکبی و بالجنه ابشری (مغالطه و حقه بازی و ریاکاری را ببینید!) لشکر خدا سوار شوید! من شما ره به بهشت بشارت می دهم.

نوشته اند: این سی هزار لشکر در حالی که دور تا دور خیمه های حسین را گرفته بودند، مثل دریایی که به خروش آید به خروش و جنبش آمد، طوفان کرد. یک مرتبه صدای فریاد اسبها، انسانها و به هم خوردن اسلحه ها در صحرا پیچید.

۵۱۱- تعلل عمر سعد

عمر سعد در ابتدا تعلل هایی کرده بود؛ او دلش می خواست دین و دنیا را، خدا و خرما را با هم داشته باشد، هم حکومت ری را از ابن زیاد بگیرد و هم دست خود را به خون امام حسین آلوده نکرده باشد، مرتب نامه ای مصلحتی می نوشت تا بلکه جنگ نشود، ابن زیاد جریان را فهمید، نامه شدیدی به او نوشت که کار باید یکسره شود، اگر نمی خواهی انجام دهی، به کس دیگری که ماموریت را به او داده ایم واگذار کن. از دنیا نمی توانست بگذرد، در امری که دائر بین دین و دنیا بود، از دینش گذشت! گفت: می جنگم و امر امیر را اطاعت می کنم. در روز عاشورا مقداری از رذالت های عمر سعد معلول این بود که فکر می کرد ممکن است گزارشهای گذشته به ابن زیاد رسیده باشد که عمر سعد تعلل می ورزد و یک مقدار هواخواه حسین بوده است. لذا برای اینکه خودش را از رو سیاهی نزد ابن زیاد بیرون بیاورد یک سلسله رذالت ها کرد، برای اینکه آنها را برای ابن زیاد نقل کنند، وقتی که دو طرف در مقابل یکدیگر ایستادند، به تیر اندازهای خود گفت: آماده باشید! همه آماده شدند. اولین کسی که تیر را به کمان کرد و به طرف خیام حسین انداخت، خود او بود. بعد فریاد

کشید: ایهاالناس! همه نزد عبید الله زیاد شهادت بدهید که اول کسی که به طرف حسین تیر انداخت من بودم. (۵۰۷)

بخش سوم: بررسی شخصیت پلید لشکریان ابن سعد

۵۱۲ - شهادت امام حسین علیه السلام به دست مسلمان نماها

بعد از ده سال از وفات پیغمبر، معاویه که همیشه دوش به دوش و پا به پای پدرش با اسلام می جنگید، والی شام و سوریه شد و سی سال بعد از وفات پیغمبر خلیفه و امیرالمؤمنین شد! و پنجاه سال بعد از وفات پیغمبر پسرش یزید خلیفه شد و با آن وضع فجیع فرزند پیغمبر را کشت و دست مسلمانانی که شهادتین می گفتند و نماز می خواندند و حج می کردند و به آیین اسلام ازدواج می کردند و به آیین اسلام مرده های خود را دفن می کردند. نه این مردم منکر اسلام شده بودند و اگر منکر اسلام شده بودند معمایی در کار نبود و نه انکار حرمت امام حسین را داشتند و معتقد بودند

که امام حسین نعوذ بالله از اسلام خارج شده، بلکه عقیده آنها به طور قطع بر تفصیل امام حسین بر یزید بود. حالا چگونه شد که اولاً حزب ابو سفیان زمام حکومت را در دست گرفتند و ثانیاً مردم مسلمان و بلکه شیعه، قاتل امام حسین علیه السلام شدند، در عین اینکه او را مستحق قتل نمی دانستند؛ بلکه احترام خون او از خون هر کسی در نظر آنها بیشتر بود. (۵۰۸)

۵۱۳ - جنگ با عقیده

اعوان یزید در حادثه کربلا و حادثه مدینه یک نوع خست و ذناتی نشان دادند که نظیر نداشت. اینها این کارها را می کردند در حالی که کافر و منکر مطلق نبودند، واقعه نماز می خواندند و شهادتین می گفتند. عقاد می گوید:

﴿بل حسبك من خسه ناصريه (يزيد) انهم كانوا يرددون من مواجبه الحسين بالضرب في كربلاء لاعتقادهم بكرامته و حقه، ثم ينترعون لباسه نسائه فيما انتزعوه من اسلاب. و لو انهم كانوا يكفرون بدينه و برساله جده لكانوا في شريعه المروءه اقل خسه من ذاك﴾ .

از اینجا معلوم می شود که جنگ اصحاب ابن زیاد جنگ عقیده نبود، بلکه جنگ با عقیده بوده؛ یعنی به خاطر شکم و ریاست و دنیا با عقیده خودشان می جنگیدند و از یک نظر اینها از کفار بدر و احد پست تر بودند؛ زیرا جنگ آنها تا حدی جنگ در راه عقیده بود. (۵۰۹)

۵۱۴- مردم بی اصول و منفعت طلب

عقاد می گوید: موضوع نسبت امام حسین و محبت زائد الوصف پیغمبر اکرم را در تحلیل قضیه کربلا نباید از یاد برد؛ زیرا با این مقیاس کاملاً می توانیم بفهمیم که سپاه یزید چگونه مردمی بدون ایده آل و منفعت پرست بودند و چگونه علی رغم احترامی که برای امام حسین عليه السلام در دل قائل بودن عمل می کردند. این خصوصیت است که آنها را صد در صد در ردیف مردم بی اصول و منفعت پرست قرار می دهد. قضیه هایی از محبت پیغمبر نسبت به امام حسین و همچنین استدلال امام حسین به محبت پیغمبر نسبت به خودش (در تاریخ ثبت است.) (۵۱۰)

۵۱۵- توطئه های شیاطین بنی امیه

سرمایه سخن می نویسد: عمرو بن سعید بن العاص ماء مور بود با عده ای که امام را بکشد.

طریحی نوشته است که: سی نفر از شیاطین بنی امیه ماء مور این کار شده بودند. در یادداشت های نهضت حسینی نمره ۱۰ از مقتل خوارزمی نقل کردیم

که امام ضمن درد دل کتبی به ابن عباس می گوید: مرا در مکه آرام نمی گذارند و از جوار حرم الهی مجبور به خروج می کنند. ^(۵۱۱)

۵۱۶- اعمال دنائت مآبانہ لشکر عمر سعد

دنائت هایی اصحاب یزید به خرج داده اند که از قانون جنگ و فروسیت به کلی دور بود:

- ۱- منع آب (نه تنها بر حریف بلکه بر اطفال و کودکان).
- ۲- کشتن اطفال، خصوصا در برابر دیدگان مادر و خواهر و عمه، نظیر قضیه طفلی که له قرطان. ^(۵۱۲)
- ۳- برهنه کردن بدن امام حسین به واسطه طمع در لباس های آن حضرت.
- ۴- ریختن به سر زنها و کندن خلی و زیور از بدن آنها.
- ۵- سنگباران و تیر باران کردن آن عده قلیل.
- ۶- شماتت های لاذع. ^(۵۱۳)
- ۷- سر شهید به گردن اسب آویختن.
- ۸- سب و دشنام.
- ۹- اسب تاختن بر بدن آن حضرت
- ۱۰- تنگ گرفتن بر اسیران و زدن آنها و سوار کردن آنها بر شتران بی جهاز.
- ۱۱- غل کردن بیمار (امام سجاد).
- ۱۲- مقابل کردن سرها و اسرا.
- ۱۳- جای بد به اسیران دادن.
- ۱۴- شماتت به اسیران داغ دیده
- ۱۵- جسارت به سر مقدس و دندانهای مقدس.
- ۱۶- کشتن زن (مادر وهب).

۱۷- عبور دادن اسیران از قتلگاه (اگر به تقاضای خود اسیران برای وداع نبوده).

۱۸- آتش زدن به خیام در شبی که اسرا باید هنوز بمانند و به سر برند.

۱۹- نان و غذا ندادن به اطفال به طوری که اطفال معصوم از دست مردم نان و خرما می گرفتند و ام کلثوم مانع می شد. (۵۱۴)

۵۱۷- خبث باطنی اصحاب عمر سعد

جبن و طمع نمی توانند وقایع جنایت آمیز کربلا را توجیه کنند و کینه شخصی نیز اگر علاوه شود همچنین؛ زیرا کینه شخصی در کار نبوده. (۵۱۵)

۵۱۸- خبثت باطن شمر

امام حسین علیه السلام در عاشورا فرمود: آیا حلالی را حرام و حرامی را حلال کرده ام که از روی عقیده با من بجنگید؟ یا مالی را برده ام و خونی را ریخته ام که روی عداوت شخصی با من بجنگید؟

جبن و طمع نمی تواند مثله و تنکیل و کشتن طفل صغیر و آب بستن و اسب تاختن را توجیه کند باید گفت در طینت امثال شمر یک نوع خبث ذاتی و کینه به حقی وجود داشته و با هر عمل جوانمردانه مخالف بودند. (۵۱۶)

۵۱۹- جانیان تاریخ

از جنبه های فجیع بودن، یک جنبه است که از همه بالاتر بود و آن را کمتر مورد توجه قرار می دهند و آن این موضوع است که یتقربون الی الله بدمه و به حادثه شهادت سید الشهداء رنگ دینی دادند. بین اینکه گرگی بره ای را بخورد و بین اینکه بخورد و عنوان قربه الی الله و مصالح ملی و خیانت و قیام بر ضد مصالح عمومی هم به آن بدهند. به نظر می رسد که این جهت از همه بالاتر بود.

بزرگ ترین جنایت ها آنها است که به نام اخلاق و روحانیت و صلح می شود.

(۵۱۷)

۵۲۰- سیاه جاهل ابن سعد

در زمان ما، مبارزه با مرض، مبارزه با فقر، مبارزه با جهل اصطلاح شده و اعمال مقدسی نامیده می شود، ولی التبه هیچ کدام اینها به پای مبارزه با جهل مردم و با ظلم نیست که فدا دادن لازم است.

در قرآن کریم شهدا در ردیف انبیاء و صدیقین ذکر شده:

﴿و من يطع الله والرسول فأولئك مع الذين أنعم الله عليهم من النبيين و
الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن أولئك رفیقاً﴾ (۵۱۸)

۵۲۱- علت جنگ کوفیان

علت اینکه کوفیان در عین علاقه به حسین علیه السلام می جنگیدند، یکی رعب و ترس بود که از زمان زیاد و معاویه ترسیده بودند و خود عبیدالله هم با کشتن میثم و رشید و مسلم و هانی آنها را مرعوب کرده بود، و به عبارت دیگر مردم از زن و مرد مستسبع و اراده باخته شده بودند: نمی توانستند مطابق عقل خودشان تصمیم بگیرند. در ایام کربلا هم یک جندی را که کندی می کرد گردن زد، دیگران کار خود را فهمیدند. دیگری حرص و طمع به مال و جاه دنیا بود، مثل خود عمر سعد که او گرفتار عذاب وجدان بود و می گفت: ﴿فوالله ما ادری و انی لحائر افکر فی امری...﴾ عبیدالله زیاد به محض ورود به کوفه مرفا را خواست و گفت: اگر مخالفی در یکی از عرافه ها موجود باشد او را از عطا اسقاط می کنم.

عامرین مجمع عبیدی (یا مجمع بن عامر) گفت: ﴿اما رؤ ساؤ هم فقد اعظمت

رشوتهم و ملئب غرائزهم﴾ (۵۱۹)

۵۲۲- جهالت عامل شهادت حسین علیه السلام

یکی از علل و یا مهم ترین علت شهادت امام حسین و یا مهم ترین علت گرویدن مردم به امویان جهالت مردم بود. از طرفی هم می دانیم امام حسین با یزید مبارزه نمیکرد، او بالاتر از این بود که هدفش شخص و فرد باشد، هدف او اصولی و کلی بود. در حقیقت امام حسین با ظلم مبارزه می کرد و با جهل، چنانکه در زیارت به ما تلقین و تعلیم کرده اند که هدف این مبارزه از بین بردن جهل و گمراهی است، چنانکه در زیارت اربعین است: ﴿و بذل محجته فيك ليستنقذ عبادك من الجهالة و حيره الضلالة﴾

اکنون توضیح می دهیم که مقصود از جهالت مردم این نبود که چون مردم بی سواد بودند و درس نخوانده بودند مرتکب چنین عملی شدند و اگر درس خوانده و تحصیل کرده می بودند نمی کردند.

نه، در اصطلاح دین، جهالت بیشتر در مقابل عقل گفته می شود و مقصود آن تنبه عقلی است که مردم باید داشته باشند. و به عبارت دیگر قوه تجزیه و تحلیل قضایای مشهود و تطبیق کلیات بر جزئیات است و این چندان ربطی به سواد و بی سواری ندارد. علم، حفظ و ضبط کلیات است و عقل قوه تحلیل است. (۵۲۰)

۵۲۳- شهید فراموشکاری مردم

امام حسین شهید فراموشکاری مردم شد؛ زیرا مردم اگر در تاریخ پنجاه، شصت ساله خود شان فکر می کردند و قوه تنبه و استنتاج و عبرت گیری در آنها می بود و به تعبیر سید الشهداء که فرمود: ارجعوا الی عقولکم اگر به عقل و تجربه پنجاه شصت ساله خود رجوع می کردند و جنایت های ابو سفیان و معاویه و زیاد در کوفه و خاندان اموی را اصولاً فراموش نمی کردند و گول ظاهر فعلی معاویه را که دم از دین و خاطر منافع شخصی است نمی خوردند و

عمیق فکر می کردند و حساب می کردند آیا حسین علیه السلام برای دین و دنیای آنان بهتر بود یا یزید و معاویه و عبید الله، هرگز چنین جنایتی واقع نمی شد. پس در حقیقت علت عمده اینکه مردمی نسبتاً معتقد به اسلام این طور با خاندان پیغمبر رفتار کردند، در صورتی که همان ها حاضر بودن قربه الی الله در جنگ کفار شرکت کنند، فقط و فقط فراموشکاری مردم و گول ظاهر خوردن آنها بود، یعنی نتوانستند پشت پرده نفاق را ببینند. ظواهر شعائر اسلامی را محفوظ می دیدند و توجه به اصول و معانی از بین رفته نداشتند.

البته در این حادثه چنانکه قبلاً گفتیم رعب و ترس و استسباع از یک طرف، و فساد اخلاق روسا و رشوه خواری آنها و طمع آنها و اطاعت کورکورانه به حسب خوی قبیله عربی کوچک ترها از روسای قبائل از طرف دیگر نیز از عوامل مهم وقوع این حادثه بود.

این حادثه صد در صد یک حادثه اسلامی است. امام حسین به قول آن مرد معاند، به سیف جدش کشته شد، امام به علت جهالت و ظاهر بینی و گول حفظ ظواهر و شعائر خوردن مردم. ^(۵۲۱)

۵۲۴- مردمی فراموشکار و فریب خورده

امام حسین علیه السلام را کی ها و چی ها شهید کردند؟ و همچنین کی ها و چی ها او را یاری کردند؟

اما اینکه کی ها شهید کردند یا کی ها یاری کردند، معلوم است، ولی اینکه چی ها شهید کردن یا یاری، باید گفت: امام حسین را طمع ملک ری و طمع پول که خولی گفت: جئتک بغنا الدهر و رشوه رؤسا ﴿**أما رؤساؤهم فقد اعظمت رشوتهم وملئت غرائزهم**﴾ و جبن و مرعوبیت عامه و میل به جبران محبت یزید که ابن زیاد می خواست کدورت یزید را از پدرش که در ولایت

عهدی یزید تعلل کرد جبران کند و خبث ذاتی امثال شمر و مستی و غرور و بدبختی و سبکسری شخص یزید و از همه بالاتر فراموش کاری عامه مردم که مسلمان بودند و معتقد و سیری به تاریخ شصت ساله خود نمی کردند و سابقه ها را فراموش کردند و گول ظاهر را می خوردند (شهید کرد).

اینکه چی ها امام را یاری کردند، ایمان و توجه به تاریخ شصت ساله که از کلمات امثال زهیر پیدا است و حس فتوت و مردانگی و ایمان به غیب و امثال اینها بود. (۵۲۲)

۵۲۵- جهالت لشکر ابن سعد

امام باقر علیه السلام فرمودند که: سی هزار نفر جمع شده بودند که حد ما حضرت حسین علیه السلام را بکشند و کل یتقرب الی الله بدمه (۵۲۳) و هر یک با کشتن او به خدا تقرب می جستند، چون می گفتند یزید خلیفه پیامبر است و حسین بن علی بر او خروج کرده است و باید با او جنگید. (۵۲۴)

۵۲۶- اغوا و فریب خوردگی لشکر ابن سعد

در کربلا این برنامه تا عصر عاشورا موفق بود. امام باقر علیه السلام می فرماید: سی هزار نفر در کربلا جمع شده بودند برای کشتن پسر پیغمبر، کل یتغربون الی الله عز و جل بدمه و همه آنها به قصد قربت آمده بودند، به حسین بن علی شمشیر می زدند برای اینکه به بهشت بروند. البته رؤ سا به تعبیری که فرزدق کرد، جوالشان از رشوه پر شده بود، ولی توده مردم که این حرف ها سرشان نمی شد. فکر توده مردم را اغوا می کردند. و این خودش در برنامه های ابن زیاد بخصوص نقش اساسی داشت. یزید در اثر شرابخواری و اینکه کله اش داغ می شد، افسارش پاره می شد و باطنش را بروز می داد (گفت مستی و راستی). در

حال مستی، حرف راستش را می گفت که هیچ چیز را قبول ندارم. مستی، رسوایش می کرد، والا خود او هم از این برنامه استفاده می کرد. (۵۲۵)

۵۲۷- مقدس مآبان خشک دین

این آدم (خواجه ربیع) بصیرت ندارد. در دوران ستمگری مانند معاویه و ستمگری مانند یزید بن معاویه زندگی می کند، معاویهای که دین خدا را دارد زیر و رو می کند، یزیدی که بزرگ ترین جنایتها را در تاریخ مرتکب می شود و تمام زحمات پیغمبر دارد هدر می رود، آقا رفته یک گوشه ای را انتخاب کرده، شب و روز دائما مشغول نماز خواندن است و جز ذکر خدا کلمه دیگری زه زبانش نمی آید، یک جمله ای هم که به عنوان اظهار تأسف از شهادت حسین بن علی علیه السلام می گوید، بعد پشیمان می شود که این، حرف دنیا شد، چرا به جای آن، سبحان الله، الحمد لله نگفتم؟ چرا به جای آن یا حی یا قیوم نگفتم، چرا الله اکبر نگفتم، لا حول و لا قوه الا بالله نگفتم؟ این با تعلیمات اسلامی جور در نمی آید. (۵۲۶)

فصل بیست و سوم: آثار و نتایج نهضت حسین علیه السلام

بخش اول، شکست دشمن در برابر منطق حسین علیه السلام

۵۲۸ - سخن مطهری در باب مبارزه امام حسین

ما اگر مبارزه حسین بن علی علیه السلام را با لشکریان یزید و ابن زیاد از جنبه نظامی، یعنی از نظر ظاهری و صوری در نظر بگیریم، امام حسین شکست خورد و آنها پیروز شدند. اما اگر ماهیت قضیه را در نظر بگیریم، فکری و اعتقادی است، یعنی حکومت یزید سمبل جریانی بود که می خواست فکر اسلامی را از بین ببرد و امام حسین برای احیاء فکر اسلام جنگید، در این صورت باید بینیم آیا امام حسین به مقصودش رسید یا نرسید؟

آیا توانست یک فکر را در دنیا زنده کند یا نتوانست؟ می بینیم که توانست. هزار و سیصد سال است که این نهضت هر سال یک پیروزی جدید به دست می آورد، یعنی هر سال عاشورا، عاشورا است و معنی کل یوم عاشورا این است که هر روز به نام امام حسین با ظلم و باطلی مبارزه می شود و حق و عدالتی احیاء می شود، این پیروزی است و پیروزی بالاتر از این چیست؟ یزیدها و ابن یزیدها می روند، ولی حسین ها و عباس ها و زینب ها باقی می مانند. البته به عنوان یا ایده نه به عنوان یک شخص، بلکه به عنوان یک صاحب اختیار و حاکم بر جامعه خویش. آری! آنها می میرند، اما اینها زنده و جاوید باقی می مانند. (۵۲۷)

۵۲۹ - شکست روحی دشمن

شما یک چنین صحنه نمایشی از فضائل انسانیت در غیر حادثه کربلا نشان دهید تا به جای کربلا از آن حادثه یاد کنیم. پس چنین حادثه ای را باید زنده نگهداریم. حادثه ای که در آن یک جمعیت هفتاد و دو نفری از نظر روحی یک

جمعیت سی هزار نفری را شکست دادند. چطور شکست دادند؟ اولاً با اینکه در اقلیت بودند و کشته شدنشان قطعی بود، یک نفر از اینها به دشمن ملحق نشد. اما از آن سی هزار نفر به اینها ملحق شدند. از جمله سردارشان حر بن یزید ریاحی و سی نفر دیگر. این دلیل بر آن است که از نظر روحی اینها بردند و آنها باختند. عمر سعد در کربلا کارهایی کرده است که دلیل بر شکست روحی خودش است. لشکریان عمر سعد در کربلا از جنگ تن به تن پرهیز داشتند. اول حاضر شدند. و طبق معمولی که در آن دوره ها بوده است، قبل از اینکه به اصطلاح جنگ مغلوبه یا تیر اندازی شود (جنگ تن به تن) یک نوع زور آزمایی بوده است. یک نفر از این طرف می‌رود، یک نفر از آن طرف می‌رود، یک نفر از آن طرف می‌آید. چند نفر که با اصحاب حسین مبارزه کردند، آنقدر به آنها نیروی روحی دادند که عمر سعد دستور داد جنگ تن به تن نکنند. (۵۲۸)

۵۳۰- مغلوب واقعی

یکی از مظاهر قوت و کمال نهضت حسینی این است که آنها با آن همه شدت و گرفتاری هیچ کدامشان ملحق به دشمن نشد، ولی توانستند از لشکر غالب طرف مقابل دل بربایند، چنانکه حر و سی نفر دیگر را دل ربودند و شاید علت اینکه ابا عبدالله اصرار داشت که هر که رفتنی است برود، این بود که می‌خواست نمایشگاهش کامل باشد و در میان آنها ضعیفی وجود نداشته باشد که درگیراگیر کار سستی نشان دهد. این جهت در بدر و صفین عیب زیادی نداشت، ولی در کربلا عیب داشت؛ چون بنای کار کربلا بر گذشت و فداکاری بود. معمولاً غالب از مغلوب می‌رباید نه مغلوب از غالب، و این بدان جهت است که از لحاظ روحی اینها غالب بودند و آنها را شکست و تحت تأثیر قرار داده بودند. (۵۲۹)

۵۳۱- عجز لشکریان ابن سعد

کارهایی سپاه عمر سعد در کربلا کردند که می نمایاند، واقعا در مقابل این عده قلیل عاجز ماندند. از آن جمله:

- ۱- سر باز زدن از جنگ تن به تن و دست به تیر اندازی زدن.
- ۲- حمله کردن از پشت خیمه ها برای اینکه خیمه ها را بسوزانند و یا از پشت خنجر بزنند.
- ۳- دستور عمر سعد در مقاتله با شخص سید الشهداء که گفت: هذا ابن قتال العرب و دستور او که مانع صحبت کردن حسین علیه السلام بشوند. (۵۲۰)

۵۳۲- علامات شکست دشمن

- الف - پرهیز از جنگ تن به تن
- ب - تیر اندازی و سنگ پرانی
- ج - دستور عمر سعد که از جنگ با شخص حین پرهیز کنند: هذا ابن قتال العرب، والله نفس ایبه بین جنیبه؛ این فرزند کشنده عرب است. به خدا سوگند، جان پدرس در میان دو پهلوی اوست.
- د- دستور عمر سعد که مانع سخنرانی او بشوند و نگذارند سخنانش شنیده شود. نه در مقابل شمشیر و بازویش و نا منطق و سخنش تاب نمی آوردند. (۵۳۱)

۵۳۳- علامات شکست

انقلاب کوفه آنچنان شد که توابین را به وجود آورد و بعد همین کوفه علیه شام و ابن زیاد قیام کرد و ابن زیاد در جنگ با همین کوفیان کشته شد و در شام اثرش آن است که در مسجد اموی ظاهر گشت. اینک یزید روزهای آخر روش خود را عوض کرد، علامت این بود که مغلوب شده بود و اینک دستور داد اهل بیت امام مکرما و محترما به مدینه

بازگردند به همین جهت بود. اینکه در قیام حره دستور داد که مخصوصا متعرض
علی بن الحسین نشوند به همین جهت بود. (۵۳۲)

۵۳۴- منطقی و رای همه منطق ها

امام مهاجم و تائر و انقلابی بود، منطقی با منطق مدافع و با منطق متعاون
فرق می کند. منطق مدافع، منطق آدمی است که یک شیء گرانبها دارد، دزد می
خواهد آنرا از او بگیرد. بسا هست که اگر کشتی هم بگیرد، دزد را بر زمین می
زند، ولی به این مسائل کمتر است یا بیشتر. حساب این است که می خواهد آنرا
از دزد نگه دارد. ولی یک آدم مهاجم نمی خواهد فقط خودش را حفظ کند، می
خواهد او را از بین ببرد، ولو به قیمت شهادتش باشد. منطق امر به معروف و نهی
از منکر، منطق حین را منطق شهید کرد، منطق شهید ماورای این منطق هاست.
(۵۳۳)

۵۳۵- شکست منطق

ابا عبدالله در چه وقتی به میدان آمد؟ (فکر کنید) عصر روز عاشورا است. تا
ظهر هنوز عده ای از اصحاب بودند که نماز هم خواندند. از صبح تا عصر تلاش
کرده و بدن هر یک از اصحابش را غالبا خودش آورده و در خیمه شهداء
گذاشته است. خودش به بالین یارانش آمده، اهل بیتش را خودش تسلی داده
است. گذشته از همه اینها، داغ هایی که دیده است. آخرین کسی که به میدان می
آید خودش است. خیال کردند که در چنین شرایطی می توانند با حسین مبارزه
کنند. هر کسی که جلو آمد لحظه ای مهلتش نداد. فریاد عمر سعد بلند شد که:
مادرتان به عزایتان بنشینند! به مبارزه کی رفته اید؟ هذا ابن قتال العرب؛ این پسر
کشنده عرب است، پسر علی بن ابی طالب است، والله نفس ابیه جنبیه؛ به خدا؛
روح پدرش علی در کالبد اوست، به جنگ او نروید، این علامت شکست بود یا

نه؟ سی هزار نفر جنگ تن به تن کردند با یک مرد تنهای غریب، آن همه مصیبت دیده، آن همه زحمت کشیده، آن همه تلاش کردن، هم تشنه است و هم گرسنه، شکست می خوردند و عقب نشینی می کردند، نه تنها در مقابل شمشیر ابا عبدالله شکست خوردند، در برابر منطقتش هم شکست خوردند. (۵۳۴)

۵۳۶- منطق شکست ناپذیر حسینی

امام تحت تأثیر عامل امر به معروف و نهی از منکر منطق شهید به خود گرفته بود که ما فوق منطق عقل منفعت جو است. در این منطق تنها یک چیز مورد نظر است و آن پیشبرد هدف است به هر قیمت که شده است. ولی در سایر عوامل یعنی عامل امتناع از بیعت و عامل دعوت کوفیان برای تشکیل حکومت، نمی شود عامل اقدام تا این حدود گسترش یابد. (۵۳۵)

۵۳۷- آیا این علامت شکست نیست؟!

ابا عبدالله در روز عاشورا قبل از شروع جنگ دو سه بار خطابه انشاء کرد. واقعا خود آن خطابه ها عجیب است! کسانی که اهل سخن هستند می دانند که ممکن نیست. انسان در حال عادی بتواند سخن عالی بگوید که در حد اعلای اوج باشد. روح بشر باید به اهتزاز بیاید. مخصوصا اگر سخن از نوع مرثیه باشد، دل انسان باید خیلی سوخته باشد تا مرثیه خوب بگوید. اگر بخواهد غزل بگوید، باید سخت دچار احساسات عشقی باشد تا غزل خوبی بگوید. اگر بخواهد حماسه بگوید، باید سخت احساسات حماسی داشته باشد تا یک سخن حماسه بگوید. وقتی خطبه های ابا عبدالله ایراد می شود، مخصوصا یکی از آن خطبه هایی که در روز عاشورا ایراد می کند و از مفصل ترین خطبه هاست، عمر سعد بر لشکریان خود می ترسد امام برای خواند است خطبه از اسب پیاده شد و برای اینکه می خواست یک جای مرتفع تری باشد تا صدایش بهتر برسد، بر

بالای شتر رفت و فریاد زد: ﴿تبا لکم اینها الجماعه و ترحا حین استصرختمونا و الیهین، فاصرخناکم موجفیت﴾ که به راستی نمونه ای از خطبه های علی علیه السلام است و اگر خطبه های علی علیه السلام را کنار بگذاریم، دیگر خطبه ای به این پرشوری در دنیا پیدا نمی شود و سه بار صحبت کرد. عمر سعد بر لشکریان خود ترسید که مبادا نطق حسین آنها را تحت تأثیر قرار دهد. نوبت بعد که ابا عبدالله شروع به صحبت کرد، از آنجا که روح دشمن شکست خورده بود، عمر سعد دستور داد فریاد کنید و به دهانهایتان بزنید تا صدای حسین را کسی نشنود. آیا این علامت شکست نیست؟ آیا این علامت پیروزی حسین نیست؟ (۵۲۶)

۵۳۸- شکست روحی دشمن

بشر اگر با ایمان باشد، موحد باشد، اگر با خدا پیوند داشته باشد، اگر به دنیا ایمان داشته باشد، یک تنه بیست هزار، سی زار نفر را از نظر روحی شکست می دهد. آیا این برای ما نباید درس باشد؟ نمونه اینها را کجا پیدا می کنید؟ چه کسی را در دنیا پیدا می کنید که در شرایطی مثل شرایط حسین بن علی قرار بگیرد و دو کلمه از آن خطابه او را بتواند بخواند؟ دو کلمه از خطابه زینب علیها السلام در دم دروازه کوفه را بتواند بخواند؟ (۵۲۷)

بخش دوم: ایجاد نهضت ها و قیام های علیه دستگاہ اموی

۵۳۹- آغاز پیدایش نهضت

این جریان خیلی عجیب است، شوخی نیست؛ جریانی که همیشه اعجاب مرا برمی انگیزد این است: ابا عبدالله در روز عاشورا چنان قدم بر می دارد که کاءنه آینده روشن یعنی آثار نورانی نهضت خودش را به چشم می بیند. او شک نداشت که با همین شهید شدن پیروز شد. شک نکرد که روز عاشورا پایان این است که باید هر چه دارد در راه خدا بدهد؛ یعنی پایان کشت است، و از روز

عاشورا آغاز بهره برداری از این نهضت است. همانگونه که همین طور هم شد. ما می بینیم که کشته شدن حسین علیه السلام همان، و پیدا شدن جنبش ها و حرکت ها و همدردی ها و طغیان ها علیه دستگاه اموی همان.

۵۴۰- از هم پاشیدن حکومت بنی امیه

امام حسین در عاشورا هم فرمود: که اینها مرا خواهند کشت، اما من امروز به شما می گویم که بعد از کشتن من، اینها دیگر نخواهند توانست به حکومت خودشان ادامه دهند، آل ابی سفیان دیگر رفتند. آل ابوسفیان که خیلی زود رفتند، بلکه آل امیه نتوانستند به حکومت خود ادامه بدهند؛ چرا که بعد بنی العباس بر همین اساس آمدند و خلافت را از آنها تصاحب کردند و پانصد سال خلافت کردند، و حکومت بنی امیه بعد از قضیه کربلا، دائماً متزلزل بود. چه اثری از این بهتر و بیشتر که در میان خود بنی امیه مخالف پیدا کرد. اینها نیروی معنویت را می رساند.

۵۴۱- آگاهی امام به نابودی بنی امیه

آیا امام خود به نتیجه کار خود و هدر رفتن خود معتقد بود یا نه؟ بلی معتقد بود، به چند دلیل: ^(۵۳۸)

الف - در جواب شخصی که ریاشی نقل می کند: ﴿ان هولاء اخافونی و هذه كتب اهل الكوفة و هم قاتلی، فاذا فعلو ذلك و لم يدعوا لله محرما الا انتهكوه بعث الله اليهم من يقتلهم حتى يكونوا اذل من فرام المرءه؛﴾ اینان برای من ایجاد وحشت کرده اند، و اینها نامه های دعوت کوفیان است که اکنون به قتل من کمر بسته اند، و چون دست به خون من بیالایند و حرامی را نگذارند جز اینکه مرتکب شوند، خداوند کسی را بر انگیزد تا همه را قتل عام کند تا آنجا که از کهنه رگل زنان بی ارزش تر خواهند شد. (کامل ابن اثیر ج ۳).

ب - در روز عاشورا خطاب به مردم فرمود: ﴿ثم ايم الله لا تلبثون بعدها الا كريثما يركب الفرس ختى تدور بكم دور الرحي و تفلق بكم قلق المحور؛﴾ سپس به خدا سوگند، جز زمان اندکی به اندازه زمان سوار شدن بر اسب ننمایید تا اینکه این آسیاب به گردش آید و شما را در تنگنای محور خویش گیرد. (۵۳۹)

(۵۴۰)

ج - در روز عاشورا خطاب به اهل بیت خود فرمود: ﴿استعدوا للبلاء و اعلموا ان الله حافظكم و منجيكم من شر الاعداء و يعذب اعاديكم بانواع البلاء؛﴾ (۵۴۱) (۵۴۲) خود را آماده بلا کنید و بدانید که خداوند حافظ و رهایی بخش شما از دشمنان است، و دشمنان را به انواع بلا کیفر خواهد داد.

د - به عمر سعد فرمود: به خدا، ملک ری نصیب تو نخواهد شد، می بیند که بچه های کوفه به سرت سنگ می پرانند، آنطور که به درخت میوه سنگ می زنند. (۵۴۳)

۵۴۲- برخاستن ندای حسین از خانه کفر

ابن زیاد با آن شقاوت، برادری دارد به نام عثمان بن زیاد. عثمان آمد به برادرش گفت: برادر! من دلم می خواست تمام اولاد زیاد به فقر و ذلت و نکبت و بدبختی دچار می شدند و چنین جنایتی در خاندان ما پیدا نمی شد! مادرش مرجانه یک زن بدکاره است. وقتی که پسرش چنین کاری را کرد، به او گفت: پسرم! این کار را کردی، ولی بدان که دیگر بویی از بهشت به مشامت نخواهد رسید!!!

مروان حکم، آن شقی ازل و ابد، برادری دارد به نام یحیی بن حکم. یحیی در مجلس یزید به عنوان یک معترض از جا بلند شد، گفت: سبحان الله! اولاد سمیه (یعنی اولاد مادر زیاد)، دختران سمیه باید محترم باشند، ولی آل پیغمبر را تو به این وضع در این مجلس حاضر کرده ای؟!!

آری! ندای حسینی از درون خانه اینها بلند شد.

۵۴۳- یزید می میرد!

آخرین پیش بینی امام حسین علیه السلام این بود: یزید می میرد! یزید آن دو سه سال بعد را با یک نکبتی حکومت می کند و بعد می میرد. پسرش معاویه بن یزید که خلیفه و ولیعهد اوست و معاویه این اوضاع را برای تاءسیس کرده بود، بعد از چهل روز رفت بالای منبر و گفت: ایها الناس! جد من معاویه با علی بن ابی طالب جنگید و حق با علی بود نه با جد من و پدرم، و من از این پدر بیزاری می جویم. من خودم را شایسته خلافت نمی دانم و برای اینکه مثل گناهایی که جد و پدرم مرتکب شدند، مرتکب نشوم، اعلان می کنم که از خلافت کناره گیری می کنم. کنار رفت. این نیروی حسین بن علی علیه السلام بود، نیروی حقیقت بود. در دوست و دشمن اثر گذاشت.

۵۴۴- اعتراض زن یزید

داستان هند زن یزید را هم شنیده اید که از اندرون خانه یزید حرکت کرد و به عنوان یک معترض به وضع موجود به سوی او آمد و یزید مجبور شد اصلاً تکذیب کند، بگوید: اصلاً من راضی به این کار نبودم، این کار را من نکردم، عبید الله زیاد از پیش خود کرد.

۵۴۵- آگاهی اهل مدینه

بعد از شهادت امام حسین علیه السلام مردم یک هیئت هفت هشت نفری را مأمور این کار می کنند. می روند به شام مدتی در آنجا می مانند، تحقیق می کنند، حتی به خلیفه ملاقات می کنند، اوضاع و احوال را کاملاً می بینند و بر می گردند. وقتی مردم از آنها می پرسند: قضیه از چه قرار بود؟

می گویند: نرسید که ما در مدتی در شام بودیم، می ترسیدیم که از آسمان سنگ بیارد و ما هم از بین برویم. (تازه آن حرفی را که ابا عبدالله علیه السلام گفت: ﴿و علی الاسلام السلام اذ قد بلیت براع مثل یزید﴾^(۵۴۴) می فهمند و اعتراف می کنند که راست گفت حسین بن علی. گفتند: مگر چه قضیه ای بود؟ گفتند: همین قدر به شما بگوییم که ما از نزد کسی آمده ایم که علنا شراب می نوشد، علنا سگ بازی می کند، یوز بازی می کند، هر فسقی را انجام می دهد (و حتی آنها را در تعبیر خودشان گفتند) و با مادر خود زنا می کند، با محارم خود زنا می کند، تازه پیش بینی ابا عبدالله را فهمیدند که حسین از روز اول اینها را می دانست.

۵۴۶- قیام خونین اهل مدینه

مردم مدینه نمی دانستند که در شام چه میگذرد. رفت و آمد خیلی کم بود؟ افرادی هم که احیانا از مدینه به شام می رفتند، از دستگاه یزید اطلاعی نداشتند. بعد از قضیه امام حسین، مردم مدینه تعجب کردن که: عجب! پسر پیغمبر را کشتند. هیئتی را برای تحقیق به شام فرستادند که چرا امام حسین کشته شد. پس از بازگشت این هیئت، مردم پرسیدند، قضیه چه بود؟

گفتند: همین قدر در یک جمله به شما بگویید که در آنجا بودیم، دائم می گفتیم خدایا! نکند از آسمان سنگ بیارد و ما به این شکل هلاک بشویم. و نیز به شما بگوییم که ما از نزد کسی می آییم که کارش شرابخواری و سگ بازی و یوزی بازی و میمون بازی است، کارش نواختن تار و سنتور و لهو لعب است، کارش زناست حتی با محارم. دیگر حال، تکلیف خودتان را می دانید. این بود که مدینه قیام کرد، قیامی خونین. و چه افرادی که بعد از حادثه کربلا به خروش آمدند.

ای بسا شاعر که بعد از مرگ زاد

۵۴۷- اولین معترض پس از شهادت حسین علیه السلام

ابن زیاد بعد از شهادت ابا عبدالله وقتی که مردم را در مسجد بزرگ کوفه جمع کرد تا قضیه را به اطلاع آنها برساند، آنچنان قیافه مذهبی و مقدسی به خود گرفت که گفت: ﴿الحمد لله الذی اظهر الحق و اهلہ، و نصر- امیر المؤمنین و اشیاعہ، و قتل الکذاب بن الکذاب؛ خدا را شکر می کنیم که حقیقت را پیروز کرد و ریشه يك دروغگو و پسر دروغگو را که می خواست مردم را بفریبد کند. از مردم الهی شکر می خواست و شاید صدها الهی شکر هم گفتند. اگر يك کور بیدار دل نبود، آن مجلس را خوب فریب داده بود.﴾^(۵۴۵)

۵۴۸- قیام کور بینا دل

مردی است به نام عبدالله بن عقیف که خدایش رحمت کند، گاهی، وقت ها افرادی در موقعیت هایی جانبازی می کنند که یک دنیا ارزش دارد. این مرد از تو چشم نابینا بود، یک چشمش را در جمل در رکاب علی علیه السلام و چشم دیگرش را در صفین در رکاب علی علیه السلام از دست داده بود. اعمی بود، چون اعمی بود، دیگر کاری از او ساخته نبود و قهرا در جهاد هم شرکت نمی کرد و غالبا به عبادت می پرداخت. آن روز هم در مسجد کوفه بود. این مرد وقتی که این جمله را شنید از جا حرکت کرد و گفت: کذاب تویی و پر تو است و شروع کرد به نطق کردن و خطابه انشاء کردن به طوری که همان جا ریختند او را گرفتند. ولی بالاخره این پرده را درید. ^(۵۴۶)

۵۴۹- قیام های بعد از عاشورا

از زمان شهادت امام حسین حس تنفر نسبت به بنی امیه در میان مردم بالا گرفت و بعد هم که قیام هایی باشد مثل قیام زید بن علی بن الحسین و قیام یحیی بن زید بن علی بن الحسین وجهه مذهبی اینها به کلی از میان رفت. (۵۴۷)

۵۵۰- بیداری کوفیان

مختار بن ابی عبیده با کمک همین مردم کوفه حکومت و تشکیل داد و بر قسمت وسیعی از کشور اسلامی مسلط شد و بی شک علاقه و اخلاص مردم کوفه نسبت به امام حسین علیه السلام صدها برابر بیش از علاقه آنان به سلیمان بن صرد و مختار بود، بلکه اطاعت مردم کوفه از سلیمان بن صرد و مختار نیز به خاطر عشق و علاقه به امام حسین علیه السلام بود. بلکه شهادت امام بود که مردم کوفه را بیدار و علاقه مند و مصمم کرد، تا اینکه آنها بعد از شهادت و قبل از شهادت یکسان بودند. (۵۴۸)

۵۵۱- زنده کننده حماسه اسلامی

از ملتی هر چیز منهدم شود قابل جبران و اصلاح است، مگر حماسه ملی و روح ملی که ملت را به دنبال خود می برد. امام حسین حماسه اسلامی را زنده کرد و به این جهت به اسلام حیا ب بخشید. (۵۴۹)

۵۵۲- واژگون شدن کاخ ظلم

می گوئیم امام حسین با قیام و مبارزه خود بنیاد کاخ ظلم را واژگون و اسلام را تجدید حیات، و درخت دین را آبیاری کرد. به چه نحو و چگونه؟ به این که شخصیت معنوی مسلمانان را بیدار و احیا کرد، در آنها حماسه ای را که مرده بود زنده کرد. بحثی درباره شخصیت و فلسفه مستقل زندگی داشتن و تعظیم و احترام شعائر ملی و دینی که بزرگترین سرمایه ها است، حتی از علم

بالا تر است. پیغمبر به عرب چه داد؟ شخصیت داد. (۵۵۰) از چه راه؟ از راه ایمان به مبادی اسلام که طبعاً شخصیت آفرین است. خسران شخصیت، بالاترین خسرانها است. ترسها، زبونی ها، بزرگی ها، چاپلوسی ها، توسری خوری ها، همه مولود باختنت شخصیت است.

امام حسین علیه السلام در ملت اسلام حماسه و غیرت ایجاد کرد، حمیت و شجاعت و سلحشوری به وجود آورد، خونها را به جوش آورد. (۵۵۱) شهادت امام حسین علیه السلام به شکلی نبود که مرعوبیت ایجاد کند، بر عکس (۵۵۲)

۵۵۳- آغازگر قیام جمعی و مسلحانه

یکی از بزرگترین آثار قیام حسینی این بود که مجزا کرد بین قیام علیه خلفا و قیام علیه اسلام را. همان طوری که قبلاً گفتیم اگر امام حسین علیه یزید قیام نمی کرد ممکن بود خرابکاریها و سوء سیاست یزید منجر به قیامی از طرف عناصری بشود که به اسلام هم علاقه ای نداشتند. اکنون می گوئیم اگر چه در تاریخ اسلام قیام های زیادی می بینیم که علیه دستگاه خلفا است و در عین حال جنبه حمایت از اسلام را دارد، مثل قیام ایرانیان علیه امویان، ولی باید دانست که این امام حسین بود که اولین بار قیام دسته جمعی مسلحانه علیه دستگاه خلافت کرد و او بود که حساب اسلام را از حساب متصدیان امر جدا کرد، بلکه راه قیام علیه دستگاه را از نظر اسلامی باز کرد و قیام آن حضرت نمونه و سرمشق دیگران قرار گرفت، دیگر نقش خلفا به عنوان حامیان اسلام باطل شد، اسلام در طرف مخالف قرار گرفت.

قبل از امام حسین هم قیامهایی فردی یا دسته جمعی انجام شد. آنها یا مسلحانه و فردی بود یا جمعی و غیر مسلحانه. ولی قیام و شورش دسته جمعی و مسلحانه را امام حسین آغاز کرد. (۵۵۳)

۵۵۴- اگر حسین قیام نمی کرد؟

اگر امام حسین قیام نمی کرد، خطر این بود که بساط اسلام از طرف مردم با انقلاب ممالک فتح شده برچیده شود. (۵۵۴)

۵۵۵- احیا کننده روح اسلام

می گویند: امام حسین اسلام را زنده کرد، تجدید حیات کرد، با خون خود نیرو داد و آبیاری کرد. راست است اما چگونه به چه نحو؟ به این نحو که حماسه اسلام را احیا کرد، به روح ها شخصیت، حریت، غیرت، آزادگی، ایده آل داد و خونها را به جوش آورد، رخوت را از بدنها گرفت و روح ها را به حرکت آورد، حماسه مبارزه با کفر، ظلم، ستم را احیا و تجدید کرد. (۵۵۵)

۵۵۶- دیوانگی بسر بن ارطاه

بسیاری از کسانی که گرفتار عذاب وجدان می شوند و فریاد می زنند: مرا بکشید! این وجود ننگین را از بین ببرید! دیوانگی بسر بن ارطاه در آخر عمرش شاید از همین قبیل بوده. آن فرشته مأمور عذاب اینگونه افراد همان وجدان خود آنها است (۵۵۶)

۵۵۷- نتایج نهضت حسین علیه السلام

امام راجع به نتایج این حرکت: اولاً خود یزید نتوانست آب خوشی از گلویش فرو برود. حادثه مدینه دنبال حادثه کربلا بود. عبدالله بن زبیر وسیله تبلیغاتی خوبی یافت و قضیه مکه واقع شد. بعدها یا لثارات الحسین ستاری بود که در تمام مدت شصت ساله بعدی نبی امیه همواره حکومت اموی را می لرزانید. لهذا بعضی ها مثل مارتین آلمانی سیاست حسینی را از اول متوجه همین هدفها می دانند.

عقاد راجع به حرکت دادن نساء و اطفال می گوید: ﴿... انما یبدو الخطاء فی هذه الحركه حين تنظر اليها من زاويه واحده ضيقه المجال قربه المرى، و هی زاویه العمل الفردی الذی یراض باسالیب المعیشة الیومیة و یدور علی التفه العاجل للقاءمین به والذا عین الیه...﴾

می گوید مسلم قادر بود خیلی کارها از قبیل کارهای ابن زیاد بکند، مالهایی بگیرد و ببخشد و بکشد، ولی بر خلاف اصولی بود که پیروزی می کرد. مسلم در حالی که آماده کشته شدن بود وصیت کرد هفتصد درهم قرض دارم، زره و شمشیرم را بفروشید و ادا کنید! (مسلم در فکر صاف کردن مال مردم در دوره چند روزه حکومت خودش نیافتاد با اینکه فرمان حضرت به منزله اجازه سهم امام هم بود!) (۵۵۷)

۵۵۸- غلط ترین طرز تفکرها

معمولا تذکر حادثه سید الشهداء از قبیل اظهار تأسف است، آن هم اظهار تأسف از نفله شدن سید الشهداء که افسوس که آقا نفله شد، و حال آنکه غلط ترین غلطها این است که ما امام حسین علیه السلام را نفله شده حساب کنیم. امام حسین به عکس به هر قطره خون خود یک دنیا ارزش داد. کسی که موجی ایجاد کرد که قرنها پس از او پایه های کاخ ستمگران را متزلزل کردار جا کند و حتی در قرون خود ما غالب حوادث داغ در محرم ایجاد می شود، خون او هدر رفته است؟! کسی که میلیونها نفر نماز خوان و روزه گیر و فداکار ساخت هدر رفت؟! (۵۵۸)

۵۵۹- مقام سید شهیدان

بعد از حادثه عاشورا و شهادت امام حسین علیه السلام که همه شهادتها را تحت الشعاع قرار داده، لقب سید الشهداء به ایشان انتقال یافت، البته به جناب حمزه

هم سید الشهداء گفته و می گوئیم، ولی سید الشهدای مطلق، امام حسین است. یعنی جناب حمزه، سید الشهدای زمان خودش است و امام حسین سید الشهدای همه زمانها است. آن چنانکه مریم عذرا سیده النساء زمان خودش است و صدیقه کبری سیده النساء همه زمانها.

قبل از شهادت امام حسین، آن شهیدی که سمبل گریه بر شهید بود، و گریه بر او مظهر شرکت در حماسه شهید و هماهنگی با روح شهید و روح شهید و موافقت با نشاط شهید و شمار می رفت، جناب حمزه بود و بعد از شهادت امام حسین این مقام به ایشان انتقال یافت. (۵۵۹)

۵۶۰- زنده شدن دوباره اسلام

شهادت هایی در دنیا هست که به دنبال خودش روشنایی و صفا برای اجتماع می آورد. شما در حالت فرد امتحان کرده و دیده اید که بعضی از اعمال است که قلب انسان را مکدر می کند، ولی بعضی دیگر از اعمال است که قلب انسان را روشن می کند، صفا و جلا می دهد. این حالت عینا در اجتماع هم هست. بعضی از پدیده های اجتماعی، روح اجتماع را تاریک و کدر می کند، ترس و رعب در اجتماع به وجود می آورد، به اجتماع حالت بردگی و اسارت می دهد، ولی یک سلسله پدیده های اجتماعی است که به اجتماع صفا می دهد، نورانیت می دهد، ترس اجتماع را می ریزد، احساس بزرگی و اسارت را از او می گیرد، جرات و شهامت به او می دهد.

بعد از شهادت امام حسین، یک چنین حالتی به وجود می آمد، یک رونقی در اسلام پیدا شد. این اثر در اجتماع از آن جهت بود که امام حسین علیه السلام با حرکات قهرمانانه خود روح مردم مسلمان را زنده کرد، احساسات را زنده کرد، احساسات بردگی و اسارتی را که از اواخر زمان عثمان و تمام دوره معاویه بر

روح جامعه اسلامی حکمفرما بود، تضعیف کرد و ترس را ریخت، احساس عبودیت را زایل کرد و به عبارت دیگر به اجتماع اسلامی شخصیت داد. او بر روی نقطه ای در اجتماع انگشت گذاشت که بعدا اجتماع در خودش احساس شخصیت کرد. مسئله احساس شخصیت، مسئله بسیار مهمی است. از این سرمایه بالاتر برای اجتماع وجود ندارد که در خودش احساس شخصیت بکند.

(۵۶۰)

۵۶۱- نهضت های ایجاد شده از عاشورا

(امام حسین علیه السلام) شب عاشورا که اصحاب و اهل بیتش را جمع می کند و از آنها تمجید و تشکر می کند. بعد به آنها می گوید: بدانید از همه شما متشکر و ممنونم، ولی بدانید که دشمنان با شما کاری ندارند، و اگر بخواهید بروید مانع شما نمی شوند، من هم از نظر شخص خودم که با من بیعت کرده اید، بیعت خودم را از دوش شما برداشتم و محذور بیعت هم با من ندارید، هر کس می خواهد برود آزاد است.

حسین علیه السلام از اهل بیت و اصحابی که درباره آنها گفته است که اهل بیتی بهتر و باوفا تر از اینها سراغ ندارم، این مقدار استغناء نشان می دهد و هرگز سخنانی از این قبیل که من را تنها نگذارید، من غریبم، مظلومم، بیچاره ام نمی گوید. البته تکلیف دین خدا را بر نمی دارد، لذا با افراد که اتمام حجت می کرد، اگر در آنها تمایل به ماندن نمی دید به آنها می گفت: از این صحنه دور بشوید؛ زیرا که من نمی خواهم شما به عذاب الهی گرفتار شوید؛ چون از کسی استمداد بکنم و او صدای استمداد مرا بشنود و مرا مدد نکند، خداوند او را به عذاب جهنم مبتلا خواهد کرد.

این درس استغناء درس کوچکی نبود. همین استغناء بود که بعدها روحیه استغناء به وجود آورد و چقدر قیام ها و نهضت ها به وجود آمد. (۵۶۱)

۵۶۲- سوژه احیاگر ارزش ها

حسین بن علی یک سوژه بزرگ اجتماعی است. حسین بن علی در آن زمان یک سوژه بزرگ بود، هر کسی که می خواست در مقابل ظلم قیام بکند، شعارش یا لثارات الحسین بود. امروز هم حسین بن علی یک سوژه بزرگ است، سوژه ای برای امر به معروف و نهی از منکر، برای اقامه نماز، برای زنده کردن اسلام، برای اینکه احساسات و عواطف عالیه اسلامی در وجود ما احیاء بشود. (۵۶۲)

فصل بیست و چهارم: تحریفات عاشورا

بخش اول: انواع تحریفات

۵۶۳ - معنای لغوی تحریف

تحریف یعنی چه؟ تحریف در زبان عربی از ماده حرف است، یعنی منحرف کردن چیزی از مسیر وضع اصلی خود که داشته است یا باید داشته باشد به عبارت دیگر تحریف نوعی تغییر و تبدیل است، ولی تحریف مشتمل بر چیزی است که کلمه تغییر و تبدیل نیست. شما اگر کاری کنید که جمله ای، نامه ای، شعر و عبارتی آن مقصودی را که باید بفهماند، نفهماند و مقصود دیگری را بفهماند، می گویند شما این عبارت را تحریف کرده اید. مثلا شما گاهی مطلبی یا حرفی را به یک نفر می گویند، بعد آن شخص، سخن شما را در جای دیگری نقل می کند، پس از آن کسی به شما می گوید: فلانی از قول شما چنین چیزی نقل می کرد شما می فهمید که آنچه شما گفته بودید با آنچه که او نقل کرده خیلی متفاوت است. او سخنان شما را کم و زیاد کرده است، قسمت هایی از خود به آن افزوده است، در نتیجه سخن شما مسخ شده و چیز دیگری از آب در آمده است. آن وقت شما می گویند این آدم حرف مرا تحریف کرده است. مخصوصا اگر کسی در سندهای رسمی دست ببرد، می گویند سند را تحریف کرده است. اینها مثال هایی بود برای روشن شدن معنی کلمه تحریف و این کلمه بیش از این احتیاج به توضیح ندارد. (۵۶۳)

۵۶۴ - انواع و اقسام تحریف

تحریف از ماده حرف است و به معنی منحرف کردن و کج کردن یک چیز از مسیر و مجرای اصلی است.

تحریف بر دو نوع است: لفظی و قالبی و پیکری، دیگر معنوی، از نظر موضوع عامل یعنی محرف نیز بر دو قسم است: یا از طرف دوستان است یا از طرف دشمنان. به عبارت دیگر با منشاء اش جهالت دوستان است و یا عداوت دشمنان. همچنان که از نظر یعنی محرف فیه نیز بر چند قسم است: یا در یک امر فردی و بی اهمیت است، مانند یک نامه خصوصی، و یا در یک اثر با ارزش ادبی است و یا در یک سند تاریخی اجتماعی است، مثل جعل کتابسوزی اسکندریه، و یا در یک سند اخلاقی و تربیتی و اجتماعی است. (۵۶۴)

۵۶۵- تحریف لفظی و تحریف معنوی

تحریف انواعی دارد که مهم ترین آنها عبارت است از: تحریف لفظی و تحریف معنوی، تحریف لفظی این است که ظاهر مطلبی را عوض کنند، مثلاً از یک گفتار عبارتی حذف شود یا به آن عبارتی اضافه شود، و یا جمله ها را چنان پس و پیش کنند که معنی آن فرق کند، یعنی در ظاهر و در لفظ گفتار تصرف کنند.

تحریف معنوی این است که شما در لفظ تصرف نمی کنید، لفظ همان است که بوده، ولی آن را سوری معنی می کنید که خلاف مقصد و مقصود گوینده است. آن را طوری معنی می کنید که مطابق مقصود خود شما باشد نه مطابق مقصود اصلی گوینده. (۵۶۵)

۵۶۶- خطر بزرگ

تحریف لفظی به این است که مثلاً لفظی کم یا زیاد می کنند و یا کلمه یا جمله ای را پس و پیش کنند و به هر حال معنی را کم و زیاد کنند یا تغییر دهند. خطر بزرگ در تحریفات مغیر معنی است. (۵۶۶)

۵۶۷- تحریف معنوی

تحریف معنوی یعنی منحرف کردن روح و معنی یک جمله یا یک حادثه، و چون بحث در اطراف حادثه است، پس تحریف معنوی یک حادثه یعنی اینکه علل و انگیزه ها و همچنین هدف و منظورهای آن حادثه را چیز دیگر غیر از آنچه هست معرفی کنیم. مثلا شما به دیدن شخصی می روید، یا شخصی را به خانه یا مجلس خودتان دعوت می کنید، دیگری می آید میگوید: می دانی منظور فلانی از آمدن به خانه تو چیست؟ (یا از دعوت تو چیست؟) می خواهد مثلا دخترش را به پسر تو بدهد؛ در صورتی که شما چنین منظوری هرگز ندارید. (۵۶۷)

بخش دوم: تحریفات واقعه عاشورا

۵۶۸- تحریفات مضر در حادثه کربلا

در نقل و بازگو کردن حادثه عاشورا، ما هزاران تحریف وارد کرده ایم! هم تحریف های لفظی، یعنی شکلی و ظاهری که راجع به اصل قضایا، راجع به مقدمات قضایا، راجع به متن مطلب و راجع به حواشی مطلب است، و هم تحریف در تفسیر این حادثه. با کمال، تأسف این حادثه، هم دچار تحریف های لفظی شده و هم دچار تحریف های معنوی. گاهی از اوقات تحریف هایی که می شود لااقل با اصل مطلب هماهنگی دارد، ولی گاهی وقتها تحریف، کوچک ترین هماهنگی که ندارد هیچ، قضیه را هم مسخ می کند، قضیه را به کلی واژگون می کند و به شکلی در می آورد که به صورت ضد خودش در می آید. باز هم با کمال تأسف باید بگویم تحریف هایی که به دست ما مردم در این حادثه صورت گرفته است، همه در جهت پایین آوردن و مسخ کردن قضیه بوده است

در جهت بی خاصیت و بی اثر کردن قضیه بوده است. و در این قضیه، هم گویندگان و علمای امت و هم مردم تقصیر داشته اند. (۵۶۸)

۵۶۹- شومی محرم به خاطر شهادت امام حسین علیه السلام

دهم محرم روزی بوده که از اولی که عالم ساخته شده اصلاً این روز، بد ساخته شده، شوم ساخته شده و حادثه کربلا در روزی واقع شد که با لذات شوم بود و قهراً قبل از اینکه امام حسین هم شهید بشود، هر سال روز دهم محرم می آمد روز شومی می آمد، از زمان حضرت آدم و قبل از حضرت آدم این روز شوم بوده و الان هم روز دهم محرم شوم است، تا قیامت هم این روز از آن جهت که این روز است.

حادثه کربلا هم در یک روز شوم واقع شد. یک وقت انسان این طور فکر میکند این طرز فکر اساسی نمی توند باشد. نه عقل می تواند آنرا قبول کند و نه از نظر نقل ما، می توانیم تاءبیدی برای آن بیاوریم. ولی یک وقت به آن معنای دوم است: هجدهم ذی الحجه، چون در این روز برای ما حادثه مبارکی رخ داده است، ما این روز را مبارک می شماریم. هجده ذی الحجه مبارکی خودش را از حادثه غدیر دارد نه حادثه غدیر از هجدهم ذی الحجه. دهم محرم شومی خودش را نه اینکه بالذات شوم است از شهادت امام حسین دارد نه کشته شدن و قتل امام حسین شومی خودش را از دهم محرم دارد. (۵۶۹)

۵۷۰- شدت تحریفات در واقعه کربلا

من نمونه ای از بعضی هایی که در لفظ ظاهر، یعنی در شکل قضیه وجود آورده اند و چیزهایی که نسبت داده اند را ذکر می کنم. مطلب آن قدر زیاد است که قابل بیان کردن نیست آن قدر زیاد است که اگر بخواهیم روضه هایی دروغی

را که می خوانند جمع آوری کنیم شاید چند جلد کتاب پانصد صفحه ای بشود!

(۵۷۰)

۵۷۱- سرچشمه تحریفات

(حاج میرزا حسین نوری اینگونه می گوید که:) برای مصیبت حسین بن علی علیه السلام باید گریست، ولی نه برای شمشیرها و نیزه هایی که در آن روز بر پیکر شریفش وارد شد، بلکه به خاطر دروغ ها، و در مقدمه کتاب هم نوشته است که فلان عالم بزرگ از علمای هندوستان نامه ای به من نوشته و از من خواهش کرده است که کاری بکنم و کتابی بنویسم که جلوی روضه های دروغ در آنجا گرفته شود. بعد مرحوم حاجی می نویسد: این عالم هندی خیال کرده است که روضه خوانها وقتی به هندوستان می روند، دروغ می گویند، نمی داند که آب از سرچشمه گل آلود است و مرکز روضه های دروغ، کربلا و نجف و ایران یعنی همین مراکز تشیع است! (۵۷۱)

۵۷۲- جامعه مات جامعه مرده

یکی از دلایلی که جامعه ما، جامعه مرده است، همین جریانی است که ما فعلا در روز اربعین دار می بینید، در این روز واقعا دو موضوع مهم داریم که بسیار شایسته اهمیت است. یکی آمدن جابر که آمدنش یک تابلو بزرگ است و دیگر زیارت اربعین که الان فرصت شرح آن نیست و باید در وقت دیگری مضمونهای آن زیارت را برای شما بخوانم، و این سنتی که از دور، از هر جا که هستید حسین بن علی علیه السلام در این روز زیارت کنید، اینها دو جریان واقعی است.

یک جریان ساختگی که در هیچ کتاب معتبری وجود ندارد و تنها در یک کتاب وجود دارد که آن کتاب به اتفاق تمام ارباب مقاتل معتبر نیست (البته

صاحبش مرد بزرگواری است که در جوانی این کتاب را نوشته و این کتاب
مشمول است بر بسیاری از مسائل که تاریخ آنها را تکذیب می کند، ولی هیچ
کدام از مورخین و محدثین و مقتل نویسندگان اسلام این را ننوخته اند، بلکه
تکذیب کرده اند و عقل هم آنرا تکذیب می کند، این است که در روز بیستم گاه
صفر، اسراء، اهل بیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، اهل بیت امام حسین علیه السلام از شام می
آیند به کربلا.

ما آن دو جریان اصیل را به کلی فراموش کردیم، شاید در میان همه ما دو
نفر نباشند که زیارت اربعین را به قصر پیوند با حسین بن علی علیه السلام خوانده
باشند یا داستان جابر را از روی تدبر گوش کرده باشند، هر جا که می رویم
صحبت از این است که اهل بیت امام حسین علیه السلام آمدند کربلا به سر قبر امام
حسین علیه السلام، بعد چه شعرها، چه مرثیه ها، چه سینه زنی ها، همه بر اساس
دروغ!!! (۵۷۲)

۵۷۳ - تحریف در اربعین

نمونه دیگر، اربعین است. اربعین که می رسد، همه، این روضه را می خوانند
و مردم هم خیال می کنند این طور است که اسراء از شام به کربلا آمدند و در
آنجا با جابر ملاقات کردند و امام زین العابدین هم با جابر ملاقات کرد. در
صورتی که به جز در کتاب لهوف که آن هم نویسنده اش یعنی سید بن طاووس
در کتاب های دیگرش آن را تکذیب کرده و لااقل تایید نکرده است؛ در هیچ
کتاب دیگری چنین چیزی نیست و هیچ دلیل عقلی هم این را تایید نمی کند.
ولی مگر می شود این قضایایی را که هر سال گفته می شود از مردم گرفت؟!
جابر اولین زائر امام حسین علیه السلام بوده است و اربعین هم جز موضوع زیارت قبر
امام حسین علیه السلام هیچ چیز دیگر ندارد. موضوع، تجدید عزای اهل بیت نیست،

موضوع آمدن اهل بیت به کربلا نیست، اصلاً راه شام از کربلا نیست، راه شام، به مدینه، از همان شام جدا می شود.

۵۷۴ - تحریف زمان خروج امام از مدینه

نمونه دیگری که تحریف و جعل کردند این است که قاصدی برای اباعبدالله علیه السلام نامه ای آورده بود و جواب می خواست، آقا فرمود که سه روز دیگر بیا از من جواب بگیر. سه روز دیگر که سراغ گرفت، گفتند: آقا حرکت کردند و امروز عازم رفتن هستند.

او هم گفت: پس حالا که آقا می روند بروم ببینم جلال و کوبه پادشاه حجاز چگونه است؟ رفت و دید آقا خودش روی یک کرسی نشسته و بنی هاشم روی کرسی های چین و چنان. بعد محمل هایی آوردند، چه حریرها، چه دیباج ها، چه چیزها در آنجا بود. بعد مخدرات را آوردند و با چه احترامی سوار بر این محمل ها کردند. اینها را می گویند و می گویند تا ناگهان به روز یازدهم گریز می زنند و می گویند: اینها که در آن روز چنین محترم آمدند روز یازدهم چه حالی داشتند.

حاجی نوری می گوید: این حرف ها یعنی چه؟ این تاریخ است که می گوید: امام حسین در حالی که بیرون می آمد این آیه را می خواند: فخرج منها خائفا يترقب یعنی در این بیرون آمدن خودش را به موسی بن عمران که از فرعون فرار می کرد تشبیه کرده است: ﴿قال عسى ربى ان يهدىنى سواء السبيل﴾. یک قافله بسیار ساده ای حرکت کرده بود مگر عظمت ابا عبدالله به این است که یک کرسی مثلا زرین برایش گذاشته باشند؟! (۵۷۳)

۵۷۵ - غنی بودن واقعه کربلا

آن چیزی که بیشتر دل انسان را به درد می آورد این است که اتفاقا در میان وقایع تاریخی، کمتر واقعه ای است که از نظر نقل های معتبر به اندازه حادثه کربلا غنی باشد. من در سابق خیال می کردم که اساسا علت اینکه این همه دروغ در این مورد پیدا شده، این است که وقایع راستین را کسی نمی داند که چه بوده است، بعد که مطالعه کردم، دیدم اتفاقا هیچ حادثه ای در تاریخ های دوردست مثل سیزده، چهارده قرن اول و دوم قضا یا را با سندهای معتبر نقل کردند و این نقل ها با یکدیگر انطباق دارد و به یکدیگر نزدیک هستند، و یک قضایایی در کار بوده است که سبب شده جزئیات این تاریخ بماند. یکی از چیزهایی که سبب شده متن این حادثه محفوظ بماند و هدفش شناخته شود این است که در این حادثه کربلا و چه در خطبه ها این طور بوده است. لذا خطبه زیاد است، چه قبل در جاهای دیگر خطبه هایی ایراد کردند و اصلا هدف آنها از این خطبه ها این بود که می خواستند به مردم اعلام کنند که چه گذشت و قضایا چه بود و هدف چه بود، این خودش یک انگیزه ای بوده که قضایا نقل شود.

در قضیه کربلا سوال و جواب زیاد شده است و همین ها در متن تاریخ ثبت است که ماهیت قضیه را به ما نشان می دهد. ^(۵۷۴)

۵۷۶ - تحریف در مصیبت علی اکبر

نمونه دیگر از تحریف در وقایع عاشورا که یکی از معروف ترین قضایا شده است و حتی یک تاریخ هم به آن گواهی نمی دهد، قصه لیلا مادر حضرت علی اکبر است. البته ایشان مادری به نام لیلا داشته اند، ولی حتی یک مورخ نگفته که لیلا در کربلا بوده است. اما ببینید که چقدر ما روضه لیلا و علی اکبر داریم،

روضه آمدن لیلا به بالین علی اکبر. حتی من در قم، در مجلسی که به نام آیه الله بروجردی تشکیل شده بود که البته خود ایشان در مجلس نبودند، همین روضه را شنیدم که علی اکبر به میدان رفت، حضرت به لیلا فرمود که: از جدم شنیدم که دعای مادر در حق فرزند مستجاب است، برو در خیمه خلوت موهایت را پریشان کن، در حق فرزندت دعا کن، شاید خداوند این فرزند را سالم به ما برگرداند! اولاً لیلابی در کربلا نبوده که چنین کند. ثانیاً اصلاً این منطق، منطق حسین نیست. منطق حسین در روز عاشورا، منطق جانبازی است، تمام مورخین حسین نوشته اند که هر کس اجازه می خواست، حضرت به هر نحوی که می شد عذری برایش ذکر کند ذکر می کرد، به جز برای علی اکبر فاستاذن فی القتال اباه فاذن له ؛ (۵۷۵)

یعنی تا اجازه خواست، گفت: برو. حال چه شعرها که سرود نشد! از جمله این شعر که می گوید:

خیز ای بابا از این صحرا رویم نک به سوی خیمه لیلا رویم. (۵۷۶)

۵۷۷ - نذر عجیب لیلا!!!

نمونه دیگری در همین مورد را که خیلی عجیب است من در همین تهران، در منزل یکی از علمای بزرگ این شهر، در چند سال پیش، از یکی از اهل منبر که روضه لیلا را می خواند شنیدم و من در آنجا چیزی شنیدم که به عمرم نشینیده بودم. گفت: بعد از اینکه حضرت لیلا رفت در آن خیمه و موهایش را پریشان کرد، نذر کرد که اگر خدا علی اکبر را سالم به او برگرداند و در کربلا کشته نشود، از کربلا تا مدینه را ریحان بکارد.

یعنی نذر کرد که سیصد فرسخ راه را ریحان بکارد؟! این را گفت و یک مرتبه زد زیر آواز:

نذر علی: لئن عادوا و ان رجعوا لا زرعن طریق التفت ریحانا
 من نذر کردم که اگر اینها برگردند راه تفت را ریحان بکارم. این شعر عربی
 بیشتر برای من اسباب تعجب شد که این شعر از کجا پیدا شده؟ بعد به دنبال آن
 رفتم و گشتم، دیدم این تفتی که در این شعر آمده کربلا نیست، بلکه تفت
 سرزمین مربوط به داستان لیلی و مجنون معروف است که لیلی در آن سرزمین
 سکونت می کرده و این شعر مال مجنون عامری است برای لیلی، این آدم این
 شعر را برای لیلا مادر علی اکبر و کربلا می خوانده. تصور کنید که اگر یک
 مسیحی یا یک یهودی یا یک آدم لامذهب آنجا باشد و این قضایا را بشنود، آیا
 نخواهد گفت که تاریخ اینها چه مزخرفاتی دارد؟ آنها که نمی فهمند که این
 داستان را این شخص از خودش جعل کرده است، بلکه می گویند: العیاذ بالله زن
 های اینها چقدر بی شعور بوده اند که نذر می کردند از کربلا تا مدینه را ریحان
 بکارند. این حرف ها یعنی چه؟! (۵۷۷)

۵۷۸ - اوج تحریف

از این بالاتر، (حاجی نوری) می گوید: در همان گرما گرم روز عاشورا که
 می دانید مجال نماز خواندن هم نبود، امام نماز خوف خواند و با عجله هم
 خواند. حتی دو نفر از اصحاب آمدند و خودشان را سپر قرار دادند که امام
 بتواند این دو رکعت نماز را بخواند، و تا امام دو رکعت نماز را خواندند، این دو
 نفر در اثر تیرهای پیاپی که می آمد از پا در آمدند: مجالی برای نماز خواندن به
 اینها نمی دادند، ولی گفته اند در همان وقت امام فرمود: حجله عروسی را
 بیندازید، من می خواهم عروسی قاسم یکی از دخترهایم را در اینجا، لا اقل شبیه
 آن هم که شده ببینم، من آرزو دارم، آرزو را که نمی شود به گور برد! (۵۷۸)

۵۷۹ - آثار مخرب تحریف

تحریف و قلب و بدعت، آفت بزرگ دین است.^(۵۷۹) تحریف، چهره و سیما را عوض می کند، خاصیت اصلی را از میان می برد، به جای هدایت، ضلالت می آورد و به جای تشویق به سوی عمل صالح، مشوق معصیت و گناه می شود و به جای فلاح، شقاوت می آورد. تحریف، از پشت خنجر زدن است، ضربت غیر مستقیم است که از ضربت مستقیم خطرناک تر است. یهودیان که قهرمان تحریف در تاریخ جهان اند همیشه ضربت های خود را از طریق غیر مستقیم وارد کرده اند. علی علیه السلام را دوستانه و از طریق تحریف، بهتر و بیشتر می شود خراب کرد تا به صورت دشمنانه. قطعاً ضرباتی که از طرف دوستان جاهل علی بر علی وارد شده، از ضربان دشمنانش کاری تر و بران تر بوده است.

تحریف، مبارزه بدون عکس العمل است. تحریف، مبارزه است با استفاده از

نیروی خود موضوع

تحریف سبب می شود که سیمای شخص به کلی عوض شود، مثلاً علی علیه السلام به صورت یک پهلوان مهیب بدقیافه سبیل از بناگوش در رفته تجسم پیدا کند، به صورتی در آید که هرگز نتوان باور که این همان مرد محراب، خطابه، حکمت، قضا و زهد و تقوا و خوف از خداست.

تحریف است که امام سجاد را در میان ما به نام بیمار معروف کرده است. تنها در میان فارسی زبانان این نام به آن حضرت داده شده، کار به جایی رسیده که وقتی می خواهیم بگوییم فلانی خود را به ضعف و زبونی زده، می گوییم خود را امام زین العابدین بیمار کرده است؛ در صورتی که این شهرت فقط بدان جهت است که امام در ایام حادثه عاشورا مریض بوده اند نه اینکه در همه عمر تب لازم داشته و عصا به دست و کمر خم راه می رفته اند.^(۵۸۰)

۵۸۰ - انحراف در هدف حسینی

من نمی دانم که کدام جانی هایی، جنایت را به شکل دیگری بر حسین بن علی وارد کردند، و آن اینکه هدف حسین بن علی را مورد تحریف قرار دادند و همان چرندی را که مسیحی ها در مورد مسیح گفتند، درباره حسین گفتند که حسین کشته شد، برای آنکه بار گناه امت را دوش بگیرد، برای اینکه ما گناه کنیم و خیالمان راحت باشد، حسین کشته شد برای اینکه گنهکار تا آن زمان کم بود، بیشتر شود. لذت بعد از این انحراف چاره ای نبود جز اینکه ما فقط صفحه سیاه و تاریک این حادثه را بخوانیم، فقط رثاء و مرثیه ببینیم. من نمی گویم آن صفحه تاریک را نباید دید، بلکه آن را دید و خواند. (۵۸۱)

بخش سوم: تحریف در مساله شفاعت

۵۸۱ - تصویری نادرست از شفاعت

اگر کسی گمان کند که تحصیل رضا و خشنودی خدای متعال راهی دارد و تحصیل رضا و خشنودی فرضا امام حسین علیه السلام راهی دیگر دارد و هر یک از این دو جداگانه ممکن است انسان را تامین کند، دچار ضلالت بزرگی شده است. در این پندار غلط چنین گفته می شود که خدا با چیزهایی راضی می شود و امام حسین علیه السلام با چیزهایی دیگر، خدا با انجام دادن واجبات مانند نماز، روزه، حج، جهاد، زکات، راستی، درستی، خدمت به خلق، بر به والدین و امثال اینها و با ترک گناهان از قبیل: دروغ، ظلم، غیبت، شرابخواری و زنا راضی می گردد، ولی امام حسین علیه السلام با این کارها کاری ندارد، رضای او در این است که که مثلا برای فرزند جوانش علی اکبر علیه السلام گریه و با لاقل تباهی کنیم. حساب امام حسین از حساب خدا جدا است. به دنبال این تقسیم چنین نتیجه گرفته می شد که تحصیل رضای خدا دشوار است؛ زیرا باید کارهای زیادی را انجام داد تا

او راضی گردد، ولی تحصیل خشنودی امام حسین علیه السلام سهل است. فقط گریه و سینه زدن و زمانی که خشنودی امام حسین علیه السلام حاصل گردد. او در دستگاه خدا نفوذ دارد، شفاعت می کند و کارهای را درست می کند. حساب نماز و روزه و حج و جهاد و انفاق فی سبیل الله که انجام نداده ایم، همه تصفیه می شود، و گناهان هر چه باشد با یک فوت از بین می رود.

این چنین تصویری از شفاعت نه تنها باطل و نادرست است، بلکه شرک در ربوبیت است و به ساحل پاک امام حسین علیه السلام که بزرگ ترین افتخارش عبودیت و بندگی خدا است نیز اهانت است، همچنان که پدر بزرگوارش از نسبت های غلام سخت خشمگین می شد و به خدای متعال از گفته های آنها پناه می برد. امام حسین علیه السلام کشته نشد برای اینکه ۰ - العیاذ بالله - دستگاهی در مقابل دستگاه خدا یا شریعت جدش رسول خدا به وجود آید، راه فراری از قانون خدا نشان دهد. شهادت او برای این نبوده که برنامه عملی اسلام و قانون را ضعیف سازد: بر عکس وی رای اقامه نماز و زکات و سایر مقررات اسلام از زندگی چشم پوشیده و به شهادت تن داد.

۵۸۲ - دو نوع شفاعت

شفاعت امام حسین علیه السلام به این صورت نیست که بر خلاف رضای خدا و اراده او چیزی را از خدا بخواهد. شفاعت او دو نوع است: یک نوع آن همین هدایت هایی است که در این جهان ایجاد کرده است و در جهان دیگر مجسم می شود و نوع دوم آن را عنقریب بیان می کنیم.

امام حسین علیه السلام شفیع کسانی است که از مکتب او هدایت یافته اند، او شفیع کسانی نیست که مکتبش را وسیله گمراهی ساخته اند. (۵۸۲)

اعتقاد مشرکین به شفاعت، ناشی از تفویض بود، تفویض به همان معنا که عرض کردیم، یعنی دیگر عجالتاً کار از دست خدا بیرون است، دست (بت‌ها) است. در نظر آنها عالم نسبت به خدا مثل ساعت بود نسبت به ساعت ساز. به یک ارباب انوعی اعتقاد داشتند و به یک بت‌هایی و به یک ارواحی که مثلاً با این بت‌ها ارتباط دارند، و البته اینها در خیلی قدیم بوده، در این زمان‌ها همان پوسته‌اش باقی مانده بوده و آن مقادیرها در آن نبوده. این بود که اینها می‌گفتند ما دیگر کار زیادی به خدا نداریم، کار اساسی ما با اینهاست؛ مثل اینکه در ادارات گاهی این فکر وجود دارد (در آنجاها درست هم هست)، انسان می‌گوید که کار دست این کار من جزء است. یک کسی می‌رود از آن بالا بالاها شروع می‌کند، او هم یک دستور می‌دهد، دستور اکید هم می‌دهد، ولی چون کار دست کارمند جزء است، او هر طوری که دل خودش می‌خواهد تمام می‌کند. دستور را او داده، ولی چون شکل اجرا دست این است، این آن‌طور که دل خودش می‌خواهد اجرا می‌کند انسان می‌گوید: آقا! آن مدیر کل و معاون را رها کند، از آنها کاری ساخته نیست، آنها کارشان فقط دستور دادن است، برو سراغ همین کارمندان جزء یک وقت شما می‌بینید یک کارمند جزء که یک نامه را باید تنظیم کند، از خود وزیر بیشتر کار از او ساخته است.

برای دستگاه خدا این جور اعتقاد داشتند: اساس اینها هستند، خلاصه اگر شما درم اینها را ببینید، اینها بلدند آنجا را درست کنند، کلاه هم سر بلاتری بگذارند، ولی اگر اینجا را درست نکنی، فایده ندارد. این بود که اذهان به جای اینکه متوجه خدا بشود متوجه بت‌ها می‌شد که اینها باید کار درست کنند؛ و مکرر گفته ایم که ما هم اگر بخواهیم درباره شفاعت شفا چنین اعتقادی داشته

باشیم و بگوییم خدا یک دستور دارد، یک قانون دارد، یک رضایت دارد، امام حسین دستور و قانون و رضایت دیگری دارد؛ خدا یک دستگاه دارد، امام حسین دستگاه دیگری دارد؛ دستگاه خدا یک حساب و دستگاه امام حسین ﷺ حساب دیگری؛ و آنجا مطلب به شکل دیگری است؛ بعد بگوییم ما که دستمان به خدا نمی‌رسد، آنجا کار خیلی مشکل است، می‌آییم امام حسین را که به یک چیزهایی سهل و ساده ای راضی می‌شود (شفیع قرار می‌دهیم)؛ خدا به انسان می‌گوید نماز، روزه، جهاد با نفس، اخلاق پاک، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، کارهای خیلی سخت، امام حسین بر عکسی، یک دستگاه خیلی ساده ای دارد، با یک روزه ای گرفتن و یک دانه اشکی ریختن و یک چند تا سینه زدن و خلاصه در چند روز دهه عاشورا سهل و ساده می‌شود، همه قضایا را صاف کرد، ما به جایی اینک از در خدا وارد بشویم که در خیلی سخت و مشکلی هست، از در امام حسین وارد می‌شویم، بعد امام حسین خودش می‌رود آنجا کارها را درست می‌کند؛ (اگر چنین اعتقادی داشته باشیم به خطا رفته ایم).

این معنایش همان است که از کارمند جزء کارهایی ساخته است که از رئیس کل ساخته نیست؛ این جور اعتقاد به شفاعت امام حسین قطعاً باطل است. یعنی از نوع اعتقاد به شفاعتی است که بت پرست ها درباره بت ها داشتند. همان طوری که در آنجا بت ها تقصیری نداشتند و این تقصیر متوجه خود بت پرست بود، در این گون اعتقاد هم بدیهی است که امام حسین مسؤل نیست، این تقصیر متوجه آن کسی است که چنین اعتقادی دارد. ولی اگر کسی اعتقاد به شفاعت این باشد که خیر، امام حسین اصلاً بدون اجازه و رضایت خدا محال است (شفاعت کند)، به علاوه او کارش حساب دارد، و هم یعلمون است، الا من اذن

له الرحمن و رضی له قولاً (۵۸۳) است، خود شفاعتش به اجازه خداست، در یک کلمه ای که بخواهد شفاعت کند، باید اول برایش محرز باشد که خدا رضایت می دهد که این حرف را بزند: ﴿الَا مِنْ اِذْنِ لِهْ الرَّحْمٰنِ وَ قَالِ صَوَابًا﴾ (۵۸۴) یا ﴿لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ اِلَّا مِنْ اِذْنِ لِهْ الرَّحْمٰنِ وَ رَضٰی لِهْ قَوْلًا﴾ (چنین اعتقادی درست است).

امام حسین آنجا خودش به این صورت می بیند. خدا او را برانگیخته است، همان طوری که در دنیا خدا پیغمبران را برانگیخت برای اینکه مردم را هدایت کنند و نجات بدهند. مگر پیغمبران خودشان برانگیخته شدند؟ در دنیا چگونه است؟ آیا در دنیا این پیغمبران بودند که رفتند خدا را برانگیخته شد؟ در دنیا چگونه است؟ آیا در دنیا این پیغمبران بودند که رفتن خدا را برانگیختند و وادار کردند که خدایا؟ بیا ما را بفرست برای هدایت مردن، یا این خدا بود که پیغمبران را مبعوث کرد و فرستاد برای هدایت مردم و اینها وسیله ای بودند که خدا برانگیخت برای هدایت مردم؟ در مغفرت آن عالم هم عیناً قضیه از این قرار است. این خداست که شفعا را بر می انگیزاند و مامورشان می کند که شما از من مغفرت بخواهید برای چنین کسانی تا من مغفرت خودم را شامل حال آنها کنم، که این هم حسابی دارد که مغفرت الهی جز از مجرای اشخاصی که به وسیله آنها هدایت شده اند و جز از مجرای کاملین که باب خداوند هستند نیست، ولی به هر حال این خداست که اینها را برای شفاعت بر می انگیزاند. (۵۸۵)

۵۸۴ - برداشت غلط از مسئله شفاعت

قرآن می گوید: قل لله الشفاعة جميعاً (۵۸۶) اصلاً شفاعت از آن خدا است. شما خیال می کنی که شما شفیع را برای شفاعت برمی انگیزانی، آن خداست که شفیع را برای شفاعت برانگیخته است. اگر او شفیع را برنیانگیزاند محال است (او

شفاعت کند)، کدام شفیع است که جرات شفاعت داشته باشد، کدام شفیع است که به خود اجازه بدهد که یک کلمه بر خلاف رضای خدا درباره کسی حرف بزند؟! پس آن شفاعتی که شفاعت مردود و شفاعت منفی است (آن است که برای شفیع استقلال قائل باشیم)، که عرض کردیم، باز مخصوصا تکرار می‌کنم که هر دو را باید بدانیم، هم آن (شفاعتی) که نیست تا یک وقت از راهی وارد نشویم که غیر از اینکه کار بی فایده ای کرده ایم گناهی هم مرتکب شده ایم، و هم آن که هست چون واقعا هست و ما باید هر چیزی را آنچنان که هست بدانیم. ما درباره هر یک از اولیای حق، پیغمبر اکرم، امیرالمومنین، حضرت زهرا، حضرت امام حسین و هر کس دیگر - و بلکه هر کامل تری نسبت به ناقص تر (از) خودش می‌تواند شفیع باشد - خیال نکنیم که این رفتن به سوی شفیع فرار از در خانه خداست! اگر بخواهد به شکل فرار از در خانه خدا باشد، رفتن به سوی شفیع، رفتن به سوی جهنم است. اگر گفتید: من نماز نمی‌خوانم به جایش کار دیگری برای امام حسین می‌کنم، امام حسین به چیزی راضی می‌شود خدا به چیز دیگری، نه خدا را شناخته‌اید نه امام حسین را. امام حسین آن کسی است که در خطبه روزهای اولش فرمود: رضی الله رضانا اهل البیت. اصلا امام حسین اگر رضایی غیر از رضای خدا داشته باشد که امام نیست. پیغمبر اگر از خودش دکانی مستقل داشته باشد، چیزی بخواهد غیر از آنچه که خدا می‌خواهد، به چیزی خشنود باشد غیر از آنچه خدا می‌خواهد، به چیزی خشنود باشد غیر از آنچه که خدا (به آن) خشنود است، او نمی‌تواند پیغمبر باشد. بنابراین محال و ممتنع است که آنچه خدا به آن راضی است از طاعات و عبادات، امام حسین کاری به آنها نداشته باشد، آنچه کار خدا (از آن) ناراضی است، از گناهان، معصیت‌ها، شرابخواری‌ها، دروغگویی‌ها، غیبت‌ها، باز امام حسین نسبت به

اینها حساسیتی نداشته باشد، در مقابل، امام حسین حساسیت داشته باشد نسبت به مسائل مربوط به شخص خودش و هر کسی که در مسائل مربوط به شخص او کاری کرده باشد، چنین کسی نه خدا را شناخته است و نه امام حسین را، و به این شکل در خانه امام حسین رفتن، اولین کسی که انسان را طرد می کند خود امام حسین است.

اگر این جور بود، پس باید امیرالمومنین وقتی که مردمی رفتند به در خانه او - آن طور که مورخین نقل کرده اند، و چنین چیزی بوده است - و گفتند: انت انت تو همان خودش هستی، پیدا کردیم، خودش است، خداست (بالاخره به در خانه علی آمدند، چه از این بهتر! آمدند در خانه من آمده اند، من نباید اینها را از در خانه ام رد کنم. چه کار می کند؟ فوراً از اسب پیاده می شود: می افتد سجده می کند به علامت خضوع و بندگی (که) من بنده ای از بندگان خدا هستم، بعد هم اینها را شدید تهدید می کند که اگر از این حرف ها توبه نکنید، چنین و چنانتان می کنم، یعنی می کشمتان و کشت. پس بگوییم اینها رفته بودند در خانه علی! این، در خانه علی رفتن نیست، علی، خانه ای غیر از خانه خدا ندارد، در خانه ای غیر از در خانه خدا ندارد. امام حسین در دیگری باز نکرده غیر از در خانه خدا که بگوییم از در خانه ای غیر از در خانه خدا ندارد. امام حسین در دیگری باز نکرده غیر از در خانه خدا که بگوییم از در خانه خدا نمی رویم، از در خانه امام حسین می رویم! اگر دری غیر از خانه خدا باز کرده باشد که او امام حسین نیست. شفاعت، مسلم شامل عده ای از اهل توحید می شود، ولی بالاخره در یک مواقعی برای اهل توحید شفاعت خواهد رسید. شفاعت همان مغفرت الهی است که وقتی به خدا نسبت می دهیم، اسمش می شود مغفرت

وقتی به وسائلی که خدا برا مغفرت خودش برانگیخته است نسبت می دهیم،
اسمش می شود شفاعت . (۵۸۷)

بخش چهارم: وظیفه علماء در قبال تحریفات عاشورا

۵۸۵ - استفاده معنوی از حادثه عظیم کربلا

حادثه کربلا برای ما مردم، خواهی نخواهی یک حادثه بزرگ اجتماعی است. یعنی در تربیت ما، در خلق و خوی ما این حادثه اثر دارد. حادثه ای است که خود به خود بدون اینکه هیچ قدرتی ما مردم را مجبور کرده باشد، میلیون ها نفر و قهرا میلیون ها ساعت از وقت خودمان را برای استماع قضایای مربوط به آن صرف می کنیم، میلیون ها تومان در این راه خرج می کنیم. این قضیه باید همان طوری ما در این حادثه صورت بگیرد، حادثه را منحرف می کند و به جای اینکه ما از این حادثه استفاده بکنیم، قطعاً ضرر خواهیم کرد. (۵۸۸)

۵۸۶ - مقصر کیست؟

مقصر کیست؟ هم خواص یعنی علما مقصرند و هم عوام یعنی غیر از علما، اما علما از آن نظر که در دوران شریعت ختمیه آنها هستند که هم باید مانع تحریف و هم رافع و زائل کننده تحریف باشند. ﴿اذا ظهرت البدع العالم ان يظهر علمه و الا فعليه لعنة الله﴾ .
ایضا در حدیث کافی است: ﴿وان لنا في كل خلف عدولا ينفون عنا تحريف الغالين و انتحال المبطلين﴾ . (۵۸۹)

۵۸۷ - وظیفه علماء

اولین وظیفه علماء این است که با نقاط ضعف مردم مبارزه کنند، نه آنکه از آنها استفاده کنند. مثلا در جریان مجالس عزاداری و وعظ و خطابه، امروز در

نقطه ضعف در مردم هست؛ یکی اینکه علاقه شدید دارند که در مجالس، اجتماع و ازدحام زیاد شود، دیگر اینکه می خواهند از لحاظ گریه، مجلس بگیرد و شور به پا شود و کربلا شود. اینجا است که یک خطیب، سر دو راهی قرار می گیرد: ازدحام را زیاد کند و مجلس را کربلا کند، یا حقایق را بگوید که احیانا نه ازدحام می شود و نه شور و واویلا.

علما باید با عوامل پیدایش تحریفات مبارزه کنند، جلو تبلیغات دشمنان را بگیرند، دست دشمنان را کوتاه کنند، با اسطوره سازی مبارزه کنند. مثلا کتاب لولو و مرجان حاجی نوری که یک نوع قیام به وظیفه به نحو شایسته است که این مرد بزرگ کرده است و ما امروز از نتیجه کار این مرد بزرگ استفاده می کنیم. علما باید فضایح و رسوایی دروغگویان را ظاهر کنند. (لهذا می گویند از موارد جواز غیبت، جرح راوی حدیث است.) علما باید متن واقعی احادیث معتبر، سیمای واقعی شخصیت های بزرگ، متن واقعی حوادث تاریخی را در اختیار مردم بگذارند و به دروغ بودن دروغ ها اشاره و تصریح کنند. (۵۹۰)

۵۸۸ - کمی زهر ماری قاطی کن!

نقل می کنند که: یکی از علمای بزرگ در یکی از شهرستان های تا اندازه ای درد دین داشت و همیشه به این دروغ هایی که روی منبر گفته می شد اعتراض می کرد و تعبیرش هم این بود که این زهر ماری ها چیست که بالای منبرها می گویند. یک وقت واعظی به او گفت: اگر اینها را نگوئیم اصلا باید در دکان را تخته کنیم. آن آقا جواب داد: اینها دروغ است و نباید گفته شود. از قضا چندی بعد خود این آقا باین شد و مجلسی در مسجد تشکیل داد و همان واعظ را دعوت کرد، ولی قبل از شروع منبر به واعظ گفت: من می خواهم به عنوان نمونه مجلسی ترتیب بدهم که جز روضه راست در آن خوانده نشود و تو هم

باید مقید باشی که جز از کتاب های معتبر هیچ روضه ای نخوانی، و با تعبیر خودش گفت: چون مجلس مال شماس است اطاعت می شود.

شب اول خود آقا در محراب رو به قبله نشسته بود، منبر هم کنار محراب بود، آقای واعظ صحبت هایش را کرد و موقع خواندن روضه شد، شروع کرد به خواندن روضه و خود را مقید کرده بود که جز روضه راست چیزی نگوید، اما هر چه گفت مجلس تکان نخورد و همین طور یخ کرده بود. آقا دید عجب این مجلس مال خودش هم هست بعد مردم چه می گویند، زن ها

می گویند: لابد آقا نیتش پاک نیست که مجلسش نمی گیرد، اگر آقا خود نیتش درست بود، اخلاص نیت داشت، حالا کربلا شده بود. دید که آبرویش می رود چه بکند؟ یواشکی و زیر چشمی به واعظ گفت: یک کمی از آن زهرماری ها قاطی کن! (۵۹۱)

فصل بیست و پنجم: فلسفه احیای فرهنگ عاشورا و اقامه سنت

عزاداری

۵۸۹ - تکرار یک حماسه

فلسفه عزاداری و تذکر امام حسین علیه السلام که به توصیه اطهار علیهم السلام سال به سال باید تجدید شود، به خاطر آموزندگی آن است، به خاطر آن است که یک درس تاریخی بسیار بزرگ است. برای اینکه یک درس را انسان مورد استفاده خودش قرار بدهد، اول باید آن درس را بفهمد و حل کند.

۵۹۰ - شعار انقلاب علیه ظالم

چرا ائمه دین این همه تاکید کردند که مجلس عزا به پا دارید؟ این همه به همین دلیل که عرض کردم، چون امام حسین کشته نشد برای منفعت شخصی، امام حسین در راه حق کشته شد، در راه مبارزه با باطل کشته شد، ائمه دین خواستند مکتب حسین در دنیا باقی بماند، شهادت حسین به صورت یک مکتب، مکتب مبارزه حق با باطل برای همیشه باقی بماند؛ والا چه فایده به حال امام حسین که ما گریه بکنیم و بلند شویم و برویم. ائمه دین خواستند قیام امام حسین به صورت یک مکتب و به صورت یک مشعل فروزان همیشه باقی بماند. این یک چراغی است از حق، از حقیقت دوستی، از حقیقت خواهی. این یک ندایی است از حق طلبی از حریت، از آزادی. این مکتب حریت و این مکتب آزادی و این مکتب مبارزه با ظلم را خواستند، برای همیشه باقی بماند، در زمان خود ائمه اطهار که این دستور صادر شد، سبب شد که جریان زنده و فعال و انقلابی به وجود آید، نام امام حسین شعار انقلاب علیه ظلم گشت. ^(۵۹۲)

۵۹۱ - حیات جاودان

اینکه گفته اند رثاء حسین بن علی باید همیشه زنده بماند، حقیقتی است و از خود پیغمبر گرفته اند و ائمه اطهار نیز به آن توصیه کرده اند. (۵۹۳)

۵۹۲ - محبوب قلوب مؤمنان

رسول گرامی اسلام ﷺ فرمودند: ﴿ان لقتل الحسین حراره فی قلوب المؤمنین لا تبرد ابدا﴾؛ از قتل حسین در دل های مؤمنان سوزشی است که هرگز به سردی نگراید. (۵۹۴) (۵۹۵)

۵۹۳ - افضل الشهداء

در حدیث است که امیرالمؤمنین علیؑ در صفین از سرزمین کربلا عبور کرد و تربت آنجا را بویید و فرمود: ﴿واها لك ايتها التربه ليحشرن منك اقوام يدخلون الجنة بغير حساب﴾. شگفتا از تو این خاک پاک! که اقوامی از درون تو محشور می شوند که بی حساب داخل بهشت می گردند. (۵۹۶) (۵۹۷)

۵۹۴ - سروران شهیدان

در حدیث است (نفس المهموم، ص ۳۰) که رسول خدا درباره امام حسین علیؑ فرمود: ﴿کافی به وقد استجار بحرمی وقبری فلا یجار، و یرتحل الی ارض مقتله و مصرعه ارض کرب و بلاء، و تنصره عصابه من المسلمین، اولئک ساده شهداء امتی یوم القیامه﴾؛ گویا او را می بینم که به حرم و قبر من پناهنده شده، ولی او را پناه ندهند، و به سرزمین قتلگاه و شهادت خود کوچ می کند، سرزمین اندوه و گرفتاری. و گروهی از مسلمانان او را یاری می دهند که قیامت سروران شهیدان امت منند. (۵۹۸) (۵۹۹)

۵۹۵ - عظمت شهیدان کربلا

نفس المهموم ص ۱۱۰: ﴿خرج علی علیه السلام یسیر بالناس حتی اذا کان بکربلا علی میلین او میل تقدم بین ایدیهم حتی طاف بمکان یقال له المقذفان. فقال: قتل فیها مائتا نبی و مائتا سبط نبی کلهم شهداء. ههنا مناخ رکاب و مصارع عشاق، شهداء لا یسبقهم من قبلهم و لا یلحقهم من بعدهم﴾؛ علی علیه السلام از شهر بیرون شد و با مردم حرکت کرد و چون با یک دو میلی کربلا رسید، پیشاپیش آنان آمد تا به مکانی که مقذفان نام داشت، دوری زد و فرمود: در اینجا دویست پیامبر و دویست نواده پیامبر به قتل رسیده اند که همه آنها شهیدند. اینجا باراند از سواران و قتلگاه عاشقان است، شهیدانی که نه پیشانیانشان بر آنان سبقت جسته اند و نه آیندگان به مقام آنان رسند. (۶۰۰) (۶۰۱)

۵۹۶ - مرثیه ای بسیار جانسوز

صحنه عاشورا آن قدر پر از حماسه هست، آن قدر پر از عاطفه هست، آن قدر پر از رقت هست، آن قدر صحنه های با شکوه و جذاب و دلسوز دارد که اگر در قلب ما ذره ای از ایمان باشد کافی است که نام حسین را بشنویم و اشک ما جاری بشود: ﴿ان اللّٰحسین محبه مکنونه فی قلب المؤمنین﴾؛ یک محبت مخفی در عمق دل هر مؤمن نسبت به امام حسین هست.

انا قتیل العبره؛ من کشته اشک ها هستم.

شعری است به عربی از یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام، و خیلی عجیب است.

شاید در اوایل طلبگی ام در مشهد بود و هنوز به قم نرفته بودم که آن را از کتاب (نقته المصدر) محدث قمی حفظ کردم. ایشان می نویسد که ابو هارون مکفوف - ظاهرا نابینا بوده است که به او می گفته اند مکفوف - شاعری توانا بوده و گاهی مرثیه ابا عبدالله می گفته است. او می گوید: روزی رفتم خدمت

امام صادق علیه السلام فرمود: از آن شعرهایی که در مرثیه جدم گفته ای برای ما بخوان.

گفتم: اطاعت می کنم.

فرمود: زن ها را هم بگویند پشت پرده تا آنها هم استفاده بکنند
زن ها هم از اندرون آمدند نزدیک، پشت پرده آن اتاق.

شروع کرد به خواندن شعرهایی که ظاهرا تازه هم گفته بود. ولی مضمون را شما ببینید، و اصلا درس را ببینید. وقتی این شعرها را - با اینکه پنج مصراع بیشتر نیست - خواند ولوله ای در خانه امام صادق بلند شد. امام صادق همین جور اشک از چشم هایش می ریخت و شانه های مبارکش حرکت می کرد. صدای ناله و گریه از خانه امام بلند شد که بعد ظاهرا خود امام گفتند: دیگر کافی است! این همه مرثیه هایی که گفته شده است من نظیر این را یا ندیده ام و یا کم دیده ام. می گوید.

امر علی جدت الحسین	فقل لا عظمه الزکیه
اء اعظما لازلت من	وظفء ساکبه رویه
و اذا مررت بقبره	فاطل به وقف المطیه
وابک المطهر للمطهر	و المطهره النقیه
کبکاء معولاه اتت	یوما لواحدھا المنیه ^(۶۰۲)

مضمون شعرش این است: می گوید: ای رهگذر! ای باد صبا! گذر کن به قبر حسین بن علی، پیامبر دوستان را به او برسان، پیام عاشقانش را به او برسان. ای باد صبا! پیام ما را به استخوان های مقدس حسین برسان، بگو ای استخوان ها دائما شما با اشک دوستان حسین سیراب هستید. این اشک ها می ریزند و شما را سیراب می کنند. اگر روزی شما را از آب منع کردند اگر حسین را با لب

تشنه شهید کردند، این شیعیان و دوستان دائما اشک خودشان را نثار شما می کنند و ای باد صبا! اگر گذر کردی، تنها به رساندن پیغام قناعت نکن. آنجا مرکب را نگه دار، خیلی هم نگه دار، بایست و مصایب حسین را یاد کن و اشک بریز و اشک بریز، نه مثل یک آدم عادی بلکه مثل آن زنی که یک فرزند بیشتر ندارد، چگونه در مرگ یک فرزند خودش اشک می ریزد، این جور اشک بریز، بگری برای آن پاک، فرزند پدر پاک، فرزند مادر پاک. (۶۰۳)

۵۹۷ - احیا و اقامه سنت عاشورا

با دو سوال مواجه خواهیم شد و خوب است که جواب اینها را قبلا بدانیم که هم خود ما روشن باشیم و هم از عهده جواب برآییم. یکی اینکه چرا امام حسین شهید شد؟ دیگر اینکه چرا ائمه دین دستور دادند که عزای امام حسین همیشه اقامه شود و در نتیجه ما وقتها و عمرها و پولها و انرژیها هر سال در دو ماه محرم و صفر و بلکه در غیر این دو ماه صرف کنیم.

راجع به قسمت اول باید بگوییم در این زمینه خیلی حرفهای گفته شده. دشمنان گفته اند امام حسین قصد حکومت داشت و کشته شد، هدف شخصی داشت و نرسید. دوستان نادان گفته اند کشته شد که گناهان امت بخشیده شود. جنبه آسمانی و خیالی به قضیه دادند، آن را گفتند که نصاری دربارہ مسیح گفته بودند. حقیقت همان است که خود امام حسین فرمود در مواردی از قبیل: ما خرجت اشرا و لا بطرا... الا ترون ان الحق لا يعمل به، و ان الباطل لا يتناهی عنه، لیرغب المومن فی لقاء الله محقا... ایها الناس من رای سلطانا جائرا... .

در قسمت دوم هم باید گفت تکالیف شرعی بدون حکمت نیست. منظور این بوده که همدردی و تسلیتی باشد. برای خاندان پیغمبر، به قول روضه خوان ها زهرا را خوشحال بکنیم، خیال می کنیم هر اندازه ما گریه کنیم تسلی خاطر

بیشتری برای حضرت زهرا و حضرت امیر را که همیشه آرزوی شهادت می کشیدند و فخر خود می دانستند کوچک کرده ایم و خیال می کنیم هنوز هم بعد از هزار و سیصد و بیست سال در حال جزع و فزع می باشند. بلکه مقصود این است که داستان کربلا به صورت یک مکتب تعلیمی و تربیتی همیشه زنده بماند.

(۶۰۴)

۵۹۸ - مکتب انسان ساز

اگر گفتند این عزا را احیاء کنید، زنده نگهدارید، برای این است که این نکته ها را بفهمیم و دریابیم، برای اینکه عظمت حسین را درک کنیم، برای اینکه اگر اشکی می ریزیم از روی معرفت باشد. معرفت حسین ما را بالا می برد، ما را انسان می کند، ما را آزادمرد می کند، ما را اهل حق و حقیقت می کند، اهل عدالت می کند، یک مسلمان واقعی می کند. مکتب حسین، مکتب انسان سازی است، نه مکتب گنهکار سازی.

حسین سنگر عمل صالح است، نه سنگر گناهکاری. (۶۰۵)

۵۹۹ - دستور اکید ائمه بر زنده نگهداشتن یاد حسین علیه السلام

چرا ائمه اطهار این همه دستور اکید داده اند که عاشورا باید زنده بماند و چرا این همه اجر و پاداش و ثواب برای عزاداری اباعبدالله منظور شده. آیا آنها این سخن را فقط به خاطر یک عزاداری مثل عزاداری های ما در وقتی که پدر یا مادرمان می میرند، گفتند! نه، مردن های ما ارزشی ندارد، در مردن های ما فکر و ایده و هدفی وجود ندارد.

ائمه اطهار از این جهت گفتند عاشورا زنده بماند که این مکتب زنده بماند؛ برای اینکه اگر شخصی حسین بن علی نیست، ولی حسین اگر خودش نیست، هر سال محرم که طلوع می کند، یک مرتبه مردم از تمام فضا بشنوند: ﴿الآترون

ان الحق لا يعمل به، و ان الباطل لا يتناهى عنه! ليرغب المومن في لقاء الله محققاً ﴿﴾
برای اینکه از راستی و حقیقت، شور حیات، شور امر به معروف، شور نهی از منکر، شور اصلاح مفسد امور مسلمین در میان مردم شیعه پیدا بشود.

۶۰۰ - علت زنده نگه داشتن قیام عاشورا

اگر از ما پرسند شما در روز عاشورا که هی حسین حسین می کنید و به سر خودتان می زنید، چه می خواهید بگویید؟ باید بگوییم. ما می خواهیم حرف آقایمان را بگوییم.

ما هر سال می خواهیم تجدید حیات بکنیم؛ ﴿يا ايها الذين آمنوا استجيبوا لله و للرسول اذا دعاكم لما يحييكم﴾ باید بگوییم عاشورا روز تجدید حیات ماست، در این روز می خواهیم در کوثر حسینی شستشو بکنیم، تجدید حیات بکنیم، روح خودمان را شستشو بدهیم، خودمان را زنده بکنیم. ما نمی خواهیم حس امر به معروف و نهی از منکر، احساس شهادت، احساس جهاد، احساس فداکاری در راه حق در ما فراموش بشود؛ نمی خواهیم روح فداکاری در راه حق در ما بمیرد.

۶۰۱ - شعار شیعه عاشورا است!

اُمه ما یکی پس از دیگری آمدند و دستور دادند که عاشورا را باید زنده نگه داشت، مصیبت حسین نباید فراموش شود، این مکتب باید زنده بماند. هر سال که محرم و عاشورا پیدا می شود، شیعه باید آن را زنده نگه دارد. شیعه باید بتوان جواب بدهد وقتی در مقابل یک سنی، و بالاتر، در مقابل یک مسیحی یا یک یهودی یا یک لا مذهب قرار گرفت و او گرفت و او گفت: شما در این روز عاشورا و تاسوعا که تمام کارهایتان را تعطیل می کنید و می آید در مساجد جمع می شوید، دسته راه می اندازید، سینه می زنید، زنجیر می زنید، داد می

کشید، فریاد می کشید، چه می خواهید بگویید؟ حرفتان چیست،؟ باید بتوانید بگویید ما حرفمان چیست.

۶۰۲ - حفظ تاریخ حسین به علی

جامعه ای که تاریخ مانند تاریخ حسین بن علی دارد مملو از افتخار و حماسه و عظمت و زیبایی و آموزندگی و الهام بخشی، و آن را پر می کند از افسانه های احمقانه (روضه شهدا) بی و اسرار الشهاده ای، حقا چنین جامعه ای سفیه است نه رشید. ما امروز باید همان طوری که به حفظ آثار تاریخی و ملی می خواهیم بکوشیم، به حفظ تاریخ خودمان بکوشیم. (۶۰۶)

۶۰۳ - وظیفه احیای فرهنگ عاشورا

این وظیفه در دو قسمت باید بیان شود: وظیفه علما و وظیفه عامه و توده مردم؛ و به زبان مردم این عصر و بلکه برای مردم این عصر: رسالت علماء (خواص) و رسالت توده (عوام). معمولا علما این انحرافات را به گردن توده و عامه مردم می گذارند و تقصیر عوامی و جهالت مردم می دانند، و مردم عوامل متقابلا می گویند تقصیر علما است که نمی گویند، زیرا ماهی از سر گنده گردد نی زدم .

ولی حقیقت این است که در این جریان هم خواص مسئولند و هم عوام، هم علما مسئولند و هم توده؛ این ماهی، هم از سرگنده گریده و هم از دم، سر و دم مشترکا مسئول این گندیدن هستند.

در حقیقت قبل از آنکه وظیفه خواص و وظیفه عوام بیان شود باید معلوم شود که تقصیر از کی بوده است. چون اینکه وظیفه الان متوجه کیست یک مطلب است و تقصیر از کی بوده مطلب دیگر است. چنانچه گفتیم در تقصیر هر دو شرکت داشته اند و این ماهی، هم از سر گنده گریده است و هم از دم. و از

لحاظ وظیفه نیز بیان خواهیم کرد که هر دو طبقه مسوولند؛ نه گناه گناه یک طبقه است و نه وظیفه فعلی وظیفه یک طبقه بالخصوص است. (۶۰۷)

۶۰۴ - فلسفه اقامه عزای حسین علیه السلام

صحنه ای بالاتر و بهتر از این صحنه در جهان وجود ندارد که:
اولا این اندازه درس توحید و ایمان کامل به جهان غیبت را بدهد و مظهر نفس مطمئنه باشد. پس روحش توحید بود.
ثانیا همه تربیت ها برای این است که روح بشر در برابر حوادث، شکست ناپذیر شود، تنش با شمشیرها قطعه قطعه، ثروتش به باد، فرزندانش کشته، خاندانش اسیر، ولی روحش ثابت و محکم بماند.
ثالثا چقدر فرق است میان ادعا و عمل. مدعیان آزادی و آزایخواهی، حقوق بشر، عدالت، (زیادند) اما داستان پادشاه و وزیر و گربه تربیت شده، ولی مردان الهی عملا نشان دادند که اگر یک طرف حق باشد با محرومیت ها، با کشته شدن ها، با قطعه قطعه شدن ها، و طرف دیگر مال و ثروت و همه چیز باشد با پایمال شدن حق و حقیقت کدام طرف را می گیرند. (۶۰۸)

۶۰۵ - فلسفه تذکر و گریه

فلسفه تذکر و گریستن و گریاندن، احیاء این خاطره است و فلسفه احیاء این است که هدف کلی این نهضت برای همیشه زنده بماند و امام حسین هر سال در میان مردم به این صورت ظهور کند. (۶۰۹)

۶۰۶ - یاداش سیدالشهداء در دنیا.

فلسفه تذکر سیدالشهداء از یک جنبه مربوط به ما است که از یک سرچشمه فیض استفاده می کنیم، از طرف دیگر تقدیری از شهدا و شهادت است، و از طرف دیگر یک فریضه تاریخی و یک وظیفه اجتماعی در برابر اجتماع است.

منفعت فردی عامل تنازع و تضارب و قبض و استخدام اجتماع است و حس
منفعت عمومی و به عبارت دیگر اصول عالی اخلاقی انسانی عامل حفظ و
تعاون و افاضه و اعانه است. پس اصحاب خیر عموم، خدام واقعی اصول و
نوامیس اجتماعند و از همین جهت است که اجتماع از آنها تقدیر می کند. (۶۱۰)

۶۰۷ - پیوند خطابه در شیعه با حادثه عاشورا

خطابه و منبر در کشور ما مولود حادثه عاشورا است. چطور مولود حادثه
عاشورا است؟ امام حسین علیه السلام در زمان خودش علیه جریان قیام کرد و شهید
شد به همان ترتیبی که می دانیم. روایاتی هم در زمینه عزاداری برای آن
حضرت وارد شده است که برای یک نفر شیعی مذهب امکان ندارد که آن
روایات را انکار کند. عنی از مسلمات مذهب شیعه است. از ناحیه ائمه اطهار
علیهم السلام توصیه و تاکید فراوان به احیاء سنت عاشورا شده است و به اشخاصی که
شاعر بوده اند بسیار توصیه شده که در این موضوع شعر بگویند و احساسات
مردم را تحریک کنید. نسبت به اشخاصی که در مجالس اقامه سنت عاشورا
متاثر می شوند و اشک می ریزند تقدیس رسیده است. احادیث زیادی هست
راجع به ثواب گریه بر سیدالشهداء سلام الله علیه برای یک نفر شیعه مذهب
جای تردید نیست که این دستور در مذهب ما هست. (۶۱۱)

۶۰۸ - زیارت مستحب است، اما دروغگویی گناه!

فرض کنید ما می خواهیم یک زیارت مستحب سیدالشهداء برویم. بگذرید
از این مطلب - عقیده شخصی من هم این است - که همان زیارت سیدالشهداء
ممکن است در شرایط مخصوصی واجب هم بشود. (و همین مثال را فقها ذکر
کرده اند) به حسب این که زمانی ارزش زیارت امام حسین، ارزش زنده کردن

مکتب امام حسین آنقدر بزرگ می شود که به حد وجوب می رسد، ولی زمانی هم در حد یک مستحب عادی است.

حال در وقتی که در حد همان مستحب اصلی عادی است، ما می خواهیم برویم زیارت امام حسین. بدون شک در اسلام دروغ گفتن حرام است؛ می خواهیم یک زیارت عادی کربلا برویم و برگردیم، خصوصا زیارت های ما که می دانید چقدر هم ارزش دارد! به خاطر یک زیارت، در گذرنامه گرفتن چند دروغ می گوئیم! پولمان را بخواهیم تبدیل کنیم، چند تا دروغ می گوئیم! برای اینکه این سنت را به جای آوریم، صدتا دروغ ممکن است بگوئیم و بعد بگوئیم چون دروغ در راه دین است، جایز است! نه خود دروغ هم جزو دین است که نباید گفت.

۶۰۹ - پیوند با شهیدان

امروز روزی است که دو حادثه رخ داده است و این دو حادثه سبب شده است که اربعین، اربعین باشد:

یک داستان ورود اولین زائر رسمی به زیارت اباعبدالله علیه السلام یعنی روز ورود جابر بن عبدالله انصاری از مدینه به کربلا برای زیارت، و دیگر اینکه به طور کلی زیارت حسین بن علی علیه السلام در این روز ماثور است. یعنی این روز، روز زیارت مخصوص اباعبدالله و همچنین سنت زیارت کردن اباعبدالله است. آمدن جابر به زیارت تربت مقدس اباعبدالله از دور و نزدیک با زیارات ماء ثوره ای که وارد شده است، همه به منظور پیوند با شهیدان است. ^(۶۱۲)

۶۱۰ - شریک نهضت حسینی

این، علامت جامعه مرده است. دروغ را می پذیرد اما راست را هرگز حاضر نیست بپذیرد! جابر بن عبدالله انصاری از صحابه پیغمبر اکرم و از جوانان

اصحاب پیامبر ﷺ است و در جنگ خندق جوانی بوده در حدود ۱۶ سالگی، تازه بالغ شده بود، در وقت وفات رسول اکرم ﷺ تقریباً بیست. دو سه ساله بوده و بنابراین در سنه ۶۱ هجری، این مرد هفتاد و چند ساله بوده است. در آخر عمر کور شده بود، چشم هایش نمی دید. با یک مرد محدث بزرگواری به نام عطیه عوفی آمد و قبل از آنکه به سراغ تربت حسین علیه السلام برود، رفت سراغ فرات، غسل زیارت کرد و از سعد که گیاهی خوشبو بوده و آن را خشک می کردند بعد می سائیدند و پودر می کردند و از آن به عنوان یک عطر و بوی خوش استفاده می کردند، خودش را خوشبو کرد. عطیه می گوید: وقتی که جابر از بوی خوش استفاده می کردند، خودش را خوشبو کرد. عطیه می گوید: وقتی که جابر از فرات بیرون آمد، گام ها را آهسته بر می داشت و در هر گامی ذکری از اذکار الهی بر زبانش بود.

جابر از دوستان امیرالمؤمنین و از دوستان خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله و در حدود ۱۲ سال از اباعبدالله بزرگ تر است و با اباعبدالله خیلی محشور بوده است. گفت: با همی حال گام ها را آهسته برداشت و آمد وقتی که رسید دوبار یا سه بار فریاد کشید: حبیبی یا حسین! دوستم، حسین جان!

بعد گفت حبیب لا یجیب حبیبه؟ دوستی جواب دوستش را چرا نمی دهد؟ من جابر، دوست تو هستم، رفیق دیرین توام، پیر غلام تو هستم، چرا جواب مرا نمی دهی؟ بعد گفت: عزیزم! حق داری جواب دوستت را ندهی، جواب پیر غلامت را ندهی، من می دانم با رگ های گردن تو چه کردند، من می دانم سر مقدس تو از بدن مقدست جداست، گفت و گفت تا افتاد و بیهوش شد. وقتی که به هوش آمد سرش را برگرداند به این طرف و آن طرف و مثل کسی که با چشم باطن می بیند گفت: ﴿السلام علیکم ایتها الارواح التي بفاء الحسین﴾: سلام

من بر شما مردانی که روح خودتان را فدای حسین کردید. بعد از اینکه گفت من چنین و چنان شهادت می دهم، گفت: و من شهادت می دهم که ما هم با شما در این کار شریک هستیم.

عطیه تعجب کرد که یعنی چه؟ ما با اینها در کار شریک باشیم؟ به جابر گفت: معنی جمله ات را نفهمیدم، ما که جهاد نکردیم؟ ما که قبضه شمشیر به دست نگرفتیم، چرا شریک باشیم؟!

گفت: اصلی در اسلام هست که من از پیغمبر ﷺ شنیدم فرمود: هر کسی که واقعا از ته دل دوست داشته باشد، روحش هم آهنگ باشد، در این عمل شریک است. من اگر شرکت نکردم نمی توانست شرکت کنم، از من جهاد برداشته شده بود، ولی روح من پرواز می کرد که در رکاب حسین علیه السلام باشد. چون روح ما با روح حسین بود، من حق دارم که ادعا کنم ما با آنها در این عمل شریک هستیم. (۶۱۳)

۶۱۱ - کربلا تنها یک روز نیست!

شما اگر یک تومان در این راه بدهید، آن که ارزش دارد احساسات شماست، نماینده مسلمانی شماست، پیوند خودتان را به این وسیله با حسین بن علی علیه السلام روشن کرده اید. عرض کردم: امروز روز پیوند با شهیدان است، اگر بنا شود ما در موقعش که می شود از شهیدان بگسلیم، ولی بعد همیشه بنشینیم و امری را که نشدنی است می شود از شهیدان بگسلیم، ولی بعد همیشه بنشینیم و امری را که نشدنی است بگوئیم: ﴿اسلام عليك يا ابا عبدالله! يا ليتنا كنا معك فنفوز فوزا عظيما﴾. ای کاش ما می بودیم با تو. حسین بن علی علیه السلام می گوید کربلا که یک روز نیست، همیشه است. (۶۱۴)

۶۱۲ - خلوص نیت

یکی از شرایط گوینده، خطیبت، واعظ، روضه خوان این است که خلوص نیت داشته باشد. (۶۱۵)

۶۱۳ - محبت حسین در دل اهل ایمان

(پیامبر) در حدیث فرمود: ﴿ان للحسین محبه مكنونه في قلوب المومنين﴾. یک محبت پوشیده ای (نسبت به حسین علیه السلام در دل های مومنین هست) (مکنون یعنی در آن سر ضمیر، در آن ضمیر باطن و ناآشکار)؛ در آن ضمیر ناآشکار هر مؤمنی محبت حسین بن علی علیه السلام هست، البته در ضمیر ناآشکار و آشکار هر مؤمنی محبت پیغمبر خدا هم هست و باید باشد، همین طور محبت امیرالمؤمنین، حضرت زهرا و سایر ائمه هدی، ولی قضیه این است که برای بعضی از ائمه جریان هایی پیش آمده است که آن جریان ها توانسته لاقبل قسمتی از واقعیت آنها را نشان دهد و بارز و ظاهر کند. والا فرق نمی کند، همه آنها نور واحد هستند. امام حسین علیه السلام در قضایا و مسائل عاشورا از وجود مقدسش آنقدر فضائل ظهور و بروز کرد که امکان ندارد کسی واقعا مومن باشد و در عمق دل و روحش امام حسین علیه السلام را دوست نداشته باشد. (۶۱۶)

۶۱۴ - شادی در شادی اهل بیت

سوم شعبان و ولادت آن بزرگوار (حضرت سیدالشهداء) است. اهل ایمان به چنین ولادتی خوشحال و مسرور می شوند، چون می دانیم که - گذشته از هر امر دیگر - پیغمبر اکرم با این ولادت فوق العاده خوشحال و مسرور شد، ﴿شیعتنا منا خلقوا من فاضل طینتنا یحزون لحرنا و یفرحون لفرجنا﴾. خلاصه اش این است که شیعیان ما در حزن ما محزون و در سرور ما خوشحال و مسرور هستند. بنابراین روزی است که امیرالمؤمنین علی علیه السلام و صدیقه طاهره

ﷺ همه در مثل چنین روزی خوشحال و مسرورند. ما شیعیان ادعای تشیع می کنیم، در این اعیاد بیش از اینها (باید اظهار سرور کنیم) اگر چه شیعیان در ولادت حضرت سیدالشهداء به نسبت اعیاد دیگر - نه به نسبت شایستگی وقت و زمان - بیشتر اظهار سرور و شادمانی می کنند؛ ولی بیش از اینها لازم است که علائم و آثار و نشانه های این شادمانی در چهره همه ما پیدا باشد و در زندگی ما این علائم و نشانه ها ظاهر و بارز باشد. (۶۱۷)

۶۱۵ - احترام در مراسم عاشورا

دلش آتش می گیرد، اما فقط جوش می زند، فقط ناراحت می شود. مثلاً روزنامه را می خواند می بیند ایام عید نمی خواهند احترام حسین بن علی را حفظ کنند. روزنامه ها تبلیغ می کنند، رادیو هم تبلیغ می کند که از این فرصت برای تفریح استفاده کنید. چه نشسته اید! نصف مردم تهران رفتند، جاده ها را گرفتند، ده روز تعطیلی دارید. اینها را می خواند، در دل می گوید اینها چه کسانی هستند؟! چرا با حسین ﷺ مبارزه می کنند؟! چرا یک نفر یک کلمه در روزنامه یا جای دیگر نمی نویسد که بابا! تفریح، وقت زیادی دارد. (۶۱۸) ما مدعی هستیم که حسین بن علی با روح ما پیوند دارد. ما از این مکتب استفاده ها کرده ایم و می کنیم. این کشور، کشور حسین بن علی است، کشور شیعه است. حسین بن علی شعار این ملت است، شعار این کشور است. این، اهانت به حسین بن علی است که شما این ایام را به دنبال تفریح و تفنن بروید! در روزنامه می خواند، جوش هم می زند اما حاضر نیست یک کلمه حتی به رفیقش بگوید که احترام حسین بن علی را حفظ کن، تا سوم (شهادت) حسین بن علی باش. لااقل این مقدار احترام اباعبدالله را حفظ کنید. ما حسین را نگهداری نکرده ایم، حسین بوده است که تاکنون ما را نگهداری کرده است. به قول اقبال

لاهوری: هیچ مسلمانان اسلام را نگهداری نکرده اند، همیشه اسلام بوده است که مسلمانان را نگهداری کرده است. هر وقت خطر عمیقی کشور را تهدید می کند. آن وقت می بینید می آیند سراغ علی بن ابی طالب و نهج البلاغه اش. سراغ حسین بن علی و یاد او.

ما از آن مردم هستیم که: ﴿اذا ركبوا في الفلك دعوا الله مخلصين له الدين فلما نجاهم الى البر اذا هم يشركون﴾؛ (۶۱۹)

بعضی از مردم سوار کشتی که می شوند، هنگام که دریا طوفانی می شود صدای یا الله یا الله، خدا خدایشان بلند است با خلوص نیت، درباره چیزی جز خدا فکر نمی کنند؛ ولی وقتی خدا نجاتشان می دهد، به ساحل نجات که می رسند، وقتی خطر را دور می بینند، به کلی یادشان می رود، منکر خدا می شوند، برای خدا مشرک می سازند. ما در همین کشور خودمان مگر ندیدیم حدود بیست و پنج سال پیش چقدر نام حسین بن علی و علی بن ابی طالب را آنها که نمی برند، می بردند! همین که نجات پیدا کردند، گفتند، ما بابت خرم دین داشتیم، المقنع داشتیم، مازیار داشتیم، وقتی که خطری این ملت را تهدید می کند، بابت خرم دین کدام جهنم دره است؟! به جنگ حسین بن علی می آیند، قهرمان در مقابل او درست می کنند. خجالت نمی کشند! به جای اینکه افتخار کند اسم پسرش را حسین بگذارد، بابت و مازیار و جمشید و فرشید می گذارد!

۶۱۶ - پیوند خوردن روح

این، فلسفه عاشورا است، نه گناه کردن و بعد به نام حسین بن علی بخشیده شدن! گناه بکنیم بعد در مجلسی شرکت بکنیم و بگوییم خوب دیگر گناهانمان بخشیده شد.

گناه آن وقت بخشیده می شود که روح ما پیوندی بخورد با روح حسین بن علی. اگر پیوند بخورد، گناهان ما قطعاً بخشیده می شود، ولی علامت بخشیده شدنش این است که دو مرتبه دیگر دنبال آن گناه نمی رویم اما اینکه گناه بکنیم، از مجلس حسین بن علی بیرون برویم و دو مرتبه دنبال آن گناهان برویم، نشانه این است که روح ما با روح حسین بن علی پیوند نخورده است.

سخنان معصومین علیهم السلام

پیغمبر اکرم نسبت به حسین بن علی علیه السلام، لهذا فرمود: ﴿حسین منی وانا من حسین احب الله من احب حسینا﴾؛ حسین از من است و من از حسینم؛ خدا دوست می دارد هر کسی را که حسین من را دوست بدارد. (۶۲۰)

امام صادق علیه السلام فرمود: سوره والفجر را در نوافل و فرائض خودتان بخوانید که سوره جدم حسین بن علی است.

عرض کردند: به چه مناسبتی سوره جد شماست؟

﴿یا ایته النفس المطمئنه ارجعی الی ربك راضیه مرضیه، فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی﴾. (۶۲۱)

پیغمبر اکرم در عالم رویا به او (امام حسین علیه السلام) فرموده بود: مرتبه و درجه ای هست که تو به آن مرحله و درجه نخواهی رسید مگر از پلکان شهادت در سفارش موسی بن جعفر علیه السلام به هشام آمده که حضرت فرمود: حسین بن علی علیه السلام فرمود: تمامی چیزهایی که خورشید بر آن می تابد در مشرق و مغرب زمین و دریا خشکی و زمین هموار و کوهها، همه و همه نزد ولی خدا و اهل معرفت به حق خداوند چون سایه ای بیش نیست. آیا آزاد مردی پیدا نمی شود که دست از این لقمه جویده شده بردارد؟ برای شما جر بهشت بهایی نیست پس خود را به غیر بهشت نفروشید، که هر کس از خدا به دنیا راضی شود به چیز پستی راضی گشته است.

امام صادق علیه السلام فرمود: ﴿رحم الله عمی العباس لقد آثر وابلی بلاء حسناً﴾.
(۶۲۲)

فرمود: خدا رحمت کند عمویم عباس را، عجب نیکو امتحان داد، ایثار کرد امام زین العابدین فرمود: ما دوازده نفر بودیم و تمام ما دوازده نفر را به یک زنجیر بسته بودند که یک سر زنجیر به بازوی من و سر دیگر آن به بازوی عمه ام زینب بسته بود. (۶۲۳)

امام باقر علیه السلام فرمودند که: سی هزار نفر جمع شده بودند که جد ما حضرت حسین علیه السلام را بکشند و کل یتقرب الی الله بدمه (۶۲۴) و هر یک با کشتن او به خدا تقرب می جستند، چون می گفتند یزید خلیفه پیامبر است و حسین بن علی بر او خروج کرده است، باید باید با او جنگید. (۶۲۵)

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند: ﴿ان لقتل الحسین حراره فی قلوب المومنین لا تبرد ابدا﴾؛ از قتل حسین در دل های مومنان سوزشی است که هرگز به سردی نگراید. (۶۲۶) (۶۲۷)

در حدیث است که امیرالمؤمنین علیه السلام در صفین از سرزمین کربلا عبور کرد و تربت آنجا را بویید و فرمود: ﴿واها لك ايتها التربه لیحشرن منك اقوام یدخلون الجنه بغير حساب﴾. شگفتا از تو ای خاک پاک! که اقوامی از درون تو محشور می شوند که بی حساب داخل بهشت (۶۲۸) (۶۲۹) می گردند.

گزیده ای از خطبه و سخنان امام حسین علیه السلام

امام حسین فرمود: جدم به من فرموده است که: تو درجه ای نزد خدا داری که جز با شهادت به آن درجه نائل نخواهی شد.

به من می گوئید نرو، ولی خواهم رفت. می گوئید کشته می شوم، مگر مردن برای یک جوانمرد ننگ است؟ مردن آن وقت ننگ است که هدف انسان پست باشد و بخواهد برای آقایی و ریاست کشته بشود که می گویند به هدفش نرسید.

اما برای آن کسی که برای اعلاى کلمه حق و در راه حق کشته مى شود که ننگ نیست.

چرا که در راهى قدم بر مى دارد که صالحین و شایستگان بندگان خدا قدم برداشته اند. (۶۳۰)

امام حسین علیه السلام در روز دهم محرم پس از آنکه نماز صبح را با اصحاب به جماعت خواند، برگشت و خطابه کوتاهی برای اصحاب و یاران ایراد کرد. در آن خطابه چنین گفت: اندکی صبر و استقامت، مرگ جز پلى نیست که شما را از ساحل درد و رنج به ساحل سعادت و کرامت و بهشت های وسیع عبور مى دهد.

امام حسین علیه السلام وقتی که مى آمد به طرف کربلا، اشعاری را با خودش مى خواند که نقل شده پدر بزرگوارشان هم همین اشعار را گاهی مى خواندند، آن اشعار این است.

فان تکن الدنيا تعد نفیسه فدار ثواب الله على و انبل
و ان تکن الاموال للترك جمعها فما بال متروک به المرء یبخل
و ان تکن الابدان للموت انشاءت فقتل امرء بالسيف فى الله اجمعل
اگر چه دنیا زیبا و دوست داشتنی است، دنیا آدم را به طرف خودش مى کشد، اما خانه پاداش الهی، خانه آخرت، خیلی از دنیا زیباتر است، خیلی از دنیا بالاتر و عالی تر است.

اگر مال دنیا را آخرت کار باید گذاشت و رفت، پس چرا انسان آن را در راه خدا انفاق نکند.

و اگر این بدن های ما ساخته شده است که آخر کار بمیرد، پس چرا در راه خدا با شمشیر قطعه قطعه نشود؟ (۶۳۱)

مرگ برای انسان جوانمرد ننگ نیست، اگر در راه حق جهاد کند و در حالی که مسلم است کوشش به خرج بدهد (نیتش حق باشد و در حالی که مسلم است مجاهده و جهاد کند) و با مردن صالح، مواسات و همگانی و همدردی نماید، و بر عکس، راه خودش را از مردم بدبخت هلاک شده و مجرم گناهکار جدا کند. امام حسین علیه السلام می فرماید: موت فی عز من حیاة فی ذل ^(۶۳۲) مردن در سایه عزت بهتر است از زندگی با ذلت.

من مردن را برای خدم سعادت، و زندگی با ستمگران را موجب ملامت می بینم. ^(۶۳۳)

حسین می گوید: هیهات منا الذله حسین تن به خواری بدهد؟! الموت اولی من رکوب العار ^(۶۳۴) مرگ از متحمل شدن یک ننگ بالاتر است. ﴿موت فی عز خیر من حیاة فی ذل﴾ ^(۶۳۵) مردن با عزت از زندگی با ذلت بهتر است.

ای خود فروختگان به آل ابی سفیان! با من می جنگید و من با شما می جنگم.

زن و بچه چه تقصیری دارند؟ کونوا احراراً فی دنیاکم ^(۶۳۶) اگر خدا را نمی شناسید، اگر به معاد ایمان ندارید، آن شرقی که یک انسان باید داشته باشد کجا رفت؟! حریت و آزادیتان کجا رفت؟! ^(۶۳۷)

هر کس آمده است که خون دلش را در راه ما بیخشد، هر کس تصمیم گرفته است لقاء پروردگار را، چنین کسی با ما کوچ کند.

ایها الناس! هر کس که خیال می کند ما به مقامی نائل می شویم، به جایی می رسیم، چنین چیزی نیست، برگردد.

امام حسین علیه السلام از اصحاب خود بیعت گرفت و در شب عاشورا فرمود: من بیعت خودم را از گردن شما برداشتم.

مسلم دختر کوچکی داشت. امام حسین وقتی که نشست او را صدا کرد، فرمود بگویید بیاید، دخترم مسلم را آوردند، او را نشان روی زانوی خودش و شروع کرد به نوازش کردن. دخترک زیرک و باهوش بود، دید که این نوازش، یک نوازش فوق العاده است، پدرا نه است، لذا عرض کرد، یا ابا عبدالله! یا ابن رسول الله! اگر پدرم بمیرد چقدر...؟

ابا عبدالله متاثر شد، فرمود: دخترکم! من به جای پدرت هستم. بعد از او، من جای پدرت را می گیرم.

صدای گریه از خاندان ابا عبدالله بلند شد. ابا عبدالله رو کرد به فرزند عقیل و فرمود: اولاد عقیل! شما یک مسلم دادید کافی است، از بنی عقیل یک مسلم کافی است، شما اگر می خواهید برگردید، برگردید.

عرض کردند: یا ابا عبدالله! یا ابن رسول الله! ما تا حال که مسلمی را شهید نداده بودیم، در رکاب تو بودیم، حالا که طلبکار خون مسلم هستیم، رها کنیم؟ ابد، ما هم در خدمت شما خواهیم بود تا همان سرنوشتی که نصیب مسلم شد، نصیب ما هم بشود. ^(۶۳۸)

امام حسین علیه السلام در عاشورا فرمود: آیا حلالی را حرام و حرامی را حلال کرده ایم که از روی عقیده با من بجنگید؟ - یا مالی را برده ام و خونی را ریخته ام - که روی عداوت شخصی با من بجنگید؟

در روز عاشورا خطاب به مردم فرمود: ﴿ثم ايم الله لا تلبثون بعدها الا كريثما يركب الفرس حتى تدور بكم دور الرحي و تقلق بكم قلق المحور﴾؛ سپس به خدا سوگند، جز زمان اندکی به اندازه زمان سوار شدن بر اسب نمانید

تا اینکه این آسیاب به گردش آید و شما را در تنگنای محور خویش گیرد. (۶۳۹)

(۶۴۰)

در روز عاشورا خطاب به اهل بیت خود فرمود: ﴿استعدوا للبلاء واعلموا ان
الله حافظکم و منجیکم من شر الاعداء و يعذب اعاديكم بانواع البلاء﴾ (۶۴۱)
خود را آماده بلا کنید، و بدانید که خداوند حافظ و رهایی بخش شما از
دشمنان است، و دشمنانتان را به انواع بلا کیفر خواهد داد. ﴿

گزیده ای از خطبه حضرت زینب

ای اهل کوفه! ای دغلبازان فریبکار بی وفا! آیا گریه می کنید؟ پس اشک
شما نخشکد و ناله تان خاموش نگردد، مثل شما همچون آن زن احمق است که
پنبه هایی را می رشت و نخ می ساخت، دوباره آنچه را که رشته بود پنبه می
کرد و آنچه را که بافته بود باز می کرد.

پس بگریید که سزاوار گریه اید و راستی که شما به عار این کار گرفتار
آمدید و به ننگ آن مبتلا گشتید و هرگز این لکه ننگ را نتوانید شست. و کجا
می توانید ننگ کشتن زاده ختم نبوت و معدن رسالت، و سرور جوانان بهشتی
جنگتان و جایگاه سلامتی خود و طبیب زخم هایتان و پناه مشکلاتتان و بیانگر
حجستان و مشتعلگاه راهتان را بشوید!

وای بر شما! می دانید چه جگری از رسول خدا ﷺ بریدید؟ و چه پیمانی
شکستید؟ و چه دخترانی از او در معرض دید آوردید؟ و چه حرمتی از او
دریدید؟ و چه خونی از او ریختید؟

راستی که کار ناپسندی کردید که نزدیک است آسمان ها از شدت آن

بشکافد.

پس این مهلت شما را سبکسار نسازد که عجله و شتاب، خدا را به شتاب
نیندازد و بیم از دست رفتن انتقام بر خدا نرود، هرگز، که خداوند در کمین ما و
آنها نشسته است. (۶۴۳)

سیاس خدایی را که ما را به پیامبرش محمد گرامی داشت، و از هر گونه
پلیدی به خوبی پاک ساخت. جز این نیست که فاسق رسوا می شود، و فاجر
دروغ می گوید: و او بحمدالله ما نیستیم و غیر ماست.

کار خدا را نسبت به برادرت چگونه دیدی؟ فرمود: خداوند شهادت را در
سرنوشت آنها مقرر فرموده بود و آنان به قتلگاه خویش پیوستند، و به زودی
خداوند میان تو و آنان جمع کند. پس بنگر که پیروزی از آن کیست؟ مادرت به
عزایت بنشیند ای پسر مرجانه!... پس ابن زیاد به خشم آمد و برافروخت.

پی نوشت ها:

- ۱- انسان کامل، ص ۶۳.
- ۲- حشر / ۹.
- ۳- دهر / ۸.
- ۴- فلسفه اخلاق، ص ۲۵.
- ۵- آشنایی با قرآن: ج ۸، ص ۳۱۵.
- ۶- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۹۷.
- ۷- چند ثابیه ای از سخنان شهید روی نوار ضبط نشده است.
- ۸- آشنایی با قرآن، ج ۸، ص ۶۴.
- ۹- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۲۲۴.
- ۱۰- سوره احقاف، آیه ۱۵.
- ۱۱- ده گفتار ص ۲۰۹.
- ۱۲- شهید، ص ۱۲۲.
- ۱۳- سیره ائمه، ص ۱۶۹.
- ۱۴- حماسه حسینی، ج ۲، ص ۲۶۹.
- ۱۵- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۸۸ و ۱۸۹.
- ۱۶- حماسه حسینی، ج ۲، ص ۲۶۸.
- ۱۷- حماسه حسینی، ج ۲، ص ۲۷۵.
- ۱۸- نهج البلاغه، خطبه ۳.
- ۱۹- حماسه حسینی، ج ۲، ص ۲۷۵.
- ۲۰- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۱۷۵.
- ۲۱- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۱۸۱.
- ۲۲- سوره قصص، آیه ۲۱ و ۲۲ پس (موسیٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ) از آن دیار ترسان و نگران بیرون شد و گفت: پروردگار من! مرا از گروه ستمگران رهایی بخش * و چون به سوی مدین حرکت نمود گفت: امید آنکه پروردگارم به راه راست رهنما باشد.

۲۳- همان سوره، آیه ۲۰. سران قوم جلسه کرده و تصمیم دارند که تو را بکشند، پس بگریز که من خیر خواه توام.

۲۴- لهوف، ص ۲۹. بنی امیه مالم را گرفتند صبر کردم، به آبرویم لطمه زدند صبر کردم، و خواستند خونم را بریزند پس گریختم.

۲۵- اگر شتاب نکنم دستگیر می شوم.

۲۶- ارشاد مفید، ص ۲۱۸، و نتوانست حج خود را به پایان رساند مبدا در مکه دستگیر شده و به نزد یزید بن معاویه فرستاده شود.

۲۷- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۱۸۳.

۲۸- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۹۱.

۲۹- حماسه حسینی، ج ۲، ص ۲۷۶.

۳۰- حماسه حسینی، ج ۲، ص ۲۷۷.

۳۱- ارشاد مفید، ص ۲۱۴ با کمی اختلاف. من برادر و عموزاده و شخص مورد اطمینان خود از میان خاندانم را به سوی شما گسیل داشتم... و به جان خودم سوگند که مقام رهبری را نسزد مگر آن کس که عامل به کتاب خدا و قائم به دادگری و حاکم و عامل به دین خدا باشد.

۳۲- نهج البلاغه، خطبه ۹۰، زیرا ما با امری روبرو هستیم که چندین رنگ و چهره دارد.

۳۳- نهج البلاغه، خطبه ۳، و اگر حضور حاضران نبود و حجت خدا با وجود یاور بر من تمام نمی شد، ریسمان حکومت را بر کوهان شترش رها می ساختم، و پایان خلافت را با جام آغازش سیراب می کردم (کتاب از آنکه دست از اقدام و قبول می داشتم چنانکه در آغاز بداشتم)

۳۴- سوره انفال، آیه ۴۲، تا هر کس که هلاک (گمراه) یا زنده (هدایت) می شود از روی دلیل باشد.

۳۵- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۱۸۲.

۳۶- حماسه حسینی، ج ۲، ص ۲۶۷.

۳۷- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۸۸.

۳۸- این مرد مدت زیادی حاکم مدینه بوده است و اتفاقاً در مدینه بسیار آبادی کرده. چشمه اس در مدینه است که هموز هم آب آن جاری کرده است.

۳۹- مقتل مفرم، ص ۱۴۰.

۴۰- ارشاد مفید، ص ۲۳۵.

۴۱- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۷۱.

- ۴۲- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۱۰۳.
- ۴۳- حماسه حسینی، ج ۳، ۱۷۸.
- ۴۴- سوره احزاب، آیه ۲۳.
- ۴۵- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۱۸۶.
- ۴۶- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۳۹.
- ۴۷- حماسه حسینی، ج ۲، ص ۲۷۴.
- ۴۸- حماسه حسینی، ج ۲، ص ۲۸۴.
- ۴۹- مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۸.
- ۵۰- حماسه حسینی، ج ۲، ص ۲۸۲.
- ۵۱- تاریخ طبری، ص ۳۰۴.
- ۵۲- تحف العقول، ص ۲۴۱.
- ۵۳- تحف العقول، ص ۲۴۵.
- ۵۴- ده گفتار، ص ۲۴۷.
- ۵۵- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۱۰۶.
- ۵۶- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۱۷۹.
- ۵۷- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۲۴۱.
- ۵۸- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۲۴۳.
- ۵۹- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۲۸۷.
- ۶۰- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۳۷.
- ۶۱- سخن چینی.
- ۶۲- تحف العقول، ص ۲۴۵ با اندکی اختلاف.
- ۶۳- تحف العقول ص ۲۴۵ با اندکی اختلاف.
- ۶۴- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۴.
- ۶۵- حماسه حسینی، ج ۲، ص ۲۸۹.
- ۶۶- حماسه حسینی، ج ۲، ص ۲۹۰.
- ۶۷- ارشاد المفید، ج ۲۰۴، و در آن الدائن بدین الحق آمده است.
- ۶۸- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۲۱۳.
- ۶۹- حماسه حسینی، ج ۲، ص ۲۹۱.

- ۷۰- سوره احزاب، آیه ۲۳.
- ۷۱- حماسه حسینی، ج ۲، ص ۲۷۸.
- ۷۲- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۷۲ و ۱۷۳.
- ۷۳- و از پستی دنیا است که سر مبارک یحیی بن زکریا به نزد یکی از بدکاران بنی اسرائیل هدیه گردید.
- ۷۴- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۲۲۹.
- ۷۵- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۴۰۸.
- ۷۶- مفاتیح الحنان - زیارت امام حسین علیه السلام در روز عید فطر و قربان.
- ۷۷- کافی ج ۱، ص ۴۴، باب عمل بدون علم.
- ۷۸- سوره لقمان، آیه ۴۲.
- ۷۹- سوره نساء، آیه ۱۶۵.
- ۸۰- شهید، ص ۸۳.
- ۸۱- حماسه حسینی، ج ۲، ص ۲۷۰.
- ۸۲- حماسه حسینی، ج ۲، ص ۲۷۱.
- ۸۳- حماسه حسینی، ج ۲، ص ۲۷۲.
- ۸۴- شهید، ص ۹۹.
- ۸۵- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۴۷.
- ۸۶- همانا خداوند خواسته است که تو را کشته و خانواده تو را اسیر بیند.
- ۸۷- سوره بقره، آیه ۱۸۵، خداوند راحتی و آسایش شما را خواسته و زحمت و سختی شما را نخواسته است.
- ۸۸- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۴۸.
- ۸۹- سوره صافات، آیه ۹۹.
- ۹۰- سوره نساء، آیه ۱۰۰.
- ۹۱- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۱۳.
- ۹۲- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۳۱۷ تا ۳۱۹.
- ۹۳- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۳۱۶.
- ۹۴- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۴۲.
- ۹۵- شهید، ص ۱۱۶.

- ۹۶- بیست گفتار، ص ۱۵۹.
- ۹۷- موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۳۳۶.
- ۹۸- بیست گفتار، ص ۱۵۳.
- ۹۹- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۱۱۴ و ۱۱۵.
- ۱۰۰- نهج البلاغه، خطبه ۲۳۱.
- ۱۰۱- لهوف، ص ۲۵ و ۲۶.
- ۱۰۲- لهوف، ص ۲۵ و ۲۶.
- ۱۰۳- ده گفتار، ص ۲۴۱.
- ۱۰۴- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۵۳.
- ۱۰۵- به خدا سوگند من امید دارم که خداوند مرا با خواری شما گرامی دارد.
- ۱۰۶- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۲۴۶.
- ۱۰۷- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۸۵ و ۸۶.
- ۱۰۸- معانی الاخبار صدوق، ص ۲۸۹.
- ۱۰۹- انسان کامل، ص ۱۴۲.
- ۱۱۰- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۱۸.
- ۱۱۱- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۱۸.
- ۱۱۲- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۲۱.
- ۱۱۳- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۴۸ و ۱۴۹.
- ۱۱۴- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۴۹ و ۱۵۰.
- ۱۱۵- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۶۲ و ۱۶۳.
- ۱۱۶- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۵۴.
- ۱۱۷- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۵۵.
- ۱۱۸- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۱۵.
- ۱۱۹- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۱۷.
- ۱۲۰- در نهج البلاغه خطبه ۱۹۰ (قاصعه) این جمله چنین است: فان كان لابد من العسبيه فليكن تعصبكم لمكارم الخصال و محامد الافعال... پس اگر ناچار از تعصب هستيد بايد تعصب شما در جهت صفات عالی انسانی و کارهای پسندیده باشد.
- ۱۲۱- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۲۲.

- ۱۲۲- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۲۲.
- ۱۲۳- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۳۱.
- ۱۲۴- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۳۱.
- ۱۲۵- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۳۱.
- ۱۲۶- سوره منافقون، آیه ۸، عزت از آن خدا و رسول او و مؤمنان است.
- ۱۲۷- سوره نساء، آیه ۱۴۱، و خداوند برای کافران بر مؤمنان راه (تسلط) قرار نداده است.
- ۱۲۸- نهج البلاغه، نامه ۳۱ به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام: بنده دیگری مباش که خداوند تو را آزاد آفریده است.
- ۱۲۹- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۲۳.
- ۱۳۰- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۲۳.
- ۱۳۱- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۲۳.
- ۱۳۲- آورده اند بدن مبارک حضرت از کثرت اصابت تیر مانند قنغذ (خار پشت) می نمود.
- ۱۳۳- قریب به این عبارت در نهج البلاغه، خطبه ۱۸۴، معروف به متقین خود را به زحمت می اندازد. و مردم از آنان آسوده اند.
- ۱۳۴- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۶، خداوند کارهای بلند و گرامی را دوست می دارد و کارهای پست و زبون را دشمن می دارد.
- ۱۳۵- به دوش کشیدن تخته سنگ از فله کوهها نزد من از منت بودن از دیگران محبوب تر است. مردم به من می گویند کسب ننگ است، در صورتی که ننگ در ذلت خواهش است.
- ۱۳۶- جمال عبد الناصر
- ۱۳۷- نهج البلاغه خطبه ۵۱. زندگی در مرگ پیروزمندانه است، و مرگ در زندگی تواءم با شکست.
- ۱۳۸- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۶۴.
- ۱۳۹- مقتل مقرر، ۳۴۸.
- ۱۴۰- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۷۴.
- ۱۴۱- شهید، ص ۹۸.
- ۱۴۲- گفتارهای معنوی، ص ۱۸۹ و ۱۹۰.
- ۱۴۳- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۴۲ و ۱۴۳.
- ۱۴۴- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۴۳ و ۱۴۴.

- ۱۴۵- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۶۲.
- ۱۴۶- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۷۰ و ۶۹.
- ۱۴۷- آشنایی با قرآن، ج ۸، ص ۳۳۰.
- ۱۴۸- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۸۱.
- ۱۴۹- انسان الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۱.
- ۱۵۰- انسان الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۱.
- ۱۵۱- فلسفه اخلاق، ص ۱۶۰.
- ۱۵۲- ملحقات احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۶۰۱.
- ۱۵۳- لهوف ص ۸۵، نفس المهموم ص ۱۴۹.
- ۱۵۴- ارشاد مفید، ص ۲۳۵.
- ۱۵۵- انسان کامل، ص ۲۳۹.
- ۱۵۶- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۵۳ و ۱۵۴.
- ۱۵۷- گفتارهای معنوی، ص ۱۸۸ و ۱۸۹.
- ۱۵۸- گفتارهای معنوی، ص ۱۹۱ و ۱۹۲.
- ۱۵۹- بلاغه الحسین، ص ۱۴۱.
- ۱۶۰- انسان الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۸، نه، به خدا قسم مانند یک انسان ذلیل با آنها بیعت نمی‌کنم و نیز مانند یک برده فرار نمی‌کنم.
- ۱۶۱- فلسفه اخلاق، ص ۱۵۲.
- ۱۶۲- گفتارهای معنوی، ص ۲۲۲.
- ۱۶۳- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱.
- ۱۶۴- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱.
- ۱۶۵- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۱۰.
- ۱۶۶- لهوف، ص ۱۱۷.
- ۱۶۷- فلسفه اخلاق، ص ۱۹۰.
- ۱۶۸- حماسه حسینی، ج ۲، ص ۲۸۱.
- ۱۶۹- سفساف به هر چیز پست یا قسمت هر چیز گویند: فلانی سفساف الکلام است یعنی سخنش بی معنی است. و نیز به کار کوچک گفته می‌شود.

- ۱۷۰- تحف العقول، ص ۲۴۵، مردم بنده دنیا پند و دین لقمه کوچکی است سر زبانانشان و چون به بلا آزمایش شوند دینداران اندکند.
- ۱۷۱- لقمه مقدار خوراکی است با قاشق یا انگشت بر می گیری. لقمه اندک.
- ۱۷۲- اللماظه کنمامه، آنچه تماند از طعام در گوشه های دهان. (الانوار البهیه).
- ۱۷۳- در سفارش موسی بن جعفر علیه السلام به هشام آمده که حضرت فرمود: حسین بن علی علیه السلام فرمود: تمامی چیزهایی که خورشید بر آن می تابد در مشرق و مغرب زمین و دریا و خشکی و زمین هموار و کوهها، همه و همه نزد ولی خدا و اهل معرفت به حق خداوند چون سایه ای بیش نیست. آیا آزاد پیدا نمی شود که دست از این لقمه جویده شده بر دارد؟ برای شما جز بهشت بهایی نیست پس خود را به غیر بهشت نفروشید، که هر کس از خدا به دنیا راضی شود به چیز پستی راضی گشته است.
- ۱۷۴- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۷۰.
- ۱۷۵- گفتارهای معنوی، ص ۱۹۱.
- ۱۷۶- بحار الانوار، ۷۸ / ۱۲۸.
- ۱۷۷- مقتل خوارزمی ۲ / ۶.
- ۱۷۸- لهوف / ۶۹.
- ۱۷۹- بحار الانوار ۴۴ / ۱۹۲ چاپ جدید.
- ۱۸۰- تاریخ یعقوبی ۲ / ۲۴۶.
- ۱۸۱- تعلیم و تربیت در اسلام ص ۲۱۲.
- ۱۸۲- مقتل الحسین مقرر ص ۲۸۳، موسوعه کلمات الامام حسین ۷، ص ۵۱۰. صبرا علی قضائک یا رت لا اله سواک یا غیاث المستغیثین مالی رب سواک و لا معبود غیرک...
- ۱۸۳- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۵۷.
- ۱۸۴- مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۳۳، بحار الانوار ج ۴۵، ص ۵۱.
- ۱۸۵- اللهوف ص ۱۲۰.
- ۱۸۶- فلسفه اخلاق، ص ۱۶۰ و ۱۶۱.
- ۱۸۷- گفتارهای معنوی، ص ۳۰۰.
- ۱۸۸- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۳۰۱.
- ۱۸۹- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۱۶۲.
- ۱۹۰- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۴۳.

- ۱۹۱- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۷۳.
- ۱۹۲- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۴۰.
- ۱۹۳- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۱۵۳.
- ۱۹۴- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۲۶.
- ۱۹۵- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۴۶.
- ۱۹۶- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۴۶.
- ۱۹۷- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۳۰۳.
- ۱۹۸- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۳۰۴ و ۳۰۵.
- ۱۹۹- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۴۶.
- ۲۰۰- سیری در سیره نبوی، ص ۱۴۳.
- ۲۰۱- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۳۰۲.
- ۲۰۲- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۹۶.
- ۲۰۳- حماسیه حسینی، ج ۳، ص ۱۶۱.
- ۲۰۴- عقاد، ص ۱۸. (ما خاندانی هستیم که مکر و حيله را ناخوشایند می داریم.)
- ۲۰۵- سرمایه سخن، جلد دوم. (ایمان از برور جلوگیری کرده است).
- ۲۰۶- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۱۱۹.
- ۲۰۷- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۳۰۰.
- ۲۰۸- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۱۵.
- ۲۰۹- سیری در سیره نبوی، ص ۱۴۴.
- ۲۱۰- فلسفه اخلاق، ص ۱۸۹.
- ۲۱۱- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۳۱۰.
- ۲۱۲- حماسه، حسینی، ج ۱، ص ۸۶.
- ۲۱۳- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۸۷.
- ۲۱۴- گفتارهای معنوی، ص ۱۸۹ و ۱۹۰.
- ۲۱۵- لهوف ص ۵۰.
- ۲۱۶- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۷۸.
- ۲۱۷- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۹۷.
- ۲۱۸- گفتارهای معنوی، ص ۱۳۰ و ۱۳۱.

- ۲۱۹- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۳۰.
- ۲۲۰- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۹۸ و ۲۹۷.
- ۲۲۱- گفتارهای معنوی، ص ۱۰۳.
- ۲۲۲- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۶۲.
- ۲۲۳- گفتارهای معنوی، ص ۱۰۴.
- ۲۲۴- زیارت وارث.
- ۲۲۵- گفتارهای معنوی، ص ۱۹۴.
- ۲۲۶- مفاتیح الجنان، دعای عرفه.
- ۲۲۷- نبوت، ص ۶۳.
- ۲۲۸- آشنایی با قرآن، ج ۳، ص ۱۷۷.
- ۲۲۹- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۹۹.
- ۲۳۰- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۹۶.
- ۲۳۱- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۲۸۸.
- ۲۳۲- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۴۵.
- ۲۳۳- لُهوف، ص ۵۰.
- ۲۳۴- نفس المهموم، ص ۳۵۵ و ۴۴۵.
- ۲۳۵- ده گفتار ص ۶۳.
- ۲۳۶- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۳۰۷.
- ۲۳۷- بحار الانوار ج ۴۴، ص ۳۹۳. موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام ۴۰۰-۳۹۵.
- ۲۳۸- لُهوف، ص ۲۶.
- ۲۳۹- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۱۱۰.
- ۲۴۰- گفتارهای معنوی، ۲۵۵-۲۵۰.
- ۲۴۱- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۲۸۸.
- ۲۴۲- شهید، ص ۱۲۳.
- ۲۴۳- شهید، ص ۱۲۹.
- ۲۴۴- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۳۵ و ۱۳۶.
- ۲۴۵- سیره ائمه، ص ۱۰۴.
- ۲۴۶- امامت، و رهبری، ص ۸۰.

- ۲۴۷- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۸۰ و ۲۸۱.
- ۲۴۸- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۱۵۸.
- ۲۴۹- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۰۵.
- ۲۵۰- الا رجل! الا رجل؟
- ۲۵۱- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۸، مقتل الحسين مقرر ص ۲۵۱.
- ۲۵۲- نظامی.
- ۲۵۳- نظامی.
- ۲۵۴- گویی پرنده ای روی سرش می باشد.
- ۲۵۵- سیری در سیره نبوی، ص ۲۲۷.
- ۲۵۶- گفتارهای معنوی، ص ۱۳۲ و ۱۳۳.
- ۲۵۷- مقتل مقرر، ص ۳۰۳.
- ۲۵۸- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۳۰۵ و ۳۰۶.
- ۲۵۹- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۳۰۶ و ۳۰۷.
- ۲۶۰- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۱۶۵.
- ۲۶۱- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۱۵۸.
- ۲۶۲- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۱۵۹.
- ۲۶۳- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۱۵۹.
- ۲۶۴- نفس المهموم، ص ۱۲۲.
- ۲۶۵- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۶۲.
- ۲۶۶- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۶۱.
- ۲۶۷- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۵۷.
- ۲۶۸- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۳۱.
- ۲۶۹- گفتارهای معنوی، ص ۲۷۲ تا ۲۷۴.
- ۲۷۰- سوره بقره، آیه ۱۵۶.
- ۲۷۱- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۳۱ و ۲۳۲.
- ۲۷۲- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۳۱ و ۲۳۲.
- ۲۷۳- سیری در سیره نبوی، ص ۳۴.
- ۲۷۴- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۳۲ و ۲۳۳.

- ۲۷۵- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۳۳.
- ۲۷۶- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۳۳ و ۲۳۴.
- ۲۷۷- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۸۱.
- ۲۷۸- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۸۲.
- ۲۷۹- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۸۵.
- ۲۸۰- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۳۱۰-۳۱۲.
- ۲۸۱- گفتارهای معنوی، ص ۳۰۳.
- ۲۸۲- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۵۸.
- ۲۸۳- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۵۶.
- ۲۸۴- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۵۹.
- ۲۸۵- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۵۶.
- ۲۸۶- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۵۷.
- ۲۸۷- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۵۹ و ۵۸.
- ۲۸۸- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۶۲ و ۶۱.
- ۲۸۹- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۳۰۴.
- ۲۹۰- ابصار العین ص ۲۶.
- ۲۹۱- او را نزد خداوند درجه ای است که تمام شهداء به حال او رشک می برند.
- ۲۹۲- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۷۸.
- ۲۹۳- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۵۲.
- ۲۹۴- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۸۰.
- ۲۹۵- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۲۸۱.
- ۲۹۶- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۲۸۱.
- ۲۹۷- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۲۸۰.
- ۲۹۸- مقتل مفرم، ص ۳۴۵.
- ۲۹۹- منتهی الامال / ج ۱، ص ۲۸۲.
- ۳۰۰- سوره آل عمران، آیه ۱۱۰.
- ۳۰۱- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۲۴۴.
- ۳۰۲- از نظر تاریخ عرض می کنیم و الا از نظر امامت که ما نمی توانیم تفکیک کنیم.

۳۰۳- سیره ائمه، ص ۱۰۸.

۳۰۴- در زمان امام حسن برخی اعتراض می کردند و در زمان ائمه بعد نیز این مسئله مورد سوال بوده است.

۳۰۵- سیره ائمه، ص ۵۶.

۳۰۶- سیره ائمه، ص ۶۲.

۳۰۷- سوره بقره، آیه ۱۹۰.

۳۰۸- سوره انفال، آیه ۶۱.

۳۰۹- سوره نساء، آیه ۱۲۸.

۳۱۰- سیره ائمه، ص ۷۷.

۳۱۱- سیره ائمه، ص ۸۰.

۳۱۲- حالا من کار ندارم که در این جهت تفاوتی هست که امام حسین معترض بر حق بود و امام حسن امام بر حق و معترضش معترض باطل؛ وضع را از نظر اجتماعی عرض می کنم.

۳۱۳- نهج البلاغه، خطبه ۲۴۰.

۳۱۴- سیره ائمه، ص ۸۳.

۳۱۵- مثل نویسنده شهید جاوید .

۳۱۶- سیره ائمه، ص ۸۹.

۳۱۷- سیره ائمه، ص ۹۱.

۳۱۸- سیره ائمه، ص ۹۵.

۳۱۹- سیره ائمه، ص ۹۸.

۳۲۰- سیره ائمه، ص ۱۰۱.

۳۲۱- سیره ائمه، ص ۵۳.

۳۲۲- سیره ائمه، ص ۱۷۰.

۳۲۳- سیره ائمه، ص ۱۳۸.

۳۲۴- سیره ائمه، ص ۱۴۰.

۳۲۵- سیره ائمه، ص ۱۴۱.

۳۲۶- سیره ائمه، ص ۱۵۸.

۳۲۷- امامت و رهبری، ص ۳۲.

۳۲۸- بیست گفتار ص ۱۶۰.

۳۲۹- ظاهراً چند دقیقه آخر بیانات استاد روی نوار ضبط نشده است.

۳۳۰- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۱۱۶.

۳۳۱- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۲۲ و ۱۲۳.

۳۳۲- حماسه حسینی، ج ۲، ص ۲۶۴.

۳۳۳- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۱۰۰.

۳۳۴- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۵۰ - ۵۵.

۳۳۵- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۱ و ۳۰.

۳۳۶- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۵۶.

۳۳۷- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۴۱۰.

۳۳۸- حماسه حسینی، ج ۲، ص ۲۶۱.

۳۳۹- حماسه حسینی، ج ۲، ص ۲۶۵.

۳۴۰- حماسه حسینی، ج ۲، ص ۲۶۶.

۳۴۱- حماسه حسینی، ج ۲، ص ۲۶۲.

۳۴۲- حماسه حسینی، ج ۲، ص ۲۶۳.

۳۴۳- حماسه حسینی، ج ۲، ص ۲۶۳.

۳۴۴- حماسه حسینی، ج ۲، ص ۲۶۳.

۳۴۵- حماسه حسینی، ج ۲، ص ۲۶۴.

۳۴۶- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۷۰.

۳۴۷- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۲۵.

۳۴۸- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۸۶.

۳۴۹- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۸۷.

۳۵۰- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۲۸۵.

۳۵۱- حماسه حسینی، ج ۲، ص ۲۸۵.

۳۵۲- حماسه حسینی، ج ۲، ص ۱۷۴.

۳۵۳- بلکه می توان گفت سه نوع ماهیت می توان فرض کرد: ماهیت تقوایی، ماهیت هجومی

و قیامی، و ماهیت پاسخگویی به ندای مقدس، که ماهیت تعاونی دارد.

۳۵۴- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۱۷۳.

۳۵۵- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۷۳.

- ۳۵۶- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۹۳.
- ۳۵۷- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۲۱.
- ۳۵۸- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۲۷ و ۱۲۸.
- ۳۵۹- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۹۲.
- ۳۶۰- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۹۳.
- ۳۶۱- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۴۴.
- ۳۶۲- گفتارهای معنوی، ص ۲۷۵ و ۲۷۶.
- ۳۶۳- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۲۳۵.
- ۳۶۴- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۷۶.
- ۳۶۵- با خوش خلقی و بلند همتی از همه جهانیان به مقامات بلند پیشی گرفتم، و نور هدایت در شبهای دیجور با حکمت من درخشید منکران می خواهند این نور را خاموش کنند و خداوند نخواستند جز اینکه آن را تمام و کامل خواهد کرد.
- ۳۶۶- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۲۲۸.
- ۳۶۷- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۷۶.
- ۳۶۸- سیری در سیره نبوی، ص ۵۸.
- ۳۶۹- ده گفتار ص ۲۵۳.
- ۳۷۰- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۲۵.
- ۳۷۱- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۷۸.
- ۳۷۲- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۸۰.
- ۳۷۳- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۷۳ و ۱۷۴.
- ۳۷۴- گفتارهای معنوی، ص ۱۹۲ و ۱۹۳.
- ۳۷۵- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۷۸.
- ۳۷۶- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۷۴ و ۱۷۵.
- ۳۷۷- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۲۸.
- ۳۷۸- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۸۲.
- ۳۷۹- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۲۳۵.
- ۳۸۰- ده گفتار ص ۲۵۶.
- ۳۸۱- گفتارهای معنوی، ص ۳۲۶ و ۳۲۷.

- ۳۸۲- حق و باطل، ص ۱۰۷.
- ۳۸۳- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۲۴۷.
- ۳۸۴- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۷۷.
- ۳۸۵- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۲۷۷.
- ۳۸۶- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۶۹.
- ۳۸۷- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۸۰.
- ۳۸۸- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۹۴.
- ۳۸۹- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۳۰ و ۲۳۱.
- ۳۹۰- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۹۴.
- ۳۹۱- حماسه حسینی، ج ۲، ص ۱۲۶.
- ۳۹۲- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۲۶.
- ۳۹۳- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۹۵.
- ۳۹۴- شهید، ص ۱۲۰.
- ۳۹۵- خود بوعلی می گوید که این مثال، مثال دوری است.
- ۳۹۶- انسان کامل، ص ۸۶.
- ۳۹۷- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۷۹.
- ۳۹۸- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۸۱.
- ۳۹۹- گفتارهای معنوی، ص ۱۲۴.
- ۴۰۰- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۲۷.
- ۴۰۱- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۷۶ و ۷۷.
- ۴۰۲- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۱.
- ۴۰۳- سوره یوسف، آیه ۸۴، چشمانش از گریه ناشی از غم فراق یوسف سفید شد.
- ۴۰۴- سیره ائمه، ص ۱۱۳.
- ۴۰۵- آشنایی با قرآن، ج ۸، ص ۱۴۰.
- ۴۰۶- شبیه این عبادت در بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۷۲؛ حسین را در دل های مؤمنان محبتی نهفته است.
- ۴۰۷- سوره مریم، آیه ۹۶. آنان که ایمان آورده و عمل شایسته کرده اند، خداوند دوستی آنان را در دل دیگران اندازد.

- ۴۰۸- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۶۲.
- ۴۰۹- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۲۴۵.
- ۴۱۰- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۷۵.
- ۴۱۱- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۷۵.
- ۴۱۲- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۷۵.
- ۴۱۳- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۷۵.
- ۴۱۴- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۷۷.
- ۴۱۵- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۴۲.
- ۴۱۶- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۷۸.
- ۴۱۷- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۴۴.
- ۴۱۸- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۴۱.
- ۴۱۹- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۴۲.
- ۴۲۰- این را به حساب خدا می گذارم.
- ۴۲۱- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۴۰.
- ۴۲۲- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۸۱.
- ۴۲۳- اینگونه می خواهیم جدم را دیدار کنم.
- ۴۲۴- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۶۱.
- ۴۲۵- و در محراب عبادتش به خاطر شدت عدالتش کشته شد.
- ۴۲۶- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۴۸.
- ۴۲۷- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۵۰.
- ۴۲۸- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۳۴۱ و ۳۴۲.
- ۴۲۹- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۳۱۹.
- ۴۳۰- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۹۵.
- ۴۳۱- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۸۰.
- ۴۳۲- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۷۷.
- ۴۳۳- گفتارهای معنوی، ص ۳۰۱.
- ۴۳۴- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۳۳۲.
- ۴۳۵- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۳۳۲.

- ۴۳۶- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۷۷.
- ۴۳۷- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۳۳۳.
- ۴۳۸- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۳۳۴.
- ۴۳۹- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۳۳۴.
- ۴۴۰- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۳۳۴ و ۳۳۵.
- ۴۴۱- بیست گفتار، ص ۱۶۷.
- ۴۴۲- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۳۳۶ و ۳۳۷.
- ۴۴۳- عدل الهی، ص ۳۵۰.
- ۴۴۴- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۵۱.
- ۴۴۵- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۵۵.
- ۴۴۶- ارشاد مفید ص ۲۳۵ (خود را همچون شخصی ذلیل و درمانده به دست شما نمی سپارم، و چون بندگان نیز نخواهم گریخت) یا (چون بندگان اقرار و اعتراف نخواهم کرد).
- ۴۴۷- به عبادت دیگر جبرگرایی در عین عدل گرایی، آنچنان که مرجئه کردند.
- ۴۴۸- سوره یس، آیه ۴۷.
- ۴۴۹- سوره آل عمران، آیه ۲۶.
- ۴۵۰- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۵۳.
- ۴۵۱- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۳۶۵-۳۶۲.
- ۴۵۲- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۳۶۴ و ۳۶۵.
- ۴۵۳- افتادگی از اصل نوار است.
- ۴۵۴- آشنایی با قرآن ج ۷، ص ۲۸.
- ۴۵۵- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۷۸ و ۱۷۹.
- ۴۵۶- آشنایی با قرآن، ج ۸، ص ۳۱۲.
- ۴۵۷- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۷۶.
- ۴۵۸- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۲۵ و ۱۲۶.
- ۴۵۹- گفتارهای معنوی، ص ۱۶۶ و ۱۶۷.
- ۴۶۰- بحار / ج ۱۰۱ ص ۲۴۰.
- ۴۶۱- حماسه حسینی، ج ۱، ص.
- ۴۶۲- گفتارهای معنوی، ص ۲۷۷ و ۲۸۸.

- ۴۶۳- گفتارهای معنوی، ص ۲۷۸ و ۲۷۹.
- ۴۶۴- گفتارهای معنوی، ص ۳۰۱.
- ۴۶۵- گفتارهای معنوی، ص ۳۰۱ و ۳۰۲.
- ۴۶۶- گفتارهای معنوی، ص ۳۰۲.
- ۴۶۷- ظاهراً این همسرها در طول یکدیگر باشند و هیچ کدام با هم نبودند؛ یعنی حضرت یکی را بعد از دیگری ازدواج کرده باشند. مادر حضرت امام زین العابدین در حین نفاس از دنیا رفت و مادر حضرت علی اکبر هم که لیلاست قطعه در کربلا حضور نداشته و حتی معلوم نیست که در مدینه هم زنده بود یا نه، و قدر مسلم این است که در کربلا
- ۴۶۸- فی رحاب ائمه اهل البیت، ج ۳، ص ۱۶۶.
- ۴۶۹- آشنایی با قرآن، ج ۵، ص ۳۱.
- ۴۷۰- منتهی الامال، معرب ج ۱، ص ۸۱۹.
- ۴۷۱- ینابیع المؤده، ج ۲، ص ۱۷۲.
- ۴۷۲- آشنایی با قرآن، ج ۵، ص ۳۲.
- ۴۷۳- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۸۸.
- ۴۷۴- حماسه حسنین، ج ۱، ص ۲۵۸.
- ۴۷۵- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۶۳ و ۶۴.
- ۴۷۶- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۵۹ و ۲۶۰.
- ۴۷۷- نهج البلاغه، خطبه ۹۱. شأن فتنه ها این است که چون رو آوردند حق را مشبته سازند، و چون برطرف شوند بیداری آورند (و حق را روشن سازند). ۴۷۸- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۴۷.
- ۴۷۹- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۵۴.
- ۴۸۰- پیرانشان بهترین پیرانند و جوانانشان...
- ۴۸۱- حماسه حسینی ج ۳، ص ۳۵۵.
- ۴۸۲- آشنایی با قرآن، ج ۵، ص ۵۸.
- ۴۸۳- بحار الانوار ج ۴۵، ص ۱۴۹.
- ۴۸۴- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۳۳۷ و ۳۳۸.
- ۴۸۵- مرکب عالمان از خون شهیدان برتر است. ۴۸۶- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۴۱.
- ۴۸۷- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۲۴۵.

- ۴۸۸- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۷۰ و ۲۷۱.
- ۴۸۹- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۷۱ و ۲۷۲.
- ۴۹۰- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۷۲.
- ۴۹۱- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۳۹.
- ۴۹۲- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۳۹.
- ۴۹۳- حماسه حسینی، ج ۲، ص ۲۸۲.
- ۴۹۴- حماسه حسینی، ج ۲، ص ۲۸۳.
- ۴۹۵- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۴۱.
- ۴۹۶- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۳۹.
- ۴۹۷- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۷۴.
- ۴۹۸- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۷۴.
- ۴۹۹- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۱۳۸.
- ۵۰۰- به کتاب گرانقدر الغدير ج ۱، ص ۱۷۹ مراجعه شود در آنجا مطلب از نظر تاریخی مسلم است.
- ۵۰۱- مقتل مكرم ص ۱۴۶.
- ۵۰۲- ارشاد شيخ مفيد، ج ۲، ص ۹۲ چاپ عيمه الاسلاميه - بحار الانوار، ج ۵۴، ص ۳۹۱.
- ۵۰۳- حق و باطل، ص ۵۲ و ۵۳.
- ۵۰۴- پحماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۴۱.
- ۵۰۵- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۸۶.
- ۵۰۶- نفس المهمون ص ۲۲۵ به نقل از کافی ج ۴، ص ۱۴۷.
- ۵۰۷- گفتارهای معنوی، ص ۲۷۴ و ۲۷۵.
- ۵۰۸- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۱۶.
- ۵۰۹- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۱۱۸.
- ۵۱۰- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۱۳۵.
- ۵۱۱- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۱۸۴.
- ۵۱۲- دو گوشواره داشت.
- ۵۱۳- شماتت های نیش دار و گزنده.
- ۵۱۴- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۱۶۷.

- ۵۱۵- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۱۶۴.
- ۵۱۶- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۱۶۴.
- ۵۱۷- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۷۵.
- ۵۱۸- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۵۸.
- ۵۱۹- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۵۹ و ۶۰.
- ۵۲۰- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۴۷.
- ۵۲۱- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۴۸.
- ۵۲۲- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۴۹.
- ۵۲۳- مقتل الحسین مقرر ص ۶، به نقل از ابی بکر ابن العربی الاندلسی در عواصم ص ۲۳۲.
- ۵۲۴- حق و باطل، ص ۵۳.
- ۵۲۵- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۳۶۰ و ۳۶۱.
- ۵۲۶- گفتارهای معنوی، ص ۵۹.
- ۵۲۷- حق و باطل، ص ۴۴ و ۴۵.
- ۵۲۸- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۸۲.
- ۵۲۹- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۷۴ و ۷۵.
- ۵۳۰- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۱۶۶.
- ۵۳۱- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۲۸۷.
- ۵۳۲- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۵۶.
- ۵۳۳- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۲۷۹.
- ۵۳۴- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۸۲.
- ۵۳۵- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۲۴۷.
- ۵۳۶- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۸۵.
- ۵۳۷- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۸۵.
- ۵۳۸- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۱۷۹.
- ۵۳۹- لهوف، ص ۴۲.
- ۵۴۰- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۱۸۰.
- ۵۴۱- خود را آماده بلا کنید، و بدانید که خداوند حافظ و رهایی بخش شما از دشمنان است؛
و دشمنان را به انواع بلا کیفر خواهد داد.

۵۴۲- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۱۸۰.

۵۴۳- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۱۸۱.

۵۴۴- مقتل مقرر، ص ۱۴۶. ۵۴۵- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۶۱.

۵۴۶- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۳۶۱ و ۳۶۲.

۵۴۷- سیره ائمه، ص ۱۱۷.

۵۴۸- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۹۸.

۵۴۹- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۲۳.

۵۵۰- خاصیت شخصیت این است که مانع جذب شدن است. هر کمبودی قابل اصلاح است

مگر بی شخصیتی. ۵۵۱- امام حسین علیه السلام الان هم سوژه بی نظیری است و همیشه چنین خواهد

بود.

۵۵۲- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۲۹.

۵۵۳- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۹۸.

۵۵۴- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۸۹.

۵۵۵- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۲۳.

۵۵۶- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۱۶۴.

۵۵۷- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۱۵۵.

۵۵۸- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۸۳ و ۸۴.

۵۵۹- شهید، ص ۱۰۶.

۵۶۰- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۶۳ و ۱۶۴.

۵۶۱- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۷۳.

۵۶۲- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۷۵.

۵۶۳- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۳.

۵۶۴- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۲۵۱.

۵۶۵- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۳.

۵۶۶- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۲۷۸.

۵۶۷- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۲۸۴.

۵۶۸- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۸.

۵۶۹- آشنایی با قرآن ج ۵، ص ۲۳۸.

- ۵۷۰- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۹.
- ۵۷۱- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۰.
- ۵۷۲- حق و باطل، ص ۸۹ و ۹۰.
- ۵۷۳- حماسه حسینی ج ۱، ص ۲۵.
- ۵۷۴- حماسه حسینی ج ۱، ص ۳۰.
- ۵۷۵- اللهوف، صفحه ۲۷.
- ۵۷۶- حماسه حسینی ج ۱، ص ۲۵.
- ۵۷۷- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۶.
- ۵۷۸- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۷ و ۲۸.
- ۵۷۹- داستان حدیث: اذا عرفت فاعمل ما شئت مثال خوبی است که تحریف نتیجه معکوس می دهد (این داستان در کتاب حق و باطل اثر استاد شهید بخش احیای تفکر اسلامی نقل شده است).

- ۵۸۰- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۲۹۰.
- ۵۸۱- همان ماخذ، ج ۱، ص ۱۲۶ و ۱۲۷.
- ۵۸۲- عدل الهی، ص ۲۷۱.
- ۵۸۳- طه، آیه، ۱۰۹.
- ۵۸۴- نبا، آیه ۳۸.
- ۵۸۵- آشنایی با قرآن، ج ۵، ص ۹۲.
- ۵۸۶- زمر، آیه ۴۴.
- ۵۸۷- آشنایی با قرآن، ج ۵، ص ۹۵.
- ۵۸۸- حماسه حسینی ج ۱، ص ۱۸.
- ۵۸۹- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۲۹۲.
- ۵۹۰- همان ماخذ ص ۲۹۳.
- ۵۹۱- حماسه حسینی ج ۱، ص ۲۲.
- ۵۹۲- ده گفتاز ص ۲۵۱.
- ۵۹۳- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۲۷.
- ۵۹۴- مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۲۱۷.
- ۵۹۵- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۲۱.

- ۵۹۶- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۵۵.
- ۵۹۷- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۷۷.
- ۵۹۸- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۹۸.
- ۵۹۹- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۷۷.
- ۶۰۰- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۹۸.
- ۶۰۱- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۷۷.
- ۶۰۲- نفثه المصدر، ص ۴۶. جلد اول، جز هفتم.
- ۶۰۳- سیری در سیره نبوی، ص ۱۷۲.
- ۶۰۴- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۹۱.
- ۶۰۵- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۸۵.
- ۶۰۶- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۰۳.
- ۶۰۷- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۲۸۹.
- ۶۰۸- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۲۸۷.
- ۶۰۹- همان ص ۲۶۰.
- ۶۱۰- همان ماخذ، ص ۱۶۹.
- ۶۱۱- ده گفتار، ص ۲۴۷.
- ۶۱۲- حق و باطل. ص ۶۷ و ۶۸.
- ۶۱۳- حق و باطل، ص ۹۰ تا ۹۲.
- ۶۱۴- حق و باطل، ص ۸۹.
- ۶۱۵- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۹.
- ۶۱۶- آشنایی با قرآن، ج ۸، ص ۳۱۳.
- ۶۱۷- آشنایی با قرآن، ج ۸، ص ۳۱۳.
- ۶۱۸- باید توجه داشت که این سخنرانیها در زمان رژیم منحوس ایراد شده است.
- ۶۱۹- سوره عنکبوت، آیه ۶۵.
- ۶۲۰- آشنایی با قرآن، ج ۸، ص ۳۱۵.
- ۶۲۱- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۹۷.
- ۶۲۲- ابصار العین ص ۲۶.

- ۶۲۳- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۷۷.
- ۶۲۴- مقتل الحسین مقرر صفحہ ۶، به نقل از ابی بکر ابن العربی الاندلسی در عواصم صفحہ ۲۳۲.
- ۶۲۵- حق و باطل، ص ۵۳.
- ۶۲۶- مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۲۱۷.
- ۶۲۷- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۲۱.
- ۶۲۸- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۵۵.
- ۶۲۹- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۷۷. ۶۳۰- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۵۳.
- ۶۳۱- شهید ص ۹۸.
- ۶۳۲- ملحقات احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۶۰۱. ۶۳۳- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۵۳.
- ۶۳۴- بحار الانوار، ۷۸ / ۱۲۸
- ۶۳۵- بحار الانوار ۴۴ / ۱۹۲. چاپ جدید.
- ۶۳۶- اللہوف ص ۱۲۰.
- ۶۳۷- فلسفہ احلاق ص ۱۶۰ و ۱۶۱.
- ۶۳۸- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۰۵.
- ۶۳۹- لہوف، ص ۴۲.
- ۶۴۰- حماسه حسینی ج ۳، ص ۱۸۰.
- ۶۴۱- خود را آماده بلا کنید، و بدانند کہ خداوند حافظ و رهایی بخش شما از دشمنان است، و دشمنانتان را به انواع بلاکیفر خواهد داد.
- ۶۴۲- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۱۸۰.
- ۶۴۳- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۵۱.

فهرست مطالب

مقدمه	۲
فصل اول: فضایل امام حسین <small>علیه السلام</small>	۶
۱- احترام امام علی <small>علیه السلام</small> به امام حسین <small>علیه السلام</small>	۶
۲- تعلیم وضو	۶
۳- مادیات فدای معنویات	۷
۴- گذشت امام حسین	۷
۵- من از حسین و حسین از من است	۸
۶- مصداق نفس مطمئنه	۸
۷- سوره امام حسین	۸
۸- طول حمل حسین <small>علیه السلام</small>	۱۰
۹- آیه ای در شأن حضرت سید الشهداء	۱۰
۱۰- ارزش تربیت سید الشهداء	۱۰
۱۱- اعطای لقب شهید به امام حسین	۱۱
فصل دوم: فلسفه قیام امام حسین <small>علیه السلام</small>	۱۲
بخش اول: دعوت کوفیان	۱۲
۱۲- امضای هجده هزار مسلمان	۱۲
۱۳- علت حرکت امام حسین <small>علیه السلام</small>	۱۳
۱۴- دعوت نامه کوفیان	۱۳
۱۵- پاسخ مثبت به دعوت کوفیان	۱۴
۱۶- اتمام حجت	۱۴
۱۷- عوامل متعدد قیام	۱۵

- ۱۸- آمادگی اهل کوفه..... ۱۷
- ۱۹- علت دعوت مردم کوفه ۱۸
- ۲۰- چند نکته در قیام حسین علیه السلام ۱۹
- ۲۱- کدام یک از دو عامل تقدم داشت ۲۰
- ۲۲- علت هجرت امام به سوی کوفه ۲۱
- ۲۳- حداکثر اثر دعوت مردم کوفه ۲۲
- ۲۴- وظیفه امام ۲۳
- ۲۵- پر هیجان ترین سخنان امام ۲۳
- ۲۶- علت هجرت به مکه ۲۴
- ۲۷- جواب امام به مردم کوفه ۲۵
- بخش دوم: رد بیعت با یزید ۲۶
- ۲۸- امضا نکردن بیعتی ننگین ۲۶
- ۲۹- عناصر نهضت حسینی ۲۷
- ۳۰- جواب نه امام ۲۸
- ۳۱- طلب حسین علیه السلام برای بیعت ۲۹
- ۳۲- درخواست بیعت مخفیانه ۲۹
- ۳۳- رد بیعت تا آخرین نفس ۳۰
- ۳۴- شهید راءى و عقیده ۳۱
- ۳۵- عوامل مؤثر در قیام حسین علیه السلام ۳۱
- ۳۶- من تن به بیعت نمی دهم! ۳۴
- ۳۷- مرد بیعت و مسلم نبود! ۳۴
- ۳۸- استفاده از تبلیغ ۳۵
- بخش سوم: احیای سنت امر به معروف و نهی از منکر ۳۶
- ۳۹- عظمت عامل امر به معروف و نهی از منکر ۳۶
- ۴۰- ارزشمندی عامل امر به معروف و نهی از منکر ۳۶
- ۴۱- هدف آشکار حسین علیه السلام ۳۷

- ۴۲- مردم دنیا بدانند!..... ۳۷
- ۴۳- ارزش نهضت حسین علیه السلام ۳۸
- ۴۴- عامل اساسی قیام حسین علیه السلام ۳۸
- ۴۵- حسین مرد جهاد و انقلاب ۴۰
- ۴۶- جمله پر مفهوم امام حسین ۴۰
- ۴۷- روح عزت طلبی حسین علیه السلام ۴۱
- ۴۸- تفسیر علت قیام امام حسین علیه السلام ۴۲
- ۴۹- دیدگاه حسین نسبت به شهادت ۴۵
- ۵۰- اوضاع خاص زمان معاویه ۴۵
- ۵۱- معنای امر به معروف و نهی از منکر ۴۶
- ۵۲- مراتب امر به معروف ۴۶
- ۵۳- هدف نهضت در بیان امام ۴۶
- ۵۴- آبروی امر به معروف و نهی از منکر ۴۷
- ۵۵- نهضتی ذو وجوه و چند بعدی ۴۷
- ۵۶- ترفیع درجه حسین علیه السلام ۴۷
- ۵۷- حسین کشته امر به معروف ۴۷
- ۵۸- جنبه عملی امر به معروف و نهی از منکر ۴۷
- ۵۹- طبقه بندی آمرین به معروف ۴۸
- ۶۰- ترفیع درجه اصل امر به معروف و نهی از منکر ۴۹
- ۶۱- فدا شدن همه چیز در راه امر به معروف و نهی از منکر ۴۹
- ۶۲- ارزش امر به معروف و نهی از منکر ۵۰
- ۶۳- ارزش امر به معروف ۵۱
- ۶۴- مردن سعادت بار ۵۱
- ۶۵- سکوت در مقابل جبار جائز ممنوع! ۵۲
- ۶۶- امر به معروف عملی ۵۳
- ۶۷- حسین زنده کننده نهضت پیامبر ۵۳

- ۶۸- ارزش دادن به عامل امر به معروف..... ۵۴
- ۶۹- آبروی امر به معروف و نهی از منکر..... ۵۴
- ۷۰- زینت دهنده امر به معروف و نهی از منکر..... ۵۵
- ۷۱- تکیه امام به عامل امر به معروف و نهی از منکر..... ۵۷
- ۷۲- استغناى طبع امام حسين عليه السلام..... ۵۸
- ۷۳- دو شهيد مشابه..... ۵۹
- ۷۴- هدف مشترك حسين و اهل بيت..... ۵۹
- ۷۵- تا آخرين نفس امر به معروف و نهی از منکر..... ۶۰
- ۷۶- زیر و رو شدن شام..... ۶۰
- ۷۷- انگیزه حقیقی قیام..... ۶۰
- ۷۸- فلسفه شهادت حسين بن علي عليه السلام..... ۶۱
- ۷۹- شرایط امر به معروف و نهی از منکر..... ۶۱
- ۸۰- یک درجه از امر به معروف و نهی از منکر..... ۶۲
- فصل سوم: آگاهی و اشتیاق امام حسين عليه السلام به جهاد و شهادت..... ۶۳**
- ۸۱- قداست شهادت..... ۶۳
- ۸۲- آگاهی حسين بر قلوب کوفیان..... ۶۳
- ۸۳- امام حسين در برابر تاريخ..... ۶۴
- ۸۴- وظیفه امام حسين..... ۶۵
- ۸۵- منطق شهيد..... ۶۵
- ۸۶- اتصال امام به عالم بالا..... ۶۶
- ۸۷- اراده تشريعی نه اراده تکوينی..... ۶۷
- ۸۸- امام حسين عليه السلام مهاجر مجاهد..... ۶۷
- ۸۹- هم مجاهد و هم مهاجر..... ۶۸
- ۹۰- علت همراهی اهل بيت..... ۶۹
- ۹۱- قطعی بودن واقعه كربلا..... ۷۲
- ۹۲- بينش قوی حسين عليه السلام..... ۷۲

- ۹۳- عالی ترین حد تکامل ۷۳
- ۹۴- حسن علیه السلام آنروز این حقیقت را دید! ۷۳
- ۹۵- اثر مفید شهادت ۷۳
- ۹۶- پاسخ امام حسین علیه السلام به فرزدق شاعر ۷۳
- ۹۷- شجاعت امام حسین ۷۴
- ۹۸- دلشان با تو و شمشیرهایشان علیه توست! ۷۵
- ۹۹- هدف حسین: اعلاى کلمه حق ۷۵
- ۱۰۰- خطابتی نظیر علی ۷۶
- ۱۰۱- مسلم به وظیفه خود عمل نمود اینک نوبت ماست! ۷۷
- ۱۰۲- کشته راه هدف ۸۱
- ۱۰۳- مرگ ننگ نیست ۸۱
- ۱۰۴- عظمت مردم روزگار حسین ۸۲
- ۱۰۵- اطمینان حسین ۸۲
- ۱۰۶- توصیف مرگ ۸۲
- ۱۰۷- نزدیک شدن به وصال الهی ۸۳
- ۱۰۸- لب خندان همگام وصال ۸۳
- فصل چهارم: شخصیت حماسی حسین علیه السلام ۸۵**
- ۱۰۹- کمال عالی انسانیت ۸۵
- ۱۱۰- عظمت شخصیت های سازنده حادثه عاشورا ۸۵
- ۱۱۱- انواع شخصیت ۸۶
- ۱۱۲- شخصیت حماسی حضرت سید الشهداء ۸۶
- ۱۱۳- حسن علیه السلام سرود انسانیت است! ۸۶
- ۱۱۴- کلید شخصیت حسین علیه السلام ۸۷
- ۱۱۵- عظمت شأن امام حسین ۸۸
- ۱۱۶- خاصیت یک شخصیت حماسی ۸۸
- ۱۱۷- روح موفق حسین بن علی علیه السلام ۸۹

- ۱۱۸- همه چیز حول محور حماسه ۹۰
- ۱۱۹- بررسی نهضت حماسی و مقدس ۹۰
- ۱۲۰- شخصیت قوی امام حسین علیه السلام ۹۱
- ۱۲۱- ایجاد روح حماسه ۹۱
- ۱۲۲- خاصیت روح حماسی ۹۱
- ۱۲۳- احساس شخصیت ۹۲
- ۱۲۴- معنای حماسه ۹۲
- ۱۲۵- زندگی با عار قابل تحمل نیست! ۹۲
- ۱۲۶- نتایج حماسه ۹۳
- ۱۲۷- نتایج یک روح حماسی ۹۳
- ۱۲۸- سوژه بی نظیر در اسلام ۹۴
- ۱۲۹- خاصیت حماسه روحی اجتماعی ۹۴
- ۱۳۰- عظمت روح حضرت سید الشهداء ۹۴
- ۱۳۱- مرد عمل نه زبان ۹۸
- ۱۳۲- آمادگی روح ۹۸
- ۱۳۳- علت بیداری حر ۹۹
- ۱۳۴- اتفاق جان و مال ۹۹
- ۱۳۵- بزرگ منشی امام حسین علیه السلام ۱۰۰
- ۱۳۶- عظمت روح امام حسین بن علی ۱۰۰
- ۱۳۷- جریمه یک روح بزرگ ۱۰۱
- ۱۳۸- قهرمان عظیم حسین علیه السلام ۱۰۱
- ۱۳۹- توسعه شخصیت انسانی ۱۰۲
- ۱۴۰- هر چه روح بزرگ تر، قوی تر است ۱۰۲
- ۱۰۳- فصل پنجم: کربلا؛ تجلیگاه فضایل اخلاقی ۱۰۳
- بخش اول: حسین مظهر کرامت و عزت نفس ۱۰۳
- ۱۴۱- کرامت نفس سید الشهداء ۱۰۳

- ۱۴۲- اوج کرامت و عزت نفس..... ۱۰۳
- ۱۴۳- روح عزت و بزرگ منشی..... ۱۰۴
- ۱۴۴- عزت در مرگ سرخ است..... ۱۰۵
- ۱۴۵- حسین مرد بیعت نیست!..... ۱۰۶
- ۱۴۶- روح عزت طلبی در حسین علیه السلام..... ۱۰۶
- ۱۴۷- شرافت امام..... ۱۰۷
- ۱۴۸- مرگ سرخ به از زندگی ننگین است!..... ۱۰۷
- ۱۴۹- یزید و امام حسین علیه السلام..... ۱۰۹
- ۱۵۰- حماسه هایی احساسی..... ۱۰۹
- ۱۵۱- پیام شهید..... ۱۱۱
- ۱۵۲- شعارهای زندگی امام..... ۱۱۱
- ۱۵۳- مرگ سرخ به از زندگی ننگین است..... ۱۱۲
- ۱۵۴- اوج تشنگی روز عاشورا..... ۱۱۳
- ۱۵۵- باز هم عزت نفس حسین علیه السلام..... ۱۱۴
- ۱۵۶- من بزرگ شده دامن پاکانم!..... ۱۱۴
- ۱۵۷- مرگ بالاتر از زندگی ننگین..... ۱۱۵
- ۱۵۸- کلمات آخرین ابا عبدالله علیه السلام..... ۱۱۶
- ۱۵۹- آزاد مرد باشید اگر بی دینید!..... ۱۱۶
- بخش دوم: کربلا؛ نمایشگاه ایثار و جوانمردی..... ۱۱۸
- ۱۶۰- صحنه آزمایشی عجیب..... ۱۱۸
- ۱۶۱- صحنه نمایش اخلاقیات..... ۱۱۸
- ۱۶۲- روز سبقت صفات حسینی..... ۱۱۹
- ۱۶۳- ظهور صفات اسلامی..... ۱۱۹
- ۱۶۴- نمایشی حماسی و عظیم..... ۱۲۰
- ۱۶۵- مروت امام..... ۱۲۰
- ۱۶۶- تاکتیک تبلیغی مروت و انسانیت..... ۱۲۱

- ۱۶۷- رعایت اصول اخلاقی در جنگ ۱۲۲
- ۱۶۸- ابعاد اخلاقی و حادثه عاشورا ۱۲۲
- ۱۶۹- نمایشگاه ایثار کربلا ۱۲۳
- ۱۷۰- فدای جان در راه حسین علیه السلام ۱۲۳
- ۱۷۱- نهایت ایثار ۱۲۴
- ۱۷۲- اصول اجتماعی و برابری اسلامی ۱۲۴
- ۱۷۳- دین باید زنده بماند ۱۲۴
- ۱۷۴- چگونگی آثار جنگ ۱۲۵
- ۱۷۵- شروع کننده جنگ ۱۲۶
- ۱۷۶- الهی رضا بقضائک! ۱۲۶
- ۱۷۷- منطق ایثار ۱۲۶
- ۱۷۸- مروت آل علی ۱۲۶
- ۱۷۹- اوج رافت حسینی ۱۲۷
- ۱۸۰- مظهر فداکاری بسیار عجیب ۱۲۸
- ۱۸۱- تیر آغاز و پایان جنگ ۱۲۸
- ۱۸۲- حسین، اسطوره مروت ۱۲۹
- ۱۸۳- مادر فداکاری ۱۳۱
- بخش سوم: حسین علیه السلام؛ مظهر غیره الله ۱۳۲
- ۱۸۴- دو وداع جانگداز ۱۳۲
- ۱۸۵- غیرت والای ولایت ۱۳۳
- ۱۸۶- اوج حمیت حسینی علیه السلام ۱۳۳
- ۱۸۷- غیرت الهی در نهاد حسین ۱۳۴
- ۱۸۸- حسین بر قله شامخ غیرت ۱۳۴
- ۱۸۹- دلداری حسین علیه السلام به اهل خيام ۱۳۶
- ۱۹۰- غیرت والای حسین علیه السلام ۱۳۶
- ۱۹۱- غیرت حسن اجازه نمی داد ۱۳۷

- ۱۹۲- آزاد مرد و انسان باشید! ۱۳۷
- ۱۹۳- غیرت و عزت در آخرین دم ۱۳۸
- ۱۹۴- آزاد مرد باشید، اگر دین ندارید! ۱۳۹
- فصل ششم: نماز و عبادت امام حسین علیه السلام ۱۴۰
- بخش اول: شب عاشورا؛ شب دعا و مناجات ۱۴۰
- ۱۹۵- در خواست یک شب مهلت ۱۴۰
- ۱۹۶- شب مهلت ۱۴۱
- ۱۹۷- تجلیگاه عشق بر معبود ۱۴۱
- ۱۹۸- جایگاه توبه و استغفار ۱۴۲
- ۱۹۹- آواری تلاوت قرآن از خیام حسین علیه السلام ۱۴۳
- بخش دوم: اقامه نماز خون در ظهر عاشورا ۱۴۳
- ۲۰۰- نزدیک نماز ظهر عاشورا ۱۴۳
- ۲۰۱- عظمت نماز آخرین حسین علیه السلام ۱۴۴
- ۲۰۲- نماز خوف امام حسین علیه السلام ۱۴۴
- ۲۰۳- شادی دل حسین علیه السلام ۱۴۶
- ۲۰۴- سجده بر خاک گرم ۱۴۶
- ۲۰۵- اشهد انک قد اقامت الصلوه ۱۴۷
- ۲۰۶- جهاد در راه نماز و عبادت ۱۴۷
- ۲۰۷- ظاهرتر از خدا ۱۴۸
- ۲۰۸- خوش بود گر محک تجربه آید به میان ۱۴۸
- بخش سوم: جنبه های عرفانی نهضت عاشورا ۱۵۰
- ۲۰۹- نهضت عرفانی کربلا ۱۵۰
- ۲۱۰- تسلیم قضای الهی ۱۵۱
- ۲۱۱- تجلیگاه عرفانی حسینی ۱۵۱
- ۲۱۲- محبت الهی حسین علیه السلام ۱۵۱

- ۲۱۳- بعد عرفانی حادثه..... ۱۵۲
- ۲۱۴- اوج اخلاق و طمأنینه ۱۵۲
- ۲۱۵- اوج اطمینان حسین ۱۵۳
- ۲۱۶- جنبه های عرفانی کربلا ۱۵۴
- فصل هفتم: خصایص و فضایل اصحاب و یاران حسین علیه السلام ۱۵۵
- ۲۱۷- اعلان وفای یاران در شب عاشورا ۱۵۵
- ۲۱۸- غربال کردن یاران ۱۵۶
- ۲۱۹- آخرین غربال ۱۵۷
- ۲۲۰- لزوم بیعت مجدد ۱۵۷
- ۲۲۱- تصفیه یاران ۱۵۷
- ۲۲۲- دو چشم روشنی امام ۱۵۹
- ۲۲۳- مقام اصحاب و اهل بیت امام حسین علیه السلام ۱۵۹
- ۲۲۴- دو مایه دلخوشی ۱۶۳
- ۲۲۵- شب معراج حسین ۱۶۵
- ۲۲۶- وفاداری اصحاب حسین علیه السلام ۱۶۶
- ۲۲۷- شکر یاران حسین علیه السلام ۱۶۶
- ۲۲۸- ستایش از اصحاب ۱۶۶
- ۲۲۹- مقاومت یاران حسین ۱۶۷
- ۲۳۰- فضیلت حسین علیه السلام در روز عاشورا ۱۶۸
- ۲۳۱- اصحابی وفادار ۱۶۹
- ۲۳۲- خوشحالی اصحاب ابا عبدالله ۱۶۹
- ۲۳۳- شکر شهادت در رکاب امام ۱۶۹
- ۲۳۴- مرگ اختیاری ۱۷۰
- ۲۳۵- وفاداری فرزندان مسلم ۱۷۱
- ۲۳۶- ادعای حقیقی یا دروغین ۱۷۱
- ۲۳۷- شجاعت عابس بن ابی شیب شاکری ۱۷۲

- ۲۳۸- نیک بختی زهیر بن قین ۱۷۲
- ۲۳۹- توبه راستین ۱۷۵
- ۲۴۰- بیدار شدن حر از خواب غفلت ۱۷۷
- ۲۴۱- قبول شدن توبه حر ۱۷۸
- ۲۴۲- تفقد حسین علیه السلام به حر ۱۸۰
- ۲۴۳- برادری و برابری ۱۸۱
- ۲۴۴- نهادن رخساره بر چهره غلام ۱۸۲
- ۲۴۵- نظم در اصحاب امام حسین ۱۸۳
- ۲۴۶- کمال ایمان ۱۸۴
- ۲۴۷- جنگ ایمان و حریت ۱۸۴
- ۲۴۸- مکتب عشق ۱۸۴
- ۲۴۹- دعای ابا عبدالله ۱۸۵
- ۲۵۰- خوشدلی حضرت سید الشهداء ۱۸۵
- ۲۵۱- فضیلت اصحاب حسین ۱۸۵
- ۲۵۲- اصحاب فدای خاندان ۱۸۶
- ۲۵۳- انی لا اعلم اصحابا خیرا ۱۸۶
- فصل هشتم: فضایل و مصایب خاندان ابی عبدالله الحسین علیه السلام ۱۸۹
- بخش اول: فضایل و مصایب حضرت علی اکبر ۱۸۹
- ۲۵۴- حرکت کاروان مرگ ۱۸۹
- ۲۵۵- اولین شهید خاندان ۱۹۰
- ۲۵۶- اذن میدان حضرت علی اکبر ۱۹۱
- ۲۵۷- موج یأس و ناامیدی در نگاه حسین ۱۹۲
- ۲۵۸- استجابت نفرین امام ۱۹۴
- ۲۵۹- غلبه تشنگی بر حضرت علی اکبر ۱۹۴
- ۲۶۰- شهادت حضرت علی اکبر ۱۹۴

- بخش دوم: مصایب فرزندان امام حسن مجتبی: قاسم و عبدالله بن الحسن علیهما السلام ۱۹۵
- ۲۶۱- دو پسر امام حسین ۱۹۵
- ۲۶۲- مرگ شیرین تراز غسل ۱۹۶
- ۲۶۳- اذن میدان حضرت قاسم ۱۹۶
- ۲۶۴- من پسر امام حسن علیه السلام هستم! ۱۹۷
- ۲۶۵- فریاد یا عماه قاسم ۱۹۸
- ۲۶۶- فریاد جانکاه حسین علیه السلام ۱۹۸
- ۲۶۷- آخرین لحظات قاسم علیه السلام ۱۹۹
- ۲۶۸- آخرین وداع خونبار ۱۹۹
- ۲۶۹- روضه جانسوز حضرت قاسم ۲۰۰
- ۲۷۰- مرثیه عبدالله بن الحسن ۲۰۰
- ۲۷۱- شهادت حضرت عبدالله بن الحسن ۲۰۱
- بخش سوم: فضایل و مصایب حضرت عباس بن علی علیه السلام ۲۰۲
- ۲۷۲- اجر مصیبت شهادت ۲۰۲
- ۲۷۳- زندگی با ارزش ۲۰۲
- ۲۷۴- تحقق آرزوی علی در حضرت عباس علیه السلام ۲۰۳
- ۲۷۵- حضور در جنگ ها در کنار علی علیه السلام ۲۰۴
- ۲۷۶- وارث شجاعت علی علیه السلام ۲۰۴
- ۲۷۷- امان نامه ملعون ۲۰۵
- ۲۷۸- مواسات حضرت عباس علیه السلام ۲۰۶
- ۲۷۹- ایثار حضرت عباس ۲۰۸
- ۲۸۰- دلخراشی صحنه شهادت برادر ۲۰۹
- ۲۸۱- دعای امام صادق علیه السلام در حق حضرت عباس علیه السلام ۲۱۰
- ۲۸۲- مقام حضرت عباس ۲۱۰
- فصل نهم: ویژگی های پیام و شعارهای نهضت حسینی ۲۱۲

- ۲۸۳- شروط موفقیت یک پیام..... ۲۱۲
- ۲۸۴- پیام حسینی..... ۲۱۲
- ۲۸۵- منطق عاشورا..... ۲۱۲
- ۲۸۶- مهاجمی با منطق شهید..... ۲۱۳
- ۲۸۷- ثبت پیام در قلوب اهل ایمان..... ۲۱۳
- ۲۸۸- شعار محیی نه مخدرا!..... ۲۱۳
- ۲۸۹- شعار نشانگر خط مشی..... ۲۱۴
- ۲۹۰- دو نوع شعار عاشورا..... ۲۱۵
- ۲۹۱- شعارهای تاریخی در کربلا..... ۲۱۵
- ۲۹۲- شعار احیای اسلام..... ۲۱۶
- ۲۹۳- اهمیت شعارهای ابا عبدالله..... ۲۱۶
- ۲۹۴- روح نهضت در شعار حسین..... ۲۱۶
- ۲۹۵- شعار افتخار..... ۲۱۷
- ۲۹۶- شعارهای عجیب امام حسین علیه السلام..... ۲۱۷
- ۲۹۷- شعارهای گوناگون..... ۲۱۷
- ۲۹۸- شعارهای احیا کننده..... ۲۱۸
- ۲۹۹- محبت نهایی به حسین بن علی علیه السلام..... ۲۱۸
- ۳۰۰- بالا رفتن ارزش..... ۲۱۸
- ۳۰۱- شعارهای احیاگر..... ۲۱۹
- ۳۰۲- شعار حسین..... ۲۲۰
- ۳۰۳- عزت نفس حسینی علیه السلام..... ۲۲۰
- فصل دهم: مقایسه شرایط زمانی امام حسن علیه السلام با امام حسین علیه السلام..... ۲۲۲
- ۳۰۴- آیا امام حسین علیه السلام بر صلح اعتراض کرد؟..... ۲۲۲
- ۳۰۵- شرایط زمان امام حسن و امام حسین..... ۲۲۲
- ۳۰۶- چرا صلح، چرا جنگ؟..... ۲۲۴
- ۳۰۷- فرق شرائط زمانی دو امام..... ۲۲۴

۳۰۸- جایگاه صلح و جایگاه جنگ	۲۲۵
۳۰۹- تفاوت دو نوع کشته شدن	۲۲۶
۳۱۰- سه عامل اساسی قیام	۲۳۰
۳۱۱- مقایسه وضعیت امام حسن <small>علیه السلام</small> با امام حسین <small>علیه السلام</small>	۲۳۲
۳۱۲- صلح موقت امام حسن	۲۳۴
۳۱۳- مقایسه ناصحیح شرایط دو امام	۲۳۴
فصل یازدهم: مقایسه مقتضیات و شرایط زمان امام حسین <small>علیه السلام</small> با سایر ائمه	
	۲۳۶
۳۱۴- اوج مظلومیت امام حسین	۲۳۶
۳۱۵- مقایسه روش امام حسین با سایر ائمه	۲۳۶
۳۱۶- دستور الهی	۲۳۷
۳۱۷- مقایسه شرایط زمانی دو امام	۲۳۷
۳۱۸- علت سکوت و قیام امامان	۲۳۸
۳۱۹- اوضاع جهان اسلام در زمان دو امام	۲۳۸
۳۲۰- اگر امام صادق نبود	۲۳۹
۳۲۱- شدیدترین نوع امر به معروف	۲۴۰
۳۲۲- عصر امام حسین <small>علیه السلام</small>	۲۴۱
۳۲۳- اهمیت زیارت حضرت سید الشهداء	۲۴۱
فصل دوازدهم: مقایسه نهضت امام حسین <small>علیه السلام</small> با سایر نهضتها و قیامها	
۳۲۴- تفاوت اصحاب معاویه و ابن زیاد	۲۴۳
۳۲۵- قیام صحنه عاشورا با سایر جنگ ها	۲۴۴
۳۲۶- ارزش یاران امام حسین <small>علیه السلام</small>	۲۴۵
۳۲۷- دو برگ سیاه و سفید در حادثه کربلا	۲۴۶
۳۲۸- تقدس امام حسین نسبت به سایر قیامها	۲۴۸
۳۲۹- قیام مقدس حسینی	۲۵۲

۲۵۲	۳۳۰- مقایسه قیام
۲۵۵	فصل سیزدهم: تحلیل ماهیت نهضت و حادثه عاشورا
۲۵۵	۳۳۱- چهار مرحله قیام
۲۵۵	۳۳۲- ماهیت نظام حسینی
۲۵۶	۳۳۳- ماهیت های گوناگون قیام حسین <small>علیه السلام</small>
۲۵۶	۳۳۴- ماهیت های قیام گوناگون حسینی
۲۵۷	۳۳۵- نهضت انفجاری یا آگاهانه؟
۲۵۸	۳۳۶- انقلاب اسلامی نه انفجاری
۲۵۸	۳۳۷- دلایل انفجاری نبودن قیام حسین <small>علیه السلام</small>
۲۵۹	۳۳۸- عظمت نهضت کربلا
۲۶۰	۳۳۹- نگاهی به حادثه کربلا
۲۶۱	۳۴۰- انواع نهضت ها
۲۶۲	۳۴۱- انگیزه بیعت
۲۶۲	۳۴۲- شرایط سه گانه عظمت نهضت
۲۶۳	۳۴۳- عوامل ارزشی نهضت
۲۶۳	۳۴۴- عوامل گوناگون حادثه کربلا
۲۶۴	۳۴۵- ماهیت قیام حسینی
۲۶۵	۳۴۶- نمایشگاه کربلا
۲۶۶	۳۴۷- نمایشگاه آخرتی
۲۶۶	۳۴۸- دو صفحه کربلا
۲۶۷	۳۴۹- رثاء برای نورانی ترین صفحه تاریخ
۲۶۷	۳۵۰- برداشتهای عاشورا
۲۶۷	۳۵۱- نوع نگرش ها بر عاشورا
۲۶۸	۳۵۲- تجسم اسلام راستین
۲۶۸	۳۵۳- پستی در حق امام حسین <small>علیه السلام</small>

فصل چهاردهم: ویژگیهای مکتب حسینی.....	۲۷۰
۳۵۴- راه نجات امت.....	۲۷۰
۳۵۵- مکتب مصلح سازی.....	۲۷۰
۳۵۶- کرسی حسین.....	۲۷۰
۳۵۷- سه مرحله شهادت.....	۲۷۱
۳۵۸- مکتب منطق و احساس.....	۲۷۱
۳۵۹- از بین بردن مکتب نه مقبره!.....	۲۷۲
۳۶۰- حسین یک مکتب است.....	۲۷۳
۳۶۱- بنیانگذار مکتب.....	۲۷۳
۳۶۲- مکتب نمونه حسین <small>علیه السلام</small>	۲۷۳
فصل پانزدهم: درس های نهضت عاشورا.....	۲۷۴
۳۶۳- حسین <small>علیه السلام</small> معلم بشریت.....	۲۷۴
۳۶۴- درس زندگی همراه عزت.....	۲۷۴
۳۶۵- درس ظلم ستیزی.....	۲۷۵
۳۶۶- درس ایجاد حس قهرمانی.....	۲۷۵
۳۶۷- درس عدالت و آزادی خواهی.....	۲۷۵
۳۶۸- درس آزادی روح.....	۲۷۶
۳۶۹- روز درس از عاشورا.....	۲۷۶
۳۷۰- ظهور هر ساله حسین.....	۲۷۶
۳۷۱- درس اقامه امر به معروف و نهی از منکر.....	۲۷۷
۳۷۲- تنفر بشر از زشتی ها.....	۲۷۷
۳۷۳- نتیجه معرفت به امام.....	۲۷۸
فصل شانزدهم: رمز جاودانگی نهضت حسینی.....	۲۸۰
۳۷۴- فدایی انسانیت.....	۲۸۰
۳۷۵- حک نام نورانی حسین در دل مؤمنین.....	۲۸۰

- ۳۷۶- علت طلب یار و یاور..... ۲۸۱
- ۳۷۷- پیوند انسانهای مؤمن با حسین..... ۲۸۱
- ۳۷۸- زنده نگاه داشتن نام و یاد حسین علیه السلام..... ۲۸۲
- ۳۷۹- عاشورا، تندیس اسلام..... ۲۸۲
- ۳۸۰- نهضت جاودان تا قیامت..... ۲۸۳
- ۳۸۱- نهضت قوی امام حسین علیه السلام..... ۲۸۳
- ۳۸۲- نور خاموش ناشدنی حسین..... ۲۸۴
- ۳۸۳- نامی پایدار..... ۲۸۴
- ۳۸۴- نهضت عظیم و جاویدان حسین علیه السلام..... ۲۸۴
- ۳۸۵- ریشه حب و بغض..... ۲۸۵
- ۳۸۶- یا انسان دوست یا انسانیت دوست..... ۲۸۶
- فصل هفدهم: فلسفه گریستن بر مصائب حسین علیه السلام..... ۲۸۷
- ۳۸۷- بررسی گریه و خنده..... ۲۸۷
- ۳۸۸- حسین، مالک قلوب مؤمنین..... ۲۸۷
- ۳۸۹- این است درد انسانیت!..... ۲۸۸
- ۳۹۰- هدف از گریه..... ۲۸۹
- ۳۹۱- ارزش قطره قطره خون حسین علیه السلام..... ۲۸۹
- ۳۹۲- اشک با ارزش..... ۲۹۰
- ۳۹۳- حب راستین به امام حسین علیه السلام..... ۲۹۰
- ۳۹۴- در رثای قهرمان بگریید!..... ۲۹۱
- ۳۹۵- اشک مقدس..... ۲۹۱
- ۳۹۶- اشک با ارزش..... ۲۹۲
- ۳۹۷- اشک هدف دار امام سجاد علیه السلام..... ۲۹۲
- ۳۹۸- اشک با معرفت..... ۲۹۳
- ۳۹۹- حک شدن پیام حسین..... ۲۹۳

فصل هجدهم: تأثیر در اشاعه نهضت حسین <small>علیه السلام</small>	۲۹۵
۴۰۰- اعتراض خونین	۲۹۵
۴۰۱- رنگ آمیزی صحنه عاشورا	۲۹۵
۴۰۲- پیام خونین	۲۹۵
۴۰۳- ریسمان خونین	۲۹۶
۴۰۴- تاریخ خونبار	۲۹۶
۴۰۵- ای آسمان بین و شاهد باش!	۲۹۶
۴۰۶- پاشیدن خون به آسمان	۲۹۷
۴۰۷- رمز جاودانگی	۲۹۷
۴۰۸- اینگونه خدا را دیدار می نمایم!	۲۹۷
۴۰۹- تعمدی در خونین سازی صحنه	۲۹۸
۴۱۰- شکوه خونین امام	۲۹۸
۴۱۱- صحنه ابلاغ	۲۹۸
۴۱۲- انقلاب خونین عاشورا	۲۹۹
۴۱۳- وقایع نگاری خونین	۲۹۹
۴۱۴- الهام بخش نسلهای دیگر	۲۹۹
فصل نوزدهم: تأثیر و نقش زنان در حادثه کربلا	۳۰۱
بخش اول: نقش زنان در طول تاریخ	۳۰۱
۴۱۵- سه گونه نقش زنان	۳۰۱
۴۱۶- نقش غیر مستقیم زن در تاریخ	۳۰۲
۴۱۷- شرایط پیام رسان	۳۰۲
۴۱۸- نقش زن در ساختن تاریخ	۳۰۳
۴۱۹- تاریخ مذکر و مؤنث	۳۰۳
۴۲۰- نقش زنان در روز عاشورا	۳۰۴
۴۲۱- نقش زنان در عاشورا	۳۰۴

- بخش دوم: کربلا تجلی گاه شخصیت حضرت زینب ۳۰۵
- الف: حال زینب علیها السلام در شب عاشورا ۳۰۵
- ۴۲۲- در دل زینب (س) چه گذشت؟! ۳۰۵
- ۴۲۳- شب جانسوز زینب ۳۰۵
- ۴۲۴- پرستار حضرت سجاد ۳۰۶
- ۴۲۵- ناگهان بغض زینت ترکید! ۳۰۶
- ۴۲۶- شخصیت والای حضرت زینب ۳۰۸
- ب: عصر عاشورا، نقطه آغاز تجلی زینب ۳۰۸
- ۴۲۷- صبر حضرت زینب علیها السلام ۳۰۸
- ۴۲۸- قافله سالاری حضرت زینب ۳۰۹
- ۴۲۹- تجلیگاه حضرت زینب ۳۰۹
- ۴۳۰- زینب در اسارت طاغوت ۳۰۹
- ۴۳۱- مرثیه سوزناک حضرت زینب ۳۰۹
- ۴۳۲- تسلیت گویی حضرت زین العابدین ۳۱۰
- ۴۳۳- آگاهی حضرت زینب از واقعه عاشورا ۳۱۱
- ۴۳۴- زینب علیها السلام، نقل حدیث می کند! ۳۱۱
- ج: تجلی شخصیت حضرت زینت در اسارت ۳۱۲
- ۴۳۵- رشد زینب در حادثه کربلا ۳۱۲
- ۴۳۶- خطبه زینب، در گرانمایه علی علیه السلام ۳۱۲
- ۴۳۷- خطبه معروف حضرت زینب ۳۱۴
- ۴۳۸- قسمت های گوناگون خطبه ۳۱۴
- ۴۳۹- زینب با تربیون دشمن سخن گفت! ۳۱۵
- ۴۴۰- روح عزت حسین در کالبد زینب علیها السلام ۳۱۶
- ۴۴۱- فاسق و فاجر ۳۱۶
- ۴۴۲- جواب کوبنده زینب علیها السلام ۳۱۸
- ۴۴۳- حضرت زینب در مجلس ابن زیاد ۳۱۹

- ۴۴۴- محبت زینب به امام سجاد علیه السلام ۳۲۱
- ۴۴۵- حضرت زینب در شام ۳۲۲
- ۴۴۶- زینب در مجلس یزید چه کرد؟ ۳۲۲
- ۴۴۷- لال شدن یزید در برابر منطق زینب علیها السلام ۳۲۳
- ۴۴۸- نهیب حضرت زینب بر یزید ۳۲۴
- ۴۴۹- اوج عظمت حضرت زینب ۳۲۵
- ۴۵۰- کعبه اهل دل ۳۲۵
- بخش سوم: شیرزنان عرصه عاشورا ۳۲۶
- ۴۵۱- زن زهیر، مشوق شهادت ۳۲۶
- ۴۵۲- آیا پدرم لب تشنه شهید شد؟! ۳۲۸
- ۴۵۳- ناله زنان اهل بیت ۳۲۸
- ۴۵۴- نقش مادر عبدالله در شهادت ۳۲۹
- ۴۵۵- زنان در عرصه کربلا ۳۳۰
- ۴۵۶- کودکی خردسال و امیری بزرگ ۳۳۱
- ۴۵۷- مادری شاهد شهادت شیر خوار ۳۳۲
- ۴۵۸- شهیدان در مقابل چشم مادر ۳۳۲
- ۴۵۹- کشتن طفلی بی گناه ۳۳۳
- ۴۶۰- اولین مدافع حرم رسول الله ۳۳۳
- ۴۶۱- علاقه امام حسین به حضرت رباب ۳۳۳
- ۴۶۲- وفاداری حضرت رباب علیها السلام ۳۳۴
- ۴۶۳- محبت امام به حضرت سکینه ۳۳۴
- ۴۶۴- نوحه سرایی حضرت سکینه ۳۳۵
- بخش چهارم: مرثیه های حضرت ام البنین یا شعار علیه دستگاه اموی ۳۳۶
- ۴۶۵- انتخاب حضرت ام البنین ۳۳۶
- ۴۶۶- مرا ام البنین دیگر نخوانید ۳۳۶
- ۴۶۷- حضرت ام البنین، مبلغ علیه امویان ۳۳۷

- ۴۶۸- مرثیه جانسوز حضرت ام البنین ۳۳۷
- ۴۶۹- مرثیه حضرت ام البنین ۳۳۸
- فصل بیستم: نقش امام سجاد در تبلیغ نهضت عاشورا ۳۴۰
- ۴۷۰- تبلیغات پس از شهادت ۳۴۰
- ۴۷۱- بیماری حضرت سجاد ۳۴۰
- ۴۷۲- شکنجه و زجر اهل بیت ۳۴۱
- ۴۷۳- امام زین العابدین در مجلس ابن زیاد ۳۴۲
- ۴۷۴- معرفی و ایجاد انقلاب ۳۴۲
- ۴۷۵- اگر پیامبر بود چه می گفت؟ ۳۴۲
- ۴۷۶- شام، سرزمین درد اهل بیت ۳۴۳
- ۴۷۷- تحقیر حکومت یزید ۳۴۳
- ۴۷۸- اجازه سخنرانی ۳۴۴
- ۴۷۹- زیرو رو شدن اوضاع ۳۴۵
- ۴۸۰- حال امام زین العابدین در شام ۳۴۶
- ۴۸۱- گریه احیاگر امام سجاد علیه السلام ۳۴۷
- فصل بیست و یکم: جنبه های گوناگون تبلیغ در نهضت حسین ۳۴۸
- ۴۸۲- جنبه تبلیغی نهضت حسین علیه السلام ۳۴۸
- ۴۸۳- معرفی اسلام ۳۴۸
- ۴۸۴- ارزش خون شهید ۳۴۸
- ۴۸۵- منطقی و رای همه منطقی ها ۳۴۹
- ۴۸۶- ژست تبلیغاتی ۳۴۹
- ۴۸۷- اعتراض امام حسین علیه السلام ۳۵۰
- ۴۸۸- تاکتیک های عجیب ۳۵۰
- ۴۸۹- ارزش تبلیغاتی مهاجرت ۳۵۱
- ۴۹۰- تبلیغی تکان دهنده ۳۵۲

۳۵۲	۴۹۱- منطق تأثر و انقلابی
۳۵۳	۴۹۲- گسترش دادن به واقعه عاشورا
۳۵۳	۴۹۳- داغ ترین سخنان امام
۳۵۳	۴۹۴- مهم ترین عنصر تبلیغ حسینی
۳۵۴	۴۹۵- زیاد کردن ندای تبلیغ
	فصل بیست و دوم: تجلیل و بررسی شخصیت پلید قاتلین حسین بن علی <small>علیه السلام</small>
۳۵۵
۳۵۵	بخش اول: شخصیت پلید یزید بن معاویه
۳۵۵	۴۹۶- تربیت یزید
۳۵۹	۴۹۷- نصایح معاویه به یزید
۳۶۰	۴۹۸- فسق و فجور یزید
۳۶۱	۴۹۹- ذات پلید یزید
۳۶۲	۵۰۰- فاتحه اسلام را باید خواند!
۳۶۲	۵۰۱- ولیعهدی نالایق
۳۶۳	۵۰۲- بنای حکومت یزید
۳۶۳	۵۰۳- کشته شدن امام حسین <small>علیه السلام</small> با شمشیر جدش
۳۶۳	۵۰۴- اوج تاریکی و ظلمت در بنی امیه
۳۶۴	۵۰۵- علت وقوع نهضت
۳۶۴	بخش دوم، شخصیت پلید عمر بن سعد
۳۶۴	۵۰۶- علت انتخاب ابن سعد
۳۶۴	۵۰۷- اسارت دنیوی ابن سعد
۳۶۵	۵۰۸- اعلان فرمان جنگ
۳۶۶	۵۰۹- نامه فرمان به جنگ شدید
۳۶۷	۵۱۰- ریاکاری عمر سعد
۳۶۸	۵۱۱- تعلل عمر سعد

- بخش سوم: بررسی شخصیت پلید لشکریان ابن سعد ۳۶۹
- ۵۱۲- شهادت امام حسین علیه السلام به دست مسلمان نماها ۳۶۹
- ۵۱۳- جنگ با عقیده ۳۶۹
- ۵۱۴- مردم بی اصول و منفعت طلب ۳۷۰
- ۵۱۵- توطئه های شیاطین بنی امیه ۳۷۰
- ۵۱۶- اعمال دنائت مآبانه لشکر عمر سعد ۳۷۱
- ۵۱۷- خبت باطنی اصحاب عمر سعد ۳۷۲
- ۵۱۸- خباثت باطن شمر ۳۷۲
- ۵۱۹- جانباغ تاریخ ۳۷۲
- ۵۲۰- سپاه جاهل ابن سعد ۳۷۳
- ۵۲۱- علت جنگ کوفیان ۳۷۳
- ۵۲۲- جهالت عامل شهادت حسین علیه السلام ۳۷۴
- ۵۲۳- شهید فراموشکاری مردم ۳۷۴
- ۵۲۴- مردمی فراموشکار و فریب خورده ۳۷۵
- ۵۲۵- جهالت لشکر ابن سعد ۳۷۶
- ۵۲۶- اغوا و فریب خوردگی لشکر ابن سعد ۳۷۶
- ۵۲۷- مقدس مآبان خشک دین ۳۷۷
- فصل بیست و سوم: آثار و نتایج نهضت حسین علیه السلام ۳۷۸
- بخش اول، شکست دشمن در برابر منطق حسین علیه السلام ۳۷۸
- ۵۲۸- سخن مطهری در باب مبارزه امام حسین ۳۷۸
- ۵۲۹- شکست روحی دشمن ۳۷۸
- ۵۳۰- مغلوب واقعی ۳۷۹
- ۵۳۱- عجز لشکریان ابن سعد ۳۸۰
- ۵۳۲- علامات شکست دشمن ۳۸۰
- ۵۳۳- علامات شکست ۳۸۰

- ۵۳۴- منطقی ورای همه منطقی ها ۳۸۱
- ۵۳۵- شکست منطق ۳۸۱
- ۵۳۶- منطق شکست ناپذیر حسینی ۳۸۲
- ۵۳۷- آیا این علامت شکست نیست؟! ۳۸۲
- ۵۳۸- شکست روحی دشمن ۳۸۳
- بخش دوم: ایجاد نهضت ها و قیام های علیه دستگاه اموی ۳۸۳
- ۵۳۹- آغاز پیدایش نهضت ۳۸۳
- ۵۴۰- از هم پاشیدن حکومت بنی امیه ۳۸۴
- ۵۴۱- آگاهی امام به نابودی بنی امیه ۳۸۴
- ۵۴۲- برخاستن ندای حسین از خانه کفر ۳۸۵
- ۵۴۳- یزید می میرد! ۳۸۶
- ۵۴۴- اعتراض زن یزید ۳۸۶
- ۵۴۵- آگاهی اهل مدینه ۳۸۶
- ۵۴۶- قیام خونین اهل مدینه ۳۸۷
- ۵۴۷- اولین معترض پس از شهادت حسین علیه السلام ۳۸۸
- ۵۴۸- قیام کور بینا دل ۳۸۸
- ۵۴۹- قیام های بعد از عاشورا ۳۸۹
- ۵۵۰- بیداری کوفیان ۳۸۹
- ۵۵۱- زنده کننده حماسه اسلامی ۳۸۹
- ۵۵۲- واژگون شدن کاخ ظلم ۳۸۹
- ۵۵۳- آغازگر قیام جمعی و مسلحانه ۳۹۰
- ۵۵۴- اگر حسین قیام نمی کرد؟ ۳۹۱
- ۵۵۵- احیا کننده روح اسلام ۳۹۱
- ۵۵۶- دیوانگی بسر بن ارطاه ۳۹۱
- ۵۵۷- نتایج نهضت حسین علیه السلام ۳۹۱
- ۵۵۸- غلط ترین طرز تفکرها ۳۹۲

۳۹۲	۵۵۹- مقام سید شهیدان
۳۹۳	۵۶۰- زنده شدن دوباره اسلام
۳۹۴	۵۶۱- نهضت های ایجاد شده از عاشورا
۳۹۵	۵۶۲- سوژه احیاگر ارزش ها
۳۹۶	فصل بیست و چهارم: تحریفات عاشورا.....
۳۹۶	بخش اول: انواع تحریفات.....
۳۹۶	۵۶۳- معنای لغوی تحریف.....
۳۹۶	۵۶۴- انواع و اقسام تحریف.....
۳۹۷	۵۶۵- تحریف لفظی و تحریف معنوی
۳۹۷	۵۶۶- خطر بزرگ
۳۹۸	۵۶۷- تحریف معنوی.....
۳۹۸	بخش دوم: تحریفات واقعه عاشورا
۳۹۸	۵۶۸- تحریفات مضر در حادثه کربلا.....
۳۹۹	۵۶۹- شومی محرم به خاطر شهادت امام حسین <small>علیه السلام</small>
۳۹۹	۵۷۰- شدت تحریفات در واقعه کربلا
۴۰۰	۵۷۱- سر چشمه تحریفات.....
۴۰۰	۵۷۲- جامعه مات جامعه مرده
۴۰۱	۵۷۳- تحریف در اربعین
۴۰۲	۵۷۴- تحریف زمان خروج امام از مدینه.....
۴۰۳	۵۷۵- غنی بودن واقعه کربلا
۴۰۳	۵۷۶- تحریف در مصیبت علی اکبر
۴۰۴	۵۷۷- نذر عجیب لیلا!!!.....
۴۰۵	۵۷۸- اوج تحریف
۴۰۶	۵۷۹- آثار مخرب تحریف
۴۰۷	۵۸۰- انحراف در هدف حسینی

- بخش سوم: تحریف در مساله شفاعت ۴۰۷
- ۵۸۱ - تصویری نادرست از شفاعت ۴۰۷
- ۵۸۲ - دو نوع شفاعت ۴۰۸
- ۵۸۳ - اعتقاد بر شفاعت ۴۰۹
- ۵۸۴ - برداشت غلط از مسئله شفاعت ۴۱۱
- بخش چهارم: وظیفه علماء در قبال تحریفات عاشورا ۴۱۴
- ۵۸۵ - استفاده معنوی از حادثه عظیم کربلا ۴۱۴
- ۵۸۶ - مقصر کیست؟ ۴۱۴
- ۵۸۷ - وظیفه علما ۴۱۴
- ۵۸۸ - کمی زهر ماری قاطی کن! ۴۱۵
- فصل بیست و پنجم: فلسفه احیای فرهنگ عاشورا و اقامه سنت عزاداری .. ۴۱۷
- ۵۸۹ - تکرار یک حماسه ۴۱۷
- ۵۹۰ - شعار انقلاب علیه ظالم ۴۱۷
- ۵۹۱ - حیات جاودان ۴۱۸
- ۵۹۲ - محبوب قلوب مؤمنان ۴۱۸
- ۵۹۳ - افضل الشهداء ۴۱۸
- ۵۹۴ - سروران شهیدان ۴۱۸
- ۵۹۵ - عظمت شهیدان کربلا ۴۱۹
- ۵۹۶ - مرثیه ای بسیار جانسوز ۴۱۹
- ۵۹۷ - احیا و اقامه سنت عاشورا ۴۲۱
- ۵۹۸ - مکتب انسان ساز ۴۲۲
- ۵۹۹ - دستور اکید ائمه بر زنده نگهداشتن یاد حسین علیه السلام ۴۲۲
- ۶۰۰ - علت زنده نگه داشتن قیام عاشورا ۴۲۳
- ۶۰۱ - شعار شیعه عاشورا است! ۴۲۳
- ۶۰۲ - حفظ تاریخ حسین به علی ۴۲۴

- ۶۰۳ - وظیفه احیای فرهنگ عاشورا..... ۴۲۴
- ۶۰۴ - فلسفه اقامه عزای حسین علیه السلام..... ۴۲۵
- ۶۰۵ - فلسفه تذکر و گریه..... ۴۲۵
- ۶۰۶ - یاداش سیدالشهداء در دنیا..... ۴۲۵
- ۶۰۷ - پیوند خطابه در شیعه با حادثه عاشورا..... ۴۲۶
- ۶۰۸ - زیارت مستحب است، اما دروغگویی گناه!..... ۴۲۶
- ۶۰۹ - پیوند با شهیدان..... ۴۲۷
- ۶۱۰ - شریک نهضت حسینی..... ۴۲۷
- ۶۱۱ - کربلا تنها یک روز نیست!..... ۴۲۹
- ۶۱۲ - خلوص نیت..... ۴۳۰
- ۶۱۳ - محبت حسین در دل اهل ایمان..... ۴۳۰
- ۶۱۴ - شادی در شادی اهل بیت..... ۴۳۰
- ۶۱۵ - احترام در مراسم عاشورا..... ۴۳۱
- ۶۱۶ - پیوند خوردن روح..... ۴۳۲
- بی نوشت ها:..... ۴۴۰
- فهرست مطالب..... ۴۶۵